



اوضاع اجتماعی
ایران در عهد قاجار

از خلال آثار مبارکه بهائی

م یزدانی

اوضاع اجتماعی ایران در عهد قاجار از خلال آثار مبارکه بهائی
نوشته م. یزدانی
ناشر: مؤسسه معارف بهائی، همیلتون، انتاریو، کانادا
چاپ اول در ۱۰۰۰ نسخه
طرح روی جلد از بهزاد جمشیدی
۱۵۹ بدیع - ۲۰۰۳ میلادی

شماره بین المللی کتاب ۸_۴۹_۱۹۳_۸۹۶۱۹۳_۱

پیشگفتار

بیت العدل اعظم، انجام تحقیقاتی در باره فرهنگ ایران از قرن هجدهم به بعد را توصیه فرموده‌اند. آگاهی از این مطلب، شوق دیرینی را در جان نگارنده برانگیخت. از ملتها پیش، زیارت آثار مبارکه متضمن اشاراتی در خصوص ایران عهد قاجار، موجب اشتیاقی برای آگاهی از زمینه‌ها و ریشه‌های این اشارات گشته بود. نگارش رساله حاضر از این شوق و اشتیاق نشأت گرفته است.

از دوستان عزیز که با خواندن تمام، یا فصولی از این رساله بر من ممت نهادند و با بیان نظرات پرارزش خود مرا راهنمایی، و مهم‌تر از همه، به صرف توجه خود، در نگارش تشویق و ترغیب فرمودند، از صمیم قلب سپاسگزارم.

در قبال همه این مرحمت‌ها آنچه از بنده بر می‌آید، یکی شکر به درگاه جمال مبارک است که به تأییداتش مرا در مسیر بهره‌مندی از آگاهی و یاری چنین نفوسی قرار داد. و دیگر طلب از آستانش، تا خود اجر جزیل شامل حال ایشان سازد.

همچنین، از کلیه سروران عزیزی که کتاب‌های خود را سخاوتمندانه، برای ملت طولانی، در اختیار من نهادند، از دوستانی که در مواردی نظر مشورتی ایشان را جویا شدم و نظرات مفیدی را بیان داشتند تشکر می‌نمایم.

آنچه در این دفتر تقدیم می‌شود، کار شاگرد شیفته و مشتاقی در معارف امر است که فرصت آن را یافت تا در این سالها در ایران باشد، و از خدمات و زحمات عشاق جمال قدم بهره برد و کار بنده‌ای است که در آرزوی آن است تا جان بی‌مقدارش مؤید بر تقدیم خدمتی به آستان محبوب گردد.

م. یزدانی

۱۵۲ بدیع

فهرست مندرجات

صفحه	
۱	پیشگفتار
۷	مقدمه
۱۴	در باره منابع
۲۳	عناوین اقتصاری کتاب‌ها
	جدول تطبیقی
۲۵	فصل اول - صدر قاجاریه
۲۹	یادداشت‌ها
۳۷	فصل دوم - ایران در سرآغاز ظهور
۳۸	۱ - چند تصویر از ایران و ایرانیان در آغاز ظهور
۴۱	۲ - شخصیت‌های این زمان
۴۱	الف - محمد شاه
۴۲	ب - سید مدینه تدبیر و انشاء
۴۴	ج - حاج میرزا آقاسی
۴۸	د - منوچهر خان معتمد الدوله
۴۹	ه - ناصرالدین شاه، آغاز پادشاهی
۴۹	و - میرزا تقی خان امیر کبیر
۵۲	ز - میرزا آقا خان نوری
	۳ - تصاویری از علما و حکومت در مواجهه
۵۴	با امر جدید
۵۹	۴ - چند نکته با "استنتاج" از آثار مبارکه
۶۳	یادداشت‌ها
۸۵	فصل سوم - ایران در دو دهه اول هجران مظهر امرالله
۹۲	از نزول لوح سلطان تا الواح پس از شهادت جناب بدیع
۹۶	یادداشت‌ها
۱۰۳	فصل چهارم - رساله مدنیّه و عصر اصلاحات
۱۰۶	۱ - شرح اصلاحات مورد نظر شاه
۱۰۹	۲ - مخالفین اصلاحات

- ۱۱۲ ۳ - توصیف اوضاع ایران و ایرانیان
- ۱۱۳ الف - توصیفات کلی از احوال ایرانیان
- ۱۱۴ ب - قَلت معارف
- ۱۱۵ ج - اشکال در دستگاه تعلیم و تربیت
- ۱۱۶ د - اشکال در دستگاه قضائی (وضع محاکم شرع)
- ۱۱۷ هـ - اختیارات مطلقه حکام
- ۱۱۷ و - مسئله رواج رشوت و برطیل
- ۱۱۸ ۴ - بعضی شخصیت‌های این زمان
- ۱۱۸ الف - میرزا حسین خان سپهسالار
- ۱۲۱ ب - میرزا یوسف خان مستوفی الممالک
- ۱۲۲ ج - میرزا ملکم خان
- ۱۲۳ یادداشت‌ها
- ۱۳۵ فصل پنجم - نشانه‌های ظلم، پس از اندیشه اصلاحات
- ۱۴۰ یادداشت‌ها
- ۱۴۳ فصل ششم - سال ۱۳۰۰ هـ ق: ریشه یابی وقایع
- ۱۵۲ یادداشت‌ها
- ۱۵۷ فصل هفتم - انعکاس وقایع سالی پر آشوب در آثار مبارکه،
(۱۳۰۸ هـ ق.)
- ۱۵۸ ظلّ السلطان و اقدامات او
- ۱۵۹ پی آمدهای ردّ تقاضای ظلّ السلطان
- دستگیری‌های ۱۳۰۸ و پی آمدهای حبس سیاح
- ۱۶۰ برای بهائیان
- ۱۶۳ تغییر در نحوه سلوک شاه نسبت به بهائیان
- ۱۶۵ تقابل علما و حکومت
- ۱۶۵ ایران و ایرانیان در این زمان
- ۱۶۷ از دیگر مسائل اجتماعی در این زمان
- ۱۶۷ از شخصیت‌های این زمان
- ۱۶۸ سید جمال‌الدین افغانی
- ۱۶۹ شیخ احمد روحی، میرزا آقاخان کرمانی، احمد روحی

۱۷۳	جراید
۱۷۴	جریدهٔ <u>اختر</u>
۱۷۵	جریدهٔ (؟) <u>حبل ممدود</u>
۱۷۵	جریدهٔ <u>قانون</u>
۱۷۶	جریدهٔ <u>ثریّا</u>
۱۷۶	علّت ذکر نام جراید در الواح مبارکه
۱۷۹	یادداشت ها
۲۰۱	فصل هشتم — هشدار حضرت عبدالبهاء در مورد دخالت علما در امور سیاسیه
۲۰۶	یادداشت ها
۲۰۷	فصل نهم — پایان سلطنت ناصرالدّین شاه
۲۰۷	قتل ناصرالدّین شاه
۲۰۹	گفتاری در سلطنت ناصرالدین شاه
۲۱۲	علما — حکومت
۲۱۳	جانشین ناصرالدّین شاه
۲۱۴	از شخصیت های این زمان
۲۱۴	امین السلطان
۲۱۹	یادداشت ها
۲۳۹	فصل دهم — سال ۱۳۲۱ هـ.ق: تحلیل وقایع
۲۴۴	علماء سوء
۲۴۴	مردم
۲۴۴	حکومت
۲۴۵	حکومات محلی
۲۴۸	یادداشت ها
	فصل یازدهم — جنبش مشروطه از بدایت تا واقعهٔ به توپ
۲۵۵	بستن مجلس
۲۶۳	یادداشت ها
۲۷۳	فصل دوازدهم — بهائیان از جنبش مشروطیت تا استبداد صغیر
	مروری بر مضامین الواح در مورد تهمت های وارده بر
۲۷۶	بهائیان

۲۷۸	برخی فعالیت‌های سیاسی ازلیان بنا برالواح مبارکه
۲۷۹	رفتار بهائیان در جنبش مشروطه
۲۸۰	نتیجه
۲۸۲	یادداشت‌ها
۲۸۹	فصل سیزدهم - استبداد صغیر
۲۹۴	یادداشت‌ها
۲۹۹	فصل چهاردهم - از مشروطه دوم تا جنگ جهانی اول
۳۰۷	یادداشت‌ها
۳۱۷	فصل پانزدهم - گفتاری در دیدگاه حضرت عبدالبهاء راجع به مشروطه ایران
۳۲۱	یادداشت‌ها
۳۲۳	فصل شانزدهم - از جنگ جهانی اول تا صعود حضرت عبدالبهاء
۳۲۸	یادداشت‌ها
۳۳۳	فصل هفدهم - سال‌های زوال قاجاریه
۳۳۳	آشوب و انقلاب کلی در کشور
۳۳۴	احزاب سیاسی
۳۳۵	آزار بهائیان
۳۳۶	مسئله حجاب زنان
۳۳۶	زوال قدرت علماء
۳۳۸	آخرین پادشاه قاجار
۳۳۹	توصیف حضرت ولی‌امرالله از سلسله قاجاریه
۳۴۱	یادداشت‌ها
۳۴۵	فصل هجدهم - جنبه‌هایی از فرهنگ و حیات ایرانیان عهد قاجار
۳۴۵	اندیشه و فکر
۳۴۷	آداب و رسوم
۳۴۷	مراسم مذهبی
۳۴۷	آداب و رسوم ازدواج
۳۴۸	عید نوروز
۳۴۸	تحصیل علم

۳۵۰	زنان
۳۵۲	بهداشت
۳۵۲	حمام های ایران
۳۵۲	شیوع بیماری ها
۳۵۳	هنر
۳۵۳	رشوه و رشوه خواری
۳۵۴	یادداشت ها
۳۵۷	نتیجه
۳۶۷	برای تحقیقات آینده
۳۷۱	فهرست مجموع الواح و آثار مبارکه راجع به ایران عهد قاجار
۳۹۵	فهرست مراجع
۴۰۳	فهرست اعلام
	ضمیمه ها
۴۲۵	ضمیمه شماره ۱
۴۲۷	ضمیمه شماره ۲
۴۲۸	ضمیمه شماره ۳
۴۲۹	ضمیمه شماره ۴
۴۳۰	ضمیمه شماره ۵

در هوای غیب مرغی می پرد
سایه او بر زمین می گسترد
مولوی

مقدمه

آثار مبارکه بهائی از لحاظ حجم، وسیع و از حیث معنی، بیکران است. "صدهزارلسان معنوی در لسانی ناطق" است. این تجلیات فیض الهی در عالم امکان را می توان با تأکید بر جهات و جنبه‌هایی بیشتر زیارت نمود. با دلایل و انگیزه‌های خاص، می توان از این جنبه‌ها یکی از بعضی را برگزید. توصیه بیت العدل اعظم راجع به انجام تحقیقاتی در فرهنگ ایران از قرن هجدهم به بعد (۱) انگیزه‌ای برای انتخاب یکی از این جهات به دست می دهد.

با توجه به این توصیه ساحت رفیع، می توان اشارات مذکور در آثار مبارکه بهائی راجع به اوضاع اجتماعی ایران عهد قاجار را به عنوان جنبه‌ای از مطالب مربوط به فرهنگ ایران از قرن هجدهم به بعد، مطالعه نمود. این رساله به بررسی موضوعات مربوط به اوضاع اجتماعی ایران در عهد قاجار در آثار مبارکه می پردازد. هدف کلی کشف دیدگاه‌های هیاکل مبارکه است که در عین حال سبب عرفان بیشتر ایشان و نیز شناخت حقیقی تر موضوع می گردد.

در رساله حاضر، قصد جستجوی آن است که در آثار مبارکه چه

مطالبی راجع به اوضاع اجتماعی ایران عهد قاجار مذکور گشته؟ به چه مناسبت هائی این مطالب اظهار شده؟ نظر هیاکل مقدسه در باره ایران آن عهد چه بوده؟ و از مجموع مطالب چه نتایجی می توان گرفت؟ همچنین سعی شده است برای اشارت مذکور در آثار مبارکه راجع به وقایع، جریانات و اشخاص خاص توضیحاتی از منابع دیگر فراهم آید. امید است انجام این کار بتواند مبهمات احتمالی ذهن خوانندگان آثار مبارکه را در باره اشارات مذکور رفع نماید.

آنچه تا کنون در این زمینه انجام شده، بسیار مفید، اما پراکنده و محدود به توضیح معدودی از این اشارات بوده است. با توجه به دامنه وسیع موضوع، برای بررسی همه موارد اشاره به ایران عهد قاجار در آثار مبارکه، در ارتباط با یکدیگر، انجام تحقیقات بیشتر ضروری است. این مطالعه، البته یک بررسی عمومی و کلی از اوضاع اجتماعی ایران عهد قاجار نیست. بلکه صرفاً به منظور مشاهده انعکاس اوضاع اجتماعی ایران آن عهد در آثار مبارکه تلاش شده است. پس با مرور مجموعه حاضر، خواننده از اوضاع عمومی حاکم بر جامعه ایران آن روزگار دیدی به دست نمی آورد، بلکه تصویری از دیدگاه آثار مبارکه به این اوضاع خواهد داشت.

نکته دیگر که باید به خاطر داشت آنکه، آثار مبارکه نیز نه در وسعت بیکران آن، بلکه فقط از این جنبه خاص بررسی شده است. در این تحقیق کتابخانه ای، روشی توصیفی - تحلیلی اتخاذ شده است. بعضی نکات لازم در باره منابع مطالعه دربخشی که به دنبال مقدمه آمده درج گشته است.

از ابتدا به دلیل عدم دسترسی به مجموعه کاملی، حتی از آثار منتشر شده حضرت اعلی، و جهت محدود نمودن دامنه تحقیق، گستره مطالعات به آثار مبارکه حضرت بهاء الله، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله محدود گشت.

سعی شده است کلیه آثار مبارکه منتشره و در دسترس، زیارت شود.

سید محمد
۶۵۲

از مجموعه‌ای که زیارت گشته، هرآنچه به نوعی مربوط به اوضاع اجتماعی ایران عهد قاجار بود، انتخاب شده است.

سعی شده است مطالب استخراج شده از آثار مبارکه بر مبنای تقسیم‌بندی زمانی منظم شود. معیار تقسیم‌بندی محدوده‌های زمانی، محتوای آثار مبارکه است. به این معنی که در مورد دوره‌های زمانی خاصّ مضامینی با نوعی اشتراک موضوعی، در الواح و آثار مبارکه یافت می‌شود. گاه در ملتّ زمانی کوتاه، الواح بسیاری با مضامین راجع به ایران آن عهد، صادر گشته و گاه در مورد فاصله زمانی افزون بر یک دهه، مطالب قلیلی در این زمینه مذکور آمده است. هریک از این دوره‌ها در محدوده یک فصل قرار گرفته‌اند. بنابراین، فصول مختلف این رساله، از لحاظ محدوده زمانی و حجم مطالب، بسیار متنوعند. لازم است ذکر گردد در تقسیم‌بندی مذکور، نه زمان نزول یا صدور آثار و الواح مبارکه، که زمان مطالب مورد اشاره ملاک انتخاب بوده است. فی‌المثل، آنچه در لوح مبارک سلطان در خصوص جنگ‌های ایران و روس در تعهد فتعلی شاه نازل گشته است، در فصل مربوط به صدر قاجاریه مذکور آمده و نه در فصلی که اوضاع مربوط به زمان نزول این لوح بررسی می‌شود. مثال دیگر مطلبی مربوط به "بدایت انقلاب" مشروطه در الواح صادره از کلک میثاق در دوره استبداد صغیر است. این مطالب در فصل مربوط به بدایت این انقلاب درج شده و نه در فصل مربوط به دوره استبداد صغیر. البته، در بسیاری از مواقع نیز، اوضاع مورد اشاره مربوط به همان زمان نگارش بوده است.

مجموعه آنچه در دوره‌های مختلف زمانی بررسی شده، طی فصول اول تا هفدهم این رساله آمده است. فصل هیجدهم اختصاص به مطالبی دارد که به هیچ یک از دوره‌های زمانی خاصّ محدود نمی‌گشته‌اند. و در انتهای رساله، ضمن یک فصل، مجموعه مطالب و مبهماتی در زمینه این تحقیق گنجانیده شده است. امید است یاران آگاه بر توضیح این موارد همت گمارند.

زمینه این تحقیق گنج‌نیده شده‌است. امید است یاران آگاه بر توضیح این موارد همت گمارند.

برای رعایت شان متمایز آثار مبارکه، سعی شده است که در متن اصلی هرفصل صرفاً به محتوای نصوص مبارکه و ارتباط بین آنها پرداخته شود و نظر تاریخ نگاران و توضیحات برگرفته از سایر منابع، به قسمت یادداشت‌های آن منتقل گردد تنها در مواردی که بنا بر کیفیت مطلب، روش مذکور مانع ادراک ارتباط بین نصوص مبارکه بوده مانند فصول مربوط به دوران مشروطه که آکنده از تحولات بسیار و تراکم حوادث و وقایع در ملت زمان نسبتاً کوتاه است شرح مختصر تاریخ در اصل متن درج گشته است. اتخاذ روش جداسازی نصوص از توضیحات، در عین حال به معنی فقدان اهمیت یا قابل حذف بودن مطالب مندرج در یادداشت‌ها نیست. خواندن همه موارد یادداشت‌ها زمینه مناسب برای درک مطالب آثار مبارکه ایجاد می‌نماید.

در پرداختن به مطالب هر فصل، نصوص، به اقتضای شأن هیاکل مبارکه، ابتدا از حضرت بهاء‌الله، سپس از حضرت عبدالبهاء و آن گاه از حضرت ولی‌امرالله نقل گشته است. این توالی فقط در مواردی که توضیح مطلبی، ترتیبی خارج از این روال را ایجاب نموده، به ناچار برهم خورده است.

در مورد آثار انگلیسی حضرت ولی‌امرالله که به فارسی ترجمه و منتشر شده اند، البته از ترجمه‌های مذکور استفاده گشته است. ذکر این مطلب در این جا، جایگزینی است برای یادآوری مکرر کلمه "ترجمه" در انتهای بیانات مبارکه‌ای که از این آثار نقل شده است. چه، کثرت نقل قول مستقیم از عبارات کوتاه توصیفی هیکل مبارک، روش متداول ذکر "ترجمه" را در انتهای همه این توصیفات غیر عملی می‌نمود.

در یاد نمودن از نویسندگان و مؤلفین، بنا بر آداب و روش مقرر و

معمول کار تحقیق، عناوین و القاب آقا، جناب و امثالهم حذف گردیده است. اما آنجا که بنا بر ارادت اعتقادی و قلبی تبعیت از روش مذکور به نظر مناسب نیامده، عدول از آن ترجیح داده شده است.

هدف در این رساله، وقایع نگاری و یا حتی شرح وقایع به روایت هیاکل مبارکه نبوده، بلکه سعی شده است از مطالب تاریخی آثار مبارکه موادی اخذ گردد که بازگوکننده نکاتی خاص، راجع به اوضاع اجتماعی عهد قاجار است. آنجا که برای حصول این منظور، نگاشتن وقایع نیز لازم آمده است. از آن اجتناب نگشته است.

از میان شخصیت‌های سیاسی - اجتماعی عهد قاجار که در آثار مبارکه به ایشان اشاره گشته، به بررسی نصوص مبارکه در مورد کسانی پرداخته شده است که نقش‌های اساسی به عهده داشته اند و عمل‌کردشان به نحوی بر اوضاع اجتماعی زمان خود تأثیر داشته است. چه که شناخت این اشخاص در شناخت اجتماع و محیطی که ایشان را پرورده مؤثر است. هر شخصیت در ضمن مطالب مربوط به زمانی مطرح گشته که عمده تأثیر اجتماعی خود را داشته است.

از آن جایی که مقصد، بررسی وضع موجود در ایران آن عهد از دیدگاه هیاکل مبارکه بوده، توصیه‌های ایشان در مورد بهبود اوضاع ایران تنها از همین جنبه بررسی شده است و به محتوای توصیه‌های مبارک - که تتبع در آن‌ها خود، کار تحقیقی مستقل و پربار تواند بود، پرداخته نشده است. برای مثال، بیان جمال قدم در لوح دنیا در این خصوص که "از برای ایران قانون و اصولی لازم" است، از این نقطه نظر مطرح شده که از فحوای کلام مبارک می توان فقدان یا نقص قوانین و اصول در ایران آن روز را نتیجه گرفت؛ و ارائه طریق هیکل مبارک برای انجام این توصیه - که در ادامه مطلب در این لوح آمده - مورد بحث قرار نگرفته است.

چون واضحاً اساس بررسی بر روی آثار مبارکه، و عنوان کلی رساله نیز گویای همین مطلب است. در انتهای عنوان های فصل ها، عبارت های "در آثار مبارکه" و یا "بر مبنای آثار مبارکه" تکرار نشده است. امید است که خواننده محترم در تطبیق محتوا و عنوان بعضی فصل ها این مطلب را به خاطر داشته باشد. چه، در غیر این صورت، عنوان های مذکور گاه بسیار کلی تر از محتوای فصل های مربوطه به نظر می رسند. برای مثال، فصل دوم "ایران در سرآغاز ظهور" در واقع صرفاً به آنچه در آثار مبارکه در این خصوص زیارت می شود، پرداخته است.

در انتهای رساله، فهرستی از مجموعه الواح و آثاری که متضمن اشاراتی به موضوع ایران عهد قاجار است، به تفکیک مقاطع مختلف زمانی مندرج گشته است. تا برای تهیه مجموعه کاملی در این زمینه نقطه آغازی باشد، امید است فهرست مذکور بتواند ضمناً در یافتن توضیحات مربوط به اشارات مذکور در الواح و آثار مبارکه در این رساله نیز به کار آید. این کاربرد، با توجه به شکل فعلی فهرست، مستلزم آن است که مراجع از حدود زمانی مطلب مورد اشاره آگاه باشد، و از این طریق، به فصل مربوطه مراجعه کند.

در این رساله، روش مستند سازی استفاده از پرناتز برای ذکر مراجع به کار گرفته شده است (برای شرح بیشتر در مورد این شیوه به "ضمیمه شماره ۱" مراجعه نمایید) با روش اتخاذ شده، اعداد مندرج در بالای سطور، به یادداشت های انتهای فصل، و آنچه در پرناتزهای ارجاعی درج شده، به منابع و مآخذ مربوط است.

با توجه به این شیوه مستند سازی، کوشش شده است اطلاعات مربوط به کتب در فهرست مراجع به نحوی مندرج گردد که تطبیق آن ها با ارجاعات متن، مستلزم آگاهی قبلی در مورد کیفیت تألیف کتب

نباشد. از این رو، مجلّات مختلف مائده آسمانی چون حاوی منتخباتی از آثار مبارکه است، در ذیل آثار هیاکل مبارکه در فهرست مراجع درج شده است. البته، در اطلاعات داده شده، نام جناب اشراق خاوری به عنوان مؤلف مذکور گشته است.

عدم دسترسی به الواح مبارکه منتشر نشده یکی از محدودیت ها و محرومیت های این تحقیق است. شکی نیست که زیارت مجموعه کامل الواح مبارکه، وسعت نظر به مراتب بیشتری ایجاد می کند. مشکل دیگر، عدم تصریح به تاریخ نزول بعضی الواح در نسخ منتشره و فقدان قرائن و شواهدی در متن این الواح برای تعیین تاریخ مذکور است. برای رفع احتمالی این نقیصه، زیارت نسخ اصلی الواح مذکور ضروری است. در این رساله، منظور از "اوضاع اجتماعی" مفهومی فراگیر و عام است. این مفهوم کلیّه زمینه های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اداری و... را شامل می گردد. بنابراین هر جا عنوان "اوضاع اجتماعی" به کار رفته همین مفهوم مقصود بوده و هرگاه جنبه ای خاص از آن مراد شده، آن معنی به تصریح مشخص گشته است.

فضای امر، از جمله جناب فاضل مازندرانی، جناب اشراق خاوری و جناب محمدعلی فیضی در ضمن تألیفات گرانقدر خود، در زمینه مورد بحث این رساله نیز اهتمام شایان ورزیده اند و از حاصل زحماتشان در این اوراق بسیار استفاده شده است.

در باره منابع

منابع امری:

به نسخ اصلی و چاپ نشده الواح و آثار مبارکه هیچ دسترسی نبوده است، و صرفاً آثار مبارکه مندرج در کتب به چاپ رسیده تحت نظر مراجع ذی صلاح بهائی بررسی گشته اند. تنها سه لوح از الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء در باره وقایع دوران مشروطه طلبی از کتاب انقلاب ایران پروفیسور براون گرفته شده است. مفاد این سه لوح با مضامین دیگر آثار هیکل میثاق در این باره همخوانی دارد، و مخاطبین نیز مشخصاً ذکر شده اند.

چون قرار کار در این رساله بر جستجو در آثار مبارکه بوده است. به آنچه افراد احباء در شرح خاطرات خود به نقل از طلعات مقدسه نگاشته اند. حتی اگر به موضوع مربوط بوده، در اصل متن پرداخته نشده است. تنها استثناء در این مورد، مطالب مذکور در بدایع الآثار است. با استناد به این که هیکل مبارک حضرت ولی امرالله در God Passes By بیانات مرکز میثاق مندرج در کتاب مذکور را، به عینه به شکل ثبت شده توسط جناب زرقانی ترجمه و نقل می فرمایند (به صفحه 293 از G.P.B معادل با قرن بدیع ۲۴۷-۳:۲۴۵ و نقل مطلب از بدایع الآثار ۱:۴۹ رجوع فرمائید) این بیانات مانند نصوص مبارکه بررسی گشته اند. در مورد آثار انگلیسی حضرت ولی امرالله که به فارسی ترجمه گشته اند. در عین استفاده از ترجمه های معتبر این آثار، هر جا که دقت خاص در موضوعی لازم دیده شده. به اصل اثر مبارک نیز مراجعه شده است.

در مورد مندرجات کتب و آثار مؤلفین بهائی که تحت نظر مراجع

copy
see

ذی صلاح امری به چاپ رسیده‌اند. هر جا بیان مطلبی لازم آمده، در یادداشتها مذکور گشته است. کتاب تاریخ آواره، الکواکب اللّریه فی مآثر البهائیه نیز که در زمان ایمان نویسنده و زیر نظر محفل روحانی مصر طبع و نشر شده، از همین گروه محسوب است.

مراجع غیر امری:

از کتاب تاریخ معاصر ایران از تأسیس تا انقراض سلسله قاجاریه نوشته پیتراوری، استاد ایران شناس دانشگاه کمبریج در فصول مختلف این رساله استفاده شده است. کتاب مذکور به شیوه تاریخ نگاری علمی نوشته شده و تحلیل قابل توجهی از وقایع عهد قاجار به دست می‌دهد. از نکاتی که رأی خواننده بهائی را بر شیوه پژوهشگرانه نویسنده متمایل می‌کند آن که، مترجم کتاب، خود در دیباچه متذکر می‌گردد که در ضمن ترجمه، قسمت‌هایی از کتاب را "که مربوط به تبلیغات نادرست بایگیری" تشخیص داده، حذف نموده است (۲۲)

از کتاب ایران و قضیه ایران نوشته لرد کرزن (Curzon) نماینده پارلمان انگلیس، عمده به علت اعتباری که حضرت ولی‌امرالله با نقل بعضی مواد نوشته‌های این نویسنده، در آثار مبارکه خود، برای وی قائل گشته‌اند؛ استفاده شده است. برای اطلاع بیشتر در این مورد به یادداشت شماره ۱۳ فصل ۹ مراجعه فرمائید.

تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار، اثر ویلم فلور (Willem Floor)، خاورشناس هلندی. تحقیقی است بیشتر در باره اصناف ایران در عهد قاجار، بعضی دیدگاه‌های کلی که نویسنده با توجه به تحقیقاتش از ایران عهد قاجار بدست داده، قابل تأمل است.

صدرالتواریخ کتابی است که توسط محمدحسن خان اعتمادالسلطنه (=

صنیع النّوّله) یا به قولی زیر نظر او- در شرح حال یازده تن از صدر اعظم‌های قاجار نوشته شده است. اعتمادالسلطنه، فرزند حاجی علی‌خان حاجب‌الدوله، و خود وزیر انطباعات ناصرالدین شاه بود با وجود نشانه‌های مسلم برچندگانگی قضاوت‌ها و فقدان صمیمیت و صداقت در نوشته‌های او (رجوع فرمائید به فصل نهم، یادداشت شماره ۲۵) می‌توان گفت صدرالتواریخ حداقل به دلیل معاصر بودن اعتمادالسلطنه با شخصیت‌ها و وقایعی که به شرحشان کشیده است- با وجود نظر مشکوک در ارزیابی‌های او- منبع خوبی برای گرفتن اطلاعات خام می‌باشد. از محاسن این کتاب آن‌چنان که امروز به چاپ رسیده است، یادداشت‌های مفید و غالباً مستند مصحح آن محمد مشیری است.

سعید نفیسی نویسنده تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، در دو جلد اول کتاب خود به شرح سلطنت قاجار از آغاز تا مرگ فتحعلی‌شاه پرداخته است، تا آنجا که مفاد این کتاب نشان می‌دهد. نفیسی تاریخ‌نویسی است، بی‌غرض و مطلع، وی در شرح جنگ‌های ایران و روس و دو عهدنامه گلستان و ترکمان‌چای تحلیلی بسیار خواندنی بدست می‌دهد. جلد سوم کتاب مذکور نایاب است.

دو کتاب دکتر فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، و اندیشه ترقی و حکومت قانون در عصر سپهسالار کتاب‌هایی هستند که از حیث دستیابی نویسنده به منابع غالباً اصیل و استفاده متخصصانه از آن‌ها ارزنده‌اند. به این محاسن می‌بایست نشر روان و قوی نویسنده را اضافه نمود. در امیرکبیر و ایران، به طور مبسوط به بررسی شخصیت و اقدامات میرزاتقی‌خان امیرکبیر، در متن اجتماع آن روز ایران پرداخته شده است. در اندیشه ترقی که شاید بتوان گفت بهترین منبع برای بررسی سالهای اوج‌گیری اندیشه‌های اصلاح‌گرا در ایران است، این اندیشه‌ها و سیر و سرانجام آن‌ها بررسی شده است. اما نکته‌ای که به ناچار باید

در مورد نوشته‌های دکتر آدمیت گفت وجود بعضی جانب‌داری‌ها و نیز ضدیت‌های افراطی است که با روش علمی کار ایشان در تضاد است. نمونه مورد اول مجذوبیت شدید ایشان است نسبت به امیرکبیر و تا حدودی سپهسالار، که علت نوعی مبری دانستن ایشان بالاخص امیرکبیر، از خطا شده است. و نمونه ضدیت‌ها، نحوه برخورد ایشان است با امرمبارک که باعث می‌شود به راحتی در مورد این دیانت و تاریخ آن احکامی کلی بیان بفرمایند بی‌آنکه سندی ارائه دهند (رجوع فرمائید به امیرکبیر و ایران، صفحات ۴۴۵ تا ۴۴۸) به هر حال نوشته‌های ایشان را باید صرف نظر از اشکال مذکور خواند، و بالاخص در آنجا که به اسناد معتبر اصیل استناد نموده اند، از آن‌ها استفاده نمود. کتاب دیگری از ایشان نیز که مختصراً مورد رجوع قرار گرفته است، تحت عنوان افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار، و با همکاری خانم هما ناطق نگاشته شده و شامل جمع‌آوری و تحلیلی خواندنی از آثار مورد اشاره در عنوان کتاب است.

کتاب دکتر فیروز کاظم زاده، روس و انگلیس در ایران ۱۸۶۴-۱۹۱۴ پژوهشی در باره امپریالیسم، چنان که نام آن نشان می‌دهد، در زمینه مداخلات دو دولت مقتدر مذکور، در ایران نگاشته شده است. این اثر که در اصل به انگلیسی نگاشته شده است. کتابی است سنگین و بیشتر فراخور اهل فن تاریخ. برای توضیحات فصل مربوط به اصلاحات مورد نظر شاه و سپهسالار (فصل چهارم) به دلیل اهمیت و نقشی که قرار داد رویتر در این اصلاحات و نیز شکست آن‌ها داشت، قراردادی که در این کتاب به تفصیل مورد بحث قرار گرفته؛ از آن مدد گرفته شده است.

کتاب خاطرات حاج سیاح، خاطرات محمد علی سیاح محلاتی است که توسط ظل السلطان به حضور جمال قدم فرستاده شده بود. سیاح در

ضمن شرح خاطرات خود در سفر به دور ایران، صحنه های پرمعنایی را از وضع ایرانیان و اوضاع سیاسی - اجتماعی این مملکت در آن روزگار، ثبت می نماید (برای اطلاعات بیشتر راجع به این کتاب، به یادداشت شماره شش در فصل هفتم رجوع فرمائید)

کتاب وقایع اتّفاقیه مشتمل است بر مجموعه گزارش های خفیه نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۲ قمری، که به کوشش سعیدی سیرجانی تنظیم شده است. وقایع نگاری صادقانه، زندگی مردم عهد قاجار را در گوشه ای از این مملکت به تصویر کشیده است. نثر صمیمانه از دیگر نقاط قوت این کتاب است.

در فصول مربوط به مشروطه، به طور عمده از کتبی که نزد اهل فن مراجع معتبر تاریخ مشروطه شناخته می شوند، استفاده شده است: ناظم الاسلام کرمانی، نویسنده تاریخ بیداری ایرانیان، به نوعی در متن حوادثی که به شرحشان درآورده، بوده است؛ و تاریخی نگاشته، می توان گفت بی غرض، قابل استناد و خواندنی، ادوارد براون در انقلاب ایران و احمد کسروی در تاریخ مشروطه ایران هریک از زاویه های دید خاص خود، موشکافانه به شرح و تحلیل وقایع مشروطه ایران پرداخته اند (به یادداشت شماره چهار فصل یازدهم رجوع فرمائید) کسروی صرف نظر از پیش داوری های دور از حقیقتش در هر آنچه به امر مبارک راجع می شود، اثری قابل استناد به دست داده است. در زمینه تاریخ مشروطه، هم چنین فرصت ذی قیمتی بدست آمد تا از اثر کمیاب حاج آقامحمد علاقبند به نام تاریخ مشروطیت استفاده گردد. علاقبند از مؤمنین عهد میثاق، خود شاهد و ناظر حوادث دوران مشروطه طلبی بوده است و اثر او از حیث آن که امکان نگرش به این حوادث از دیدگاه بهائیان آن زمان را فراهم می آورد، اگر نه بی نظیر، حد اقل کم نظیر است. سعی شده است از این کتاب عمدتاً در مواضعی مدد گرفته شود که کتب دیگر

تاریخ مشروطه فاقد آن می‌باشند یعنی مطالبی که به نحوی به جامعه بهائی در آن روزگار مربوط می‌شود. کتاب نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت از حامد الگار ایران شناس مصری در واقع پایان نامه دوره دکتری نویسنده است در دانشگاه کمبریج، الگار در پرداختن به مطالبی راجع به حضرت اعلی، اشتباهات فاحش تاریخی مرتکب شده است. اما تحلیل وی در خصوص نقش علما در جنبش مشروطه قابل تأمل به نظر می‌رسد. دو جلد از تاریخ چهارجلدی حیات یحیی نوشته یحیی دولت آبادی فرزند هادی دولت آبادی و از ازیان معروف، در فصول مربوط به مشروطه دوّم تا انقراض قاجاریه برای جمع آوری اطلاعات در شرح وقایع و ارتباط امور— آنجا که جهت گیری های مغرضانه اش علیه امر مبارک جایی برای دخالت در شرح وقایع نداشته— به کار گرفته شده است.

کتاب محمد تقی ملک الشعراء بهار تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، با توجه به اینکه ملک الشعراء خود در جریان بسیاری فعالیت های احزاب سیاسی دوران مشروطه به بعد بوده است، منبعی معتبر برای کسب اطلاع از اوضاع سیاسی آن روزگار ایران، خصوصاً در مورد احزابی که هیکل میثاق در بعضی الواح خود در زمان مشروطه دوّم اشارت گذرایی به نام آن ها نموده اند؛ می‌باشد. از دیگر کتبی که در فصول مربوط به مشروطه مورد استفاده قرار گرفته است. لوائح آقا شیخ فضل الله نوری که به کوشش خانم هما رضوانی به چاپ رسیده است و با درج اصل لوائح، اسناد جالبی را پیش روی خواننده نهاده است.

شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه نوشته عبدالله مستوفی، محتوایی دارد دقیقاً در خور نام آن. نویسنده ضمن شرح حیات خویش، تاریخ دوره معاصر خود و در واقع مدّت زمانی پیش از آن را نیز به رشته تحریر کشیده است. نزدیک یا هم عصر بودن

نویسنده با آنچه از آن حکایت می‌کند. دید دقیق و دوری از غرض، در مجموع اثری قابل استناد را فراهم نموده است.

یحیی^۱ آرزین پوردر از صبا تا نیما تحقیق ادبی در یک دوره صدوپنجاه ساله انجام داده و به خوبی از عهده آن برآمده است. از این کتاب برای معرفی بعضی شخصیت‌ها استفاده شده است.

کتاب سیاستگران دوره قاجار، تألیف خان ملک ساسانی، در شرح احوال بعضی شخصیت‌ها و اوضاع سیاسی - اجتماعی دوران ایشان، با استفاده از منابعی غالباً معتبر نگاشته شده است. گوناگونی این منابع که بسیاری از آن‌ها خود کمیابند، امکان کسب اطلاعات بسیار را فراهم آورده است. کتب تاریخ اجتماعی ایران تألیف مرتضی راوندی و شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ درشش جلد تألیف مهدی بامداد نیز شاملند بر گردآوری مطالبی از منابع و مآخذی که بیشتر معتبرند، مجلداتی از این کتب برای توضیحات فصول مختلف به کار گرفته شده‌اند. حسین مکی درشش جلد تاریخ بیست ساله ایران، به شرح تاریخ این کشور از کودتای ۱۲۹۹ ش تا پایان سلطنت اولین پادشاه سلسله پهلوی پرداخته است و تا آنجا که بررسی ما مربوط می‌شود، منبع خوبی برای آگاهی از سالهای زوال قاجاریه است.

دو کتاب نظم و نظمیة در دوره قاجاریه از مرتضی سیفی قمی و شرح حال فرهاد میرزا معتمدالدوله از اسماعیل نواب صفا نیز گردآورده‌هایی هستند از مطالب مربوط به عناوینشان از منابع مختلف که بعضی معتبرند. از این دو کتاب استفاده‌ای - البته محدود - و با توجه به اعتبار منابع اصلی مورد استنادشان، داشته‌ام. کتاب مقدمات مشروطه نوشته هاشم محیط مافی اثری است از یکی از روزنامه‌نگاران عهد قاجار دخالت اغراض نویسنده در نوشته‌اش، در پاره‌ای مواضع آشکار است. از این کتاب تنها در یکی - دو مورد که اطلاعاتی خام

بیش از منابع دیگر را شامل بود، استفاده شده است. از چارلز جیمز ویلس، (Dr. Charles J. Wills) پزشک انگلیسی که در زمان ناصرالدین شاه چند سالی در ایران اقامت داشته، کتابی تحت عنوان تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه به طبع رسیده است. ویلس بر مبنای مشاهدات خود در بعضی موارد اطلاعات جالبی را ثبت نموده و گاه نیز به ذکر جزئیات کم ارزش پرداخته است.

و بالاخره مقاله "ویژگیهای ساختار قدرت در ایران دوره قاجار" نوشته محمد علی اکبری، به گفته نویسنده "با ره یافت جامعه شناسی سیاسی، ساختار قدرت قاجاری را مورد تحلیل قرار داده است. آن چنان که از متن مقاله می توان استنباط نمود. نویسنده در تحلیل بی طرفانه مطلب موفق بوده است. بررسی او از موضوع ارتباط علمای مذهبی شیعه با دستگاه حکومت قاجار، به طور خاص قابل تأمل است.

جدول تطبیقی عهدود تاریخ بهائی، سلاطین قاجار و فصل های این رساله

فصل رساله	سلطان قاجار	عهد بهائی	سال قمری میلادی بدیع
۱	آقا محمد خان قاجار		۱۲۰۹
			۱۲۱۱
	فتحعلی شاه قاجار		۱۲۵۰
	محمد شاه قاجار		۱۲۶۰
۲	ناصرالدین شاه	عهد اعلی	۱۲۶۴
			۱۲۶۹
۳		عهد ابهی	۱۲۹۲
۴			۱۳۰۰
۵			۱۳۰۸
۶			۱۳۰۹
۷			۱۳۱۳
۸		عهد میثاق	۱۳۲۱
۹	مظفرالدین شاه		۱۳۲۴
۱۰			۱۳۲۶
۱۱			۱۳۲۷
۱۲	محمد علی شاه		۱۳۲۷
۱۳			۱۳۲۷
۱۴	نایب السلطنه		۱۳۳۲
۱۵			۱۳۳۲
۱۶	احمد شاه		۱۳۴۰
۱۷		عصر تکوین	۱۳۴۰
			۱۳۴۴

فصل یکم

صدر قاجاریه

در آثار مبارکه بهائی، راجع به صدر قاجاریه— یعنی چند دهه پیش از آنکه فرمانروایی اعضاء این سلسله با حیات عنصری طلعات مقدسه دور بهائی همزمان گردد— مطالبی مختصر مذکور گشته است. این مطالب مربوط به عهد آقا محمد خان قاجار، مؤسس این سلسله، و جانشین او فتحعلی شاه است. جمال قدم و نیز حضرت عبدالبهاء به واقعه جنگ ایران و روس در زمان فتحعلی شاه اشاراتی فرموده اند. به علاوه، در آثار حضرت عبدالبهاء و نیز حضرت ولی‌امرالله توصیفاتى از وضع سلطنت و شخصیت این دو پادشاه می‌یابیم. در اینجا مطالب مذکور را بر حسب زمان بروز شخصیت‌ها و وقایع بررسی می‌نماییم.

دورترین زمان مورد اشاره از عهد قاجار، در آثار مبارکه، آغاز حکومت آقامحمد خان است که حضرت عبدالبهاء در رساله سیاسیه از حرکت علما در آن زمان به عنوان یکی از موارد دخالت علمای دین در امور سیاسیه و حصول نتایج منفی در اثر آن، یاد می‌فرمایند: "علما و امت در بدایت حکومت اعلیحضرت آقامحمدخان در امور سیاسی طرحی تازه ریختند و بر فرق ایرانیان خاک مذلت بیختند. در تعیین سلطنت رای زدند و در تشویق اذهان نغمه و نوایی بنواختند ۱... (۲۳) و اضافه می‌فرمایند چگونه در نتیجه این امر، اختلاف حاصل شد و فتنه و آشوب و هرج و مرج شدید رخ داد و سران قبایل به جان یکدیگر افتادند و امنیت از بین رفت، تا آنکه واقعه فاصله کرمان

۲ به وقوع پیوست و غبار فتنه و فساد بنشست" (۲۴).

حضرت ولی‌ام‌الله نیز در توقیع منیع قدظهر یوم‌المیعاد، ضمن آنکه پادشاهان قاجار را "اعضای یک قبیله اجنبی ترکمن" ۳ می‌خوانند که "درحقیقت تاج و تخت ایران را غصب کرده بودند"، مؤسس این سلسله، آقا محمدخان را "سفاک و خسیس و خونخوار" ۴ و "منفور و ملعون" در خاطر ایرانیان توصیف می‌فرمایند و از سلطنت او و فتحعلی‌شاه، جانشینش به عنوان دوره‌ای از "بربریت و جنگهای داخلی و ملوک الطوائفی و یاغیگری و راهزنی و دورهٔ مظالم قرون وسطی" ۵ یاد می‌فرمایند (۱۰۰).

اما از دوران فتحعلی‌شاه، مطالبی به قلم نفس مظهر امرالله داریم: جمال مبارک، در لوح سلطان ایران به موضوع جنگ دوم ایران و روس ۶ و فتوای جهاد "حاجی سید محمد" که "از اعلم علمای عصر" و "اتقی و ازهد اهل زمان خود" و دارای "جلالت قدر ۷ بود، اشاره می‌فرمایند و توجه او "از وطن معروف به نصرت دین با علم مبین" و گذشتن "به بطش یسیر از خیر کثیر" و مراجعتش از میدان جنگ را یادآور می‌گردند (۴۰-۳۹).

در متن لوح مبارک شیخ نجفی نیز با اشاره به اینکه "ضعینه و بغضای مذهبی ناریست عالم سوز"، به عنوان شاهد مطلب، از "محاربه واقع بین دولتین" که در آن "طرفین از مال و جان گذشتند"، و بسیاری "قریها کان لم یکن ملاحظه شد"، یاد می‌فرمایند (۱۱). می‌توان گفت بیان جمال قدم در بارهٔ این جنگ‌ها، در لوح سلطان به طور خاص راجع به دورهٔ دوم این جنگ‌ها می‌باشد، اما آنچه در لوح شیخ اشاره می‌فرمایند، در مورد هر دو جنگ صادق است.

حضرت عبدالبهاء نیز در رساله سیاسیّه از این فتوای جنگ علماء به عنوان سومین شاهد بر این امر که دخالت علما در امور سیاسیّه

همواره سبب "تشتت" و "تفریق" جمع مؤمنین و فساد و عناد و تالان و تاراج مملکت شده است (۲۰-۲۱) یاد می‌فرمایند و شرح می‌دهند که چگونه در زمان "خاقان مغفور" (فتحعلی‌شاه) پیشوایان مذهبی ساز جهاد با روس ساختند و با طبل و دهل قطع سبل نمودند تا به حدود و ثغور رسیدند. چون آغاز هجوم نمودند به رجومی گریختند و در میدان جنگ به یک شلیک تفنگ از نام و ننگ گذشتند و عار فرار اختیار کردند^۸ (۲۴-۲۵) و نتیجه "این جهاد" را چنین شرح می‌دهند که "نصف ممالک آذربایجان و هفت کرور تومان و دریای مازندران را به باد دادند"^۹ (۲۵). در لوحی مندرج در کتاب محاضرات نیز با ذکر این مطلب که خلاصه مفاد رساله سیاسیّه آن است که: "مداخله علما در امور سیاسیه منتج مضرات کلیه می‌گردد"، اشاره‌ای می‌فرمایند به شواهد مذکور در آن رساله از جمله اینکه، علما "در زمان فتحعلی شاه که فتوی به محاربه و مجاهده با روس دادند، خود به جهاد رفتند و عاقبت فرار اختیار فرمودند" (محاضرات ۷۸۷-۷۸۶:۲).

علاوه بر موضوع این جنگ، به جنبه‌هایی دیگر از سلطنت فتحعلی‌شاه و شخصیت او نیز در آثار مبارکه اشاراتی رفته است. در تذکره الوفاء حضرت عبدالبهاء در ضمن شرح حالی از حاجی میرزاهادی جواهری که "از اصل از وزراء ایران بود" می‌فرمایند که وی "چون مرحوم فتحعلی‌شاه را دیده بر اموال دنیا دید، که طمع به مال وزراء می‌نماید و آنچه اندوخته‌اند می‌ریاید، بلکه در مصادره حطام دنیا بی محابا عقوبت و شکنجه می‌نماید و نام آن را جریمه می‌نهد"، از وزارت و امارت گذشت (۱۶۷) بیاناتی نیز از هیکل میثاق در بدایع الاثار مذکور است که طی آن به نکته‌ای مثبت از کیفیت اخذ تصمیم توسط وزراء فتحعلی‌شاه اشاره می‌نمایند و ذکر می‌فرمایند که ایشان طی شب‌نشینی‌هایی که تا سحر داشتند" با جمعیت خاطر و سرور موفور و

اتحاد و یگانگی به مذاکره و مشورت در امور مهمه می پرداختند" (۲:۱۰۸)
 حضرت ولی امرالله نیز در توقیع منیع قدظهریوم المیعاد، فتحعلیشاه
 را "عیاش و کثیرالاولاد و متکبر و خودخواه ۱۰ و بی اندازه ۱۱ لثیم
 توصیف فرموده، اضافه می فرمایند که این پادشاه از حیث کثرت تعداد
 زن و فرزند ۱۲ و "مصیبت‌هایی که حکمرانی او بر کشور وارد
 آورد" ۱۳ "مشاربالبنان بود". هیکل مبارک همچنین اشاره می فرمایند که
 فتحعلیشاه حکم کرد وزیری را که "به واسطه او به سلطنت رسیده بود در
 دیگ روغن جوشان بیاندازند" (۱۰۱) ۱۴

با خاتمه سلطنت فتحعلی شاه، به دورانی نزدیک می شویم، مقارن ظهور
 طلعت اعلی و دارای انعکاساتی نسبتاً وسیع در آثار مبارکه، یعنی
 سالهای پایانی سلطنت محمد شاه و سالهای آغازین عصر ناصری.

یادداشتهای "صدر قاجاریه"

۱- روشن ساختن نکته ای که هیکل مبارک در مورد رأی علماء در تعیین سلطنت و طرح سیاسی تازه ایشان، در بدایت سلطنت آقامحمدخان بیان می فرمایند، محتاج تحقیق بیشتر است. آنچه از فحوای بیان مبارک می توان نتیجه گرفت این است که در بالا گرفتن اختلاف بین قبایل مختلف پیش از غلبه نهایی قاجارها، علماء نقشی داشتند. آنچه امروز در کتب تاریخ قابل دسترس در مورد چگونگی رسیدن قاجارها به سلطنت مطالعه می کنیم، تنها به جنگهای آقامحمدخان و پیروزی های او بر سایر طوایف اشاره دارد و از نقشی که علماء در بروز اختلاف و خصومت بین سران قبایل مختلف داشتند، یادی نمی کند.

آنچه بعضی در زمینه سیاست مذهبی قاجارها نوشته اند، گویای آن است که از ابتدای بر سرکار آمدن این سلسله، نوعی حمایت دوجانبه برای پیشبرد اهداف قدرت طلبانه بین ایشان و بعضی روحانیون وجود داشته است. مورخ معاصر، سعید نفیسی ضمن مقایسه ای بین سیاست مذهبی صفویان، افشارها و خاندان زندیه که در دوره ایشان روحانیون جز ادای وظایف شرعی خود، کاری نداشتند با "نفوذ مصنوعی فوق العاده ای" که قاجارها به برخی روحانیون "مردم آزار و سودپرست" داده بودند، می نویسد: قاجارها با دادن آزادی بسیار به متشرعان، ایشان را برای پیشرفت مقاصد سیاسی خود برگزیدند. به عقیده وی قاجارها چون می دانستند که مردم ایران پادشاهی ایشان را مشروع و برحق نمی دانند، از همان آغاز برسرکار آمدن، روحانیون را "که پشتیبان خود ساخته بودند، بر مردم چیره کردند" (۲:۵۴-۵۵). پیتز آوری نیز می نویسد آقامحمدخان و فتحعلی شاه هر دو برای تأسیس و حفظ سلسله خود به حمایت علماء نیاز

داشتند (۵۴) متأسفانه هیچیک از دو نویسنده مذکور، در جزئیات اینکه چگونه در عهد آقامحمد خان، علماء به پشتیبانی وی برخاستند. توضیحی نمی‌دهند.

۲- مقصود از "واقعه فاصله کرمان"، محاصره و فتح کرمان توسط آقامحمدخان و غلبه او بر لطفعلی خان زند است. طی این واقعه، حکمرانی خاندان زند بگلی منقرض شد و مانع اصلی از سر راه پادشاه آقامحمد خان برداشته شد (نفیسی ۶۱-۶۰:۱)

۳- در باب اینکه نژاد قاجارها، از ترکان غربی و نه ترکان شرقی که ترکمانان را نیز شامل می‌شود بوده است، دلایلی برشمرده‌اند (نفیسی ۱۳-۱۵، ۲۸-۲۲:۱) بعضی دیگر نیز بدون اشاره به آن دلایل، بر نژاد "ترک" قاجارها تصریح کرده‌اند (کرزن ۵۱۳:۱)

اشارهٔ هیکل مبارک حضرت ولی‌امرالله به غضب تاج و تخت ایران، توسط این قبیله، و نیز یادآوری سعید نفیسی که ایرانیان پادشاهی قاجار را بر حق و مشروع نمی‌دانستند (۲:۵۵)، احتمالاً تا حدودی ناظر به همین قضیهٔ نژادی قاجاریه است.

۴- در مورد خونخوار بودن و نیز خست آقامحمدخان، ظاهراً همه تاریخ‌نویسان اتفاق نظر داشته‌اند لطیفه‌ای از یکی از عمال نزدیک او روایت کرده‌اند که هر وقت از پیش او می‌آمد، دست بر سر خود می‌گذاشت تا ببیند به جای خود هست یا نه (نفیسی ۱:۷۲) نمونه‌های سفاک بودن او در یادداشت شماره ۵ ذکر شده است در مورد خستش نیز بسیار گفته‌اند، از جمله اینکه او حتی با ولیعهد و برادرزاده اش فتحعلی‌شاه که پیش او از همه عزیزتر بود، همواره بر سر خوراک سخت‌گیری می‌کرد (نفیسی ۱:۵۸، ۷۴) حتی واقعه مشهوری که منجر به قتل خود او شد، یعنی تصمیمش بر کشتن مستخدمینی که خریزه‌های او را خورده بودند ناشی از شدت خست او بود (مستوفی ۱:۲۲)

ریشه این هر دو خصلت آقامحمدخان را در نحوه رشد و زندگی وی دانسته‌اند. او در کودکی، زمانی که پدرش، محمد حسن خان قاجار، طغیان کرد و توسط عادلشاه افشار، حکمران خراسان، سرکوب شد به اسارت عادلشاه درآمد و به دستور او مقطوع النسل شد. بعدها نیز چون برادرش حسین علیخان جهانسوز طغیان نمود و شکست خورد، کریم خان زند، آقامحمد خان را در شیراز گروگان گرفت تا سرکشی نکند. گفته‌اند که خو گرفتن از کودکی به بیابانگردی و تاخت و تاز و کشتار، و نیز خصی گشتن و رنج و خشم حاصل از آن، عواملی برای بی‌رحمی او بود. به علاوه در زمانی که در شیراز نزد کریم خان بود خان زند او را عمداً در فقر نگه می‌داشت تا امکان سرکشی نداشته باشد. این امر را نیز عاملی در ایجاد خست در او دانسته‌اند (نفیسی ۷۴-۵۲:۱)

۵- برای داشتن تصویری از آنچه هیکل مبارک تحت عنوان "بربریت، جنگهای داخلی و ملوک الطوائفی و یاغیگری و راهزنی و دوره مظالم قرون وسطی" از آن یاد می‌فرمایند می‌توان از این اطلاعات کمک گرفت. چون با مرگ کریم خان زند، آقامحمدخان قاجار که در شیراز در نزد او گروگان بود، گریخت، در نواحی مختلف ایران، طوایف مختلف داعیه فرمانروایی داشتند. در فارس و کرمان، بازماندگان زندیه و در خراسان بازماندگان نادرشاه افشار بر سرکار بودند و در آذربایجان یکی دیگر از سرکردگان طوایف افشار داعیه سلطنت داشت. پس از گریختن از شیراز، آقامحمدخان توانست با غارت مالیاتی که از عراق و مازندران به فارس می‌بردند، وسیله تأمین لشکرکشی فراهم آورد و شانزده سال در نواحی مختلف ایران تاخت و تاز کرد و بر تمام طوایف مذکور غلبه نمود تا توانست در ۱۲۰۹ هـ. ق در طهران به خود عنوان شاهی بدهد. در این راه حتی با برادران خود نیز جنگ کرد. یکی از ایشان را کشت و دیگری را کور نمود. نمونه بارز مظالم قرون وسطی در جنگ های آقامحمدخان

مشاهده می‌شود. در این میان کور کردن دسته جمعی و قتل عام کرمان، و نیز فجایعی که در تفلیس به بار آورد، به طور خاصّ ظالمانه است. در تفلیس، به دستور وی سپاهش خونریزی بسیار نمودند. کشیشان را دست بسته به رودخانه انداختند، خانه های مردم را غارت و ویران کردند، و پانزده هزار تن را به اسیری گرفتند (نفیسی ۷۴-۱:۵۹) با آنکه گفته اند آقامحمدخان توانست ملوک الطوائفی را از بین ببرد، عملاً حتّی در عهد فتحعلی شاه نیز این وضعیت وجود داشت زیرا پادشاه، حکمرانی نواحی مختلف ایران، خصوصاً نواحی حساس سرحدی را به پسران خود داده بود که از هیچ کارشکنی و فتنه جویی در برابر یکدیگر خودداری نمی‌کردند (نفیسی ۱:۱۰۰ مستوفی ۱:۲۸)

۶- تاریخچه دو دوره جنگهای ایران و روس در عهد فتحعلی شاه، در واقع به نوعی به هم وابسته است. دوره اوّل جنگ‌ها پس از آن شروع شد که امپراطور روسیه رسماً گرجستان را یکی از ایالات خود اعلام کرد و به حکمرانان نواحی مسلمان نشین قراباغ و ایروان که از جانب ایران تعیین شده بودند، فرستادگانی فرستاد و ایشان را به اطاعت خواند. مجتهدین فتوای جهاد دادند و سلسله جنگ‌هایی میان ایران و روسیه شروع شد که ده سال (از ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۸ ه.ق)، ادامه یافت و به انعقاد عهدنامه گلستان منجر شد (نفیسی ۹۵-۲:۹۴، ۱:۲۹۰) با عهدنامه گلستان، سرحد ایران و روس نامعلوم ماند و اختلاف دو کشور یک سره حل نشد. در مورد شروع جنگ‌های دوره دوم که ۱۳ سال بعد آغاز شد، تاریخ‌نویسان عوامل بسیاری را مؤثر دانسته‌اند. از جمله، بعضی به تمایل عباس میرزا نایب السلطنه حاکم آذربایجان و نیز شخص فتحعلی شاه، برای جنگی دیگر جهت جبران شکست گلستان اشاره کرده‌اند و به علاوه به نقشی که انگلستان بنا بر منافع خودش در راه اندازی مجدد جنگ‌ها داشته، پرداخته‌اند (نفیسی ۱:۳۵۱) بعضی شاه و نایب السلطنه را

مخالف جنگ دانسته، اعتراضات روحانیون به مفاد عهدنامه گلستان که گویای پیروزی یک کشور کافر بر مسلمانان بود و نیز تمایل بعضی درباریان را به سست کردن تضمینی که روسیه در ضمن عهدنامه گلستان برای ولایتعهدی عباس میرزا داده بود، عوامل شروع جنگ دانسته‌اند (آوری ۹۷) اما با همه گوناگونی وجوه نظر این تاریخ نویسان، همگی در اینکه روحانیون در آغاز جنگ‌های مرحله دوم نیز دخالت داشته‌اند، متفق‌القولند. خلاصه کلام آنکه هر انگیزه دیگری نیز که برای شروع جنگ‌های مرحله دوم وجود داشت، شک نیست که علما و فتاوی‌شان خصوصاً سید محمد اصفهانی و فتوای او به عنوان وسایل مؤثر در راه‌اندازی جنگ به کار گرفته شدند، به نحوی که تأثیر این فتاوی حتی از اصل انگیزه سبقت گرفت (برای روشن گشتن زمینه‌هایی که برمبنای آن می‌توان نتیجه‌خیز را گرفت، مراجعه فرمائید به نقل قول سعید نفیسی از روضه‌الصفای ناصری در صفحه ۱۰۰ جلد دوم از تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران.

شرح فتوادادن سید محمد و آمدن او به ایران و رفتنش به میدان جنگ و فرارش از میدان، به نقل از ناسخ التواریخ سپهر، در این منابع مذکور است: فیضی، لثالی ۴۵۰-۴۴۷؛ اشراق خاوری، محاضرات (۷۸۹-۷۸۷:۲ نفیسی ۹۹-۹۸:۲)

۷- در شرح اعتباری که سید محمد اصفهانی (سیدمحمدبن سیدعلی طباطبایی معروف به سید مجاهد)، در میان مردم داشته، همین بس که گفته‌اند زمانی چون در حوض مسجدی در قزوین وضو گرفت، مردم شهر همه آب آن حوض را برای تبرک و استشفاء بردند و نیز گفته‌اند فتحعلی‌شاه به سید اخلاص زیاد داشته و در همه امور مطیع او بوده است به هر حال چون پس از جهادی که وی فتوایش را داده بود، مسلمانان مغلوب روسیه شدند، مردم و شاه از اعتقاد به او بازگشتند به نحوی که

حتّی^۱ گفته شده است وی از حزن و اندوه این مطلب بیمار شد و از دنیا رفت (نفیسی ۱۰۴، ۷۰:۲)

۸_ خلاصه آنکه خیلی زود مقدمه قشون روس تا ترکمان چای پیش رفت و نایب السلطنه فرمانده کل قشون و سیّد محمد مجاهد هر دو متواری شدند (خان ملک ساسانی ۲:۲۴)

۹_ بر طبق عهدنامه ترکمان چای که پس از شکست ایران در این جنگ‌ها بسته شد ایران از حاکمیت خود بر شمال ارس صرف نظر کرد و مقرر شد مبلغ ده کرور تومان رایج یا بیست میلیون روبل نقره از طرف ایران به روسیه پرداخت شود (آوری ۹۷).

۱۰_ فتحعلی شاه خود را جالب‌ترین مردان روزگار خود در شرق و غرب جهان و نیز بسیار زیبا می‌دانست. به طوری که حتّی^۱ دستور داد، رساله‌ای در شرح حالش تحت عنوان "شمایل خاقان" بنویسند (نفیسی ۱:۹۹)

۱۱_ گفته‌اند که فتحعلی شاه در خست و مال‌دوستی ظاهراً از عمویش آقامحمدخان نیز تجاوز کرده بود. به طوری که در هر دو جنگ با روس‌ها، حتّی^۱ از پرداخت حقوق سربازان و رساندن خوراک و علوفه به آنها در میدان جنگ، خودداری می‌کرد و نیز گفته‌اند کسانی که دارائی سرشاری داشتند و هنگام ضرورت به او وام می‌دادند کاملاً بر وی تسلط داشتند (نفیسی ۲:۱۲، ۱:۹۹).

۱۲_ فتحعلی شاه بیش از هزار زن و دویست و شصت فرزند داشت. زنانش از نژادهای مختلف ترکمان، گرجی، کرد، ترک و چرکس بودند. به این ترتیب، او خانواده‌ای تشکیل داد که در تاریخ هیچ کشوری نظیر نداشت (نفیسی ۲:۶، ۱:۱۰۰).

۱۳_ سلطنت فتحعلی شاه را دوره نزول تاریخ ایران دانسته‌اند و گفته‌اند که در تاریخ این کشور، هیچ دوره‌ای وخیم‌تر از سلطنت

سی و هفت ساله وی نیست و در هیچ روزگاری، به اندازه عهد او این همه نواحی پراهمیت از دست ایران بیرون نرفته است (نفیسى ۱۱۰، ۱۰۱:۱). پس از دورهٔ اول جنگ‌های ایران و روس، بر طبق معاهدهٔ گلستان، ایران از اتعای خود بر شهرهای گرجستان و قفقاز، مانند دربند، باکو، شیروان و گنجه دست برداشت (آوری ۹۷-۹۶) و پس از دورهٔ دوم نیز از حاکمیت خود بر شمال ارس صرفنظر کرد. بعلاوه، در نتیجهٔ جنگ‌های طولانی ملت، بیماری‌های عفونی مهلک، از جمله وبا شیوع یافت و بسیاری مردم از بین رفتند (نفیسى ۵۲-۵۱:۲).

۱۴- این وزیر، حاج محمد ابراهیم نام داشت و در زمان کریم خان زند کلانتر شیراز بود. با خیانت به کریم خان، اسباب غلبهٔ آقامحمدخان بر وی را فراهم نمود. به همین دلیل، آقامحمدخان وی را اعتمادالدوله لقب داد و صدر اعظم خود کرد (نفیسى ۱۳:۲). این شخص، پس از مرگ آقامحمدخان، توانست با رأی و تدبیر خود، فتحعلی‌شاه را در غلبه برماجراجویان داخلی یاری نماید (اعتماد السلطنه ۲۲). در اوایل عهد فتحعلی‌شاه، حاجی محمد ابراهیم زمام امور را در دست داشت و حکمرانی همهٔ نواحی ایران را به نزدیکان و بستگان خود داده بود و ایشان را در تاراج مردم آزاد گذاشته بود. اما نظر فتحعلی‌شاه ناگهان از او برگشت و در سال سوم سلطنت خود، دستور داد، در روز معین او و همهٔ خویشاوندانش را دستگیر کرده، بسیاری را کور کنند، و بسیاری من جمله خود حاج محمد ابراهیم را پس از آن بکشند (نفیسى ۱۳:۲). در نحوهٔ قتل او نوشته اند که وی را در دیگ جوشاندند. (مستوفی ۳۷:۱).

فصل دوم

ایران در سرآغاز ظهور

در آثار مبارکه، راجع به ایران و ایرانیان عهد قاجار در دورانی که حیات طلعات مقنسه در این سرزمین می‌گذشت، مطالب بسیار یافت می‌شود. علت این امر، مصادف بودن این دوران است با ظهور امر بدیع و سالهای پرماجرایی آغازین تاریخ امر مبارک. باز به همین علت، مطالب مذکور، غالباً و البته نه منحصرأ در ضمن روایت تاریخ امر توسط طلعات مقنسه مطرح گشته است.^۱ در اینجا، چنانکه پیش از این گفتیم، البته قصد ما بررسی تاریخ امر به روایت هیاکل مقنسه نیست که خود موضوع تحقیقی، دلنشین و مستقل است بلکه، در لابلای اوراق آثار مبارکه راجع به این دوران در مطالبی دقت خواهیم کرد که به نوعی حاوی تحلیل طلعات مقنسه از اوضاع ایران و ایرانیان یا کیفیت نگرش ایشان به وقایع و امور و نفوس مؤثر باشد. جوهر مشترک غالب این مطالب، نحوه مواجهه قدرتمندان زمان، در دو قالب حکومت و علمای مذهبی با امر جدید الهی است. در این ضمن توصیفات خاص راجع به شخصیت های مقتدر حکومتی بیان گشته که خود به نوعی منعکس کننده جنبه‌هایی از اوضاع اجتماعی است که جایگاه رشد و بالندگی و احياناً سرنگونی آنها بوده است. بررسی این توصیفات، به علاوه، زمینه را برای درک بیشتر مطالب مربوط به نحوه رویارویی علما و حکومت با امر جدید، مستعد می‌سازد. علاوه بر این مطالب که صریحاً در آثار مبارکه ذکر شده است، نکاتی را نیز می‌توان از خلال بیانات مبارکه در مورد جنبه‌هایی از حیات اجتماعی ایرانیان در این دوران "استنتاج" نمود.

پس، در این فصل، ابتدا مروری می‌نماییم بر بعضی آثار مبارکه، در مورد ایرانیان در آغاز ظهور، سپس به بررسی شخصیت‌های این دوران می‌پردازیم. آنگاه، به مواجههٔ علما و حکومت با امر جدید، و سرانجام به نکاتی غیر صریح اما قابل استنتاج از خلال آثار خواهیم پرداخت.

۱- چند تصویر از ایرانیان در آغاز ظهور

در آثار حضرت بهاء‌الله، مطالب مربوط به ایرانیان معاصر اظهار امر حضرت اعلی، عمده در مورد وضع اعتقادی ایشان است و از احوال عمومی این مردم، توصیفات صریح و فراوان یافت نمی‌شود. این نکته از آن لحاظ جالب توجه است که چنین توصیفات از احوال کلی را، در مورد ایرانیان چندین دههٔ بعد، در آثار خود جمال‌قدم (۲) و در مورد ایرانیان همین زمان، یعنی سرآغاز ظهور، در آثار سایر طلعات مقدسه زیارت می‌نماییم. آنچه از وضع اعتقادی این مردم در آثار جمال‌قدم آمده بیشتر راجع است به شدت اعتقاد و انتظار ایشان برای قائم موعود، به علاوهٔ کلیهٔ اوصافی که برای ظهور او منتظرند. هرچند این معنی اختصاص به ایرانیان معاصر اظهار امر حضرت اعلی نداشته است (۳) اما از آنجایی که مناسبت ذکر آن در آثار جمال‌قدم، غالباً شرح زمینه ای است که در ضمن آن بر نقطهٔ اولی ظلم روا داشتند، می‌توان گفت ایرانیان مذکور، به طور خاص مصداق این بیانات مبارکه بوده‌اند "یا قائم گفتند و بر منابر سب و لعنتش کردند" (اقتدارات ۳۱) و: "یا شیخ در حزب شیعه تفکر نما. چه مقدار عمارتها که به ایادی ظنون و اوهام تعمیر نمودند و چه شهرها بنا نهادند... نزد ذکر اسم مبارک کل به عجل‌الله فرجه ناطق و لکن در یوم ظهور آن شمس حقیقت کل به عجل‌الله فی نغمته متکلم و ناطق" (لوح شیخ ۸۸)

در آثار حضرت عبدالبهاء، در بارهٔ احوال عمومی ایرانیان این دوران مطالبی ذکر گشته است. از جمله در لوحی که تصویرگر وضع عمومی این ملت از متی پیش از ظهور مبارک است، می‌فرمایند: "افق ایران بسیار تاریک بود و جولانگاه ترک و تاجیک و فارسیان را بنیاد برباد و بنیان ویران" و آنگاه با اشاره به تأثیرات ظهور الهی می‌فرمایند: "تا آنکه شب تاریک به پایان رسید و صبح امید بدمید و آفتاب حقیقت بدرخشید" (مکاتیب ۲: ۷۹) به نظر می‌رسد این توصیف هیکل مبارک، در واقع ناظر به هر دو وجه حیات مادی و معنوی باشد. شبیه همین مضمون در مناجاتی از قلم میثاق، با مطلع "پاک یزدانا، خاک ایران را از آغاز مشکبیز فرمودی..." تکرار می‌شود و ظاهراً در مورد احوال ایران و ایرانیان معاصر ظهور مبارک و مدت زمانی پیش از آن است که می‌فرمایند: "روزگاری بود که آتش دانشش خاموش شد و اختر بزرگوارش پنهان در زیر روپوش..." چه که باز به دنبال آن به زبان استعاری به طلوع یوم ظهور و آغاز دور جدید و بهبود حال این سرزمین اشاره می‌فرمایند (مکاتیب ۴۳۹-۴۳۸: ۱) در زمینهٔ خاص اوضاع اعتقادی ایرانیان این زمان نیز مطالبی در الواح حضرت عبدالبهاء ذکر گشته است. یک جنبه از آن یادآوری هیکل مبارک از گوناگونی مذاهب و آراء مختلفه است، گوناگونی که در عین حال با ضدیت و تقابل مذاهب و صاحبان آراء مختلف همراه بود: "در ایران اجناس مختلفه و مذاهب متباغضه و آراء مختلفه به درجه‌ای بود که بدتر از جمیع جهان بود" که البته اضافه می‌فرمایند این اختلاف حال "به نفعات قدس" به ارتباط و التیام تبدیل گشته است (مکاتیب ۳۵۹-۳۵۸: ۱) در لوح دیگر شرحی بیشتر از شدت و کیفیت اختلافات موجود بیان می‌فرمایند: "ایران مرکز اختلاف و نزاع و جدال بین ملل بود، به درجه‌ای که وصف نتوان نمود. ملل خون یکدیگر مباح می‌شمردند. مال یکدیگر را تالان و تاراج

می‌کردند و در اذیت یکدیگر ابدًا قصور نمی‌نمودند" و بعد مطلب را به شکل ملموس تر و با ذکر مثال‌هایی توضیح می‌دهند: "نفرت بین ملل به درجه‌ای بود که یکدیگر را نجس می‌شمردند. اگر شخصی از یهود در خانه مسلمانان دخول می‌نمود او را روی خاک می‌نشاند زیرا نجس می‌شمرد و اگر از کاسه آب می‌خورد یا کاسه را می‌شکست و یا به کرات و مراتب می‌شست" ۴ " (مکاتیب ۴: ۱۶۰) در زمینه خاص اعتقاد به قائم به نحوی که مورد اشاره جمال مبارک بود نیز حضرت عبدالبهاء در مقاله شخص سیاح در شرح واکنش علمای شیعه در قبال "ادعای مهدویت" حضرت اعلی به عقاید ایشان راجع به قائم، جابلقا، جابلصا، غیبت کبری، غیبت صغری و... اشاره می‌فرمایند. (۲۷-۲۸)

در آثار حضرت ولی امرالله برای ایرانیان معاصر ظهور توصیفات خاص و صریح بیان گشته است. در قرن بدیع از معرفت مردمی که حضرت اعلی در بین ایشان ظهور نمود در نزد ملل راقیه عالم، به "جهل و نادانی"، "خشونت"، "انهماک در تعصبات" و از "بندگی و رقیت" ایشان در ارضاء اهواء زمامداران یاد می‌فرمایند. و ایشان را "از لحاظ ذلت و حقارت" به سبطیان عهد موسی در مصر، از جهت "عناد و حمیت جاهلانه" به یهود در عهد مسیح، و "در ضلالت و دوری از حقیقت" به بت پرستان زمان حضرت محمد تشبیه می‌فرمایند (۶۸: ۱) در موضع دیگری از همین کتاب، مضمون مذکور را تکرار می‌فرمایند (۳۷۲: ۱) در توقیع منیع قد ظهر یوم المیعاد کم و بیش همین معانی را در توصیف ملت ایران آن روز بیان می‌فرمایند و ایشان را مردمی می‌خوانند که "از حیث جهالت محضه و حمیت جاهلیه و ظلم و حشیانه و تعصب فطری و تسلط نامحدود علمای رسوم معروف" بودند ۸ در لوح قرن احبای شرق از ایرانیانی که به آزار مؤمنین پرداختند، به عنوان "ملتی جاهل و متعصب و متوحش" یاد می‌فرمایند (۱۸-۱۷) و

در موضع دیگری از همین تویع منیع به "قساوت" و "ستمکاری" ایشان اشاره می‌نمایند (۱۸۰-۱۷۹) هیکل مبارک مجموعه واکنش‌هایی را که با ظهور آیین نوزاد الهی در میان این مردم بروز نمود، به "غوغایی که در تاریخ شیعه اسلام نظیر نداشت" توصیف می‌نمایند و در این میان از "کینه دائمی" علمای اسلام و "شتمات و سخریه" مردم ایران نسبت به امر مبارک یاد می‌فرمایند و تهمت‌های مختلفی را که بر مؤمنین امر جدید وارد آمد متذکر می‌گردند (قدظهر ۹-۸).

۲- شخصیت‌های این زمان

الف- محمد شاه

سلطانی که در دوران زمامداریش، ظهور حضرت نقطه اولی واقع گردید و به کرات مورد خطاب مستقیم و اشارات مختلفه از سوی آن حضرت قرار گرفت، در آثار جمال قدم نیز یاد شده است: در کلمات فردوسی می‌فرمایند: "از حضرت محمد شاه مع علو مقام دو امر منکر ظاهر. اول نفی سلطان ممالک فضل و عطا، حضرت نقطه اولی و ثانی قتل سید مدینه تدبیر و انشاء باری خطا و عطای ایشان عظیم است" (نبذه ۵۰) "امر منکر" اول در کتاب‌های تاریخ امر بهایی به تفصیل یاد شده است. از "سید مدینه تدبیر و انشاء"، میرزا ابوالقاسم فراهانی، قائم مقام صدارت محمد شاه که به دستور او به قتل رسید، در همین فصل بیشتر خواهیم گفت.

حضرت عبدالبهاء نیز در مقاله شخصی سیاح از این موضوع یاد می‌فرمایند که چون به علت "ناخوشی نقرس شدید" محمد شاه، "فکر جهان آرا، مشغول" بود "رتق و فتق امور"، به حاجی میرزا آقاسی وزیر کبیر تفویض شده بود (۶ (۲۵) بعلاوه بیانات مبارکه هیکل میثاق را در

رحیق مختوم زیارت می‌نماییم که: "محمد شاه مایل به عدالت بود و در حق حضرت هم اراده بدی نداشت، ولی حاجی میرزا آقاسی... کم کم دسائس دیگر کرد تا محمد شاه را به حبس حضرت وادار کرد، و الا محمد شاه خودش خوش نفس بود" و در باره خصوصیات محمد شاه اضافه می‌فرمایند که وی از "ساز و طنبور و شرب، طبعاً منزجر بود" (۶۳۷-۶۳۵:۲)

حضرت ولی امرالله در مواضع مختلف در آثار خود از محمد شاه یاد فرموده اند در تویح منیع قدظهریوم المیعاد، به امتناع او از ملاقات حضرت باب و به دنبال آن زندانی کردن ایشان، اشاره نمود، "موهوم پرستی" وی را یادآور می‌گردند ۷ و نقل می‌فرمایند که چگونه وی حکم قتل قائم مقام، صدر اعظمش را داد و حاجی میرزا آقاسی را جانشین وی نمود و خود در چهل سالگی در اثر ابتلا به امراض گوناگون در گذشت (۱۰۱). در قرن بدیع، بی فکری و ضعف اراده وی را متذکر می‌شوند (۲:۲، ۳۶۳:۱) و وی را "عنصری مریض و متردد و ضعیف النفس و متزلزل توصیف می‌فرمایند. ۸ (۷۰:۱)

بنابر مجموعه آنچه زیارت نمودیم، تصویر شخصیت محمد شاه در آثار مبارکه، تصویری حاکی از ضعف و سستی و غفلت از امور، در عین خوش نفسی و تمایل به عدالت است. شناخت بیشتر دو وزیر کبیر او که یکی را حکم قتل داد و دیگری را زمام امور در دست نهاد، زوایای بیشتری از حال و هوای دوران سلطنت او را آشکار می‌سازد.

ب- سید مدینه تدبیر و انشاء

میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی ۹ افتخار آن را یافت که یادش با ذکر از قلم مظهر امر الهی مخلد شود. ملقب شدن وی به "سید مدینه"

تدبیر و انشاء" از جانب جمال قدم، حکایت از کفایت و حسن انتظام امور و نیز توانایی‌های ادبی و نگارشی وی می‌نماید ۱۰ و یاد نمودن هیکل مبارک از قتل او به عنوان یکی از دو "امرمنکر" سرزده از محمد شاه، علامت تایید بر پرثمر بودن حیات این وزیر کبیر است.

راجع به "تدبیر" قائم مقام در بیانات مبارک حضرت عبدالبهاء تفصیل بیشتری زیارت می‌نماییم. از جمله، در بدایع‌الاثار ثبت است که فرموده‌اند: "اگر قائم مقام را نکشته بودند، ایران ویران نمی‌شد" (۲:۱۰۲). در موضع دیگر در بارهٔ او می‌فرمایند: "میرزا ابوالقاسم قائم مقام اول شخص ایران بود، بسیار با کفایت" و در توضیح این مطلب اضافه می‌نمایند: "همین بس است که میان هفتاد پسر که فتحعلی شاه داشت، قائم مقام کاری کرد که ولایت عهد را از همهٔ پسرها منع کرد و به محمد شاه که نبیرهٔ فتحعلی شاه بود داد ۱۱" و از میزان نظارت و تسلط وی بر ادارهٔ امور صحبت می‌فرمایند: "... قائم مقام نفوذ تام داشت و چون ارکان دولت و نوکرهای در خانه دست و پایشان بسته بود، جرئت نداشتند دخل کنند". بعد، مثالی از رسیدگی او در امور مالی زده، با اشاره به نارضایی دیگران از این مطلب، و تبانی و توطئه‌ای که بر علیه او صورت گرفت و منجر به قتلش شد، اضافه می‌فرمایند: "باری، اینگونه دقت‌ها داشت. باطناً خوششان نبود. با حاجی میرزا آقاسی سازش کردند که باید بر ضد قائم مقام برخاست، به محمد شاه گفت که نفوذ میرزا ابوالقاسم طوری است که اگر بخواهد، در هر ساعت می‌تواند اخلال کند در بساط سلطنت. این بود که محمد شاه او را کشت ۱۲." و اظهار نظر می‌فرمایند که "بسیار کار بلی کرد، اگر نکشته بود، الان ایران بهتر از این ممالک ۱۳ بود" (اشراق خاوری، رحیق ۶۳۷-۶۳۶:۲؛ اشراق خاوری، محاضرات ۹۳۳-۹۳۲:۲). افتخار دیگر برای قائم مقام چنانکه باز در بدایع‌الاثار آمده است، ذکر نام وی در زمرهٔ نفوسی است که

هیکل مبارک از یادآوری آنها به اهتزاز می‌آمدند (۲:۱۰۱). نکته آخر از مطالبی که راجع به قائم مقام فراهانی در آثار مبارکه می‌یابیم، شرح رفاقت وی با میرزاعباس بزرگ نوری والد جمال مبارک است که حضرت عبدالبهاء در ضمن یکی از بیانات مبارکه بدان اشاره می‌فرمایند. (فیضی، حضرت بهاء‌الله ۱۲).

ج - حاجی میرزا آقاسی

بیان حضرت عبدالبهاء را زیارت کردیم که به علت بیماری محمد شاه و مشغولیت فکر او با این موضوع، اداره امور به دست وزیر کبیر او حاجی میرزا آقاسی ۱۴ سپرده شده بود. در مقاله شخصی سیاح هیکل مبارک مطالب دیگری نیز در مورد این شخص و مناسبات او با شاه و کیفیت سلوک او با بایبان مرقوم می‌فرمایند. از جمله، به ادعای "پیری و حاضر مرشدی ۱۵" او اشاره می‌نمایند (۱۹) و از "عدم کفایت و قلت بضاعت" او که "در هر ساعتی رأی می‌نمود و حکمی می‌فرمود" یاد نموده (۲۵) شواهد این تلوّن مزاج را در قبال بایبان بدینگونه ارائه می‌فرمایند: "ساعتی تایید فتوای علما می‌خواست و قلع و قمع بایبان را لازم می‌شمرد و وقتی اسناد تعلق به علماء میداد و افراط تعرض را مخالف انصاف می‌دانست و آنی عارف می‌شد... (۲۶)؛ آنگاه، هیکل مبارک "سوء تدبیر" وی را در "مهام امور" و "عدم صفا و ربط مصالح جمهور" را از جانب وی، علت بروز "غوغا و ضوضا" و امر کردن علما مردم را به "تعرض به بایبان" و بروز "هجوم عمومی" معرفی می‌فرمایند (۲۶).

هیکل میثاق، در شرح حیات وی می‌فرمایند: "تاریخ حاجی میرزا آقاسی حکایت غریبی است... اهل تبریز بود. اسمش ملا آقاسی و

بسیار فقیر بود. مختصر تحصیلاتی داشت اما لوده و مزاح بود. "آنگاه شرح می دهند که چگونه در سفر حج، وی به واسطه لودگی اش با خواجه های حرم شاهزاده خانم جوان بیوه ای که او هم به حج می رفت، مربوط شد و چون از این طریق پیشنهاد ازدواج به شاهزاده خانم داد، به سبب این جسارت شدیداً تنبیه شد. پس از بازگشت از سفر حج، در تبریز، ندیم و "اسباب مشغولیت" محمد شاه شد و بعدها با محمد شاه به طهران آمد. با قائم مقام به ضدیت برخاست و پس از به قتل رسیدن او، به مقام صدارت رسید و با شاهزاده خانم مذکور ازدواج کرد؛ هیکل مبارک به درویش بودن او نیز اشاره ای می فرمایند و بالاخره در باره اقدامات وی در دوران زمامداری اش می فرمایند: "کاری که کرد مزارع و دهات زیاد اطراف طهران و جاهای دیگر برای دولت آباد کرد ۱۷ دیگر کاری که لایق ذکر باشد؛ نکرد" (اشراق خاوری، رحیق ۶۳۷-۶۳۵:۲)

عدم کفایت و تردید و تلون مزاح حاج میرزا آقاسی را حضرت ولی امرالله نیز در قرن بدیع مطرح می فرمایند و شرح می دهند که چگونه این وزیر گاهی عارف و گاهی صوفی که به علت بیماری شاه، محور رتق و فتق امور گشته بود، از مسئولیتش غافل بود (۱۸۷-۱۸۶:۱) و در ادامه بیان مبارک در ترجمه مطلب به فارسی، زیارت می کنیم که "سوء تدبیر وزیر اعظم... فحول مجتهدین را بر آن داشت که بر فراز منابر علیه این حزب مظلوم قیام نمایند" (۱۸۷:۱). اما آنچه هیکل مبارک در اصل متن انگلیسی بیان می فرمایند ۱۸ به نحو آشکارتری گویای آن است که مجتهدین با ملاحظه سوء تدبیر وی در تعرض به بایبان جرأت و جسارت یافتند. شاید بتوان گفت، در واقع به این ترتیب، حضرت ولی امرالله مفهوم بیان حضرت عبدالبهاء را در مقاله شخصی سیاح روشن می فرمایند که چگونه نحوه سلوک حاج میرزا آقاسی علت بروز غوغا و ضوضا امر علما به تعرض بایبان گشت (۲۶).

در موضع دیگری از قرن بدیع، حضرت ولی‌امرالله تشریح می‌فرمایند که چگونه در زمان اقامت حضرت اعلی در اصفهان، حاج میرزا آقاسی که تا آن زمان به علمای این شهر توجه و التفاتی نداشت، نامه های متعدّد بدیشان نوشت و ایشان را من غیر مستقیم به مخالفت حضرت باب تشویق کرد و از این رو علماء بر منابر به لعن و طعن پرداختند. (۱:۱۱۳)

در همین کتاب، هیکل مبارک حاج میرزا آقاسی را "بی کفایت و بد قلب و متلقّ المزاج" (۱:۷۰)، "مغرور و محیل" (۱:۱۱۲)، "خصم لدود و عنود امرالله" (۱:۱۲۰) خوانده اند. در قد ظهر یوم المیعاد، وی را "ذنی طبع، بدنفس و پست فطرت" ۲۰، و شخصی که "مملکت را به پرتگاه ورشکستگی و انقلاب کشانید ۲۱"، می‌خوانند (۱۰۱). هیکل مبارک در توقیعات مبارکه ای که در اصل به فارسی صادر شده اند، وی را "وزیر بی تدبیر" توصیف می‌نمایند (لوح قرن ۱۸۱، مجموعه توقیعات ۲:۱۷۰)

بنابر بیانات مبارکه در قرن بدیع سمت "معلّم و مرشدی" حاج میرزا آقاسی نسبت به شاه، توجیه کننده انگیزه وی برای جلوگیری از تأثیر کلام حضرت باب در شاه بود. بیم آن داشت که مقام خود را نزد شاه از دست بدهد (۱:۷۰، ۱۱۲) از طرف دیگر، مناسبات مذکور، اقتضای تأثیرپذیری بسیار شاه از وزیر کبیرش را می‌نمود. چنانکه، به صریح کلام حضرت ولی‌امرالله در همین کتاب، "تلقینات و افکار مغرضانه" این وزیر کبیر بود که نهایتاً مانع ملاقات حضرت اعلی و محمّد شاه گردید (۱:۱۱۶) و به سبب همین نفوذ وی در محمّد شاه بود که هیکل مبارک، حاجی میرزا آقاسی را "مطلق العنان ۲۲ و مالک واقعی تاج و تخت" و محرک اصلی صدمات و رزایای وارده بر وجود مبارک حضرت اعلی خوانند (۱:۳۶۳) به فرمایش حضرت ولی‌امرالله، حتّی انتخاب و تعیین قلعه ماکو که "در مجاورت قریه ای به همین نام قرار داشت و سکنه آن مورد حمایت و عنایت مخصوص "حاج میرزا آقاسی بودند، به

عنوان سجن نقطه اولی، به توصیه وی صورت گرفت ۲۳ (قرن بدیع ۱:۱۱۷)

بنابر بیانات حضرت عبدالبهاء ضمن یک سخنرانی، که متن کامل آن در کتاب حضرت بهاء‌الله مندرج گشته، به سبب مناسبات دوستانه‌ای که بین جناب میرزا بزرگ نوری، پدر جمال مبارک و میرزا ابوالقاسم قائم مقام موجود بود، حاجی میرزا آقاسی، به تبع خصومتش با قائم مقام، با جناب میرزا بزرگ نیز "نهایت عداوت" را داشت "باوجود این، منتهای محبت را به جمال مبارک اظهار می‌داشت" (۱۲) حضرت ولی‌امرالله نیز در قرن بدیع، به روابط غیر حسنه حاجی با والد جمال قدم اشاره می‌فرمایند اما در مورد مناسبات وی با جمال قدم، از عدم موفقیت حاجی در تصرف ملک متعلق به آن حضرت ۲۴ یاد می‌فرمایند که در نتیجه آن حاجی "علم خلاف برافراشت" و سوگند یاد نمود که از جمال قدم انتقام کشد (۱:۳۱۵) بنابراین، اظهار محبت حاجی نسبت به حضرت بهاء‌الله باید قبل از سعی او در تصرف ملک جمال قدم بوده باشد.

حضرت ولی‌امرالله در مورد عاقبت حال حاجی میرزا آقاسی اشاره می‌فرمایند که وی از مقام خود معزول شد. ثروتی را که به ظلم گرد آورده بود از دست داد. مورد غضب سلطان واقع شد و از ترس خشم مردم به حضرت عبدالعظیم پناه برد ۲۵ و سپس به کریلا تبعید گشت (قرن بدیع ۱:۳۶۴) در خاتمه این بحث باید گفت با توجه به اینکه مطالب بسیاری در آثار حضرت اعلی راجع به محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی آمده است، بررسی کامل آثار مبارکه در مورد این دو نفس، بی شک بایستی شامل آن آثار نیز باشد. لیکن آنچه در اینجا صورت گرفت، بنابر طرح کلی این رساله، بر مبنای آثار جمال قدم، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی‌امرالله بود و بناچار آثار طلعت اعلی را شامل

نمی گشت.

د - منوچهرخان معتمدالدوله

از منوچهرخان معتمدالدوله ۲۶ شمس الوزراء؛ حاکم اصفهان که به حضرت اعلی ارادت یافت و در ملت اقامت هیکل مبارک در اصفهان، نسبت به ایشان در نهایت محبت و احترام رفتار کرد، در آثار مبارک به نیکی بسیار یاد شده است.

حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیّاح، به اقداماتی که وی برای حفظ حضرت اعلی در اصفهان انجام داد، اشاره می فرمایند (۱۶) و در یکی از الواح مبارکه از مخاطبین لوح می خواهند: "بعضی از اوقات در کمال ابتهال الی الله قبرمنوّ شمس الوزراء را از قبل عبدالبهاء زیارت کنید و در آن رمس طاهر، چند دانه شمع برافروزید." و اضافه می فرمایند: زیرا این عمل سبب قربیت درگاه کبریاست" (مانده ۲۲۷:۵) و در لوحی دیگر، مندرج در کتاب محاضرات، بیانی می فرمایند که حکایت از علو مقام منوچهرخان دارد: "من می خواستم امین السلطان ۲۷ هم مانند منوچهرخان در این امر اسمی پیدا کند و ابدی شود" (۴۸_۱:۴۷) در بدایع الآثار نیز بیانات مبارکه ثبت است که منوچهرخان را در کنار ابوالقاسم قائم مقام از نفوسی ذکر فرموده اند که هیکل مبارک از شنیدن نامشان به اهتزاز در می آمده اند و از "منقلب و مؤمن" شدن منوچهرخان و "عدالت و کفایت و خلوص نیت" وی و اینکه "چه حیاتی به سبب عدل و انصاف یافت" یاد نموده اند (۲:۱۵۸).

حضرت ولی امرالله در قرن بدیع، منوچهرخان را "حکمرانی عاقل و عادل و از اصل و نسب گرجی و مسیحی" معرفی می فرمایند و شرح می دهند که چگونه وی با مشاهده بیانات حضرت اعلی در اثبات نبوت

خاصه، ایمان خود را نسبت به حضرت محمد اعلام نمود و بر فضائل و کمالات حضرت اعلیٰ اذعان کرد و با تدابیری حضرت اعلیٰ را چهارماه در اصفهان در عمارت حکومتی مأمّن و مأوی داد، و مراتب ارادت و حسن نیت خود را نسبت به ایشان ابراز و اثبات نمود. (۱۱۵-۱۱۰:۱).

هـ - ناصرالدین شاه، آغاز پادشاهی

در سال ۱۲۶۴ هـ. ق با مرگ محمد شاه، ناصرالدین میرزا، ولیعهد جوان که تا آن زمان بنا به رسم معهود قاجاریه، حکمران خطه مرزی آذربایجان بود، به همراهی و یاری میرزاتقی خان وزیر نظام به طهران آمد و تاجگذاری نمود. سالهای اولیه سلطنت او، مقارن با بعضی از عظیم‌ترین حوادث عصر رسولی دور بهایی بود. در این سالها، می‌توان به شهادت آثار مبارکه گفت که نقش او در تعیین جهت و رهبری امور نسبت به وزیر اعظمش، میرزاتقی خان امیرکبیر، ضعیف و ثانویه بود. اما مقرر چنین بود که دوران سلطنت این پادشاه بسیار طولانی و همزمان با نزول و صدور آثار مبارکه، در عهد ابهی و اوایل عهد میثاق باشد. به همین دلیل، از او و زمامداریش در سالهای بسیاری که پس از این سنین اولیه آمد، در آثار مبارکه به کزات یاد شده است. بررسی مطالب آثار مبارکه راجع به او را، به یکی از مباحث آینده که از لحاظ زمانی، پایان حیات و زمامداری او را در بر می‌گیرد، موکول می‌نماییم و در اینجا به تحقیق در آثار مبارکه در مورد شخصیت مقتدر نخستین سالهای سلطنت ناصرالدین شاه می‌پردازیم. میرزاتقی خان امیرکبیر.

و - میرزاتقی خان امیرکبیر

دوران کوتاه صدارت میرزاتقی خان ۲۸ (۱۲۶۴ تا ۱۲۶۸ ق)،

همزمان بود با حماسه‌های بزرگ تاریخ عهد اعلی فداکارها و جانبازی های مازندران، نیریز، زنجان و سرانجام شهادت نقطه اولی. درآثار مبارکه، از میرزا تقی خان بیشتر به دلیل نقش او در این وقایع یاد شده است.

حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح، وی را به عنوان شخصی "بی تجربه و از ملاحظه عواقب امور آزاده، سفاک و بی باک و درخوریزی چابک و چالاک" وصف نموده، در شرح کیفیت اداره امور از جانب او چنین می فرمایند: "حکمت حکومت را شدت سیاست دانسته و مدار ترقی سلطنت را تشدید و تصبیق و تهدید و تخویف جمهور می شمرد" و در قبضه کردن امور به دست او و علت آن، به ظرافت چنین می فرمایند: "چون اعلیحضرت شهریاری درسن عنفوان شباب بودند ۲۹، وزیر به اوهمات غریبه افتاد و در امور طبل استقلالیّت ۳۰ بکوفت" (۳۴-۳۵) و این "استقلالیّت" را به طور خاص در زمینه رفتار و تصمیمات وی در قبال حضرت اعلی و مؤمنین به ایشان، مورد تأکید قرار می دهند و می فرمایند که چگونه "بدون استیذان از حضور همایون، به عزم جزم خویش بی مشورت وزرای دورانیش امر به تعرض بابیان کرد" (۳۴-۳۵) و در نتیجه، چگونه در سالهای شصت و شش و شصت و هفت، "بیش از چهارهزار نفر از بابیان کشته"، وعده کثیری از ایشان "بی کس و پرستار و پریشان و سرگشته" شدند (۵۱-۵۲) نکته بسیار قابل توجه آن که، حتی در مورد به شهادت رساندن حضرت اعلی، حضرت عبدالبهاء مسئولیت را مستقلاً بر عهده امیر کبیر می دانند بدین نحو که در جای دیگر از مقاله شخص سیاح با اشاره به انگیزه خونخواهی فرد مرتکب رمی شاه، بر "استقلالیّت امیر نظام و مطلق العنانی و استبداد" او و اینکه شهادت حضرت اعلی "قطعاً بدون اطلاع دربار پادشاهی صدور یافته و وزیر کبیر خودسرانه به استقلالیّت تامه امر بدان نموده، تأکید می فرمایند (۵۴).

حضرت ولی‌امرالله در لوح قرن احبای شرق، از میرزاتقی خان به عنوان "اتابک سفاک و بی‌باک" یاد می‌فرمایند (۴۹) و در قرن بدیع نیز وی را در جایی بازعیناً به همین صفت (۱:۲۵۶) و در مواضع دیگر این کتاب، "خودرأی" (۱:۲۳۱) و "مستبد" ۳۱ (۱:۱۹۱) توصیف می‌فرمایند و وی را وزیر "خودخواه" می‌خوانند که "به صرامت رأی و بدون مشورت با سایر متصدیان و اولیای امور به تعزیز و تعذیب بابیان دستور داد (۱:۱۹۱) و با اشاره به حوادث مازندران و نیریز می‌فرمایند امیرکبیر که از انعکاس این وقایع "در قلوب ناس و نفس حکومت و سلطنت بیمناک بود ۳۲" چون پی برد هرآنچه تا آن زمان در سرکوب مؤمنین به حضرت باب انجام شده، تنها سبب ازدیاد عشق و ایمان ایشان شده است؛ تصمیم به "قلع و قمع" حزب مظلوم و از بین بردن "مؤسس این نهضت" گرفت. هیكل مبارک همچنین روشن می‌فرمایند که امیرکبیر رفتار حاج میرزا آقاسی را در قبال حضرت اعلی و بابیان حاکی از "تسامح و غفلت" می‌دانست و به این دلیل، حاجی را مسئول اهمیّت یافتن امر و وقوع حوادث مذکور می‌شمرد. حضرت ولی‌امرالله، وجهه نظر امیرکبیر را راجع به مؤمنین حضرت اعلی چنین توضیح می‌فرمایند که "به زعم وی" این حزب "موجب اشاعه کفر و الحاد و مایه بروز وهن و خذلان نسبت به مقامات اداری و روحانی مملکت گردیده" بود (۱:۲۴۴-۲۴۶) از توجه بیشتر به اصل انگلیسی ۳۳ قسمت اخیر بیان مبارک، شاید بتوان نتیجه گرفت در عین آنکه امیر کبیر دیانت بابی را بدعتی مکروه می‌دانست، از دیدگاه او با این بدعت نه به دلیل صرفاً شرعی، بلکه به این دلیل که بر مؤسسات روحانی و اداری مملکت آسیب وارد می‌آورد، می‌بایست جنگید.

اما مطالب آثار مبارکه راجع به میرزاتقی خان، محدود به نقش او در آزار وارده بر حضرت اعلی و پیروان ایشان نیست. در بیانات مبارکه

در بدایع الآثار در عین یادآوری این مظالم، نکاتی نیز در مورد جنبه‌های مثبت زمامداری امیرکبیر ثبت شده است: "میرزاتقی خان صدر اعظم با آنکه ظلمی بر امر وارد کرد که تا حال کسی چنین نکرده، معه‌ذا در امور سیاسی و مسائل ملکی اساسی گذارد که واقعاً نهایت متانت را داشت ۳۴" (۲:۱۴۴) و در ضمن بیاناتی از هیکل مبارک که در رحیق مختوم مندرج است، می‌فرمایند: "میرزاتقی خان امیرنظام اگر این شقاوت را نکرده بود، آدم با کفایتی بود دو سال ایران را اداره کرد، کارها نمود" و بعد با اشاره به قتل او می‌فرمایند: "ولی آخر به جزای این عمل بدش گرفتار شد. خودش هم گفته بود که این گرفتاری من برای آنست که به این طایفه تعرض کردم ۳۵ در موقعی که خواستند او را بکشند، گفته بود: "به شاه بگو که من به جهت خاطر تو از حق و خلق هر دو گذشتم. آخر جزای من این بود؟" (۲:۲۸۵)

ز - میرزا آقاخان نوری

حضرت عبدالبهاء در ضمن سه نطق مبارک که توسط فاضل شهیر اشراق خاوری در رحیق مختوم به درج رسیده است، اشاراتی به میرزا آقاخان نوری ۳۶ دارند. این بیانات و اشارات مبارک، هر چند راجع به میرزا آقاخان است در خود نکاتی دارد، گویای جنبه‌هایی تأسف انگیز از وضع اجتماعی ایران در آن زمان:

هیکل مبارک در ضمن بیان تاریخچه‌ای از نقار و کدورتی که بین عائله مبارک و عائله میرزا آقاخان موجود بوده و سپس به واسطهٔ وصلتی به "مراودت ظاهری" تبدیل شده بوده است، به لطف و محبت جمال قدم نسبت به میرزا آقاخان در زمانی که به دلیل اقدام بر علیه حاجی میرزا آقاسی، وزیر کبیر، به کاشان تبعید شده بود؛ اشاره می‌فرمایند

(۲۸۱-۲۸۰:۲) بعد، به شرح مطلبی می‌پردازند که گویای تمرکز قدرت در دست صدراعظم، و نیز نوعی هرج و مرج و فقدان ضابطه است: "در وقتی که میرزا آقاخان صدراعظم بود... جمیع خویشان خود را به شهرهای مختلف حاکم و امیرکرده بود." و در ضمن نطق دیگری، مثالهایی در باب این مطلب ذکر می‌فرمایند از جمله اینکه: "از ده صدر اعظم، استاد علی محمّد دلاک آمد به طهران، سرتیپ شد و اضافه می‌نمایند: "از طرف دیگر، دشمنانش را همه ذلیل و پراکنده نمود..." (۲۸۲-۲۸۱:۲) هیکل مبارک، آنگاه، به سعی خاندان میرزا آقاخان برای رساندن نسبت خود به شخصی جلیل و جعل چنین نسبتی توسط یک تاریخ دان مازندرانی و رساندن نسبت میرزا آقاخان به خواجه اباصلت ۳۷ اشاره می‌فرمایند (۲۸۳:۲)، مطلبی که نشان دهنده عوام‌فریبی در جامعه ایران آن روز است. حضرت عبدالبهاء همچنین حکایتی را نقل می‌فرمایند که گویای دنات طبع کسانی است که در این سرزمین، به مقام بلند وزارت رسیده بودند: شبی میرزا آقاخان به ده جمال مبارک، کوچ حصار آمده بود. شاه جعبه گزی را برای او فرستاد. تا صبح، وزرای که همراه صدراعظم بودند، در فکر دزدیدن آن جعبه بودند و صدر اعظم نیز به مراقبت از آن، بیدار بود (۲۸۴:۲) نکته دیگری که در یکی از همین بیانات مبارکه راجع به میرزا آقاخان ذکر گشته است، آنکه می‌فرمایند: "میرزا آقاخان اول اظهار تصدیق می‌کرد و خیلی خوب بود. بعد که صدر اعظم شد، به شئون دنیوی پرداخت قدری خاموش گشت..." (۲۸۲-۲) (۲-۲۸۲)

نشانه‌های این مطلب، یعنی تصدیق اولیه میرزا آقاخان و مشغول شدن بعدی‌اش، در زمان صدارت به شئون دنیا، در آنچه حضرت ولی‌امرالله در قرن بدیع از رفتارهای مختلف و کمی متناقض و حاکی از تنزل میرزا آقاخان نقل می‌فرمایند، آشکار است: در حالی که

مناسبات وی با جمال قدم به نحوی بود که در روز واقعه رمی شاه، هیکل مبارک میهمان وی بودند (۱:۳۱۷)، چون خطر دستگیر شدن حضرت بهاءالله پیش آمد، از ترس از دست دادن منصب و مقام خود، به حمایت ایشان برخاست (۱:۳۱۹) و هم او بود که کشتار جمع بایبان را به مجازات آنکه دو تن از ایشان مرتکب رمی شاه شده بودند. بین گروه‌های مختلف تقسیم نمود (۲۸۹-۲۸۸:۱). اما در عین حال، هم او بود که با استناد به مدارک بی‌گناهی حضرت بهاءالله، "بالمآل موفق گردید، اجازه استخلاص آن وجود اقدس را از زندان، از مقام سلطنت به دست آورد" (۲:۴۴-۴۵) و چون هنگام آزاد شدن جمال قدم از سیاه چال، ایشان را زیارت نمود، و از هیکل مبارک شنید که اگر وی به نصایح مبارک گوش هوش فرا داده بود "امور دولت و ملت هرگز به این درجه از انحطاط و وخامت نمی‌گرائید" از محضر انور سؤال نمود: "حال نظر و عقیده شما چیست، بفرمائید تا مجری سازم،" و چون در جواب، توصیه مبارک راجع به عدم آزار بایبان را اصغا نمود، همان روز، تعلیمات لازمه را در این خصوص به حکام صادر می‌نمود که البته عملاً به مرحله اجرا در نیامد (۲:۴۶-۴۷) حضرت ولی امرالله در همین کتاب، همچنین به عاقبت حال وی اشاره می‌فرمایند که چگونه از شغلش برکنار و به یزد تبعید گشت (۱:۳۶۶)

۳- تصاویری از علماء و حکومت در مواجهه با امر جدید

به کیفیت جهت گیری علمای مذهبی و حکومت در قبال امر جدید الهی در بدو ظهور آن، در جای جای آثار مبارکه اشارت رفته است. این کیفیت را در اینجا نه برای بررسی از نقطه نظر تاریخ امر مبارک، بلکه

به عنوان جنبه‌ای از اوضاع اجتماعی ایران آن عهد رویکرد دو نهاد مذهب و حکومت به ظهور یک دیانت جدید، و مناسبات این دو نهاد با یکدیگر در این زمینه خاص مورد دقت قرار می‌دهیم. این موضوع در فصول آینده نیز، در مقاطع زمانی مختلف، به انحاء اشکال، مطرح خواهد شد. آنچه در اینجا عرضه می‌گردد، محدود به حدود زمانی مورد بررسی در این فصل است.

اؤین اعتراضات علیه ظهور جدید از جانب علمای اسلام سر زد. حضرت بهاء‌الله در کتاب بدیع می‌فرماید: "در اول ظهور، کلّ علماء بر انکار قیام نمودند" و بعد شرح می‌دهند که چگونه حضرت نقطه اولی، خطاب به "مجتهدینی که در کل اطراف بودند" الواحی نازل فرمودند، ولی حتّی یک نفر از آن قوم، مؤمن به ظهور نشد (۱۴۶).

در پی گیری تاریخ امر به روایت حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح و حضرت ولی امرالله در قرن بدیع شواهد این امر را که نخستین اعتراضات بر امر جدید از جانب علما صادر شد می‌یابیم: به شهادت قلم میثاق، در مقاله با ورود حضرت اعلی به بوشهر و ایجاد "جوش و خروش" در شهر شیراز، "جمهور غفیر علما به تکفیر پرداختند و فتوای قتل و تدمیر دادند" (۶) و نیز به "صوابدید" علما بود که حاکم فارس، حسین خان، حضرت اعلی را به محضر علما احضار و توییح نمود (۷) و باز، هم ایشان بودند که حسین خان را چنین راهنمایی نمودند که "چاره قطعی قتل بابست" (۱۲) در اصفهان نیز، در کنار حاکم گرجی شیفته حضرت اعلی، علما بودند که با حضرت اعلی مخالفت کردند و "اجراء حکم شرع" را در حق ایشان "عین صواب" دانستند (۱۴).

به فرمایش حضرت ولی امرالله، علماء اصفهان "به جبل سعایت متشبث شدند و به جعل اخبار... پرداختند. شاید توجه وزیر کبیر را به اهمیت موضوع جلب و ویرا ملزم نمایند... اقدام عاجلی مبذول دارند ۳۸

"(قرن بدیع ۱۱۱:۱) در این مرحله، موضع گیری فعالانه تری از طرف حکومت مرکزی می بینیم. حاج میرزا آقاسی، وزیر کبیر که تمام قدرت حکومت مرکزی در دست او بود، چنانکه گفتیم نظر به حفظ منافع شخصی خود و ادامه نفوذش بر محمدشاه، علیرغم مناسبات غیرحسنة ای که با علماء داشت، به علمای اصفهان نامه های متعدد نوشت و "ایشان را مورد لطف و احسان قرار داد و من غیرمستقیم به مخالفت حضرت باب، تشویق کرد" (قرن بدیع ۱۱۳-۱۱۲:۱) و آزمان نیز که طلعت اعلی رو به سوی طهران داشتند، وزیرکبیر باز علما را وسیله قرار داده به این بهانه که "شبهه نیست که مشاهیر علمای دارالخلافه نیز بر وتیره علمای اصفهان سلوک نمایند و سبب هیجان عمومی گردند" مانع ورود هیکل مبارک به طهران شد (مقاله ۱۷). در هنگام اقامت حضرت اعلی در چهریق و اقبال جماعات بسیار به ایشان، باز "اجله علما... مراتب را به طهران نوشتند و دخالت مجدد صدرکبیر را... خواستار شدند" (قرن بدیع ۱۳۳:۱). و "استدعای مجازات کردند" (مقاله ۲۱) و وزیر کبیر هم چون جوش و خروش علمای اعلام را مشاهده نمود ناچار همداستان شده، از چهریق به تبریز، امر احضار داد" (مقاله ۲۲) در تبریز، علما مصلحت را بر تعزیز حضرت اعلی دیدند و چون اخبار آزار وارده بر هیکل مبارک به اطراف ایران رسید. علمای اعلام احکام حضرت باب را موجب گمراهی مومنین ظهورجدید نوشتند و در اینجا حکام محلی نقش حساس یافتند، زیرا "حکام در ایران استقلالیت کلیه داشتند، ۳۹ در بعضی ولایات پیروی فتوی نموده، در استئصال و اضمحلال بابیان همداستان شدند" (مقاله ۲۴) شخص محمدشاه در طی این جریانات "به تأنی رفتار" می نمود و معتقد بود که تا از حضرت اعلی، امر "منافی راحت و آسایش عمومی، صادر نگردد حکومت تعرض ننماید" (مقاله ۲۵-۲۴) اما تلون مزاج و سوء تدبیر حاج میرزا آقاسی چنان که پیش از این گفتیم، سبب جرأت و

جسارت بیشتر علماء شد. بنابراین تا این مقطع می توان گفت، از طرفی علماء برای پیشبرد اهداف خود در ضدیت با بایبان نیروی حکومت را به کار می گرفتند و از طرف دیگر، حد اقل تا آنجا که به شخص وزیر کبیر مربوط می شود، حکومت مرکزی، علماء را با تحریک علیه بایبان، در جهت اهداف خود وسیله می نمود.

آنگاه که با مرگ محمدشاه و برافتادن حاج میرزا آقاسی ناصرالدین شاه و امیرکبیر وزیر اعظمش بر سرکار آمدند، تغییر کمی و کیفی در نوع برخورد حکومت با مؤمنین امر جدید پیش آمد. امیرکبیر، چنانکه گفتیم، روش حاج میرزا آقاسی در برخورد با امر مبارک را تسامح آمیز و سزاوار سرزنش می یافت و خود تصمیم بر تشدید سیاست علیه بایبان گرفت (قرن بدیع ۱: ۲۴۶) و این بار، "قوة تشریح تنفیذ دست در آغوش هم داده، این طایفه را قلع و قمع خواستند" (مقاله ۳۷) چنانکه دیدیم، میرزاتقی خان امیرکبیر، به استقلال کامل دستور تعرض به بایبان و آنگاه نیز فرمان شهادت حضرت اعلی را صادر کرد. اما نکته جالب توجه در مناسبات حکومت و علماء اینجاست که در عین آنکه امیرکبیر فرمان قطعی شهادت را داده بود، قبل از اجرای این فرمان، "تحصیل اجازه و اخذ فتوی از علماء از جانب مأمورین حکومتی لازم بود (قرن بدیع ۱: ۲۴۷-۲۴۸) با توجه به همه آنچه که از قاطعیت رأی امیرکبیر گفته اند، در این نکته باید تأملی نمود. به زعم امیرکبیر حضرت اعلی و مؤمنین ایشان، "مایه بروز وهن و خذلان نسبت به مقامات اداری و روحانی مملکت گشته بودند" (قرن بدیع ۱: ۲۴۶) بنابراین، از این جهت که صدراعظم مسئله بایبان را از جهتی عرفی و از جهتی شرعی می دانست، گرفتن فتوای علماء در این موضوع "شرعی". مخالف جهت کلی سیاست او در کاهش نفوذ روحانیون ۴۰ نبود. بلکه شاید می توانست موقعیت خوبی برای کاهش تنش در ارتباط با روحانیون و

ایجاد رضایت خاطری در ایشان، به حساب آید. پس از این، در واقعهٔ رمی شاه، علما و رجال حکومت و تودهٔ مردم در یک جبهه متحد علیه بایان قرار گرفتند (قرن بدیع ۱:۲۸۶).

در جمع بندی موضع گیری ها بر علیه امر حضرت نقطه اولی، حضرت ولی امرالله در قرن بدیع، علماء و حکومت را در کنار هم ذکر می فرمایند: "مخالفین حضرت باب از دو قوهٔ قاهره مملکت، یعنی حکومت و روحانیت ایران" تشکیل شده بودند و این دو قوه "از هنگام اظهار امر تا موقع شهادت آن وجود مقدس، با تودهٔ ناس کثلهٔ واحده" بر ضدیت مظهر امر و مؤمنین به او می کوشیدند (۱:۲۶۹) اما در موضع دیگری از همین کتاب، هیکل مبارک، تجزیه و تحلیل دقیق تری از این مخالفت ها به دست می دهند و نقش علماء را در این مورد مقدم بر حکام می شمارند: "در رأس معاندین و مخالفین، جمعی از علماء رسوم و پیشوایان قوم قرار داشتند" و این جمع را چنین توصیف می فرمایند: "به غایت متعصب و فاسد و از رتبه و مقام خویش در خوف و هراس" در مورد میزان نفوذ و نیز فضای فکری ایشان می فرمایند: "این جماعت که زمام ناس در قبضهٔ قدرت آنان واقع، با جمیع افکار مترقی و طالب حریت و آزادی مخالفت می نمودند" اما دسته دوم مخالفین، یعنی ملوک قاجار را "واسطه و وسیلهٔ اجراء این معاندت" می خوانند (۷۰-۱:۶۹) در قد ظهر یوم المیعاد نیز هیکل مبارک به همین ترتیب، تقدم مخالفت ها را به علما نسبت می دهند و می فرمایند که علمای ایران "قبل از همه علم طغیان را برافراشتند" و توضیح می دهند که چگونه این علماء "تودهٔ جاهل و رام" را تحریک نمودند و اولیای امور را "به وسیلهٔ عربده و تهدید و دروغگویی ها و تهمت ها و تکفیرها" تشویق بر مخالفت با امر مبارک نمودند. هیکل مبارک حتی کشتار وحشیانه ای را که "در یک روز" ظاهراً مقصود پس

از رمی شاه است - واقع شد، ناشی از تحریک علمای مذهبی ذکر می‌فرمایند (۱۱۶).

۴- چند نکته با "استنتاج" از آثار مبارکه

بنای کار ما در این رساله، عمده بررسی توصیفات و تحلیل‌های صریح هیاکل مقدسه از اوضاع اجتماعی ایران است، اما در این فصل خاص، با توجه به حجم مطالبی که به قلم طلعات مقتسه در شرح تاریخ امر در این زمان در ایران داریم، می‌توان از خلال این مطالب، نکاتی چند در زمینه بررسی خود، از متن آثار مبارکه "استنتاج" نمود ۴۱ بعضی از این نکات در ضمن آثار مبارکه راجع به مقاطع زمانی بعدی در مورد ایران و ایرانیان، با صراحت بیشتر آمده‌اند. و بعضی در واقع شواهدی هستند بر توصیفات صریحه ای که در همین فصل در باره ایرانیان آمد. ذیلاً به ذکر این نکات می‌پردازیم:

جمال قدم در کتاب بدیع، از قصد بعضی مؤمنین حضرت اعلی برای نجات آن حضرت از دست نگهبانانی که ایشان را تحت‌الحفظ به آذربایجان می‌بردند، یاد می‌فرمایند و از قول ایشان نقل می‌نمایند: "... ما همراهان را راضی نموده‌ایم که قدری زخارف بدهیم و حضرت را در شب از مابین آن قوم برده مستور داریم." و البته شرح می‌دهند که حضرت اعلی این مطلب را نپذیرفتند (۳۰۵). حضرت عبدالبهاء نیز در مقاله شخصی سیاح چون از امریه‌ای که امیرکبیر برای "تأدیب و تعذیب" بابیان به اطراف فرستاد، یاد می‌نمایند، اضافه می‌فرمایند که از این طریق، "حکام و والیان بهانه مداخل جستند و مأموران وسیله منافع" (۳۷).

حضرت ولی امرالله نیز در قرن بدیع به همین مطلب اشاره

می‌فرمایند که آزار بایبان بهانه‌ای جهت "کسب مداخل و جلب منافع" به دست مأمورین حکومت داد (۱:۱۹)، و علاوه بر آن شرح می‌دهند که چگونه پس از واقعه رمی شاه، مأمورین دولتی جوانی را که با زجر و تهدید، ملزم به معرفی بایبان نموده بودند، "بر آن داشتند که هر صاحب ثروت و مکنتی را هم که احتمال درآمدی از طرف او می‌رفت، من غیرحق به عنوان بابی معرفی نماید، تا از شخص متهم رشوه‌ای دریافت، و وی را از این اتهام برکنار و از قید حبس و بند آزاد نمایند" (۱:۲۹۰). مجموعه این مطالب، گویای رواج رشوه، و رشوه‌خواری است، مطلبی که در فصول آینده اشارات صریح‌تری بدان خواهیم یافت.

ضعف اخلاقی و خیانت پیشه‌گی سران لشکریان دولتی در هر دو واقعه قلعه شیخ طبرسی و نیریز نکته دیگری است که بدون ذکر آن، بحث ما از انعکاس اوضاع اجتماعی ایران عهد قاجار در آثار مبارکه؛ ناقص می‌ماند ۴۲ بر طبق بیان حضرت عبدالبهاء، در جریان وقایع مذکور قوای دولتی به ائمه اطهار قسم خوردند و آن را به تمهیر قرآن مؤکد نمودند که تعرضی به بایبان نمایند و در هر دو مورد میثاق خود را شکستند (مقاله شخصی سیاح ۴۳-۴۱) حضرت ولی‌امراالله در شرح وقایع قلعه شیخ طبرسی، از این مطلب تحت عنوان رفتار "پست و شرم‌انگیز" شاهزاده "خائن و پیمان‌شکن" که در رأس نیروهای دولتی بود، یاد می‌فرمایند (قرن بدیع ۲۰۹-۱:۲۰۸)

پی‌آمدهای واقعه رمی شاه برای بایبان ۴۳ یعنی کشتاری که از جمع کثیری از ایشان، به دلیل تیراندازی بایبان به شاه صورت گرفت، از موضوعات بسیار حائز اهمیت در زمینه سنجش اوضاع اجتماعی ایران در این روزگار است. هرچند این واقعه، واقعه‌ای استثنایی بود، این بدان معنی نیست که نتوان پاره‌ای استنتاجات کلی از کیفیت رفتار حکومت و مردم حاصل نمود. حضرت ولی‌امراالله نقل می‌فرمایند که چگونه

میرزا آقاخان نوری صدر اعظم، "برای آن که مسئولیت اجراء این ظلم و جور لوٹ شود، و در آتیه نفسی در مقام خونخواهی از شخص معینی برنیاید، کشتار مظلومان را بین طبقات و اصناف مختلفه... تقسیم نمود، و هر دسته را به قتل و شهادت دسته مخصوص بگماشت" (قرن بدیع ۲۸۹-۲۸۸:۱) در این مطلب، چند نکته قابل استنتاج است: از همه مشخص تر، فقدان قانون مجازات که زمینه انتقام از جمعی کثیر را در ازای خطای افراد معدود فراهم نموده است. همین فقدان قانون، و هرج و مرج است که باعث می شود، چنانکه حضرت ولی امرالله اشاره می فرمایند، کوچکترین اقدامی برای تعیین مسئولین واقعی رمی شاه به عمل نیاید و کوچکترین "نجوی" و "ادنی تصوّر و شایعه" بتواند بی گناهی را در ورطه هلاک اندازد (قرن بدیع ۲۸۶:۱) و نیز نوعی عدم امنیت کلی اجتماعی است که صدر اعظم را از ترس خونخواهی بعدی بایبان، به اخذ چنین تصمیمی می کشاند. نکته آخر، راجع به مردمی است که شرکت در قتل بایبان را می پذیرند. آن هم به طرقی که طبق مفاد نقل قول هیکل مبارک حضرت ولی امرالله از افسر اطریشی شاهد جریان، به غایت فجیع و وحشیانه بوده است (قرن بدیع ۲۹۸-۲۹۴:۱) این مطلب، مصداق توصیفات حضرت ولی امرالله از "خشونت"، "توحش"، "عناد و حمیت جاهلانه" و "بندگی و رقیت" ایرانیان این زمان در ارضاء اهواء زمامداران است. عدم رعایت حقوق انسانی از جانب دولت وقت، از توصیفات که راجع به سجن طهران (سیاه چال) در آثار مبارکه آمده است، استنتاج ۴۴ می گردد. حضرت بهاءالله در لوح شیخ نجفی، در مورد سیاه چال چنین می فرمایند: "فی الحقیقه دخمه تنگ و تاریک از آن افضل بود" و توصیف می فرمایند که چگونه با وجود جمعیت زیاد زندانیان، این سجن جز راه ورودی پنجره یا راه دیگری نداشته، و "روائح منتنه اش" خارج از بیان بوده است (۱۶). در موضع دیگری از همین لوح، به دوزنجیری که

هیکل مبارک بدان مغلول بودند، اشاره می‌فرمایند (۵۷) از حضرت عبدالبهاء نیز شرح مشاهدات زمان کودکی ایشان را در مورد سیاه چال، در بدایع الآثار زیارت می‌نماییم "دیدم محل سرازیری بسیار تاریک بود. دو پله از در تنگ محقری پایین رفتم، ولی چشمم جایی را نمی‌دید" و بعد در ادامه می‌فرمایند که چون نوبت بیرون آوردن زندانیان شد، "یک مرتبه جمال مبارک را بیرون آوردند در حالتی که با چند نفر هم زنجیر بودند. چه زنجیری که از شدت سنگینی به صعوبت حرکت می‌دادند" (۲:۲۰۶)

با خروج حضرت بهاء‌الله از سیاه چال طهران و تبعید هیکل مبارک به عراق عرب، دورانی آغاز می‌گردد برای حدود دو دهه که در آثار مبارکه، مطالب راجع به وضع اجتماعی ایران در آن دوران، هم از حیث حجم و هم از حیث محتوی با آنچه گذشت بسیار متفاوت است. در فصل بعد به این مطالب خواهیم پرداخت.

یادداشتهای "ایران در سرآغاز ظهور"

ایرانیان در آغاز ظهور

۱- چون این بررسی منحصر در مطالب موجود در آثار مبارکه است، به پاره‌ای مطالب که به نقل از طلعات مقتسه در خاطرات تشرّف مؤمنین ذکر گشته است، مانند آنچه جناب حاج میرزاجیب‌الله افنان، از قول حضرت عبدالبهاء در مورد ایام تجارت حضرت اعلی در بوشهر، در خصوص رسم "دبّه" مابین تجار، نقل فرموده‌اند (فیضی، حضرت نقطه اولی' ۹۲-۹۱) نپرداخته‌ایم.

۲- رجوع فرمائید به فصل هفتم، "انعکاس وقایع سالی پرماجرا در آثار مبارکه (۱۳۰۸ ق)" و عبارات جمال قدم در لوح دنیا راجع به احوال ایرانیان.

۳- مطالبی دیگر نیز در توصیف وضع اعتقادی ایرانیان در آثار هیکل مبارک آمده است که چون نشانه‌ای از اینکه ایرانیان معاصر ظهور طلعت اعلی به طور خاصّ مورد نظر جمال قدم بوده باشند، در آنها موجود نبود، در این فصل ذکر نگشته است. فی‌المثل اشاراتی که به شلّت تعلق خاطر ایرانیان نسبت به امام حسین و شدت تمسک به مراسم سوگواری برای آن حضرت، در میان این ملت گشته است (مانده ۴:۱۶).

۴- ویلم فلور (Willem Floor) ضمن اشاره به تبعیضی که غیر مسلمانان ایرانی در عهد قاجار، از جانب مردم و حکومت، متحمل می‌شدند، می‌نویسد که با یهودیان به طور خاصّ بدرفتاری می‌شد و هرگاه قرار بود کار ناپاکیزه‌ای انجام شود، یک یهودی را برای انجام

دادن آن می‌فرستادند (۲:۴۰) ویلس (Charles J. Wills) نیز در تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه، شرحی از آزار و تحقیری که به یهودیان عهد قاجار وارد می‌گشت، به دست می‌دهد (۳۱۸-۳۱۳).

۵- به عنوان نمونه ای از "جهل و نادانی" مردم به شرح این ماجرا که در سال ۱۲۶۵ق در بقعه صاحب الامر در تبریز واقع شد، توجه فرمائید:

قصابی گاوی را برای کشتن می‌برد، گاو بند گسیخت و به بقعه پناهنده گردید. چون قصاب خواست آن را بیرون کشد، در دم افتاد و جان داد. و گاو از آنجا یکسره به خانه میرزاحسن متولّی بگریخت... پس گفتند: "حضرت صاحب الامر علیه السلام معجز می‌کرد... همه دکانها پر چراغ و بانگ صلوات بود، و تهنیت همی گفتند که تبریز شهر صاحب الامر شد، از مالیات و حکم حکام معاف است" (آدمیت، امیرکبیر ۴۲۸).

شخصیت های این زمان

الف- محمد شاه:

۶- در این مورد، احمدخان ملک ساسانی در سیاستگران دوره قاجار از قول کنت دوگوبینو (Comte de Gobineau) چنین نقل می‌کند که: محمد شاه از نقرس آخرین درجه رنج دائم می‌برد، و به این دلیل با اخلاق و سجایای سستی که داشت، فوق العاده غمناک و سودایی شده بود و احتیاج شدید به محبت داشت. و چون در خانواده اش محبتی احساس نمی‌کرد، تمام عواطف خود را متوجه یک ملای پیر (حاج میرزا آقاسی) کرده بود و او را ابتدا دوست یگانه و همراز و بالاخره وزیر مقتدر خویش قرار داده بود (۲:۲۱۲) و به نقل از کتابچه دستورالعمل های سیاسی دولت به فرخ خان امین الملک نوشته اند که محمدشاه چون علیل بود،

حتی با وجود علم و اطلاع کامل بر امورات دولت، از شدت ناخوشی نمی‌توانست اقدام به کارها نماید (راوندی ۱۳۵۱: ۴).

۷- صفتی که در اصل متن The promised Day is Come هیکل مبارک استفاده فرموده‌اند "bigoted" است (صفحه ۸) که بیشتر گویای تعصب و تنگ فکری محمد شاه است. به هر حال، فضای فکری محمد شاه را در کیفیت اعتقادی که نسبت به حاجی میرزا آقاسی داشت، می‌توان دریافت. به گفته کنت دوگوبینو، اعتقاد او این بود که جوهر الوهیت به تمام قدرت در وجود عقلا ظهور و بروز دارد و چون حاج میرزا آقاسی را از عقلای درجه اول می‌دانست، در الوهیت او شک نمی‌کرد و از او تقاضای معجزه می‌نمود. مکرر اتفاق افتاده بود که به درباریان، از روی خلوص نیت، گفته بود: "حاجی برای امشب به من یک معجزه وعده کرده است، شما خواهید دید" (خان ملک ساسانی ۲: ۱۱۳) و نوشته‌اند که محمد شاه، در مورد بیماری نقرس خود می‌گفته است: "این درد پای مرا، حاجی نمی‌خواهد خوب شود. از برای اینکه این زحمت‌ها را در دنیا بکشم و در آخرت بهشت بروم. اگر حاجی بخواهد خوب خواهد شد" (اعتماد السلطنه ۱۸۸).

۸- به نظر می‌رسد در اصل متن انگلیسی God Passes By علاوه بر صفات مذکور در ترجمه مطلب، هیکل مبارک: متعصب و محدودالفکر بودن محمد شاه را نیز در نظر داشته‌اند:
 ".... The bigoted, the sickly, the vacillating Mohammad shah...." (4)

ب- سید مدینه تدبیر و انشاء

۹- میرزا ابوالقاسم قائم مقام، پسر میرزا عیسی مشهور به میرزا بزرگ فراهانی که زمانی به وزارت زندیه اشتغال داشت؛ بود. چون عباس میرزا، پس از فتحعلی‌شاه، نیابت سلطنت یافت و والی

آذربایجان شد، میرزا عیسی نیز در خدمت او قائم مقام صدارت عظمی شد (اعتماد السلطنه ۱۴۵، ۵۹) چون میرزا عیسی در گذشت، به جای پدر، مقام وزارت نایب السلطنه عباس میرزا را یافت و یک بار در این زمان عزل شد. اما مجدداً به دلیل اختلاف امور آذربایجان به یاری او نیاز پیدا کردند و او را بر سر کار آوردند (اعتماد السلطنه ۱۱۷؛ خان ملک ساسانی ۱۸-۱۷: ۲) چون عباس میرزا بیمار و از حیات ناامید شد، می دانست که برادرانش داعیه سلطنت دارند و به آسانی راضی نخواهند شد برادرزاده شان صاحب تاج و تخت شود. از اینرو، محمد میرزا و قائم مقام را به حضور طلبید و به قائم مقام وصیت کرد که محمد میرزا را به سلطنت برساند (خان ملک ساسانی ۱۴۰: ۲) چون پس از مرگ فتحعلی شاه، محمد شاه با کمک قائم مقام به سلطنت رسید، قائم مقام وزارت او را یافت. قائم مقام به "صدارت" مخاطب نشد. مقام او مثل "نایب الصدر" بود که به جای صدراعظم ریاست می کند، اما گفته اند با آنکه لقب صدر اعظمی نداشت، "از سایر صدور با لقب مقتدرتر بود" (اعتماد السلطنه ۱۴۳).

۱۰- در هر دو زمینه "تدبیر" و "انشاء" در تحسین قائم مقام بسیار نوشته اند. تقریباً همه کسانی که در باره او نوشته اند، حتی رقبای و دشمنانش به حسن تدبیر و قوای ذهنی بسیار در او اعتراف داشته اند. گریبایدرف سفیر روس در ایران او را "باهوش ترین و فاضل ترین" مردم ایران خوانده که اگر در اروپا هم می بود، دارای شهرت بسیار و مقام ارجمند می گشت (راوندی ۴: ۳۴۷). وزیر مختار انگلیس که معاصر با قائم مقام بوده است، می نویسد: تصوّر فائق آمدن بر قائم مقام "در جدل و جنگ استدلال" "احمقانه" است (آدمیت، اندیشه ترقی ۲۹۸-۲۹۷). یکی از کسانی که نظر دادن او راجع به قائم مقام جالب توجه است، رضاقلی میرزا، نوه فتحعلی شاه است. پدر این شخص، حسینعلی میرزا فرمانروا،

از کسانی بود که در شیراز دعوی جانشینی فتحعلی‌شاه را نموده بود و با روی کار آمدن محمد شاه، به کمک قائم مقام سرکوب شده بود. با این همه رضاقلی میرزا چنانکه در حاشیه صدراالتواریخ درج شده است. می‌نویسد که کار محمد شاه، از "حسن تدبیر" قائم مقام بالا گرفت و از ایران باستان تا این زمان "چنان وزیری با تدبیر و دستوری بی‌نظیر" مشاهده نشده بوده است و بعد از کمالات قائم مقام و اطلاعات او در عربی و حکمت و ریاضی و عروض و قافیه یاد می‌کند و می‌نویسد: "گویند پنجاه هزار شعر عربی با معنی و ترجمه از حفظ داشت" (۱۵۷-۱۵۸).

در باره قریحه ادبی او و نیز حسن خطش سخن بسیار است به نوشته اعتمادالسلطنه، قائم مقام اولین شخصی است که سبک انشاء قدیم را تغییر داد و به "طرز اختصار و به لسان قوم نامه‌نگاری کرد" و الفاظ غیر مانوس و کلمات مترادف را کنار گذاشت. اعتمادالسلطنه به نحوی شاید مبالغه‌آمیز اضافه می‌کند که قائم مقام "به طوری در انشاء قادر بوده است که از آخر مطلب شروع به نوشتن می‌کرد، و به اول عنوان کاغذ می‌رسانیده است"، و در ضمن شواهدی از هوش و حافظه سرشار قائم مقام ذکر می‌کند و نیز می‌نویسد که قائم مقام در خوشنویسی هم سبک جدیدی بنیان گذاشت و "هرچه نگاشته است. الآن جزو قطعات است که جزو مرقعات ضبط کنند" (۱۴۳-۱۴۴) عبدالله مستوفی نیز در باب شیوه نگارش و نیز حسن خط قائم مقام نوشته است (۱:۴۴).

۱۱- شاهزادگان بسیاری پس از مرگ فتحعلیشاه، مخالف سلطنت محمد میرزا پسر عباس میرزا بودند به قولی، تعداد این مخالفان فعال یازده تن بود. از جمله ایشان علی شاه ظل‌السلطنه پسر دهم فتحعلی‌شاه بود که در این زمان دعوی سلطنت کرد و حتی به نام خود سگه زد، اما سلطنت او چند روزی بیشتر نپایید (اعتمادالسلطنه ۱۳۲) و اما روی

کار آمدن محمد شاه در این میان، به این شکل صورت پذیرفت که قائم مقام از وزیر مختار انگلیسی وجه لازم برای سفر محمد شاه به طهران را قرض نمود و در ضمن هریک فتنه جویان بزرگ را به نحوی رفع کرد (اعتمادالسلطنه ۱۲۹-۱۲۸) بنابراین، انگلیسی‌ها از این طریق و روس‌ها از طریق یکی از مواد عهدنامه ترکمانچای که طبق آن جانشینی عباس میرزا را بر فتحعلی‌شاه تضمین می‌کردند. در روی کار آمدن محمد شاه دست داشتند (آوری ۷۵) و اما نقش فعال در راه انداختن اقداماتی که منجر به ثبوت سلطنت برای محمد شاه شد، بر عهده قائم مقام بود. اهمیت نقش او در این مورد، از گفته خود وی خطاب به محمد شاه، در هنگامی که مورد بی‌مهری سلطان واقع شده بود، آشکار است: "... من چنان نوکری بودم که با وجود تنفر اهل مملکت آذربایجان و توهم خلق ایران و عدم دیناری در خزانه و نداشتن سرباز و توپخانه و با کثرت شاهزادگان و سلطنت ظل‌السلطان و سرکار فرمانروا در مملکت فارس و کرمان تو را آورده و بر تخت طاووس نشانیدم" (راوندی ۳۴۸: ۱/۴).

۱۲- وضعیتی که منجر به قتل قائم مقام شد، از طرفی به مناسبات غیر حسنه بین قائم مقام و حاجی میرزا آقاسی مربوط بود و از طرف دیگر، به میزان زیاد اقتدار و نفوذ او در اداره امور بر می‌گشت. قائم مقام حتی از زمان کودکی محمد میرزا که حاجی میرزا آقاسی مقام ندیم و بعد معلم او را داشت، این سمت را برای چنان کسی مناسب نمی‌دید. حاج میرزا آقاسی نیز دائماً به سعایت از قائم مقام نزد محمد شاه مشغول بود. پس از به سلطنت رسیدن محمد شاه، محدود ساختن حقوق درباریان، حتی شخص شاه، توسط قائم مقام، شاه و درباریان هر دو را ناراضی کرد. (خان ملک ساسانی ۵۲-۴۰: ۲) به نقل از سفرنامه رضاقلی میرزا نوه فتحعلی‌شاه، نوشته‌اند که احدی بدون

اجازه قائم مقام، حق رفتن خدمت محمدشاه را نداشت و محمد شاه، بدون اجازه او، دیناری به کسی نمی داد و اگر بخششی می کرد، مورد ملامت قائم مقام واقع می شد. دوستان قائم مقام او را برحذر داشتند که این همه بر پادشاه تنگ گرفتن باعث می شود به تو کم مرحمت شود. در جواب گفته بود: "... می ترسم غافل شوم و غفلتی به هم رسد و کارهای پخته خام گردد" سختگیری قائم مقام آن چنان شدت گرفت که محمدشاه از خوف او نمی توانست ارادت خود را به میرزا آقاسی آشکار سازد. یک بار نیز قائم مقام رقم سیصد تومان وظیفه را که مستوفیان به امر محمد شاه، به اسم حاجی میرزا آقاسی نوشته بودند، پاره کرد و گفت: "باسیصدتومانی که به میرزا آقاسی دیوانه می دهم، می توان سی نفر سرباز گرفت که مبلغی به کار نوکری آید". این داستان بر کینه شاه نسبت به قائم مقام افزود مجموعه عوامل مذکور دست به دست هم داد، تا اینکه محمد شاه دستور قتل او را داد. سرانجام در همان سال اول پادشاهی محمد شاه و وزارت قائم مقام در سال ۱۲۵۱ ق وی را در باغ نگارستان خفه کردند (اعتمادالسلطنه ۱۵۷-۱۵۶، راوندی ۳۴۸-۳۴۷:۱/۴).

۱۳- این بیانات مبارک در ۲۲ ژانویه ۱۹۱۶م ادا شده است، یعنی زمانیکه هیکل مبارک پس از بازگشت از اسفار غرب، در ارض اقدس تشریف داشتند، بنابراین، باید مقصود از "این ممالک" دیار عثمانی و احتمالاً همسایه های اروپایی آن باشد.

ج- حاجی میرزا آقاسی:

۱۴- ملا عبّاس ماکویی، معروف به حاجی میرزا آقاسی، اصلش از طایفه بیات ایروان است. در سال ۱۱۹۸ ق در ماکو متولد شد، در ۱۲۱۳ ق به زیارت عتبات رفت و نزد عارفی مشغول تحصیل شد.

بعدها با هیئت درویشان به تبریز بازگشت، و در آنجا به سمت معلمی بچه‌های ولیعهد، نایب السلطنه، عباس میرزا انتخاب شد. در میان اطفال، محمدمیرزا، به او علاقه بسیار پیدا کرد و چون به سلطنت رسید، پس از آنکه قائم مقام را به دستور وی به قتل رسانیدند؛ حاجی میرزا آقاسی را در ۱۲۵۱ ق به صدارت منصوب داشت. وی تا ۱۲۶۴ ق که محمد شاه فوت کرد، بر این مسند بود (اعتمادالسلطنه ۱۸۶، ۱۸۱، ۱۵۷، ۱۵۵).

۱۵- در باب ریشهٔ مناسباتی که به حاجی سمت "پیری و حاضر مرشدی" در رابطه با شاه می‌داد، گفته‌اند که حاجی پیش از سلطنت محمدشاه، پیش‌گویی سلطنت او را نمود و همین علت اعتقاد شدید محمدشاه به وی شد. هرچند گویا حاجی همین وعده را محرمانه به بعضی دیگر از پسران عباس میرزا نیز داده بود. در نامه‌ای از خود حاجی خطاب به محمد شاه اشاره‌ای به "حق باطن" او می‌بینیم "چندین حق بندگی در خدمت دارم. حق تعلیم، حق نوکری، حق باطن، حق ظاهر، حق دولت خواهی ... (راوندی ۳۵۰/۴) شدت ارادت محمدشاه به این پیر و مرشدش را در نامه‌ای که خطاب به ناصرالدین میرزای ولیعهد نوشته می‌یابیم: "عزرائیل هم نمی‌تواند رشتهٔ محبت مرا از حاجی ببرد به حق پروردگار و به حق پیغمبر اکرم قسم که او را حقیقهٔ هزار بار بیشتر از جانم دوست دارم... از خودش بی‌پرس چه می‌خواهد؟ اگر لازم است سر و جانم فدای او" (آدمیت، امیرکبیر ۱۹۴).

۱۶- شاید می‌توان گفت بین تمایل حاج میرزا آقاسی به صوفی‌گری و مناسبات او با علمای شیعه و تلون مزاجی که وی در رفتار خود نسبت به بایان داشت، رابطه‌ای موجود بود. صوفی‌گری او امری علنی و سبب ضدیت علماء اسلام با وی بود. از طرف دیگر، گفته‌اند که کلاً علماء اسلام نسبت به محمد شاه نظر مثبتی نداشتند، به این دلیل که

او با حمایت روس و انگلیس بر سرکار آمد و پدرش عباس میرزا نیز نوگرایی‌هایی داشت که علماء نمی‌پسندیدند. حاج میرزاآقاسی که از افزایش قدرت علما نگران بود، اقداماتی در جهت تصنیف ایشان انجام داده بود و صوفیگری را نیز چون سلاحی در مبارزه با قدرت روحانیون استفاده می‌نمود (آوری ۷۶، الگار ۱۷۲-۱۷۱) در چنین وضعیتی می‌توان دلایلی برای تلونات و تغییرات موضع او در قبال بابیان و رفتار علماء با ایشان یافت: از طرفی، چنانکه می‌دانیم از ترس آنکه محمدشاه تحت تأثیر طلعت اعلی قرار گیرد؛ سعی در تضعیف موقعیت هیکل مبارک داشت. بنابراین، فتوای علما در "قلع و قمع بابیان" را لازم می‌شمرد. خصوصاً که شاید اتخاذ چنین موضعی به کاهش تنش بین او و علما کمک می‌کرد. از طرف دیگر، زمانی نیز، تعارضات وی با علماء علت مخالفت او با اقدامات ایشان، علیه بابیان می‌گشت و "اسناد تعدی به علماء" می‌داد.

۱۷- ظاهراً حاج میرزاآقاسی آباد کردن مزارع و دهات اطراف طهران را به واسطه کشیدن دو نهر، یکی از رودخانه کرج و دیگری از رودخانه جاجرود، انجام داد (مستوفی ۱:۵۱) از علاقه وافر او به دوکار، یکی توپ‌ریزی و دیگری حفر قنوات بسیار نوشته اند (راوندی ۴/۱:۳۵۱)

۱۸- در اصل متن God Passes By بیان هیکل مبارک چنین است:
 "So glaring a mismanagement of national affairs emboldened the clerical order... to take up arms against the upholders of a much hated creed..." (36)

۱۹- در بعضی مواضع در متن کتاب قرن بدیع جلد اول، صفاتی برای حاج میرزاآقاسی ذکر شده که در اصل متن انگلیسی، مذکور نیست. با توجه به قرائن موجود در آثار مولای محبوب در سایر مواضع راجع به این شخص، صورت گرفته است. برای مثال صفات مذکور در صفحات قرن بدیع و صفحات God Passes By ذیلاً ذکر می‌شود.

وزیر شریر	۱۱۶	قرن بدیع	۱۶	God Passes By
وزیر بی تمیز	۱۲۳	«	۱۸	«
وزیر متلون	۱۳۳	«	۲۰	«
دو وزیر بی تدبیر	۷۰	«	۴	«

۲۰- دنائت طبع حاجی میرزا آقاسی را از داستانهایی باور نکردنی که از رفتار او گفته اند، می توان یافت. برای اطلاع بیشتر از این داستانها، مراجعه فرمائید به (خان ملک ساسانی ۱۰۱-۷۰، ۶۴-۶۲:۲). وزیر مختار فرانسه در دوران وزیر کبیری حاجی در باره او می نویسد: "... اکثر اوقات، خیالات عجیب و غریبی به کله او راه می یابد... فوق العاده ناسزاگوست... وقتی که من به دیدن او رفتم، او را در اتاقی نشسته دیدم که کثافت وضع آن باعث اشمئزاز بود و حاجی همه کس را در آنجا می پذیرفت..." (راوندی ۳۵۰/۱:۴).

۲۱- در مورد اوضاع اقتصادی زمان او گفته اند: "کار بجایی کشید که در عهد حاجی در هر سال دو کرور مخارج ایران بر مداخل آن زیادتی پیدا می کرد" (اعتماد السلطنه ۱۸۲) و نیز نوشته اند که طمع ورزی و حرص خود حاجی در جمع مال و نیز بخششهای بی جای او و نوشتن برات های بی پشتوانه توسط او از دلایل وضع ورشکسته اقتصاد مملکت در اواخر سلطنت محمدشاه بود. شکت خرابی اوضاع مالی از نامه ای که حاجی در این زمان، به محمدشاه نوشته است، آشکار است: "... زمستان نزدیک است هیچ کاری از پیش نمی رود، سه هزار تومان حاضر است. شب هم به اطراف آدم فرستادم پول قرض کنند، بیاورند. قشون راه بیفتد. چنین می دانم که انشاء الله هفت هزار تومان پیدا شود. نه کرمان پول دارد. نه اصفهان، از فارس قدر قلیلی رسیده" در چنین وضع اقتصادی مملکت، وقتی که حاجی میرزا آقاسی، پس از مرگ محمدشاه به عبدالعظیم گریخت، صاحب هزار و چهارصدوسی و هشت ده و قریه و مزرعه

و قنات بود (راوندی ۴/۱:۳۵۱).

۲۲_ آنچه کنت دوسرسی، وزیر مختار فرانسه در ایران در عهد حاج میرزا آقاسی، در مورد قدرت حاجی می‌نویسد، به خوبی گویای مطلق العنان بودن وی است: "حاجی میرزا آقاسی پیر مردی است که تمام قدرت ایران، و تمام بی‌کفایتی دولت آن، در وجود او خلاصه شده، محمّدشاه نسبت به او اعتمادی نامحدود دارد. هیچ کاری بی اراده او انجام نمی‌پذیرد..." (راوندی ۴/۱:۳۵۰).

۲۳_ اینکه شخص حاجی میرزا آقاسی بود که قلعه ماکو را برای سجن نقطه اولی انتخاب کرد، در نامه وی، مورخ محرم ۱۲۶۳، در جواب به علمای اصفهان که طالب مجازات حضرت اعلی بودند، آمده است. پس از ذکر بعضی توهینات نسبت به آن ساحت اقدس، می‌نویسد: "من فکری که برای سیاست او کرده‌ام، این است که او را به ماکو بفرستم که در قلعه ماکو، حبس موید باشد" (آدمیت امیرکبیر ۴۴۶) توجه خاص وی به اهالی ماکو، زادگاهش، مورد اشاره تاریخ‌نویسان است. گفته‌اند که حاجی تعدادی سرباز مخصوص خود از ماکو انتخاب نموده بود و به ایشان همه نوع امتیازی، حتی تسلط بر مال و ناموس مردم را داده بود (اعتماد السلطنه ۱۸۲) شاید به همین دلیل، و نیز به دلیل موقعیت مکانی قلعه ماکو بود که وی آنجا را برای سجن نقطه اولی انتخاب کرد. سیاح محلاتی که در سال ۱۲۹۹ ق یعنی سی و شش سال بعد از زمانی که حضرت اعلی در قلعه ماکو تشریف داشتند، به دیدن این محل رفته، در خاطراتش شرحی خواندنی از آن به دست می‌دهد:

قلعه طبیعی بی‌مانند شهر قدیم ماکو است که ممکن نیست هیچ توپ و قشون و استعدادی به آن دست یابد و نظیر آن در هیچ قطعه دنیا دیده نشده. از کوه که بالا روی جایی است که کوه آن را

پوشانیده که هرگز زیر آن روی برف و باران ندیده، فقط یک طرف، رو به فضا است که آن را هم قلعه‌ای خیلی محکم از سنگهای بزرگ سخت کشیده اند. کسیکه بخواهد به تماشای قلعه رود... طناب بسیار قوی که به پایین آویزان است، باید از آن چسبیده، بالا رود. داخل قلعه که شدی در طرف کوه، به قدر سی ذرع، بیشتر در ارتفاع سنگ سخت صافی است که بالا رفته وارد غاری می‌شوی خیلی وسیع... این قلعه و کاروانسرا و آبادی جایی است که غالباً سبب سرکشی خوانین ماکو بوده و به این واسطه کسی به آنها دست نمی‌توانست بیابد (۲۶۳-۲۶۲).

۲۴- در مورد قریه قوچ حصار که ملک جمال قدم بود و حاجی چشم طمع به آن داشت، رجوع فرمائید به: ملک خسروی، محمدعلی "قریه قوچ حصار، ملک حضرت بهاء‌الله" آهنگ بدیع، سال ۲۶، شماره ۵۴ صفحات ۳۶-۴۰.

۲۵- اشارات هیکل مبارک، مربوط به زمان مرگ محمد شاه است. درباریان علیه حاجی برانگیختند. او به حضرت عبدالعظیم رفت و بست نشست و در صدارت میرزاتقی خان، مامور اقامت عتبات شد (اعتماد السلطنه ۱۸۱-۱۷۷؛ آدمیت، امیرکبیر و ایران ۱۹۴).

د- منوچهرخان معتمدالدوله

۲۶- برای اطلاع بیشتر راجع به منوچهرخان معتمدالدوله، مراجعه فرمائید به مقاله "شمس الوزراء منوچهرخان معتمدالدوله" نوشته نصرت الله محمد حسینی مندرج در آهنگ بدیع، سال ۲۴، شماره ۵ و ۶ صفحات ۱۳۵ تا ۱۴۰.

از نکات جالب توجه مقاله مذکور آنکه، منوچهرخان از اسرایی بود که در سال ۱۲۰۹ ه. ق. آقامحمد خان قاجار آنها را از تفلیس به ایران

آورد. وی قبل از حکومت اصفهان، وزارت و پیشکاری حکام گیلان، اصفهان و فارس، را در زمان‌های مختلف به عهده داشت. سپس به حکومت خوزستان و لرستان و کرمانشاه رسید و از سال ۱۲۵۷ حاکم اصفهان شد. مرقد منوچهرخان که در لوح مبارک حضرت عبدالبهاء مورد اشاره قرار گرفته است (مانده ۵:۲۲۷) در قم در یکی از حجرات صحن حضرت معصومه (ع) می‌باشد.

۲۷- صدر اعظم ناصرالدین شاه که در دوران مظفرالدین شاه و محمد علی شاه نیز مدتی همین مقام را داشت. برای اطلاعات بیشتر راجع به وی به فصل نهم "پایان سلطنت ناصرالدین شاه" رجوع فرمائید.

و- میرزاتقی خان امیرکبیر

۲۸- میرزاتقی خان در "هزاوه" از محال فراهان عراق به دنیا آمد. پدرش، کربلایی قربان، آشپز میرزاعیسی، پدر میرزا ابوالقاسم قائم مقام بود و بعد از او در دستگاه میرزا ابوالقاسم قائم مقام نیز همین شغل را داشت. بنابر سنت کهن نظام اجتماعی ایران که در آن طبقه اعیان در سرپرستی گماشتگان خود نوعی تعهد احساس می‌نمودند و فرزندان ایشان را با فرزندان خویش تعلیم می‌دادند، میرزاتقی نیز در آذربایجان با فرزندان قائم مقام وزیرنظر او فرصت آموزش یافت. فن منشی‌گری را از قائم مقام آموخت و شیوه او را سرمشق خود قرار داد و از منشیان رسمی قائم مقام شد. بعد از دبیری وارد خدمت استیفا (مسئولیت امور مالی و دخل و خرج) شد و مستوفی نظام آذربایجان گشت و لقب خان گرفت. پس از آن به وزارت نظام آذربایجان رسید، تا سال ۱۲۶۴ ق که با مرگ محمدشاه، همراه با ناصرالدین شاه به طهران رفت. در بین راه تبریز به طهران، شاه جوان به وی لقب امیرنظام داد و چون به طهران رسیدند، در ذی‌قعدة سال ۱۲۶۴ ق شاه "تمام امور ایران" را به دست وی سپرد و لقب

"اتباع اعظم" به اسم میرزاتقی خان افزوده شد (آدمیت امیرکبیر و ایران ۱۹۷-۱۹۳، ۳۷-۳۲، ۲۰-۱۹). لقب اتابکی از بعد از دوره سلجوقی تا این زمان به کسی داده نشده بود و گفته اند که تعیین این لقب، از مخترعات خود امیرنظام است که نظر به جوانی شاه، این لقب نیمه پدران و نیمه استقلال طلبانه را برای خود فرمان صادر کرده است" (مستوفی ۱:۶۶) پس از سه سال و دو ماه زمامداری، نظر ناصرالدین شاه از امیرکبیر برگشت. در محرم ۱۲۶۸ ق از منصب خود عزل شد و در ربیع الاول همین سال، در حمام باغ فین کاشان، به دستور ناصرالدین شاه، به قتل رسید.

۲۹- ناصرالدین شاه زمانی به پادشاهی رسید که فقط هفده سال و چند ماه داشت. چون میرزاتقی خان در مقام پیشکاری ولیعهد در آذربایجان توانسته بود با قرض گرفتن پول از تجار و وسایل سفر شاه را به طهران فراهم آورد، مورد توجه شاه جوان قرار گرفت (اعتماد السلطنه ۲۰۶). جوانی شاه و خدمت امیرکبیر به او، مناسبات مخصوصی بین ایشان ایجاد کرده بود که به نوعی حالت پدر و فرزندی تشبیه شده است. گفته اند همه جا او شاه را راهنمایی می کرد که در مذاکره سیاسی با خارجیان چه بگوید و در حاشیه نامه ها و فرمان ها چه دستوری بنویسد. در یکی از نامه های امیر کبیر به شاه، می خوانیم: "به این طفره ها و امروز و فردا کردن و از کار گریختن، در ایران به این هرزگی، حکماً نمی توان سلطنت کرد... گیرم که من ناخوش یا مردم <کذا>... شما باید سلطنت بکنید یا نه؟ یا دائم محتاج به وجود یک بندئی <کذا> باشید" (آدمیت، امیرکبیر و ایران ۶۵۹، ۲۰۴، ۶۵۷).

۳۰- فریدون آدمیت تاریخ نویسی که شیفته شخصیت امیرکبیر است، در حالی که قاطعانه رأی تاریخ پردازانی را که امیرکبیر را مانع دخالت شاه در امور کشور دانسته اند، رد می کند خود حرف وزیر مختار

انگلیس را نقل می‌کند که گفته بود امیرنظام در حکومت مختار است و "شاه را در اداره امور می‌توان معادل صفر شمرد" آدمیت توضیح می‌دهد که در نظام سیاسی ایران حد اختیار و اقتدار صدر اعظم در اداره مملکت، بستگی به شخصیت سیاسی او در رابطه با قدرت شهریار وقت داشت. امیرکبیر قدرت دستگاه صدارت را به حد اعلای آن رسانید. تمام تصمیم‌های مهم از خود بود و امور لشکری و کشوری را به طور مطلق در دست داشت (امیرکبیر و ایران ۲۰۵-۲۰۳).

۳۱- استبداد میرزاتقی خان به قدری مسلم بوده که حتی ستایشگرانش دوران زمامداری او را دوران "استبداد منور" خوانده‌اند. تعبیر همین مورخین از "خودرایی" امیرکبیر، استقلال فکر اوست. نوشته‌اند که در استقلال فکر او همین برهان بس که چون در زمان محمدشاه، به عنوان نماینده ایران در کنفرانس ارزونۀ الروم جهت بحث در اختلاف ایران و عثمانی شرکت کرد، رأی محمدشاه و حاج میرزا آقاسی وزیر کبیر را بارها نادیده گرفت و آنچه را خود درست تشخیص می‌داد، انجام داد (آدمیت، امیرکبیر و ایران ۷۷، ۴۰، ۲۱۲).

۳۲- فریدون آدمیت تاریخ نویس معاصر، پس از آنکه وقایع قلعه شیخ طبرسی، زنجان و نیریز را (که اشتهاً "یزد" ثبت کرده)، تعبیر به قیام مسلحانه بابیان علیه دولت نموده است، می‌نویسد: "لاجرم، عکس العمل دولت در برابر طغیان بابیان، سیاست قاهرانه امیر بود" با این همه، وی معتقد است که امیرکبیر "مایل به مدارا بود، ترجیح می‌داد بدون پیکار و خونریزی غائله را فرونشاند" (امیرکبیر و ایران ۴۵۱، ۴۴۷) اما شاهدی بر این گفتار اخیر به دست نمی‌دهد.

۳۳- در God Passes By اصل بیان مبارک که گویای طرز تلقی

امیرکبیر از دیانت بابی و مؤمنینش می‌باشد، چنین است:
"an abomination of heresy which was polluting the civil

and ecclesiastical institutions of the realm" (51)

۳۴_ اقدامات اساسی امیرکبیر به روایت فریدون آدمیت در امیرکبیر

و ایران عبارتند از:

- سرکوب نمودن شورش محمد حسن خان سالار پسر آصف الدوله دانی محمد شاه در خراسان (۲۳۸_۲۳۲).
 - اصلاح وضع مالی کشور از طریق تقلیل مخارج دولت، من جمله مخارج دربار و افزایش عایدات از طریق افزایش مالیات (۲۷۷_۲۶۷).
 - اصلاح امور قضائی: اصلاح محضر شرع، بنای دیوانخانه دولت، رسیدگی به دادخواهی مردم علیه دولت (۳۰۸_۳۰۷).
 - نهادن قانون برانداختن رشوه خواری، ایجاد امنیت در شهرها، منع استعمال منکرات (۳۲۷_۳۲۰).
 - سعی در جلوگیری از نفوذ روحانیون و دخالت ایشان در سیاست (۴۲۳).
 - تأسیس دارالفنون و دعوت معلمین اروپایی به ایران (۳۶۰_۳۵۳).
 - بنای روزنامه وقایع اتفاقیه (۳۶۸).
 - رونق دادن به ترجمه و چاپ کتاب (۳۷۸).
 - بهره برداری از معادن (۳۸۸).
 - بنای بعضی کارخانه ها در ایران (۳۹۶_۳۹۲).
 - تأسیس مریض خانه دولتی و تعلیم پزشکان (۳۳۵_۳۳۴).
- ۳۵_ جناب فاضل مازندرانی در تاریخ ظهورالحق جلد سوم می نویسد:
- امیرکبیر آن هنگام که رقم قتل خویش خوانده، یقین بر هلاک نموده، آه ندامت و حسرت از دل برکشیده، گفت: من نسبت به دولت و مملکت تقصیر و خطایی نکردم تا مستحق پاداش چنین باشم، الا آنکه امر به قتل سید مظلوم دادم و بالقطع والیقین، این جزاء همان ظلم مبین است" (۲۱۲). جناب فاضل ماخذ این مطلب را ذکر نمی فرمایند، ممکن است

ایشان، مطلب را با استناد به بیان مبارک حضرت عبدالبهاء، مندرج در متن، نگاشته باشند.

ز- میرزا آقاخان نوری

۳۶ - میرزا آقاخان نوری که بعد از امیرکبیر بر سرکار آمد، به گفتهٔ اعتماد السلطنه تنها کسی بود که پس از حاجی ابراهیم خان شیرازی (ر.ک. یادداشت شماره ۱۴ فصل اول "صدر قاجاریه") تا آن زمان لقب "صدراعظم" یافت (۲۳۷). صدارت میرزا آقاخان در ۱۲۶۸ ه. ق شروع شد و با عزل وی در ۱۲۷۵ ه. ق خاتمه یافت (اعتماد السلطنه ۲۴۱-۲۴). در بارهٔ دوران صدارت او گفته اند: "زامداری میرزا آقاخان نوری، معرف تفکّر ارتجاعی بود، به معنای دقیق کلمه دشمن هر نوآوری بود و مخالفت هر اندیشه ترقی خواهی" و در این معنی چنان تأکید ورزیده اند که حتّی الغای دستگاه صدارت، یعنی نفی تمرکز قدرت حکومت در دست صدراعظم را که پس از عزل میرزا آقاخان، توسط شاه مقرر شد، عکس العملی "نسبت به آزمایش ناگوار و تلخ صدارت" میرزا آقاخان دانسته اند (آدمیت، اندیشه ترقی ۱۶، ۵۳).

۳۷ - و چنین نسبی در تاریخ قاجار برای میرزا آقاخان ثبت شده است، به طوری که اعتماد السلطنه می نویسد: "اسم اصلی ایشان میرزا نصرالله خان ... و نسبت ایشان به ابی الصلت عبدالسلام بن صالح الهروی منتهی می شود که مرید و محرم اسرار حضرت علی بن موسی الرضا بوده است..." (۲۳۳).

تصاویری از علماء و حکومت در مواجهه با امر جدید

۳۸ - فریدون آدمیت در امیرکبیر و ایران ضمن چاپ نامهٔ حاج

میرزا آقاسی در جواب علمای اصفهان که طی آن، حاجی تصمیم خودش

را برای فرستادن حضرت اعلیٰ به قلعه ماکویبان داشته، می‌نویسد: "شیوهٔ سید (حضرت اعلیٰ)، سبب شد که دولت با او به مدارا رفتار کند؛ فقط ملایان بودند که مقام خود را به خطر دیدند و سر دشمنی برداشتند. حتی از نامه صدر اعظم وقت ... روشن می‌شود که دولت به تلقین روحانیون در برانداختن باب اعتنایی ننمود" (۴۴۵-۴۴۴).

۳۹- در مورد اختیارات حکام محلی، رجوع فرمائید به یادداشت شماره ۱۸ فصل نهم "پایان سلطنت ناصرالدین شاه".

۴۰- در مورد سیاست امیرکبیر و در کاهش نفوذ روحانیون، رجوع فرمائید به: (آدمیت، امیرکبیر و ایران ۴۳۲).

چند نکته با "استنتاج" از آثار مبارکه

۴۱- گذشته از این استنتاجات، می‌توان برای بعضی مطالب که در توصیف وضع اجتماعی زمان قاجاریه در کتب تاریخ این عهد می‌خوانیم، در آثار مبارکه شواهدی یافت: فی المثل نوشته‌اند که از خصائص سیستم قضایی ایران، عدم فاصله بین دادن حکم تا اجرای آن بود، و نیز اینکه اجرای احکام محاکم شرع با دولت بود (فلور ۱۴۰-۱۳۹:۱) در مقالهٔ شخصی سیاح بیان حضرت عبدالبهاء را زیارت می‌نماییم که چون بعد از ادعای مهدویت حضرت اعلیٰ در مجلس ولیعهد در تبریز، علما حکم بر تعزیر نمودند، اجرای آن بلافاصله توسط شیخ الاسلام صورت گرفت (۲۳).

دیگر اینکه در تاریخ امر مبارک خوانده‌ایم که پس از شهادت حضرت اعلیٰ، سلیمان خان جسد مطهر را به واسطهٔ "حاجی الله یارنامی" از "خواص" کلانتر، از کنار خندق منتقل نمود (حضرت عبدالبهاء، مقالهٔ شخصی سیاح ۵۰). جناب فاضل مازندرانی در جزء سوم از تاریخ ظهورالحق در شرح این مطلب می‌نویسد که سلیمان خان با ورود به

تبریز، به دیدار کلانتر شهر که از دوستان وی بود رفت.

"کلانتر چون دانست که عزم وی بر بودن جسد حضرت است، تدبیری نمود و حاجی الله یار را که سردسته اشرا و ساکن در محله امیرخیز بود، طلبید و بردن جسد مبارک را از او خواست ... در ظلمت شب، جمعی از رفقا را با دو تن از بایبان میلانی با خود موافقت داده، جمعاً به کنار خندق شتافتند و قراولان همینکه دسته حاجی الله یارخان را دیدند، ترسیدند و بی صدا در کناری ایستادند" (۲۴-۲۵).

و بعد از جناب نبیل زرنندی نقل می نمایند که "هر قدر سعی کردند که به حاجی الله یار انعامی دهند"، قبول ننمود" (۲۶).

موضوع نجات جسد مطهر حضرت اعلی توسط حاجی الله یار را ظاهراً می توان شاهدی بر این مطلب دانست که نوشته اند در تاریخ قاجار، بسیاری وقایع، نشانگر استفاده سرآمدن محلی از اشرا جامعه می باشد (فلور ۱:۲۸۵) و نیز نوشته اند که در شهرهای ایران در عهد قاجار، گروهی به نام "لوتی" خوانده می شدند که "خودسر و گردنگش بودند" و در میان ایشان "نیک و بد با هم بودند" و بعضی، توانایی خود را به نفع مردم به کار می بردند و از این گروه اخیر، در تبریز زمان محمد شاه و ناصرالدین شاه، "حاجی الله یار" را اسم برده اند که مرد بی آزار و غیرتمندی بوده است (کسروی ۴۹۱-۴۹۰) با توجه به اشاره جناب فاضل به اینکه الله یار مذکور "سردسته اشرا" بود، می توان به طور قطع گفت وی از جمله لوتیانی بوده است که شرحشان رفت و با توجه به نام مشترکی که در کتب تاریخ امر و نوشته احمد کسروی برای این "لوتی" در تبریز عهد محمد شاه و ناصرالدین شاه ذکر شده است، احتمال می رود حاجی الله یار مذکور در تاریخ امر، همان "مرد بی آزار غیرتمند" مورد اشاره کسروی بوده باشد.

۴۲- به مطالب دیگری که در شرح جانبازی قهرمانان بابی و مظالم نیروهای دولتی در جریان این وقایع، در آثار مبارکه آمده، از آن رو نپرداخته‌ایم که از طرفی بحث ما بحث تاریخ امرالله نیست، از طرف دیگر دیدگاهی کلی از مطالبی که به این جانبازان روا گشت، در توصیفات حضرت ولیّ امرالله از خشونت و سبّیت مردم این زمان، و نیز در جهت‌گیری حکومت علیه بایبان، منعکس گشته است.

۴۳- کیفیت رفتار با بایبان در آغاز ظهور طلعت اعلی، خود موضوع تحقیقی مستقل در تاریخ امر مبارک است، و در این میان، موضوع پی‌آمدهای رمی شاه برای بایبان، به نوبه خود، و به نحو خاص قابل تحقیق و تحلیل از جنبه‌های مختلف تاریخی، اجتماعی و حتی روانی است ما به ناچار در حیطه کار خود به همین مختصر در اشاره به این موضوع اکتفا می‌نماییم.

۴۴- در مورد زندان‌های عصر ناصری در ایران حرف بسیار است بعضی نوشته‌اند که در این زمان، زندانی که به این منظور خاص ساخته شده باشد، وجود نداشت و بیغوله‌های کثیف و متعفن را محل زندانیان قرار می‌دادند (نواب صفا ۸۱؛ ویلم فلور ۱:۱۴۱) بعضی دیگر نوشته‌اند در این روزگار، محبس‌هایی به طور خاص در ایران ساخته می‌شد که در آن زمینی را به عمق "سه تا چهار ذرع" حفر می‌نمودند و دری در پهلو، برای دخول در آن حفره قرار می‌دادند و سقف را هم آجر می‌زدند و در چنین محلی، مچ پای محبوسین در کُند و گردنشان در زنجیرهای به هم متصل بود (محیط مانی ۶۱-۶۰) لرد کرزن می‌نویسد، در طهران سه نوع زندان، یکی "زیرزمین ارگ" که بازداشتگاه محبوسینی بود که بر ضد دولت اقدامی کرده بودند؛ دیگر، زندان شهر که در آن زندانی‌ها زنجیر برگردن و پا در کُند داشتند و سوّم، بازداشتگاه خصوصی مخصوص اعیان، وی همچنین می‌نویسد که برای زنان بازداشتگاه

جداگانه اصلاً وجود نداشته است و زنها و همچنین افراد والامقام در خانهٔ مجتهد محل توقیف می‌شدند (کرزن ۵۹۵-۵۹۴:۱) فقدان زندان برای زنان گویای آن است که چرا حضرت طاهره را در منزل کلانتر توقیف نموده بودند.

در مورد سیاه چال، جناب محمدعلی فیضی در لثالی درخشان توضیح می‌دهند که سیاه چال، گلخن حمام متروک عمارتی بود که پیش از آن، عمارت مسکونی میرزا تقی خان امیرکبیر بوده است (۴۵).

فصل سوم

مطالب مربوط به ایران در دو دههٔ اول هجران مظهر امرالله

در مورد اوضاع اجتماعی ایران از زمان خروج جمال قدم از این سرزمین (۱۲۶۹ ق) تا زمانی که رساله مدنیّه با محتوایی مربوط به ایران نگاشته شد (۱۲۹۲ ق)، در یک دورهٔ تقریباً بیست ساله، هم زمان با قسمت عمدهٔ نیمه اول سلطنت ناصرالدین شاه در آثار مبارکه مطالب زیادی یافت نمی‌شود. علت این امر آن است که از طرفی آثار جمال قدم در ایام بغداد، بیشتر در شرح رموز کتب مقتسه و مسائل عرفانی و اخلاقی نازل می‌گشت، و از طرف دیگر وقایع عمدهٔ تاریخ امر که تا پیش از این در ایران اتفاق می‌افتاد و این خود علتی می‌گشت برای انعکاس وضع اجتماعی ایران در آثار مبارکه اکنون به دلیل تغییر محل اقامت جمال قدم و عائله مبارکه در خارج از این سرزمین حادث می‌گشت.

با این همه، همان قلیل مطالب مذکور را می‌توان از نظر محتوی و نیز محدودهٔ زمانی، در دو قسمت بررسی نمود؛ یکی مطالب مربوط به ایام مقارن اقامت جمال قدم در بغداد و ادرنه تا قبل از نزول لوح سلطان (۱۲۶۹ تا ۱۲۸۴ ق) و دیگر، مطالب مربوط به زمان نزول لوح سلطان تا شهادت جناب بدیع و قحطی پس از آن (۱۲۸۴ تا ۱۲۸۷ ق).

موضوعات قسمت اول، عمدهٔ راجع هستند به مطالب مربوط به سفارتخانه ایران در اسلامبول و گماشتگان این سفارتخانه، دیگر، اقدامات علمای مخالف امرالله، و بالاخره، حضور بعضی از "رجال مهمه" ایران در

سرزمین عثمانی همزمان با هیکل مبارک، و در تماس هایی که بعضی از این رجال با جمال مبارک داشتند.

در مضامین آثار مبارکه راجع به این دوران، نشانه‌های وجود فساد اخلاق، نامردمی و ریاکاری چه در سفارتخانه ایران در اسلامبول و چه در گماشتگان آن در بغداد، خاصه کاربرد سفارت، آشکار است. این نشانه‌ها عمده در کیفیت سلوک سفارتخانه‌ها با جمال مبارک و اصحاب به عنوان گروهی از ایرانیان، یعنی اتباع مملکتی که سفارتخانه ایران حافظ حقوق آن شمرده می‌شود، آشکار است.

جمال قدم در سورة الملوک، در ضمن خطابی که به سفیر ایران در عثمانی دارند، در شرح ایام اقامت خود در بغداد، با اشاره به میرزا بزرگ قزوینی، کاربرد سفارت ایران در بغداد می‌فرمایند: "... الَّذِي لَنْ يَحِبَّ الْقَلَمَ أَنْ يَجْرِيَ عَلَى اسْمِهِ وَكَانَ أَنْ يَشْرَبَ الْخَمْرَ وَيَرْتَكِبَ الْبَغْيَ وَالْفَحْشَاءَ وَفَسَدَ فِي نَفْسِهِ وَافْسَدَ الْعِرَاقَ" ۱ و در توصیف بیشتر او اضافه می‌فرمایند که میرزابزرگ خان اموال مردم را غصب می‌کرد و مرتکب کل منهیات و تارک کل اوامر الهی بود و بنا به هوای نفسش بر هیکل مبارک قیام کرد و بر علیه ایشان، نامه‌هایی به سفیر ایران در اسلامبول نوشت و قصد داشت برای بلند آوازه نمودن نام خودش، جمال مبارک و اصحاب را به ایران برگرداند (الواح مسلوک ۶۲-۶۱). در لوح سلطان نیز حضرت بهاء‌الله به این شخص و همکاری او با بعضی علما، در ضدیت با امر اشاره می‌فرمایند: "تا آنکه یکی از مأمورین وارد عراق شد و بعد از ورود در صدد اذیت جمعی فقراء افتاد، هر روز به اغوای بعضی از علمای ظاهره و غیره متعرض این عباد بوده ۲"

(۲۶-۲۵).

در زمینهٔ مطالبی که فوقاً از سورة الملوک و لوح سلطان نقل نمودیم، حضرت عبدالبهاء نیز مطالبی در مقالهٔ شخصی سیاح بیان می‌فرمایند

که نکاتی دیگر را نیز آشکار می‌کند: ارتباط بعضی علمای مخالف امر مقیم عتبات با دربار، فضایی که در دربار ایران در این زمان در مورد جمال قدم و اصحاب حکمفرما بود و تأثیر بدگویی‌ها در دربار بیانات مبارکه مذکور از این قرار است که: "بعضی از مشایخ در عتبات عالیات که مخبره به دربار، بلکه به پیشگاه" داشتند، بعضی "اسنادات عجیبه" در مورد جمال قدم و اصحاب می‌دادند. "و چون هیچ نفسی در دربار معدلت مدار در این خصوص به آزادی سخن نتوانست نمود و وزرای واقف عادل نیز مصلحت خویش را در سکوت دیدند" "از این سعایت‌ها و روایت‌ها مسئله عراق در طهران جسامت یافته" اما در خود عراق، "جنرال قونسولوسها چون به حقیقت واقف بودند، معتدلانه حرکت می‌نمودند،" تا اینکه میرزا بزرگ خان قزوینی که "اکثر اوقات خویش به بیهوشی" می‌گذراند و "از دوراندیشی در کنار بود" به بغداد آمد و با این "مشایخ" همدست شد (۹۳-۹۲).

حضرت ولی‌امرالله در قرن بدیع روشن می‌فرمایند که در رأس علما و مشایخ معاند امر در بغداد، شیخ عبدالحسین طهرانی ۳ قرار داشت (۱۵۷-۱۵۶:۲) و در لوح قرن احبای شرق، از میرزابزرگ خان تحت عنوان "خان پرتدلیس" یاد می‌فرمایند و همکاری‌اش را با "شیخ خیث" متذکر می‌شوند (۶۷). هیکل مبارک، در مورد شیخ عبدالحسین طهرانی یا "شیخ خیث" و آمدنش به عراق عرب چنین توضیح می‌دهند که صدراعظم ایران (میرزاآقاخان نوری) برای رهایی از "شور و مفساد" این "مجتهد فتنه‌انگیز" ترتیبی داد تا شاه وی را مأمور تعمیر بقاع مقدسه نماید. آنگاه، اضافه می‌فرمایند که شیخ عبدالحسین که نهایت بغض را نسبت به حضرت بهاءالله داشت، میرزابزرگ خان مذکور را وسیله اجرای "نوایای سیئه" به خود قرار داد و میرزابزرگ خان در این راه اقدامات بسیار کرد. از جمله، مشتی اوباش را برآن گماشت تا "در طرق و معابر،

به سب و لعن حضرت بهاءالله پردازند تا شاید طرفداران جمال مبارک در اعتراض به این عمل، بهانه‌ای جهت اخراج هیکل مبارک از عراق به دست وی دهند. دیگر اینکه، یکی از اشرار را جهت قتل جمال قدم اجیر نمود. همچنین، نامه‌های زیادی به تحریک شیخ عبدالحسین، جهت ترغیب حکومت ایران به احضار حضرت بهاءالله به طهران و تجدید سجن ایشان نوشت. علاوه بر این‌ها شیخ عبدالحسین شخصاً نیز به حيله‌های بسیار از جمله جعل اکاذیب علیه جمال مبارک اقدام کرد، و حتّی تهمت آن زد که حضرت بهاءالله "مقصودشان این است که به دستکاری بعضی از سران ایران علیه مقام سلطنت قیام نمایند" (قرن بدیع ۱۶۲-۱۵۷:۲). این اقدامات و حيله‌گری‌ها در شاه ایران کارگر افتاد. مجموعهٔ این اوضاع، به فرمایش حضرت ولی امرالله، شاه را برآن داشت که دستوری به سعیدخان انصاری ۴ وزیر امور خارجه، برای دادن فرمانی به میرزاحسین خان ۵ سفیر ایران در عثمانی صادر کند، تا میرزا حسین خان که روابط دوستانه‌ای با صدراعظم و نیزوزیر امور خارجه عثمانی داشت ۶ از این طریق، از سلطان عثمانی، دور کردن حضرت بهاءالله را از بغداد که نزدیک ایران و نیز نزدیک به زیارتگاه مهم شیعیان بود بخواهد (قرن بدیع ۱۷۱:۲).

می‌توان گفت تهمت شیخ عبدالحسین طهرانی، راجع به همکاری جمال قدم با "بعضی از سران ایران" در اقدام علیه مقام سلطنت، با توجه به این مطلب جعل شده بود که عده‌ای از رجال مهم ایران که در مملکت عثمانی، به حال تبعید به سر می‌بردند، به محضر جمال مبارک مشرف می‌گشتند. طبق فرمایش حضرت ولی امرالله، بعضی از این نفوس، از جمله عباس میرزا ۷ پسر محمد شاه و نیز میرزا ملکم خان ۸ "نظر به نقصان اطلاع و قلت بصیرتشان، خواستند از پشتیبانی و مساعدت حضرت بهاءالله در تنفیذ مقاصد سیاسی خود استفاده کنند" و البته

جمال مبارک، "اکیدا و صریحا عدم مداخله وجود اقدس را در این گونه امور" اعلام فرمودند (قرن بدیع ۱۲۵-۱۲۴:۲) البته علاوه بر این رجال، عده ای از بزرگان ایران نیز که در بغداد یا نزدیکی آن اقامت داشتند، یا به قصد زیارت عتبات عالیات به آن صفحات رفته بودند و ظاهرا مشکلی نیز با دولت ایران نداشتند، به محضر مبارک مشرف می‌گشتند و ابراز ارادت می‌نمودند" (حضرت ولی امرالله، قرن بدیع ۱۱۹:۲).

در مورد رجال ایران در خارج از کشور در این زمان، نکاتی دیگر نیز در آثار مبارکه آمده است. یکی اینکه بعضی از افراد خانواده سلطنتی ایران، قبول وابستگی‌های سیاسی با دول دیگر می‌نمودند ۹ حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح اشاره می‌فرمایند که "بعضی از خانواده سلطنت" در عراق "به جهت منافع دنیوی و فوائد شخصی و رفاهیت حال یا صیانت جان و مال خود"، "بادول اجنبیه"، "همراز گشتند و به وعد و وعید دمساز" و البته نقطه نظر اهل بها را در این مورد ذکر می‌فرمایند که این "دنائت است و وضوح خیانت" (۹۲-۹۱) دیگر، ذکری است که از بعضی شاهزادگان متکبری ایرانی در اسلامبول می‌گردد که "درب خانه‌ها لاجل شهریه و انعام کمال جدّ و جهد مبذول" می‌داشتند (حضرت ولی امرالله قرن بدیع ۲۱۰:۲).

اما از دیگر مسائل مربوط به دستگاه سفارت ایران در عثمانی، کیفیت سلوک میرزا حسین خان قزوینی، مشیرالقوله است که از تلو بیانات مبارکه در قسمتی از سوره الملوک خطاب به وی، آشکار می‌گردد. جمال قدم در ضمن آنکه میرزا حسین خان را در مورد حقانیت و غالیبت امر متذکر می‌دارند. به افترای وی بر جمال مبارک در دربار عثمانی اشاره می‌فرمایند و از وی سئوال می‌نمایند که چگونه بر هیکل مبارک افترا زده است در حالی که معاشرتی با ایشان نداشته و ایشان را

تنها در منزل پدرش ۱۰ در ایام عزاداری ماه محرم دیده است، یعنی، در مجالسی که معمولاً فرصتی برای اینکه کسی سخنی بگوید و عقایدش آشکار شود، نیست. جمال مبارک، سپس می‌فرمایند که اگر سفیر، بر آنچه انجام داده است مطلع شود، به حال خود خواهد گریست و به حق روی خواهد آورد تا خدا او را ببخشد، و البته اضافه می‌فرمایند که او بر این امر موثق نمی‌شود، زیرا خود را به زخارف دنیا ۱۱ مشغول کرده است. آنگاه او را دعوت می‌فرمایند که حق را ناظر بر خود دانسته، انصاف دهد که به چه جرمی بر علیه جمال قدم قیام نموده و به ایشان افترا زده است و در توضیح مطلب می‌فرمایند که خروج جمال قدم از طهران به امر شاه بوده و توجه ایشان به عراق نیز به اجازهٔ خود او بوده است و در اینجا سؤال می‌فرمایند که اگر هیکل مبارک مقصر بودند، چرا از سجن آزاد شدند و اگر مقصر نبودند، چرا با ایشان بدینگونه رفتار شد؟ پس از آن با شرحی راجع به میرزا بزرگ خان قزوینی و اقدامات او بر علیه جمال مبارک، اضافه می‌فرمایند که میرزا حسین خان نیز برای بلند کردن نام خود بر علیه جمال قدم اقدام کرده است و او و میرزا بزرگ خان در نزد حق، در صقع واحدند. سرانجام پس از آنکه به استغنائی خود از مشیرالقوله و دیگران اشاره می‌فرمایند، او را به انصاف و توجه به سوی حق می‌خوانند. (الواح ملوک ۶۴-۴۹).

مضامین خطابات مبارکه فوق نسبت به سفیر ایران را، حضرت ولی امرالله نیز در قرن بدیع نقل می‌فرمایند (۲۵۸-۲۵۷:۲) و به تفصیل شرح می‌دهند که میرزا حسین خان که در الواح جمال مبارک، در زمره "مفترین" شمرده شده است، از دیرزمانی منتظر فرصت بود تا بر جمال مبارک و امر الهی، ضربتی مهلک وارد سازد "حکومت ایران نیز دائماً به وی تأکید می‌نمود که در ایجاد خصومت و عناد در اولیای امور عثمانی نسبت به جمال مبارک سعی نماید. در این مورد، معاضدت و

تعلیم حاجی میرزا حسن صفا ۱۲ شامل حال سفیر کبیر بود. نهایتاً میرزاحسین خان، رفتار حاکی از استغنا‌ی جمال مبارک را در اسلامبول، نزد بزرگان به نخوت و غرور تعبیر نمود و از این طریق، اسباب نفی جمال قدم و اصحاب را از اسلامبول به ادرنه فراهم ساخت (قرن بدیع ۲۱۰_۲۰۹:۲).

بنا بر آنچه گذشت، کنسول‌گری ایران در بغداد، با وجود میرزابزرگ خان قزوینی، محل فعالیت فردی فاسد و بدکار بود که برای بلند نمودن آوازه خویش، در جهت خواسته‌های مجتهدی "خبیث" که در واقع محترمانه از ایران بیرون فرستاده شده بود، بر علیه جمال مبارک اقدام می‌کرد و در این راه، از هیچ شرارتی ابا نداشت. سفارتخانه ایران در اسلامبول نیز که در آن زمان شاهد سفارت میرزا حسین خان مشیرالدوله بود، محل فعالیت سفیری بود که خود علیه جمال قدم و اصحاب افترا می‌زد.

اما نشانه‌های سلوک مغرضانه سفارت ایران، با اصحاب جمال مبارک بیش از این است. در شرح احوال جناب مشکین قلم، حضرت عبدالبهاء در تذکره الوفاء اشاره می‌فرمایند که سفیر ایران در مملکت عثمانی رسماً نزد وزراء آن کشور، جناب مشکین قلم را متهم به "فساد و فتنه و ضوضا" نمود و از طریق "روابط خصوصی قدیم" که با وزراء داشت، زمینه را برای بدگویی از بهائیان فراهم آورد (۱۵۵-۱۵۴) حضرت عبدالبهاء همچنین در شرح حال میرزاهادی جواهری در مورد وقایع پس از صعود او مطالبی بیان می‌فرمایند که فساد اخلاق گماشتگان سفارت ایران را آشکارا می‌نمایاند. "کارپرداز ایران و مجتهدین آخرالزمان و قاضی بی‌امان، جمیع دندان تیز نمودند و در میان ورثه عربده و ستیز انداختند تا بدینوسیله مداخل کلیه نمایند" (تذکره الوفا ۱۷۰). حضرت ولی‌امرالله نیز در شرح وقایع مقارن ایام سرگونی ادرنه، ذکر

می‌فرمایند که در "مصرفونسول پرآز و حرص قریب یک صد هزار تومان از یکی از دوستان متمکن ایران... به حيله و تهديد اخذ نمود" (قرن بدیع ۲:۲۶۸).

از نزول لوح سلطان تا الواح پس از شهادت جناب بدیع

در سال ۱۲۸۴ هـ. ق لوح سلطان در ادرنه نازل شد مفاد این لوح به طوری که حضرت ولیّ امرالله نیز تصریح می‌فرمایند، عمدهٔ ناظر به تشریح "اصول و مبادی این امر اعظم" و بیان "دلایل حقانیت ظهور مبارک" است (قرن بدیع ۲:۲۴۸) اما در تلو بیانات مبارک، مطالبی نیز زیارت می‌نمائیم که گوشهٔ چشمی به اوضاع اجتماعی ایران دارد. پیش از این، بعضی از این مطالب را در هنگام بحث از مقاطع زمانی خاصّ و وقایع خاصّ مورد اشارهٔ هیکل مبارک، در جای خود ذکر نمودیم. در اینجا به مطالبی می‌پردازیم که به نوعی حاکی است از وضعیت موجود در ایران، در زمان نزول لوح یا دقیق‌تر گفته باشیم، مطالبی که جنبه کلی‌تر و عمومی‌تر داشته و مخصوص به زمان خاصی پیش از نزول لوح نبوده است عمدهٔ اینها عبارتست از:

— اشاره به عملکرد علماء مذهبی در تخدیش ذهن شاه نسبت به بهائیان "بعضی از علمای ظاهره قلب انور ملیک زمان را نسبت به محرمان حرم رحمان و قاصدان کعبهٔ عرفان مکتر نموده‌اند" (۴۳) و "به شأنی امر را در پیشگاه حضور سلطانی مشتبه نموده‌اند که اگر از نفسی از این طایفه، عمل قبیحی صادر شود، آن را از مذهب این عباد می‌شمرند" (۵۹).

— بیان ضرورت این که شاه در امور به نحو مستقل و فارغ از تأثیر دیگران قضاوت نماید: "... حسن اعمال منوط به آنکه ذات شاهانه به

نفسه به نظر عدل و عنایت در آن نظر فرمایند و به عرایض بعضی من دون بینه و برهان کفایت نفرمایند (۳۵) و "... در پیشگاه عدل سلطانی نباید به قول متعی اکتفا رود" (۴۸) و "... امید چنانست که حضرت سلطان بنفسه در امور توجه فرمایند که سبب رجای قلوب گردد" (۵۰).

— توصیف کلی از وضع علمای اسلامی ایران که به مخالفت امرالله برخاستند در جایی ایشان را نفوسی می خوانند "که از یک ذره اعتبار در سیل مختار نگذشته و نمی گذرند..." (۴۵)، و در جای دیگر، در نهایت ظرافت به ناز پروردگی علماء مورد نظر سلطان، بطالت وجود ایشان و حصر توجه شان به آزار بایبان اشاره می فرمایند:

"... اگر از بعضی که بعد از فضل باری در ظلّ مرحمت سلطانی آرمیده اند و به نعمت غیر متناهیه متنعمند سؤال شود که در جزای نعمت سلطانی چه خدمت اظهار نموده اید جوابی ندارند جز آن که جمعی را صدق و یا کذب به اسم بابی درحضور سلطان معروض دارند و بعد به قتل و تاراج مشغول شوند" (۵۴-۵۳).

و: "... از امور خطیره گذشته اند و به این فقرا پرداخته اند" (۵۵).

— ذکر اینکه علت جرات یافتن علماء بر آزار مؤمنین ظهور جدید آن است که ایشان را از حمایت حکومت محروم یافته اند. پس اشاره به آزار بهائیان از جانب علماء می فرمایند: "کلّ این امور نظر به آن واقع شده که این فقرا را بی معین یافته اند" (۵۵).

— بیان این که اظهار حبّ اطرافیان شاه به او، برای حفظ منافع خودشان است و اصلتی ندارد. در حالی که، لطف جمال مبارک به شاه، به خاطر خود اوست: "أَنَّ الَّذِينَ فِي حَوْلِكَ يُحِبُّونَكَ لِأَنْفُسِهِمْ وَالْغُلَامُ يُحِبُّكَ لِإِنْفِسِكَ..." (۱۰).

چنانکه می دانیم، جمال مبارک لوح سلطان را به واسطهٔ میرزابزرگ خراسانی، از عکا برای ناصرالدین شاه ارسال فرمودند و این جریان منجر

به شهادت میرزابزرگ یعنی جناب بدیع شد. الواح بسیار راجع به جناب بدیع نازل گشت. علاوه بر آن شهادت بدیع و پی آمدهایش، از جنبه اجتماعی نیز، انعکاساتی در آثار مبارکه یافت. از جمله نحوهٔ برخورد ناصرالدین شاه است با این موضوع، که حضرت عبدالبهاء در مقالهٔ شخصی سیاح به آن اشاره می‌فرمایند: چون بدیع به حضور شاه می‌رسد. "امر به اخذ رساله و توقیف آورنده فرمودند." اما، "حضرت پادشاهی ارادهٔ تآتی داشتند و کشف حقیقت خواستند." و این "حاضران" درگاه بودند که جرئت بدیع را در آوردن لوح جمال مبارک، به جسارت تعبیر کردند و "جزای شدید" لازم دیدند. "لهذا وزرای دربار اشارت به سیاست نمودند." چون به دنبال آن جناب بدیع را "قتل و اعدام نمودند" شاه از این تعجیل ملازمان در به شهادت رساندن او "اظهار تأسف فرمودند" "حتی" روایت کنند که سه مرتبه فرمودند آیا واسطهٔ مراسله را کسی مؤاخذه نماید؟" حضرت عبدالبهاء همچنین اضافه می‌فرمایند که شاه گفت مضامین لوح مخالف شرع نبوده و علماء باید جوابی بر آن بنویسند (۱۱۰-۱۰۹). کیفیت یادآوری حضرت عبدالبهاء از این مطلب در مقالهٔ شخصی سیاح از مواردی است که خواننده را به این نتیجه می‌رساند که نظر هیکل مبارک در این سفر شریف بر بیان مطالب در غایت حکمت و به شکل تلطیف شده و با دیدهٔ خطاپوش بوده است. موارد دیگری را که تأیید این نکته می‌نماید، در فصول بعد زیارت می‌نماییم.

پس از شهادت بدیع امر مبتلا به ایرانیان که در الواح مبارکه نیز مورد اشاره قرار گرفت، رواج قحطی شدید در ایران بود ۱۳ جمال مبارک در لوحی می‌فرمایند: "این که در تنگی و قحطی ایران مرقوم فرموده بودید، این از وعد الهی بوده در الواح، چنانچه در همان سنه که لوح منیع به یک بدیع ارسال شد، در الواح ذکر شدائد و بلایا و قحط آن دیار

تصریحاً نازل شده و وعید الهی کل را احاطه نموده" (مانده ۳۷_۳۶:۴) و در لوحی دیگر تصریح می‌فرمایند که بعد از ارسال جناب بدیع و لوح سلطان، حجت الهی بر اهل ایران کامل شد و "چون به نعمت معنویه اقبال نمودند، از نعماء ظاهره هم ممنوع گشتند" (مانده ۳۴:۴) حضرت ولی‌امرالله این قحطی را که یک سال بعد از شهادت بدیع واقع شد، حاکی از "قهر و غضب الهی" ذکر فرموده، در توصیف آن می‌فرمایند این قحطی به قدری شدید بود که "حتیٰ صاحبان ثروت و مکننت نیز در مصیبت و محنت الیم افتادند و صدها از مادران که از بی‌قوتی اطفال خود را پاره کرده از گوشت آنها سدّ جوع می‌نمودند" (قرن بدیع ۲:۳۳۵).

حضرت عبدالبهاء در مقالهٔ شخصی سیّاح پس از ذکر انتقال جمال مبارک و همراهان به عگّا، در سال ۱۲۸۵ هـ.ق اشاره می‌فرمایند که "در ایران بعد از چندی بعضی از اشخاص که در امور بصیر بودند و در حسن تدبیر شهیر و بر حقیقت وقوعات ... مطلع و خبیر" حقیقت حال بهائیان و عدم مداخله ایشان در امور سیاسیّه و ضرورت آزادی وجدان و مضرات تعرّض برافکار را به ناصرالدین شاه گوشزد نمودند (۱۸۳_۱۷۰). چه این در واقع طریقی باشد که مرکز میثاق برای بیان حقایقی که می‌بایست گوشزد شاه نمود، برگزیده‌اند و چه منظور نظر مبارک اشاره به نفوسی که واقعاً نصایحی از این دست به شاه می‌نمودند باشد؛ تقریباً مقارن همین زمان یعنی سالهای اوّلیه ورود جمال قدم به عگّا موجی از اصلاح طلبی در ایران و در افکار و تمایلات شخص شاه ظاهر شد که با مبحث بعدی ما ارتباط دارد.

یادداشت‌های

«مطالب مربوط به ایران در دههٔ اول هجران مظهر امرالله»

۱- مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: کسی که قلم دوست ندارد نام او را بنویسد و باده می‌نوشید و مرتکب معصیت و هزرگی می‌شد و خود فاسد شد و عراق را نیز به فساد کشید.

۲- جمال مبارک در متن لوح سلطان در ادامهٔ این مطلب اضافه می‌فرماید: "این عبد، به ملاحظهٔ آن که مبدا از افعال معتدین امری منافی رأی جهان‌آرای سلطانی احداث شود، لذا اجمالی به وزارت خارجه میرزاسعید خان اظهار رفت تا در پیشگاه حضور معروض دارد..." (۲۶). جناب محمد علی فیضی در لثالی درخشان در توضیح این بیان مبارک، به نگارش عریضه از جانب میرزاسعیدخان، وزیر امور خارجه به حضور جمال مبارک، در مورد لزوم اجتناب از خطراتی که در بغداد هیکل مبارک را تهدید می‌کرد، اشاره نموده‌اند (۴۳۲). همین شرح در مورد شأن نزول لوح شکرشکن توسط جناب ابوالفضائل گلپایگانی در "رسالهٔ اسکندریه" ذکر شده است و ایشان مخاطب لوح را میرزا سعیدخان دانسته‌اند (رسائل و رقائم ۷۰) و پس از ایشان عینا همین اطلاعات توسط جناب اشراق خاوری در گنج شایگان آمده است (۳۱-۳۲).

از طرف دیگر در اسرارالاثار جناب فاضل مازندرانی، نزول لوح شکرشکن را در پاسخ حسین متولّی قمی دانسته‌اند (۳:۱۰۵) و در "تصحیح‌نامه گنج شایگان" با استناد به دستخطی از معهد اعلی، روشن گشته است منشاء این قول که مخاطب لوح مذکور، حسین متولّی قمی است، تاریخ نبیل اعظم زرنندی می‌باشد. بنابراین، چنانکه بیان معهد

اعلی را تعبیر به تأیید قول نبیل اعظم در این مورد نمایم، یا به ناچار باید در جستجوی لوح دیگری خطاب به میرزاسعیدخان وزیر امور خارجه باشیم که حاوی شرحی در مورد اقدامات معاندین در بغداد باشد؛ شرحی به اجمال که بنابر بیان مبارک مذکور در لوح سلطان، هیکل مبارک در نظر داشته‌اند به واسطهٔ سعیدخان به اطلاع شاه برسد؛ و یا اینکه بین اقوال مذکور، به نوعی آشتی و سازگاری پدید آوریم با ذکر شأن نزول لوح شکرشکن به عنوان توضیحی بر بیان مذکور از لوح سلطان، جناب فیضی تلویحاً چنین می‌فرمایند که اجمالی که جمال قدم در مورد "افعال معتدین" مرقوم فرموده‌اند، در ضمن لوح شکرشکن که خود پاسخ عریضه قبلی میرزاسعیدخان بوده، ذکر گشته است. از آنجایی که در متن لوح شکرشکن با اشاره به "یکی از معتکفین آن ارض" و "شخص معروف" (دریای دانش ۱۴۸)، اقداماتی را که بر علیه هیکل مبارک در جریان بوده است، متذکر می‌گردند؛ چنانکه لوح دیگری یافت نشود که با محتوای مورد اشاره در لوح سلطان (بیان "اجمالی" از اعمال معاندین در بغداد) مطابقت بیشتر داشته باشد؛ می‌توان گفت جناب فیضی در قول مذکور مصاب می‌باشند. در این صورت، حتی اگر حسین قمی مخاطب لوح شکرشکن باشد، می‌توان گفت که وی واسطهٔ ایصال پیغام مذکور در لوح راجع به اقدامات معاندین، از جانب جمال قدم به میرزاسعیدخان و حتی واسطهٔ عرض عریضهٔ اولیه از جانب میرزاسعیدخان، بوده است. به هرحال به نظر می‌رسد در مجموع روشن شدن مطالب مذکور، به تحقیقاتی بیشتر احتیاج دارد.

۳- در مورد احوال شیخ عبدالحسین طهرانی، به الواح جمال مبارک در مانده آسمانی (۱۳۷-۱۳۶:۴) رجوع فرمائید.

شیخ عبدالحسین طهرانی یا شیخ العراقین در زمان امیرکبیر، توسط او به ریاست معتبرترین محضر شرعی تعیین شده بود و همهٔ دعاوی که

جنبه شرعی داشت، به وی احاله می‌شد (آدمیت، امیرکبیر ۳۰۸). حبیب لوی در تاریخ یهود ایران شیخ عبدالحسین را مخالف اصلی ورود حضرت اعلیٰ به طهران معرفی می‌کند (۳:۶۰۶) خان ملک ساسانی نیز از قول کنت دوگوبینو می‌نویسد میرزا عبدالحسین طهرانی رأی حاج میرزا آقاسی و شاه را در مورد ورود حضرت اعلیٰ به طهران زد (۲:۱۱۰).

۴- میرزامحمد سعید عشلقی یا میرزاسعید خان انصاری (مؤتمن الملک)، نخست طلبه‌ای در تبریز بود. امیرکبیر او را با خود به طهران آورد و سمت منشیگری خود را به او داد (آدمیت، امیرکبیر و ایران ۲۰۹). میرزاسعید خان از ۱۲۶۹ هـ. ق به وزارت امور خارجه رسید (اشراق خاوری، محاضرات ۱:۳۳۳). برای اطلاعات بیشتر راجع به او مراجعه فرمائید به آدمیت، اندیشه ترقی ۲۴۹؛ آدمیت و ناطق ۱۲۵. در مورد جهت گیری میرزاسعید خان نسبت به امر مبارک، اطلاعاتی متناقض در دست است. از طرفی از عریضه او به حضور جمال مبارک در باب لزوم احتراز از خطراتی که جمال مبارک را در بغداد تهدید می‌کرد، نوشته‌اند (فیضی، لثالی ۴۳۲؛ اشراق خاوری محاضرات ۱:۳۳۳؛ فیضی، حضرت بهاءالله ۱۳۳). از طرف دیگر همین کار او را تزویری برای دور نمودن جمال مبارک از بغداد که نزدیک ایران بود، دانسته‌اند (اشراق خاوری، گنج شایگان ۳۳-۳۱) و نامه‌ای نیز که وی در امثال دستور شاه، در این مورد به میرزا حسین خان سفیر ایران در عثمانی می‌نویسد، دارای لحنی بسیار توهین آمیز نسبت به جمال مبارک و اصحاب است (قسمتهایی از این نامه، توسط حضرت ولی امرالله در قرن بدیع جلد دوم، صفحات ۱۷۳-۱۷۲ و متن کامل آن توسط جناب محمد علی فیضی در کتاب حضرت بهاءالله، صفحات ۱۵۲-۱۴۸ درج شده است). و بالاخره نقل کرده‌اند که سالها بعد

هنگامی که حاجی عبدالمجید نیشابوری پدر جناب بدیع در مشهد دستگیر شده بودند و حکومت قصد به شهادت رساندن ایشان را داشت، سعید خان در ملاقات با حاجی، برای تشویق وی به کتمان عقیده و نجات جان، به وی می‌گوید: "شما می‌دانید که حضرت بهاء‌الله ذکر مرا در لوح ناصرالدین شاه فرموده‌اند و من نیز مؤمن به این امر هستم، لکن حفظ لازم است، بیائید... همین قدر بگویید من از این طایفه نیستم" (اشراق خاوری، محاضرات ۶۹۲:۲).

۵- میرزاحسین خان قزوینی (۱۲۴۳ تا ۱۲۹۸ ه. ق) در آغاز جوانی برای تحصیل علوم به فرانسه رفت در زمان امیر کبیر، در سال ۱۲۶۷ ه. ق، به سمت کارپردازی و مقام قونسولگری به بمبئی رفت در ۱۲۷۱ ه. ق، ژنرال قونسول تفلیس و در ۱۲۷۵ ه. ق وزیر مختار ایران در اسلامبول شد و در ۱۲۸۲ ه. ق، لقب "مشیرالدوله" گرفت و در ۱۲۸۵ ه. ق، مقام سفیر کبیری و ایلچیگری گرفت (آدمیت اندیشه ترقی ۱۲۶). در سال ۱۲۸۷ ه. ق، که شاه به عتبات عالیات رفته بود، در آن دیار میرزاحسین خان مشیرالدوله را ملاقات نمود و لیاقت او در اداره امور توجه‌اش را جلب نمود و او را به ایران خواست (اعتمادالسلطنه ۲۸۴). با ورود میرزاحسین خان به ایران دورهٔ دیگری در زندگی سیاسی او آغاز می‌شود که در فصل چهارم "رسالهٔ مدینه و عصر اصلاحات" با آن سروکار خواهیم داشت.

۶- تاریخ نویسان نیز به روابط دوستانهٔ مشیرالدوله با عالی پاشا و فؤادپاشا، تصریح کرده‌اند، برای مثال: (آدمیت، اندیشه ترقی ۱۲۷)؛ خان ملک ساسانی (۶۶-۶۰:۱) شرح خان ملک ساسانی را در این مورد در یادداشت شماره ۱۲ همین فصل ملاحظه می‌فرمایید.

۷- به طوری که محمد مشیری در حاشیه صدرالتواریخ می‌نویسد، عباس میرزا، پسر محمد شاه، ملقب به ملک آرا و نایب السلطنه، برادر

کوچکتر ناصرالدین شاه است که در تاریخ رجب ۱۲۵۵ ق به دنیا آمد. مادر او خدیجه خانم، خواهر یحیی خان چهریقی و همسر محبوب محمد شاه بود. محمد شاه، عباس میرزا را بسیار عزیز می‌داشت. به همین سبب، مهد علیا مادر ناصرالدین شاه به این شاهزاده کینه داشت و پس از مرگ محمد شاه، قصد کور نمودن او را داشت، اما فرهادمیرزا معتمدالتوله، عموی عباس میرزا با کسب حمایت انگلستان برای این طفل، مانع از کور گشتن وی شد (۱۷۸_۱۷۹، ۴۹).

۸- برای اطلاعات بیشتر راجع به ملکم خان، به یادداشت شماره ۲۳ فصل چهارم "رساله مدنیه و عصر اصلاحات" مراجعه فرمایید.

۹- این نکته از طرفی گویای اختلافات خانوادگی بین قاجارهاست که از زمان پادشاه آقامحمد خان آغاز شد و در زمان فتحعلی شاه با فرزندان بسیارش، شلت یافت. در دربار او همواره بر سر ولایتعهدی میان پسرانش اختلاف بود. دسته‌های مخالف یکدیگر یکی به روس و دیگری به انگلیس متوسل می‌شوند. همین وضع در بین جانشینان او نیز ادامه یافت (نفیسی، ۱۰۰-۹۹: ۱) از طرف دیگر، واضحا چنین وضعیتی گویای نفوذ روس و انگلیس، در امور داخلی ایران است.

۱۰- برای اطلاعات بیشتر راجع به پدر میرزاحسین خان که در اینجا مورد اشارهٔ جمال مبارک قرار گرفته، رجوع فرمائید به: (آدمیت، اندیشه ترقی ۱۲۵).

۱۱- موضوع اشتغال میرزاحسین خان مشیرالتوله به مال دنیا و "کثرتوت" او در لوحی دیگر از جمال قدم نیز مورد اشاره قرار گرفته است. به فصل چهارم توجه فرمایید.

۱۲- میرزاحسن صفا را از "اجله عرفای ایران" در آن زمان دانسته‌اند نام اصلی او رضاقلی سوادکوهی بود. در سال ۱۲۱۲ هـ. ق به دنیا آمد. در اوایل عمر برای تحصیل علوم عازم عتبات شد و در

خدمت شیخ محمد حسن صاحب جواهرالکلام و بعضی علمای دیگر، تحصیل علوم الهیه و ادبیه نمود. از عتبات با لباس درویشی عازم مکه و مدینه شد و در آنجا سالهای سال به ریاضات نفسانی مشغول گشت. ملتی نیز به مصر و سودان و سایر نقاط افریقا رفت. از آن پس، در دمشق و بیت المقدس ساکن شد. چون میرزاحسین خان به اسلامبول رفت. حاجی میرزاصفا در آن جا بود، و میرزاحسین خان از مریدان او گشت. گفته اند که میرزاصفا جمعی از بزرگان دربار و اعیان ممالک عثمانی را به تشیع کشانید. در میان اینان، حتی بر نام عالی پاشا تصریح کرده اند. ظاهراً عالی پاشا و فؤادپاشا هر دو به میرزا صفا ارادتی داشته اند و همین مطلب نیز زمینه‌ای برای صمیمیت میرزاحسین خان با این دو وزیر و نیز توافق های ایشان در مورد موضوعات مختلف فی مابین و رفع مشکلات موجود بین دو کشور بود. با نفوذ میرزاصفا بسیاری از مشکلات اقلیت شیعه در اسلامبول از بین رفت. در زمان صدارت میرزاحسین خان، میرزاصفا به ایران آمد و در ۱۲۹۱ هـ ق از دنیا رفت (خان ملک ساسانی ۶۶-۶۰:۱) به طوری که حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی می نویسد، میرزاحسن صفا بارها به حضور جمال مبارک مشرف شد "و با اینکه نهایت خضوع و خشوع و محبت و ارادت و بی طرفی و بی غرضی را اظهار می نمود، باطنش غیر ظاهرش بود" (۸۳) برای اطلاعات بیشتر راجع به نحوه رفتار او در مقابل امر مبارک و بهائیان، رجوع فرمائید به بهجة الصدور، صفحات (۱۰۳-۱۰۲، ۹۴).

۱۳- در مورد قحطی سال ۱۲۸۸-۱۲۸۷ هـ ق نوشته اند که در آن زمان هیجده ماه باران نبارید. و با هم آمد. در شهر طهران و اطراف آن نزدیک به صد هزار تن جان خود را از دست دادند و کسی به شست و شوی آنان دست نمی گشود. در ولایات مردم از خوردن گوشت گربه و سگ پرهیزی نداشتند. دو نویسنده انگلیسی که شاهد جریانات آن سال

بوده‌اند تعداد کل تلفات آن سال را دو میلیون نفر و یک نویسنده ایرانی در همان زمان "چهارکرور" ثبت کرده است. بحرانی عمومی در کشور حاکم گشت نابسامانی اقتصادی و رکود کسب و تجارت، تقلیل فاحش جمعیت و فقر عمومی، مجموعه اینها از عواملی بودند که شاه را فکر لزوم اصلاحات انداخت (آدمیت، اندیشه ترقی ۱۲۵-۱۲۰) عبدالله مستوفی می‌نویسد: "... در سال ۱۲۸۸، سال قحطی عمومی ایران است. از یکی دو سال پیش کم بارانی شروع و گرانی و تنگی خواربار خودنمایی می‌کرد ولی در زمستان سال ۱۲۸۷ باران هیچ نبارید." در شرحی از افزایش بسیار قیمت نان و رواج بیماری و اتلاف نفوس می‌دهد، و اضافه می‌کند "این اول دفعه‌ای بود که ناصرالدین شاه در سلطنت خود با چنین وضعی مواجه" می‌شد (۱:۱۱۰).

فصل چهارم

رساله مدنیّه و عصر اصلاحات

رساله مدنیّه به تصریح حضرت عبدالبهاء در متن آن، در سال ۱۲۹۲ هـ ق نگاشته شد (۷۲). هدف اصلی مرکز میثاق در نگارش این کتاب امتثال این امریه جمال قدم بوده است: "یا غصن اعظم، محبوب آنکه چند ورقی در سبب و علت عمار دنیا و خرابی آن نوشته شود به قسمی که متعصبین را یک درجه تنزل دهد تا مستعد شوند از برای اصفاء حقیف سدره بیان که الیوم مرتفع است" (فیضی، حیات حضرت عبدالبهاء ۴۲). بنابر تعبیر حضرت ولی‌امرالله، حضرت عبدالبهاء با نگارش این اثر، مطالب بسیار مهمی در باب "تجدید نظام آینده جهان" بیان فرموده‌اند (نظم جهانی بهائی ۵۱). در این جا، مقصد به هیچ روی بررسی همه جانبه این سفر منیع نیست که این کاری سترگ است و البته خارج از توان و نیز هدف ما در این نوشته. رساله مدنیّه را می‌توان از جنبه‌های گوناگون مورد بررسی قرار داد. تا کنون تحقیقاتی بر روی این اثر مبارک انجام شده است ۱ و بی‌شک غنای آن انگیزه بسیار برای تحقیقات بیشتر و وسیع‌تر در آینده ایجاد خواهد کرد. در میان زوایای مختلفی که می‌توان از آنها به این سفر شریف نگریست، تنها آن را برگزیده‌ایم که منعکس‌کننده تعبیرات و توصیفات هیکل مبارک در مورد اوضاع اجتماعی ایران آن روز است. بنابراین، ناگزیر وارد بررسی دقیق راه‌حلها و طرق ارائه شده توسط مرکز میثاق برای بهبود اوضاع، نمی‌گردیم؛ با آنکه این ارائه طریق خود حائز اهمیت

بسیار است.

بیش از یک دهه قبل از زمان نگارش رساله مدنیّه، برای مدتی اندیشه اصلاحات اجتماعی در ایران اوج یافته بود. ۲ اصلاح گرائی چند نظریات خود را به انحاء مختلف به ناصرالدین شاه بیان نمودند؛ لیکن عملاً تأثیر این افکار دوامی نداشت. پس از مدتی، با منصوب شدن میرزاحسین خان قزوینی^۴ (مشیرالدوله) به سمت وزارت عدلیه و بعد، صدارت اعظم، اندیشه های ترقی خواهانه وی و هم فکراش ۵ مجالی برای بروز و تأثیر یافتن ۶ اصلاحات مورد نظر این ترقی خواهان همه ریشه غربی داشتند و البته در ایران با واکنش های مختلف روبرو گشتند؛ اما شخص شاه را در این زمان روی دل به سوی اصلاحات بود (آدمیت، اندیشه ترقی ۱۹۶، ۱۲۹).

حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیّه، اصلاحات مورد نظر شاه و ترقی خواهان، بحث در موانع پیشبرد این اصلاحات، نظرات مخالفین و سعی در توجیه ایشان را بهانه و قالبی برای بیان هدیای الهیه قرار دادند به عبارت دیگر، بنابر برداشت نگارنده این سطور، بحث در موضوع اصلاحات در ایران، تنها "وسیله" ای گشت، برای بیان نظرات هدایت کننده هیکل مبارک، نظراتی که نفوس را "مستعد" برای "اصفاء" ندای جمال قدم می نمود و می نماید. استفاده از این قالب و وسیله باعث شده است که محققین غیر بهائی، غافل از پیام روحانی این اثر، از آن تنها به عنوان رساله ای "بازنمای سیاست ترقی خواهی" آن عصر _ البته به نیکی بسیار_ یاد کنند و در آن تنها دفاعی با قوت از اندیشه ترقی بیابند (آدمیت و ناطق ۱۱۷-۱۱۴).

در این فصل، ابتدا مروری مختصر بر طرح کلی رساله مدنیّه خواهیم نمود، آنگاه به اصلاحات مورد نظر، چنانکه حضرت عبدالبهاء به آن اشاره می فرمایند، می پردازیم. بررسی این اصلاحات، گویای ضرورتها و

بنابراین کاستی‌های ایران آن زمان است. از آنچه باید انجام می‌گرفت، پی به آنچه بود، می‌بریم. آنگاه شرح هیکل مبارک در مورد مخالفین اصلاحات را بررسی می‌کنیم که این خود، به خوبی گویای جنبه‌هایی از اوضاع اجتماعی آن زمان ایران است. سپس به توصیفات حضرت عبدالبهاء، در این اثر، از وضعیّت ایران و ایرانیان می‌پردازیم. شرح اصلاحات و مخالفانش بیشتر گویای اوضاع خاصّ همان سالهای نگارش رساله می‌باشد، اما توصیفات هیکل مبارک از ایران و ایرانیان تصویرگر خصوصیات پهنه وسیع‌تری از زمان قاجاریه است، پس از بررسی‌ها در مفاد رساله مدنیّه فرصت را برای مروری بر اشارات موجود در آثار مبارکه در باره میرزااحسین‌خان قزوینی، چهره اصلی اصلاحات، و نیز بعضی دیگر شخصیّت‌های این زمان، غنیمت می‌شماریم.

رساله مدنیّه با مقدمه‌ای در خصوص امتیاز حقیقت انسان به دانش و هوش، آثار و نتایج این دو عامل، تحسین اقدام در جهت منفعت عامه، دعوت به عمل برای حصول سعادت بشریه و آبادی ایران و بالاخره ثنای حضرت محمّد و عترت طاهره، آغاز می‌گردد. پس از آن علّت نگارش کتاب را چنین ذکر می‌فرمایند که "چون در این ایام، رأی جهان آرای پادشاهی" بر ترقی و آبادی بلدان قرار گرفته است، "به شکرانه این همت کلیّه، مختصری، در بعضی مواد لازم، لوجه الله مرقوم" می‌گردد (۷). و از ذکر نام خویش احتراز می‌نمایند تا واضح شود که هیکل مبارک "مقصودی جز خیر کل" ندارند (۸) آنگاه به شرح گذشته پر افتخار ایران و ایرانیان می‌پردازند که اکنون به احوالی "اسف اشتمال" قناعت نموده اند (۱۱-۱۰) و از اقدام شهیران ایران بر اصلاح مملکت و مخالفت‌های بعضی نفوس با این اقدامات یاد می‌فرمایند (۱۵-۱۴) هیکل مبارک، سپس، مخالفین اصلاحات و اقوال ایشان را در چهار دسته تقسیم می‌فرمایند (۱۶):

الف_عده ای که می‌گویند، این افکار "ممالک بعیده"، "منافی مقتضیات" ایران است.

ب_ دسته دوم که اصلاحات را از قوانین "بلاد کفریه" و "مغایر اصول مرعیه شرعیه" می‌شمارند.

ج_ گروه سوم که طرفدار تآتی در اجرای اصلاحاتند.

د_ گروه چهارم که برآنند که ایرانیان باید خود ایجاد اصلاحات لازمه را بنمایند و لزومی به اقتباس ملل دیگر نیست.

در عمدهٔ حجم این اثر منیع، در بحث از هر یک از این گروه‌ها، با اشاره به شمه‌ای از اصلاحات مورد نظر، از این اصلاحات دفاع فرموده، با ذکر دلایل و براهین و امثله، مخالفت‌ها را ردّ می‌فرمایند و البته راهنمایی و هدایات خود را در مورد موضوعات اجتماعی بیان می‌فرمایند.

۱_ شرح اصلاحات مورد نظر شاه

در شرح اصلاحات مورد نظر، هیکل مبارک، ابتدا به طور کلی از ارادهٔ شاه در "تأسیس اساس عدل و حقانیت و تشیید ارکان معارف و مدنیت" و "تشکیل حکومت عادلانه و تأسیس بنیان ترقی عموم تبعه" یاد می‌فرمایند که اطلاع از آن، سبب نگارش کتاب شده است (۱۴-۱۵) آنگاه، به قصد ردّ نظر دستهٔ اول مخالفین، و اثبات اینکه هیچیک از اصلاحات مورد نظر با "مقتضیات حسنهٔ حالیه" ایران مخالف نیست، به ذکر شمه‌ای از اصلاحات، به شرح ذیل می‌پردازند (۲۰-۱۸).

— "توسیع دایرهٔ معارف و تشیید ارکان فنون و علوم نافع و ترویج صنایع کامله"

— "تأسیس قوانین عادلانه موافق احکام الهیه که ... حقوق هیئت عمومیّه در تحت صیانت قویّه، محفوظ" می‌دارد.

— "تَشَبُّثَ به وسایل اتّحاد با امم مجاوره و عقد معاهدات قویّه با دول عظیمه و محافظهٔ علاقات ودادیه با دول متحابّه و توسیع دایرهٔ تجارت با امم شرق و غرب".

— "تکثیر مرفوعات طبیعیّه مملکت و تزئید ثروت امت".

— "بازداشتن حکام ولایات و نواحی مملکت از حریت مطلقه سیاسیه" و مقید نمودن ایشان به قانون و منوط نمودن اجراءات قصاصیه چون قتل و حبس و امثالها به اجازه از دربار و تحقیق در مجالس عدلیّه مقرر سریر سلطنت در مورد جنایات و مشروط نمودن مجازات به صدور فرمان عالی.

— "سدّ نمودن ابواب رشوت و برطیل".

— نجات دادن هیئت عسکریه از ذلّت و مسکنّت و کوشش در تنظیم البسه و مساکنشان و تعلیم فنون حربیه به صاحبان مناصب از ایشان و سعی در تدارک مهمّات و آلات و ادوات ناریه.

در انتهای بحث در نظر مخالفین گروه دوّم نیز، فهرستی از اصلاحات مورد نظر شاه را برای اثبات اینکه هیچیک مخالف اوامر الهیه نیست، ذکر میفرمایند (۱۲۰-۱۱۸) این فهرست شامل بعضی موارد مذکور در فوق است. با بیانی کمی متفاوت؛ به علاوه مواردی دیگر:

— "تأسیس مجالس مشورت".

— "منوط نمودن قتل قصاصی نفوس به تحقیقات دقیقه و تصدیق مجالس عدیده و ثبوت شرعی و تعلق فرمان پادشاهی".

— "تشویق و تحریص بر تعلیم فنون مفیده و اکتساب معارف عمومیه و اطلاع بر حقایق حکمت طبیعیّه نافعه".

— "توسیع دایره صنایع و تزئید مواد تجارت و تکثیر وسایل ثروت ملت".

— "ترتیب نظام مُلن و تنظیم احوال نواحی و قری و تعمیر طرق و سبل و تمدید راه کالسکه آتشی و تسهیل وسائط نقلیه و حرکت و ترفیه عموم

اهالی".

— "اشغال معادن متروکه که اعظم وسائط ثروت دولت و ملت است".

— "ایجاد معامل و کارخانه ها".

— "تحریض و تحریص ایجاد صنایع جدید و تشویق امتعه وطنیه".

در ردّ نظر مخالفین گروه آخر نیز در اثبات اینکه هیچیک از اصلاحات مضرّ و مغایر به حال ایران نیست، فهرستی بیان می فرمایند که به نحوی کلیّ تر گویای همان موارد فوق است:

"عمار ممالک و تعمیر مسالک و توسّل به وسائل تقویت ضعفا و احیاء فقرا و ترتیب اسباب ترقّی جمهور و تکثیر مواد ثروت عموم و توسیع دائره معارف و تنظیم حکومت و آزادی حقوق و امنیت جان و مال و عرض و ناموس" (۱۳۶).

موارد مذکور در اصلاحات، قابل انطباق است با آنچه تحت عنوان "جوهر نقشه ترقّی" میرزاحسین خان سپهسالار یاد شده است^۷ و مواردی از آن که اشاره به استخراج معادن و نیز تمديد راه کالسکه آتشی دارد، در اقدام دولت به بستن قراردادی ۸ در خصوص ساختن و اداره راه آهن، و نیز بهره برداری از معادن، با یک فرد انگلیسی، تجسم یافته بود. اما در زمان نگارش رساله مدنیّه (۱۲۹۲ ق) از طرفی این قرارداد لغو شده بود و از طرف دیگر، با عزل صدراعظم میرزاحسین خان سپهسالار — که حتّیٰ به تعبیر شخص شاه، نمایندهٔ کامل عیار این "سبک جدید" بود (آدمیت، اندیشه ترقّی ۱۴۷) — عملاً اجرای اصلاحات اگر نه متوقّف، حد اقل تضعیف و دچار اشکال شده بود^۹ برای مثال، قانونی که اختیارات حکام محلی را محدود می نمود، و ایشان را از "حریت مطلقه سیاسیه" باز می داشت، به شدت تضعیف گشته بود. بنابراین با توجّه به توقف عملی اصلاحات در این زمان، با وجود ذکر مجموعهٔ این موارد و دفاع از آنها، نباید نیت هیکل مبارک را صرفاً نظر دادن در این موارد خاصّ

دانست. بلکه، چنان که اقتضای شأن حضرت عبدالبهاء بود و چنان که پیش از این گفتیم، هیکل مبارک بر آن بودند تا با استفاده از قالبی راجع به اجتماع آن روز، هدایات خود را در زمینهٔ "علّت عمار دنیا و خرابی آن" بیان فرمایند.^{۱۰}

۲- مخالفین اصلاحات

گفتیم که بیانات مبارکه در خصوص مخالفین اصلاحات، خود گویای جنبه‌هایی از اوضاع اجتماعی ایران است. هیکل مبارک، در اوایل رساله، همراه با اشاره کلی به اصلاحات مورد نظر شاه، توصیفی کلی نیز از مخالفین اصلاحات می‌فرمایند: "بعضی نفوس که عقول و افکارشان به علل اغراض ذاتیه مختل و روشنائی رأی و تصوراتشان به غبار خودپرستی و ظلمات شخصیه محجوب و مکدر، همشان مصروف شهوات نفسیه و غیرتشان محوّل بر وسایل ریاسیه، علم مغایرت برافراخته و آغاز شکایت نموده اند" (۱۵). پس، منفعت پرستی و اغراض ذاتی علّت اصلی مخالفت این نفوس شمرده شده است. در بحث از مخالفین دستهٔ دوم نیز که معتقدند اصلاحات جدید "مغایر رضای پروردگار و منافی اوامر شارع مختار و مخالف اساس شرع متین..." است (۳۲)؛ پس از آن که به دلایل و براهین اثبات می‌فرمایند که اکتساب اصول و قوانین و معارف، از ممالک سایره جایز است. از این صحبت می‌فرمایند که نمی‌توان گفت آلات و ادوات قدیمه ما را کافیهست و محتاج به وسایل جدید نیستیم، "مگر آن که نظر به بعضی اغراض که در قلوب خود کتمان نموده، امور بدیهیه را انکار نماییم" (۳۹-۴۰). در همین جا از علمای حقیقی تجلیل می‌فرمایند و صفات عالم ربّانی را برشمرده، به نقل "روایت صحیح" در خصوص علمایی که تقلید عوام را سزاوار هستند، می‌پردازند (۴۱) و شرح می‌دهند که هرکس دارندهٔ این شئون نباشد،

نسبت علم از او منقطع است و آنگاه تا انتهای بحث از این دسته مخالفین که - قسمت عمده کتاب، یعنی دو سوم حجم آن (صفحات ۳۲ تا ۱۲۶) را تشکیل می دهد - در ضمن تشریح صفات مندرج در روایت مذکور، نقطه نظرهای خود را بیان می فرمایند.

صرف کیفیت مخالفت این دسته با اصلاحات، یعنی تمسک به حرّبه منافی شرع بودن آنها، احتمالی قوی برای آن می گذارد که مقصود از این مخالفین، عمده گروهی از علمای مذهبی باشد و بعد، اشاره مبارک به صفات عالم راستین در این مبحث و نیز ذکر جنبه های مختلف مذهبی در طول این بحث، این گمان را تبدیل به یقین می نماید. حضرت عبدالبهاء پس از ذکر اینکه اگر کسی به صفات ایمانیه متّصف باشد، برای کل ممکنات مشرق الطاف رحمانیه است، به طور غیر مستقیم، احوال این دسته از مخالفین را توصیف می فرمایند. توصیفی که به تفصیل بدان می پردازیم، زیرا راجع به یکی از گروه های اجتماعی مشخص آن زمان است که با اذهان و اعتقادات مردم سروکار داشت. در این توصیف غیر مستقیم، از زبان افراد این گروه می فرمایند: "حال ما از جمیع امور خیریه چشم پوشیده، سعادت ابدیه جمهور را فدای منافع موقته خود می نماییم و تعصّب و حمیت جاهلیه را وسیله عزّت و اعتبار خویشتن می شمیریم" (۶۵). و در ادامه، به عادت علماء سوء در تکفیر و تدمیر و سبّ و لعن نفوس و عقاید و اعمالشان و قضاوت نمودن ایشان در باره معتقدات و عبادات افراد می پردازند: "به تکفیر و تدمیر یکدیگر می کوشیم و چون خواهیم که اظهار معرفت و دانایی و زهد و ورع و تقوای الهی نماییم، به طعن و سبّ این و آن پردازیم که عقیده فلان باطل است و عمل فلان ناقص، عبادت زید قلیل است و دیانت عمرو ضعیف، افکار فلان مشابه اطوار فرنگ است و اسرار فلان متوجّه نام و ننگ" (۶۵-۶۶). و از منفعت پرستی شخصی ایشان در امور و

تشبث به ظاهر دیانت به این منظور، این تصاویر را ارائه می‌فرمایند: "صف جماعت دوش پیوسته نبود و اقتدای به شخص دیگر جایز و شایسته نه. در این ماه شخص توانگری به حدائق باقیه نشتافت و خیرات و مبرات در پیشگاه مسند پیغمبری حاضر نگشت. بنیان شریعت خراب شد و اساس دیانت تار و مار..." (۶۶). و شکایت ایشان را از اصلاح امور که خلاف منافع ایشان است، چنین نقل می‌فرمایند: "روزها و ماه‌ها به سر آمد و عقار و ضیاع در دست مالک سال گذشته باقی ماند. در این شهر هفتاد حکومت مختلفه مرتّب بود و حال روز به روز قَلت یافته، بیست و پنج حکومت یادگار ماند" (۶۶). اشارات اخیر هیکل مبارک راجع به نارضایی این دسته، از پاره‌ای اصلاحات خاصّ چون تأسیس قوانین عادلّه، تأمین امنیت مالی مردم و "ترتیب نظام مدن و تنظیم احوال نواحی و قری". می‌باشد پس از آن، شکایت گروه مذکور را از فکر تغییر در اوضاع قضایی - که از آن بیشتر خواهیم گفت - بدینگونه تصویر می‌نمایند:

روزی دو دست احکام متضاده و فتاوی متباینه از یک مصدر ظاهر و حال تجاوز از پنجاه نمی‌نماید. جمّ غفیری از عبادالله به جهت محاکمه سرگردان و حال در مأمّن راحت مستریح و در امان. یک روز مدّعی مغلوب و مدّعی علیه غالب و روز دیگر مدّعی غالب و مدّعی علیه مغلوب. حال این مسلک مستقیم نیز متروک شد. این چه دیانت کفریه است و این چه ضلالت شرکّیه. وایلا، واشریعتا، وادینا، وامصیبتا (۶۷-۶۶).

پس از شرح این مراتب، اشاره می‌فرمایند که این دسته مخالفان اصلاحات، بدینگونه "تخدیش اذهان" مردم می‌نمایند؛ مردمی که بی‌خبرند و نمی‌دانند که زیر نقاب این اقوال تعصّیبه، "صدهزار اغراض نفسانیّه" مستور است و تصور می‌کنند، غیرت دینی علّت این اقوال

است، "و حال آن که قائل چون در آبادی عموم، خرابی خصوصی خود را می بیند، فریاد کند" (۶۷).

آنجا که در رده نظر مخالفین دسته سوم و چهارم نیز سخن می رانند، باز توصیفی کلی از مخالفین اصلاحات و اقوال ایشان می فرمایند:

جمیع این اوهامات، از عدم عقل و دانش و قلت تفکر و ملاحظه صدور یابد. بلکه اکثر معارضین و مسامحین، فی الحقیقه اغراض شخصیّه خود را در نقاب اقوال بی فایده ستر نموده، در ظاهر به بعضی کلمات که هیچ تعلق به آنچه مضر قلوب است، ندارد عقول بیچارگان اهالی را مشوش می نمایند (۱۳۶).

بنا بر آنچه که گذشت، در نظر حضرت عبدالبهاء، انگیزه اصلی مخالفین اصلاحات، مستقل از نوع مخالفتشان، رعایت اغراض شخصیّه و حفظ منافع خود ایشان بود، و آنچه به ظاهر در نفی اصلاحات بدان تمسک می نمودند، مناسبتی واقعی با اصل معنی موجود در ضمیرشان، که همان ملاحظه نفی شخصی بود، نداشت. در عین آنکه این مخالفین محدود به علماء مذهبی نبودند، عمده از ایشان تشکیل می شدند ۱۱ اختصاص دوسوم از حجم کتاب به رده اقوال این دسته از مخالفین که اصلاحات را مخالف شرع می شمردند، و نیز مضامین این قسمت از نوشته مبارک که بعضی مطالب آن را زیارت نمودیم، تأیید کننده این استنباط است.

۳_ توصیف اوضاع ایران و ایرانیان

در رسالة مدنیّه حضرت عبدالبهاء علاوه بر توصیفات کلی راجع به ایرانیان جنبه هایی از اوضاع اجتماعی ایران را به طور خاص نیز مورد بحث قرار می دهند. بعضی از این جنبه ها در دیگر آثار مبارکه نیز به نوعی مطرح شده اند. و در اینجا مورد تصریح بیشتر قرار می گیرند. و

بعضی چون جزئیات نواقص سیستم تعلیم و تربیت ایران، کمتر در سایر آثار مبارکه ذکر گشته اند. مجموع این توصیفات را ذیل چند عنوان مطالعه می‌نماییم:

الف- توصیفات کلی از احوال ایرانیان:

هیکل مبارک در اوایل رساله با اشاره به گذشتهٔ پرافتخار ایران و ایرانیان، احوال ایشان در زمان نگارش کتاب را "اسف اشتمال" توصیف می‌فرمایند (۱۱). ایرانیان دچار "نکبت عدم سعی و کوشش و نادانی" هستند و به "حال پرملال" خود اکتفا نموده، "در هوای نفسانی خود حرکت نموده"، از مایه سعادت کبری "چشم پوشیده، کلّ به اغراض شخصیّه و منافع ذاتیه خود، گرفتار آمده‌اند (۱۲-۱۱) با آنکه اهل این کشور، "در قوای فطریه سبقت بر کل قبائل و طوائف داشته و دارند، کسالت و بطالت و خمودت و عدم ترتیب و نظم و قلت غیرت و همّت اهالی" باعث کدورت پرتو اقبال ایران شده است (۱۲). آنجا که از مخالفین اصلاحات صحبت می‌فرمایند، اهل ایران را مورد خطاب قرار داده، از "سرگردانی" و "حیرانی"، "اختلاف آراء و تضاد بی‌فایده" بی‌فکری و بی‌خبری "بیشتر برحذر می‌دارند و وضع ایرانیان را در مقایسه با ملل دیگر، چنین توصیف می‌نمایند: "اغیار بیدار و ما به خواب غفلت گرفتار". در حالی که جمیع ملل در اصلاح احوال خود سعی می‌کنند" ما هریک در دام هوی و هوس خود مبتلا" (۱۷-۱۶). آنگاه که این ایراد احتمالی مخالفین را بازگو می‌فرمایند که هنوز اصلاحات مذکور کاملاً عملی نشده است، "عدم اتحاد آراء عمومیه" را از علل آن می‌خوانند (۲۰) در جایی دیگر ضمن اشارهٔ مجدد به گذشتهٔ درخشان ایرانیان و استعدادات طبیعی ایشان، اهل این سرزمین را به اجتناب از "تکاسل و تراخی" و افسردگی و خمودت و کسالت و بطالتی که

فرایشان گرفته، می‌خوانند و متذکّر می‌گردند که پسندیده نیست با وجود کوشش سائرین در ترقّی، ایرانیان" از تعصّب جاهلیه بمضاددت و منازعت و هوی و هوس خود، مشغول" بمانند (۱۰۸-۱۰۹). در اواخر کتاب نیز پس از شرح و ردّ نظرات مخالفین مذهبی اصلاحات، ایرانیان را باز در مورد کسالت و غفلت یادآور می‌شوند و اضافه می‌فرمایند، "از تن پروری جز نومیدی دارین" حاصل نمی‌شود و نکتهٔ آخر اینکه ایشان را متذکّر می‌گردند که "از تعصّب جاهلی و استماع اقوال بی‌فکران و بی‌خردان، جز نکبت و ذلّت" نخواهند دید (۱۲۴).

بیانات مبارکهٔ فوق را میتوان به این صورت خلاصه نمود: ایرانیان صاحب استعداد بسیار و گذشته‌ای پرافتخارند؛ لیکن در این زمان، از جهتی بی‌همتی و سستی و پی‌آمدهای آن خمودت و نادانی و فقدان نظم؛ و از جهت دیگر فرو رفتن در تعصّبات و سرسپردن به گفته‌های بی‌خردان و به غفلت در ضدیت و اختلاف آراء درگیر گشتن؛ ایشان را در حالی تأسف بار فرو برده است. شاید نظر به همین احوال است که هیکل مبارک تأثیر مفاد رسالهٔ مدنیّه را در افکار عمومی ایرانیان مسلمّ نمی‌دانند (۸۲).

علاوه بر این توضیحات در بارهٔ اهالی ایران، اشاراتی نیز به وضع بزرگان این مملکت فرموده‌اند. از جمله اینکه جاری نشدن اصلاحات را تا آن زمان به نحو کامل، تا اندازه‌ای ناشی از "قلّت همّت و غیرت متنفّذان و بزرگان مملکت" دانسته‌اند (۲۰-۲۱).

ب_ قلّت معارف:

مسئلهٔ دیگری که خود نتیجه و حاصل احوال کلیّ مذکور شمرده می‌شود، قلّت معارف ایرانیان است. در بحث از عدم سعی و کوشش این ملّت، می‌فرمایند که به این دلیل، اکنون ایران بی‌معارف‌ترین

کشورهای عالم شمرده می‌گردد" (۱۱). در جایی دیگر که تربیت جمهور اهالی را از جمله شروط بهبود اوضاع ذکر می‌فرمایند، در واقع اشاره‌ای ضمنی به همین قَلت معارف دارند (۲۱). اما "عدم معارف جمهور" به تصریح بیشتر آنجا ذکر می‌گردد که آن را به همراه "قَلت تدین حقیقی" مردم، "عَلت عظمای" جور و عدم عدل می‌خوانند و توضیح می‌فرمایند که چگونه مهارت در قرائت و کتابت می‌تواند منجر به تلاش در جهت احقاق حق گردد، "و لکن حال اکثر اهالی از قَلت معارف زبان و بیانی که تفهیم مقاصد خویش نمایند ندارند" (۲۳-۲۴). و از طرف دیگر، "عدم ترقی در درجات عالیه معارف"، در مورد نفوسی که در مناصب حساس‌تر بر سر کارند، باعث می‌شود لَدت "معدلت گستری" را ندانند (۲۴). در ادامه اکثر اهالی را حتّی "از امور عادیه" بی اطلاع می‌خوانند؛ "تا چه رسد به وقوف حقایق امور کلیه و دقایق لوازم عصریه" (۱۲۹). شدت این بی‌اطلاعی از این جمله مبارک مشهود است که می‌فرمایند: "بیچارگان اهالی از عالم وجود بی‌خبرند" (۱۳۰).

ج - اشکال در سیستم تعلیم و تربیت:

موضوع دیگر مورد اشارهٔ مبارک در اوضاع اجتماعی، مسئله‌ای بسیار نزدیک به موضوع عدم معارف است و آن وضعیت سیستم آموزش و پرورش ایران است که هیکل مبارک از آن تحت عنوان "طریق تعلّم علوم و ترتیب تحصیل معارف و فنون" یاد می‌فرمایند و با تأکید بر ضرورت اصلاحات تاّمه در این زمینه که "از عدم ترتیب بسیار پریشان و متفرق گشته"، به تشریح نواقص آن می‌پردازند. نواقص این سیستم را به نحوی که مورد اشارهٔ هیکل مبارک قرار گرفته است، از طرفی می‌توان مربوط به اشکال در برنامه‌ریزی و روش آموزش دانست. به دلیل این نواقص، "فنون موزّه که داعی بر تطویلش نه، به غایت مطول شده" از

طرف دیگر، اشکال حتی عمده تر در مواد آموزشی است؛ موادی که بیشتر "تصور صرفست و بهیچ وجه تحقیقی ندارد" و تعمق در اقوال و افکار است که واقعیّتی ندارد و تصورات بی فایده است. این نوع تحصیل معارف، سبب تضييع اوقات و اتلاف عمر است و باعث می شود متعلمین از تحصیل آنچه حقیقتاً ضروری است، باز مانند (۱۲۵-۱۲۴).

د- اشکال در دستگاه قضایی (وضع محاکم شرع)

قصد شاه و اصلاحگران در تغییر سیستم قضایی و مدون ساختن اصول شرعی ۱۲، عتّی می گردد تا هیکل مبارک، شرحی از وضع محاکم شرعی تا آن زمان بیان فرمایند. در این شرح، به دو اشکال عمده اشاره می فرمایند: اول فقدان اصول و ضوابط معین که باعث میشود در این نوع محاکم، نتیجهٔ محاکمات کاملاً تابع نظر عالم حکم دهنده باشد، "مثلاً دو نفس مرافعه می نمایند، یکی از علما حکم به مدعی و دیگری به مدعی علیه دهد، بلکه احياناً در مادهٔ واحده دو حکم مخالف از یک شخص مجتهد صادر، چه که اول چنان معلوم شده بود، و حال چنین" (۴۵). قسمت اخیر بیان مبارک، زمینهٔ بروز اشکال دوم، یعنی عدم قطعیت و امکان دائمی تغییر حکم را روشن می سازد. در نتیجهٔ چنین عدم قطعیتی "هیچ یک از مدعی و مدعی علیه مأیوس از دعوای خود نگشته، مادام العمر مترصد اخذ حکم ثانی، مخالف حکم اول شده، جمیع عمر خود را بر لجاج می گذرانند." (۴۵) و بعد توضیح می فرمایند که چنین وضعیتی باعث می شود طرفین دعوی، زندگی عادی نداشته باشند و از جمیع امور خود جهت رسیدگی به این امر باز مانند. مجموعهٔ این امور، "سبب تشویش کافهٔ امور مهمه" می گردد، "و از این، فتور عظیمی در اساس هیئت اجتماعی" ایجاد می شود (۴۵). در ادامه، هیکل مبارک بر ضرورت اینکه علماء در مسائل شرعی، منهج قومی جهت

"قطع دعاوی عموم،" "تعیین و تألیف" کنند، تأکید می فرمایند. (۴۶).

هـ - اختیارات مطلقه حکام

اندیشه محدود نمودن قدرت مطلقه حکام که خصوصاً در مورد مسائل قضایی در اصلاحات مذکور مطرح شده بود علت آن می گردد که هیکل مبارک در تأکید ضرورت این تغییرات، به مسئله مطلق العنان بودن حکام ولایات ۱۳ اشاره ای بفرمایند در این زمینه مثالی را مربوط به زمان حاجی میرزا آقاسی ذکر می نمایند که حاکم گلپایگان، به اراده خود سیزده نفر را بدون جرم در عرض یک ساعت گردن برید. قدرت و اختیاری که حکام محلی حتی بر جان مردم داشتند، به فرموده مبارک، از عوامل کاهش جمعیت ایران به مرور زمان بوده است. در مقابل این قدرت، که حتی می توانست باعث شود حاکم به میل خود، قاتل مسلم نفوس متعدّد را مورد ملاحظت قرار دهد و فرد بیگناهی را به تهمت قتل به مجازات برساند، "هیچ نفسی را قدرت اعتراض نبود، چه که حاکم، يتصرف كيف يشاء بود" (۱۱۹).

و - مسئله رواج رشوت و برطیل

مسئله بسیار نزدیک به موضوعات قضایی اما نه به هیچ وجه محدود به آن، رواج رشوه خواری ۱۴ در ایران عهد قاجار است. حضرت عبدالبهاء در ضمن شرح یکی از اصلاحات، به "سد ابواب رشوت و برطیل" اشاره می فرمایند و به دنبال آن توضیح می دهند که رشوه "الیوم به تعبیر ملیح پیشکش و تعارف معتبر" است و این امر را "سبب تدمیر بنیان معدلت" می خوانند (۲۰). از اشارات مبارک چنین برمی آید که پرداخت رشوه شاید تنها طریق احقاق حقوق حقه افراد بوده است. پس از شرح شرایطی که برای اعضای مجلس شور پیشنهاد می فرمایند، اضافه

می نمایند که اگر نمایندگان مجلس فاقد این شرایط باشند، فوایدی بمرجس مترتب نیست، "مگر آنکه زمان سابق اگر مسکین فقیری به جهت احقاق و تحصیل حقوق خود، به شخص واحد هدیه ای تقدیم می نمود. بعد باید کل اعضای مجلس را راضی کند، و الاً احقاق حقوقش متصور نگردد" (۲۳). به نظر می رسد بیان مبارک در مورد ضرورت پاک شدن دامن اولیای امور از شائبه اطوار غیر مرضیه، به عنوان شرطی برای انتظام امور (۲۱) نیز؛ گوشه نظری به همین رشوه خواری داشته باشد.

۴- بعضی شخصیت های این زمان:

الف - میرزا حسین خان سپهسالار:

به اشاراتی که در آثار مبارکه راجع به ایام سفارت میرزا حسین خان مشیرالدوله در اسلامبول، مذکور است، پیش از این پرداختیم و دیدیم که چگونه وی در تمام مراحل سرگونی جمال مبارک از بغداد تا عکا، نقش فعال داشت. در این جا، الواح و بیانات مبارکه راجع به بازگشت او به ایران و دوران سفارت و وزارتش را زیارت می نمایم. ذکر او در آثار مبارکه در این دوران، عنایت آمیز و حاکی از اصالت او در خدمتش به مملکت و نیز تقریباً نوعی تغییر روش او در جهت مثبت، در برخورد با امر مبارک است.

چنانکه در لوح شیخ نجفی، حضرت بهاء الله بیان می فرمایند، با وجود همهٔ نقشی که میرزا حسین خان مشیرالدوله در وقایع سرگونی جمال قدم بر عهده داشت، تفصیلی از "اقوال و اعمال" هیکل مبارک را بر سیل تعریف و تحسین، "نزد اولیای حکومت" ذکر نموده بود (۵۱-۵۰). به فرمودهٔ جمال قدم، تعریف میرزا حسین خان "مرحوم مغفور اعلی الله مقامه" از ایشان نه نظر به دوستی هیکل مبارک، بلکه نظر به مقتضیات حکمت و خدمتی که سرا در نظر داشته اند بوده (۵۱). به

طوری که ترجمهٔ حضرت ولیّ امرالله از لوح شیخ به زبان انگلیسی روشن می‌سازد ۱۵، مقصود جمال قدم آن بوده است که میرزاحسین خان حتّی در این تعریف و تمجید، به نوعی قصد خدمت به حکومت ایران داشته است. در ادامهٔ مطلب در لوح شیخ، جمال قدم میرزاحسین خان را شامل افتخاری ابدی می‌سازند. زیرا به امین بودن وی در خدمت و دوری‌اش از خیانت در این زمینه، شهادت می‌دهند ۱۶ حتّی ذکر می‌فرمایند با آن که عتّ انتقال جمال قدم و اجبا به سجن اعظم نیز، شخص میرزاحسین خان بوده، "ولکن چون در عمل خود صادق بود، لایق ذکر خیر است" (۵۱).

در لوحی دیگر، خطاب به مهدی نامی، جمال مبارک از حیات و صعود "صدرا ایران"، میرزاحسین خان، به عنوان یک ندای تنبّه‌آمیز این عالم یاد می‌فرمایند. چه، او که "به مثابه برق متحرک بود" و "در لثالی و ایام در نظم مملکت و کثر ثروت ۱۷ ساعی و جاهد؛" آخر "به کفّ صفر راجع شد." آن گاه به نوعی حسن سلوک او در سالهای آخر عمر اشاره می‌فرمایند: "در سنین اخیر امری که سبب حزن شود از او صادر نه ۱۸" و تأکید می‌فرمایند که از این رو "باید در بارهٔ او جز به کلمهٔ خیر تکلم ننمایند" و حتّی به شمول غفران الهی در حقّ او به دلیل نسبت داشتن به یکی از بهائیان اشاره می‌فرمایند و اضافه می‌نمایند که در بعضی مواضع هم، از لسان او "کلمهٔ طیبه" جاری می‌گشته است (مانند ۱۱۰-۱۰۹: ۴).

حضرت عبدالبهاء نیز تحسین و تعریف میرزاحسین خان از جمال مبارک را یادآور می‌گردند:

وضع و حرکت و استغناء و وقار و بزرگواری جمال قدم به شهادت صدر اعظم البته به سمع شما رسیده سبحان الله با وجود آنکه میرزاحسین خان آنوقت سفیر دربار عثمانی بود و به کمال جهد وجدّ

ساعی در وقوع این هجرت بود، با وجود این به وجود مبارک و حسن حرکت و روش و سلوک جمال قدم چه عراق و چه در آستانه و چه در این سجن اعظم پیش آشنا و بیگانه افتخار می نمود (مکاتیب ۱۷۷:۲).

و از بیانات هیکل میثاق در سفر غرب است که میرزاحسین خان "در طهران گفت فقط بهاء الله شخصی بودند که در خارج سبب فخر ایران و سرافرازی ایرانیان گردید" (زرقانی ۱۵۴:۱).

می دانیم که روی کار آمدن میرزاحسین خان مشیرالقولّه در ایران، بعد از قحطی و وبای ۱۲۸۷ هق بود، و نیز می دانیم که پس از ورود به ایران، وی ابتدا در مقام وزارت عدلیه سعی در بهبود امور قضایی نمود ۲۰ و پس از آن بود که صدراعظم شد. مجموع این اطلاعات ما را بر آن می دارد که یکی از الواح حضرت عبدالبهاء مندرج در مکاتیب جلد چهارم را که متأسفانه در نسخهٔ چاپی فاقد تاریخ صدور است، به احتمالی منسوب به همین دوران و مندرجات آن را در مورد شاه و صدر اعظم راجع به ناصرالدین شاه و میرزاحسین خان بدانیم. در این لوح، "سرعت اندفاع" آفت وبا را از این مملکت در مدتی کوتاه، از نوایای مقننهٔ شاه و معدلت صدراعظم می خوانند و "جناب صدرمحترم" را که هیکل مبارک از بدایت وزارت او تا این زمان در موردش ساکت بوده اند، "تا بعد از فحص و تحقیق بیان" نمایند؛ "عادل و آزموده و با عزم و کاردان" می خوانند و تصریح می فرمایند که وی به صرافت طبع و طیب خاطر در فکر راحت و آسایش عموم رعایاست. و در ادامه لوح، قصد شاه و صدراعظم را در تعیین مرکزی جهت "قطع مدافعه و احقاق حقوق" در هر شهری، بسیار تحسین می نمایند. (مکاتیب ۶۹-۶۸:۴).

البته فرض انتساب این لوح مبارک، به این زمان، مشروط بدان است که نگارش الواح را از جانب حضرت عبدالبهاء در زمان حیات عنصری جمال

قدم، در مواقعی غیر از آن موارد خاصّ که از طرف جمال قدم مأمور به نگارش می گشتند. - چون "تفسیر کنت کنز..." و رساله مدینه - نیز؛ ممکن بدانیم.

ب- میرزایوسف خان مستوفی الممالک

شخصیت سیاسی دیگر در این زمان که اشاراتی راجع به وی در آثار مبارکه می یابیم، میرزایوسف خان مستوفی الممالک است. وی پیش از آمدن میرزاحسین خان مشیرالقولّه به ایران - یعنی در زمان شهادت جناب بدیع - گرداننده بسیاری امور مهمّه مملکتی و به عبارتی، پس از شاه، شخص اوّل مملکت بود (خان ملک ساسانی ۱۴۹). میرزایوسف خان درویش مسلک بود و به عرفا اعتقاد زیاد داشت (اعتمادالسلطنه ۲۱۶). به مناسبت همین ارتباط با دراویش است که حضرت عبدالبهاء در تذکره الوفاء، در ضمن شرح حال حاجی محمدخان نامی از دراویش و عرفا که به امر مبارک مؤمن شده بود. به میرزا یوسف خان مستوفی الممالک اشاره می فرمایند، و شرح می دهند که چگونه حاجی محمدخان که پس از ایمان به جمال مبارک، سعی در تبلیغ "دوستان قدیم عارف مشرب" خود داشت؛ پیش از تشرّف اوّل خود به ساحت اقدس، با مستوفی الممالک ملاقات نمود و او را از طلوع امر الهی آگاه کرد. مستوفی الممالک با شنیدن مطالب حاجی محمدخان، خواهش نمود تقاضای وی در این باب که "ولدی به او عنایت شود" در حضور مبارک عرض گردد، و تحقّق این خواسته را "میزان حق و باطل" قرار داد و گفت که اگر این موهبت رخ دهد، او به کلی مفتون حقّ شود. محمد خان، خواسته او را در ساحت اقدس عرض نمود و این تقاضا اجابت شد. در سفر بعد، چون مستوفی الممالک که اکنون طفل خود را در آغوش داشت، حاجی محمدخان را ملاقات نمود. گفت "برهان واضح گشت و

مراطمینان حاصل،" و برای طفلش عنایت طلبید تا در صون حمایت حق محفوظ باشد (۱۴۵-۱۴۴). در یکی از الواح مبارک نیز، حضرت عبدالبهاء ضمن شرح مفصل‌تر همین جریان، اضافه می‌فرمایند که "حال آن طفل، حضرت وزیر بی‌نظیر" است ۲۲ ظاهراً بیان اخیر راجع به میرزا احسن مستوفی فرزند میرزایوسف خان مستوفی الممالک است که خود نیز به وزارت رسید (مانده ۱۴۰-۱۳۸:۹).

ج - میرزا ملکم خان:

ملکم خان ۲۳ از اصلاح‌گران و پیشروان تجدّد و تحوّل در ایران این زمان و از همفکران سپهسالار بود. حضرت عبدالبهاء سالها پس از این دوران، در لوحی که به نشانه ذکر وفات ملکم خان (۱۳۲۶ ق) در آن، پس از انقلاب مشروطه ایران صادر شده است، در مورد ملکم خان می‌فرمایند که وی "پنجاه سال به نشریات سیاسی پرداخت و ایران را مملو از روزنامه قانون نمود و مؤسس تحریک افکار گشت. "در ادامه، اشاره می‌فرمایند که وی از "لقب نظام الدوله و عزّت و اقبال در ایران" شمری ندید" دیگران در میان آمدند و های و هوی بلند نمودند" و در همان زمان او در "یاس و ناامیدی" در حالی که حتی کسی نبود تا وصیت‌های او را بشنود، در هتلی دور از ایران وفات نمود (مانده ۱۴۴-۱۴۳:۹).

اما اصلاحات هرچه بود یا نبود، خیلی زود در ایران وقایعی اتفاق افتاد که ثبت آن‌ها در تاریخ، به نحوی بازگو کننده عدم موفقیت این اصلاحات، حد اقل در جنبه حفظ امنیت جانی و مالی افراد بود: دو برادر ثروتمند را در اصفهان، در واقع برای پایمال نمودن طلبشان از امام جمعه، به دلیل بهایی بودن به شهادت می‌رسانند. اغراض شخصی بعضی علماء سوء به راحتی علّت سلب حق حیات مؤمنین می‌گردد. در بحث کوتاه آینده، به این مطلب نیز می‌پردازیم.

یادداشت‌های

"رسالهٔ مدنیّه و عصر اصلاحات"

۱- از آن جمله تحقیق جناب وحید رأفتی "معرفی مآخذ و مصادر رسالهٔ مدنیّه" و نیز تحقیق جناب نادر سعیدی در کتاب رسالهٔ مدنیّه و مسألهٔ تجدّد در خاورمیانه، در معرفی کتاب مذکور در مجلهٔ پیام بهایی شماره ۱۷۶، ژوئیه ۱۹۹۴، در نقل قول از نویسنده نگرشی جامع و روشنگر به رساله می‌یابیم:

رسالهٔ مدنیّه حضرت عبدالبهاء کوششی است برای تغییر افکار سران سیاسی، من جمله ناصرالدین شاه، علمای مذهبی، روشنفکران غیر مذهبی و جمهور مردم ایران در جهت اصلاح و تجدّد راستین به همین جهت است که در رسالهٔ مدنیّه به همه عوامل شکست سیاست اصلاح و تجدّد در ایران توجه نموده به حلّ آن اهتمام می‌ورزد (۳۷).

به عنوان نمونه‌ای از وجوه مختلف نظر در رسالهٔ مدنیّه، از مقاله "آثار حضرت عبدالبهاء" نوشته جناب امین بنانی یاد می‌نماییم که در آن، بیانات حضرت عبدالبهاء در این رساله، به تشریح و تبیین اصولی که جمال مبارک طی الواح ملوک و روسای عالم اعلام فرموده‌اند، تعبیر گشته است (۳۸).

۲- در تقسیم بندی دوران بیست ساله فاصله برافتادن میرزاتقی خان امیرکبیر (۱۲۶۸ق)، از یک دوران ترقّی خواهی سه ساله (۱۲۷۵ تا ۱۲۷۸ق) یاد کرده‌اند که در آن گرایش به نوخواهی در ایران آشکار شد. در همین دوران، تاسیساتی در جهت تحوّل اجتماعی صورت گرفت:

تشکیل شورای دولت، مرکب از وزراء، تشکیل مصلحت خانه عامه، مجلسی مرکب از ۲۵ تن که اختیار قانون گذاری داشت و بالاخره تأسیس مجمع فراموشخانه نخستین جمعیت سیاسی در ایران که مرام آن تألیفی بود از اصالت عقل، مشرب انسانیت، فلسفه علمی تحقیقی و اصول اعلامیه حقوق بشر هر سه این تأسیسات بی دوام بود. علت این امر را نادانی و سودجویی عناصر مخالف ترقی در هیأت دولت دانسته اند (آدمیت، اندیشه ترقی ۷۷-۷۶، ۶۵-۵۳، ۱۶).

۳- در دوره کوتاه سه ساله (۱۲۷۵ تا ۱۲۷۸ ق) چند رساله انتقادی، در جهت ترویج اصلاح و ترقی و نفی آیین بی قانونی و خودکامگی نوشته شد. از آن جمله است، دفتر تنظیمات رساله ای به قلم میرزاملکم خان (رجوع فرمائید به یادداشت شماره ۲۳ همین فصل) که طی آن طرح قانون اساسی به شاه عرضه گشت شاه دفتر تنظیمات را خواند، گفته اند که وی گاه گرایشی به آن پیدا می نمود و گاه دو دل بود (آدمیت، اندیشه ترقی ۳۳-۲۹).

۴- میرزاحسین خان که پیش از این زمان، سفیر ایران در اسلامبول بود و لقب "مشیرالوله" داشت، چون به ایران آمد، در رمضان ۱۲۸۷ ق به وزارت عدلیه و اوقاف و وظایف گماشته شد. در رجب ۱۲۸۸ ق با لقب سپهسالار اعظم، به وزارت جنگ و کمی بیش از یکماه بعد به صدارت رسید اما در رجب ۱۲۹۰ ق در بازگشت از سفر اروپا، مجبور به استعفا از صدارت شد و به حکومت گیلان رفت. در شوال ۱۲۹۰ به وزارت امور خارجه و نیز وزارت جنگ گذاشته شد. از ۱۲۹۱ ق امور دولت میان او و مستوفی الممالک تقسیم شد. در ۱۲۹۷ ق از مقام خود معزول شد و به حکومت قزوین رفت. در ۱۲۹۸ ق فرمانروای خراسان و سیستان شد و در همین سال در مشهد در گذشت (آدمیت، اندیشه ترقی ۱۲۶).

۵- از جمله همفکران او ملکم خان و میرزایوسف خان مستشارالدوله را می‌توان نام برد. میرزاحسین خان، مستشارالدوله را به عنوان مشاور عالی خود برگزید. جناب ابوالفضائل گلپایگانی در یکی از رسائل خود، "مستشارالدوله میرزایوسف خان"، از رجال دولت علیه ایران را یاد می‌نمایند و وی را مرد "تیک دانا و هنرمند" می‌خوانند. مستشارالدوله در جلسه‌ای که در آن جناب ابوالفضائل به حل مسائل اعتقادی فردی مسیحی غربی پرداخته اند، حضور داشته است (سلیمانی ۲۷۴: ۲).

۶- میرزاحسین خان در مقام وزارت عدلیه نخستین مرحله قانون‌گذاری را با تدوین قوانین عدلیه شروع کرد. "قانون وزارت عدلیه اعظم و عدالت خانه های ایران" در ۱۲۸۸ ق به تصویب رسید. با آغاز صدارت، میرزا حسین خان، نخستین طرح قانون اساسی را نوشت در پرداختن این هر دو قانون، میرزایوسف خان مستشارالدوله همکار میرزا حسین خان بود. طرح نخستین قانون اساسی که شامل اصولی در زمینه رسمی شناختن حقوق اجتماعی افراد و تصریح به محدودیت های دستگاه شرع بود، به تصویب شاه نرسید. پس طرح دوم را با تغییراتی در جهت تطابق بیشتر با "شرع" نوشتند. با تصویب این قانون، در شعبان ۱۲۸۹ ق مجلس وزراء تشکیل شد و اداره مملکت در مسئولیت کامل هیأت وزیران قرار گرفت (آدمیت، اندیشه ترقی ۲۰۹-۲۰۰، ۱۷۸-۱۷۴).

۷- از عمده مواردی که به عنوان جوهر نقشه ترقی سپهسالار ذکر

شده، اینهاست:

"اصلاح طرز حکومت"، و "تأسیس دولت منتظم"، بر پایه "قوانین موضوعه جدید"، "وضع قوانین ممدوحه دول متممته" و "موافق رسوم و قوانین بین الدول و مناسب وضع و حالت این مملکت" و "الغای ادارات قدیمه و تشکیل وضع جدید"، تفکیک سیاست و روحانیت و اینکه روحانیون را "به قدر ذوقی در امورات حکومت مداخله نداد و مشارالیهم را

ابداً واسطهٔ فیما بین دولت و ملت نکرد"، "افزایش ثروت ملت و دولت"، و "توسعهٔ صنایع و ترویج تجارت"، که میتوان "از امتعهٔ خارجه صرف نظر نمود"، "ترقی و تربیت ملت"، که "افراد ملت حقوق و حدود خود را بدانند"، "نشر علم ترقی"، و "مدنیّت و حقوق انسانیّت"، و "ایجاد مدارس جدید"، و "مدارس مجانی"، و "مکتب صنایع"، و "نشر علوم و صنایع خارجه که اسباب عمده ترقی و تربیت یک دولت و ملت است"،... تأسیس "قشون نمونه"، مانند "آرمه منظم فرنگستان"، که وسیلهٔ "حفظ حقوق و شأن دولت در خارجه" باشد...

"دفع ظلم"، و "مبارزه علیه هرگونه تعدی و علیه هر متعدی"، و "برانداختن رسوم کهنه و تأسیساتی که مانع اجرای عدالت هستند"، از جمله پیشکشی و مداخل و اینکه "ریشهٔ این ناخوشی مهلک که رشوه می نامند از ایران برکنده شود". (آدمیّت. اندیشه ترقی ۱۴۷-۱۴۶).

۸- پرداختن بیشتر به این قرارداد و سرنوشت آن به دلایلی ضروری بنظر می رسد. زیرا علاوه بر آن که مفاد آن مستقیماً راجع به بعضی اصلاحات مورد نظر در آن روز ایران است؛ مخالفت هایی که با این قرارداد شد، ارتباط مستقیم با عزل سپهسالار از صدارت داشت و برکناری سپهسالار، چهرهٔ اصلی اصلاحات، از صدارت؛ تأثیر مستقیم در سرنوشت اصلاحات و در واقع توقف آنها داشت.

طبق این قرارداد، امتیاز مخصوص و انحصار قطعی ساختن و اداره کردن راه آهن بحر خزر تا خلیج فارس، به بارون یرلیوس دورویتر انگلیسی داده میشد و دولت ایران در طول مدت این امتیاز، حق مخصوص تمتّع از معادن زغال سنگ و آهن و مس و سرب و غیره را به اصحاب این امتیاز می داد. این امتیاز نامه در ۱۸۷۲ میلادی مطابق با ۱۲۸۹ق در طهران به امضاء رسید. گفته اند که ماهیّت این قرارداد تجاوزکارانه بود و به واسطهٔ آن ناصرالدین شاه، عملاً تمام منابع

ثروت مملّت محتاجی را به دست بازرگانی طمّاع می‌سپرد (کاظم زاده ۱۱۲-۹۵). این قرارداد، رقیب انگلیسی‌ها در ایران، یعنی روس‌ها را ناخرسند می‌ساخت. پس هنگامی که شاه و سپهسالار در سفر غرب بودند (۱۲۹۰ هـ.ق) توطئه‌ای به تحریک روس‌ها، علیه سپهسالار و با بهانه امتیازنامه رویتر در ایران به راه افتاد. عده‌ای از ملّیان و در رأس آن‌ها ملاّعلی کنی، بعضی از شاهزادگان و درباریان، و یکی از همسران شاه که سپهسالار باعث برگرداندن او از سفر غرب شده بود و بنابراین با وی کینه شخصی داشت؛ دست به دست هم داده، بنای مخالف با این امتیازنامه را گذاشتند انگیزه مخالفان شخصی بود، ولی بانگ تحاشی از نظارت بیگانگان و حفظ دین و آیین را سر داده لغو قرارداد و عزل صدراعظم به عنوان علت عقد آن را خواستار شدند. مخالفت ملّیان بخصوص آن چنان شدید بود که شاه لازم دید برخلاف میل خود، امتیازنامه را لغو کند و استعفای صدراعظم را نیز بپذیرد (کاظم زاده ۱۵۱، ۱۱۳-۱۰۸).

۹- با عزل سپهسالار از صدارت، نظامات متغیر ناموزونی نهاده شد که در آن دولت رهبری واقعاً متشکلی نداشت و ترکیب آن نیز جایی برای پیش بردن اصلاحات نمی‌گذاشت. ابتدا امور به هیت "وزرای مختار" مرکب از شش تن تفویض شد. این ترتیب دیری نپایید درشوال ۱۲۹۱ ق بر طبق اختراعی تازه، امور دولت میان میرزاحسین خان و مستوفی الممالک تقسیم شد وزارت امور خارجه و وزارت جنگ به میرزاحسین خان و امور ولایات و خزانه دولت به مستوفی الممالک واگذار گردید. مستوفی الممالک بر خلاف سپهسالار، با تحولات و اصلاحات همراه و هم‌دل نبود. در چنین وضعیتی دیگر عملاً قانون اساسی ۱۲۸۹ ق نافذ نبود، و تشکیلات مجلس شورا و امثال آن از معنای اصلی خود دور ماندند (آدمیت، اندیشه ترقّی ۲۹۳-۲۸۲).

۱۰- قانونی که جهت اصلاح وضع حکومت نامسئول ولایات و رفع خودکامگی حکام وضع شده بود، قانون تنظیمات بود که سه جهت کلی داشت، تعیین حدود حکام در رابطه با حقوق مردم، ایجاد یک دستگاه متشکل واحد بر پایه قواعدی مضبوط و یکنواخت کردن اداره ولایات در ارتباط با نظام دولت متمرکز فرمان اجرای این قانون، در صفر ۱۲۹۱ صادر شد، و بر طبق آن، هیأتی به نام تنظیمات، جانشین اراده فردی حاکم ولایت می شد. چون این قانون ضربتی بود بر قدرت حکام و بیم آن می رفت که در اجرائش هنگامه ای بپا خیزد، آن را به تدریج در ولایات اجرا نمودند در گیلان، در سال ۱۲۹۲ هـ ق علما به مخالفت با آن برخاستند. سپهسالار در اجرای قانون تنظیمات پافشاری می کرد و مستوفی الممالک به عنوان وزیر داخله با اساس آن مخالف بود. سرانجام با نظر شخص شاه که حال دیگر مدافع استقلال حکام گشته بود، عملاً قانون تنظیمات باطل شد و کمی بعد در ۱۲۹۳ ق اجرای آن متوقف گشت (آدمیت، اندیشه ترقی ۲۲۴-۲۱۷، ۲۹۲-۲۸۶).

۱۱- در حالیکه کسانی چون براون (۴۱۷)، ناظم الاسلام (۱:۱۳۵)، کسروی (۸-۱۰) و آوری (۱۷۰)، بر دشمنی ملاحا با سپهسالار و اندیشه های اصلاحی اش تصریح و تأکید دارند، تاریخ نویس معاصر فریدون آدمیت در اندیشه ترقی و حکومت قانون، در تحلیل عوامل داخلی شکست اصلاحات، مخالف علما و تأثیر آن را تا حدی ضعیف و کم رنگ می بیند و شاهزادگان درجه اول را که از حکام بزرگ بودند و سپهسالار با قانون تنظیمات دایره اقتدار ایشان را شدیداً محدود ساخته بود، دشمنان اصلی دولت میرزاحسین خان می داند (۲۴۴-۲۳۴) و حتی آن جا که متن نامه ملاعلی کنی را در باره "کلمه قبیحه آزادی" که به ظاهر "خوش نما" و در باطن خلاف احکام "رسل و اوصیاء" است، چاپ میکند (۲۰۰)؛ نگارش آن نامه را از خود ملاعلی کنی نمی داند و در

پرداختن به آن، دست دشمنان دیگر سپهسالار را در کار می‌بیند. اما در متن کتاب اندیشه ترقّی مطالبی است که نشان می‌دهد، نویسنده نقش علماء مذهبی را در مخالفت با سپهسالار ضعیف‌تر از واقع، تصوّر نموده است. فی‌المثل، آنجا که از نامه‌های تند دو مجتهد یعنی ملاعلی‌کنی و سید صالح عرب علیه میرزاحسین خان، خطاب به شاه یاد می‌کند. هرچند باز بر آن است که درباریان ایشان را بر این کار تحریک نمودند. نامه‌های مذکور را ضربهٔ کاری در بر کناری صدر اعظم می‌داند (۲۶۸-۲۶۷) و می‌نویسد که شاه "از کاغذهای علماء شرع بیمناک شد" و استعفا نامه‌ای را که صدر اعظم نوشته بود، پذیرفت (۲۷۰). و نامه شاه را به سپهسالار پس از عزل وی از صدارت، در دعوت به پذیرش وزارت امور خارجه، چاپ می‌کند. در این نامه، شاه به سپهسالار سفارش می‌نماید که اگر وزارت را می‌پذیرد، با همه به مهربانی رفتار کند، "خاصّه با ملاها" (۲۷۱).

۱۲- برای توصیفات بیشتر در این مورد، رجوع فرمایید به (آدمیت، اندیشه ترقّی ۱۷۸-۱۷۴).

۱۳- در زمینهٔ کیفیت ارتباط حکومت مرکزی و حکام محلی یا به عبارت دیگر، معنی استقلالیت حکام محلی، به یادداشت شماره ۱۸ فصل نهم، "پایان سلطنت ناصرالدین شاه" مراجعه فرمایید. پیش از زمان اصلاحات، حکام در هر ولایت، به اندک تقصیر رعایا، به مکافات بی اندازه حتّی قتل ایشان می‌پرداختند. میرزاحسین خان اختیار حکام در امور جزایی را یکسره لغو کرد و مقرر داشت که حکام پس از این فقط می‌توانند متهّم را دستگیر کرده با گزارشات لازم به پایتخت روانه کنند (آدمیت، اندیشه ترقّی ۱۸۰-۱۷۹).

۱۴- مسئله رواج رشوه و رشوه‌خواری در عهد قاجار، موضوعی آشکار بود و شواهد آن در نوشته‌های مربوط به این عهد بیشمار است.

جناب ابوالفضائل در یکی از رسائل خود که پس از واقعه شهادت یکی از بهائیان در عشق آباد و فریادرسی دولت روس نسبت به مظلومان، نگاشته‌اند، یادآور می‌گردند: "اگر چنین قتلی در ایران وقوع یافته بود که از طرف قاتل و مقتول پای کبار تجار در میان می‌آمد، بر هر کسی روشن است که چه مایه طرفین متضرر می‌شدند و به رشوت چه مقدار می‌گرفتند" (سلیمانی ۳۰۸: ۲). لرد کرزن در کتاب خود ایران و قضیه ایران به نحو مفصل‌تر به شرح موضوع رشوه‌خواری در ایران می‌پردازد و می‌گوید قسمت عمدهٔ کار مردم در ایران با "هدایا" برگزار میشود. از بالا تا افراد طبقه پایین، کمتر کسی است که طالب هدیه نباشد. تقریباً همهٔ افراد صاحب مقام، شغل و مقام خود را از شهریار یا وزیر یا حاکم ارشدی نقداً خریداری کرده‌اند. هرگاه برای مقام واحدی چند نفر داوطلب باشند، به احتمال قوی آن کس که وجه بیشتر می‌دهد، کامیاب می‌شود. برای نگهداری هر مقام هم، پرداختن مبالغی لازم است. این رسم به قدری در ایران رواج دارد که گویا جوانمردی یا خدمت و کار بی‌توقع از آن سرزمین رخت بریسته است هیچ فرمانده عالی‌مقام بدون پرداخت مبلغ قابل توجهی به منصب خود نمی‌رسد و مداخل او هم منوط به این خواهد بود که چه مبلغی از زیردستان و ایشان نیز از افراد پایین‌تر دریافت کنند (۵۷۶-۵۷۲: ۱) در گزارشهای خفیه نویس در وقایع اتفاقیه نمونه‌های بیشمار از تقدیم پیشکش و تعارف به شاه و حکام، ذکر شده است (به فهرست تفصیلی انتهای کتاب مذکور، در صفحه ۷۷۹) مراجعه فرمایید).

قدغن کردن پیشکش، جزئی از قانون تنظیمات بود که پیش از این، بدان پرداختیم (رجوع فرمایید به یادداشت شماره ۱۰ همین فصل) طبق این قانون، حکام می‌بایستی به مواجِب و حق الحکومه دیوانی، قناعت نمایند و دیناری علاوه بر آن از رعیت طلب ننمایند. نایبان حکومت و

کخدایان نیز نمی‌بایست دیناری به عنوان پیشکش و تعارف بگیرند و مأموران حاکم نیز حق طلب "خدمتانه" نداشتند (آدمیت، اندیشه ترقی (۲۱۹).

۱۵- در ترجمه لوح شیخ، با نام Epistle to the son of the Wolf

در برگردان این قسمت بیان می‌فرمایند:

That which was done by his late Excellency (Mushirud-Dawlih- may God exalt his station- was not actuated by his friendship towards this Wronged one, but rather was prompted by his own sagacious judgement, and by his desire to accomplish the service he secretly contemplated ending his Government (69).

۱۶- شهادت جمال قدم، صحت ادعای خود سپهسالار را ثابت

می‌کند که "وجود ضعیف ناقابل خود را در راه خدمات دولت و ملت فداکارانه گذارده‌ام"، "خود را به جهت رفاه عامه روز و شب مشغول نموده‌ام" و "قلب مطمئن‌ام نهایت آسودگی از افعال و اعمالم دارد"، "در باره این ملت به جز خیرخواهی و بی‌طمعی خالص" نداشته‌ام (آدمیت، اندیشه ترقی ۲۵۴). تاریخ نویسان در باره او قضاوت‌های مختلف، بلکه متضادی کرده‌اند. اعتماد السلطنه در صدرالتواریخ با دیدی منفی به اقدامات او می‌نگرد (۲۶۱- ۲۶۰) و آدمیت در اندیشه ترقی، تصویری بسیار تحسین‌آمیز از او ارائه می‌دهد (۱۲۹).

۱۷- در شرح تمول سرشار میرزا حسین خان و طریق حصول آن،

رجوع فرمائید به خان ملک ساسانی، سیاستگران دوره قاجار (۹۶-۱۲۵).

۱۸- شواهدی نیز در تاریخ حیات مؤمنین عصر رسولی نشان

می‌دهد که وی مساعدت‌هایی به بهائیان داشته است. برای مثال، هنگامی که جناب ابوالفضائل را در سال ۱۲۹۳ هـ ق بطمع اخذ اموال زندان نمودند "پس از پنج ماه به وساطت و مساعی حاجی میرزا حسین

خان" ایشان آزاد شدند (سلیمانی ۲:۲۴۸).

۱۹- از کارهای بزرگ میرزاحسین خان، به محض روی کار آمدن، اعانت قحط زدگان آن سال بود (مراجعه فرمائید به آدمیت، اندیشه ترقی ۱۵۷-۲۵۰).

۲۰- به یادداشت شماره ۶ همین فصل مراجعه فرمائید.

۲۱- مقام مستوفی الممالکی حاکی از به دست داشتن زمام امور "مالیه و داخله" در ایران بود (خان ملک ساسانی ۱۴۹). میرزا یوسف خان در ۱۲۶۱ ق بعد از پدرش میرزاحسن مستوفی الممالک، به این مقام رسید. در سال ۱۲۸۷ که شاه عتبات رفت، نظم کلیّه امور ایران را به او وا گذاشت. با آمدن میرزاحسین خان سپهسالار به ایران، مستوفی الممالک کنار رفت و پس از عزل سپهسالار از صدارت، چنانکه گفتیم (یادداشت شماره ۹) امور مملکت میان این دو نفر برای چند سال تقسیم شده بود. در سال (۱۳۰۱) میرزا یوسف خان رسماً صدراعظم شد (اعتماد السلطنه ۲۸۴-۲۱۶). در بارهٔ او گفته اند که تمایلی به تحولات اجتماعی در ایران نداشت (آدمیت، اندیشه ترقی ۱۰۸-۱۰۹) چون میرزایوسف خان در ۱۳۰۳ ق وفات نمود (خان ملک ساسانی ۱۵۰) فرزند او، میرزاحسن مستوفی الممالک (که در لوح مبارک مذکور در متن، با عنوان "وزیر بی نظیر" یاد می شود) در حالی که دوازده سال بیشتر نداشت به مقام وزارت محاسبات رسید و البته توسط پسر عمیش میرزا هدایت، در این زمینه راهنمایی می شد (خان ملک ساسانی ۲۴۲). میرزاحسن مستوفی الممالک بعدها به اروپا رفت و در اوایل مشروطیت در سال ۱۳۲۵ ق بعد از هفت سال اقامت در اروپا به ایران آمد و در کابینه میرزاعلی اصغر خان اتابک، وزیر جنگ شد. در دورهٔ مشروطیت بیش از پانزده بار وزیر و یازده بار نخست وزیر شد. در دوران سرسلسلهٔ پهلوی نیز نمایندهٔ مجلس بود و بالاخره در ۱۳۵۱ ق (مطابق ۱۳۱۱

شمسی) درگذشت (مکی ۱۵۸ - ۵:۱۵۷). در شرح به وزارت رسیدن میرزا حسن از صغر سن همچنین رجوع فرمائید به (۱:۱۵۰).

۲۲- در مانده آسمانی جلد نهم، چاپ ۱۲۲ بدیع، در صفحات ۱۴۵ تا ۱۴۶، این لوح مبارک درج شده است، و در زیرنویس صفحه ۱۴۶، توضیحی برای جمله "حال آن طفل، حضرت وزیر بی نظیر است" آمده است، بدین شرح: "مقصود مستوفی الممالک است که وزیر ناصرالدین شاه بوده است" باید دانست که این توضیح در واقع راجع به پدر طفل مذکور می باشد، مگر آن که تصوّر کنیم مقصود جناب اشراق خاوری اشاره به فاصله زمانی پس از ۱۳۰۳ ق باشد که با مرگ میرزایوسف خان، پسر دوازده ساله اش وزیر شده بود. خود میرزایوسف خان در سال ۱۲۶۱ فردی بالغ بود که به وزارت رسیده بود و بنابراین، شرح تولّد او از لحاظ زمانی نمی تواند به کیفیت مذکور در لوح برگردد و چنانکه گفتیم، مقصود از طفلی که وزیر بی نظیر گشت، پسر میرزایوسف خان، یعنی میرزا حسن مستوفی الممالک بود که در عهد محمد علی شاه و احمد شاه نیز وزارت داشت.

زیر نویس مذکور در چاپ بعدی مانده آسمانی جلد نهم در سال ۱۲۹ بدیع که مورد ارجاع ما در متن می باشد. حذف گشته است.

۲۳- ملکم خان ناظم اللّوله (۱۲۴۹ تا ۱۳۲۶ق) اصلاً از ارمنیان جلفای اصفهان بود پدرش یعقوب در جوانی به اسلام گرویده بود و در سفارت روس در طهران مترجمی می نمود. ملکم در ده سالگی به فرانسه رفت و تحصیلات خود را در آنجا گذراند. چون به ایران بازگشت، مترجم آموزگاران اطریشی دارالفنون و نیز مترجم حضور ناصرالدین شاه شد (آرین پور ۱:۳۱۴). وی رساله ای به نام دفتر تنظیمات در اصول مملکت داری نوشت و تقدیم دربار کرد (رجوع فرمائید به یادداشت شماره ۳ همین فصل) در ۱۲۷۴ق میرزاملکم خان، اجازه تأسیس محفل

فراموشخانه را از شاه گرفت شعار این محفل که ملکم آن را تحت عنوان "جامعه آدمیت" اداره می‌کرد "اصلاح بشریت عموماً و ملت ایران خصوصاً" بود کم‌کم افکار راجع به لزوم استقرار مشروطه در ایران در این محفل راه یافت پس شاه آن را در ۱۲۷۸ ق تعطیل کرد (آرین پور ۱:۳۱۵) در حالیکه تأسیس فراموشخانه را در ایران به تأسیس لژ فراماسونری تعبیر نموده‌اند (آوری ۲۲۱-۲۲۰)، بعضی چنین گفته‌اند که فراموشخانه هیچ بستگی با فراماسونری نداشت (آدمیت، اندیشه ترقی ۶۳) و در توضیح این مطلب گفته شده است که فراموشخانه بدون اجازهٔ محافل فراماسون، در ایران تشکیل شده بود و در واقع استفاده از عنوان فراموشخانه بدون اجازهٔ محافل فراماسون، در ایران تشکیل شده بود و در واقع استفاده از عنوان فراماسون، به صورت فراموشخانه جهت تنظیم افکار و تربیت مجامع سیاسی ابتکار خود ملکم خان و در واقع عملی غیر مجاز بوده است (آرین پور ۱:۳۱۴).

همزمان با تعطیل نمودن فراموشخانه، ملکم را از ایران راندند. او به اسلامبول رفت. بعدها باز به ایران احضار شد و لقب "نظام الملک" گرفت. بعدها وزیر مختار ایران در بعضی کشورهای اروپایی شد و لقب "نظام الوله" یافت. در ۱۳۰۶ ق امتیاز لاتاری ایران را از شاه گرفت جنجالی بر سر آن پیا شد که در نتیجه آن، ملکم از تمام مناصب و القاب معزول شد. در این زمان دست به انتشار روزنامه زد. پس از کشته شدن ناصرالدین شاه مظفرالدین شاه در ۱۳۱۷ ق او را وزیر مختار ایران در رم نمود، تا اینکه در ۱۳۲۶ ق در لوزان سوئیس درگذشت (آرین پور ۳۱۷-۱:۳۱۶).

فصل پنجم

نشانه های ظلم پس از اندیشه اصلاحات

از مدت زمانی پس از نگارش رساله مدنیّه تا سال ۱۳۰۰ ق که مطالب مربوط به آن را در فصل بعد بررسی خواهیم کرد، یعنی از حول و حوش سال ۱۲۹۵ ق تا نزدیک به ۱۳۰۰ ق ۱ مضمین موجود در آثار مبارکه راجع به ایران، عمده عبارتند از: ناامنی وضع بهائیان، مقایسه ای بین شاه و علما از لحاظ ضدیت با امر الهی (در یک لوح)؛ مطالبی راجع به شهادت دو سید جلیل القدر بهایی در اصفهان، نقشی که علما در این مورد داشتند، و جهت گیری شاه در این میان؛ و بالاخره ضرورت رعایت ستر و حکمت و اشاره به احتمال خطرات دیگر برای بهائیان ایران.

در لوحی که در رمضان سال ۱۲۹۵ ق نازل گشته، حضرت بهاءالله با اظهار تعجب از اینکه "هنوز مردم مطلع نشده اند که مطلع وحی الهی... مقصودش فساد و نزاع و جدال نبوده و نیست"، بر ضرورت رعایت حکمت تأکید می فرمایند و اضافه می نمایند که "شایسته نیست" احدی کلمه ای "نالایقه" نسبت به دولت بگوید. آن گاه، تصویری کلی به دست می دهند از ضدیت علما با بهائیان و نحوه برخورد شاه با این مطلب: "فی الحقیقه با اعراض علماء و قساوتی که آن نفوس را اخذ نموده، حضرت سلطان بسیار خوب سلوک فرموده،" و آن گاه در کلامی که می توان آن را نوعی مقایسه بین این دو مرجع قدرت، حداقل از جهت سلوک با بهائیان، در این زمان، دانست؛ می فرمایند: "... در منظر اکبر، ذکر سلطان به نیکویی شده، اگر یکی این از [کذا]، علمای مظلوم

سلطان می‌شد، آنوقت قدر همه سلاطین نزد شاه معلوم و واضح می‌گشت" در ادامه لوح نیز با اشاره به حساسیت حکومت ایران نسبت به ارتباط بهائیان با جمال قدم، و وجود زمینه نوعی خبرچینی و خوش خدمتی در دستگاه اداره امور، می‌فرمایند که اگر بعضی نفوس مطّلع شوند که از "ساحت اقدس اخبار می‌رسد." شاید اظهار خدمت به خیالشان خطور نماید و به بعضی از امراء و وزراء اخبار دهند که شاید مقرب شوند" و تأکید می‌فرمایند که "ستر لازم و واجب است" (آثار قلم اعلی ۲۰۰-۱۹۷:۷).

در سال ۱۲۹۶ هـ. ق شهادت دو برادر، میرزا محمد حسین و میرزا حسن اصفهانی که بعداً القاب سلطان الشهداء و محبوب الشهداء از قلم قدم به ایشان عطا شد، در اصفهان واقع گشت ۲. عواملی که منجر به این واقعه شد، انعکاساتی در آثار مبارکه دارد که گویای نکات بسیار از ارتباط علما و حکومت محلی و حکومت مرکزی و نیز وضع قضایی ایران در آن روزگار است.

لوح برهان از قلم حضرت بهاء الله در سال ۱۲۹۷ هـ. ق خطاب به شیخ باقر مجتهد معروف و میر محمد حسین امام جمعه اصفهان، عاملین این واقعه، نازل شد. در آغاز این لوح به شیخ باقر خطاب فرموده، ظلم او را یادآور گشته، در مورد نقش شاه چنین می‌فرمایند:

"هَلِ السَّلْطَانُ اطَّلَعَ و غَضَّ الطَّرْفَ عَنِ فِعْلِكَ أَمْ أَحَدَهُ الرُّعْبُ بِمَا عَوَتْ شَرِّمَةً مِنَ الذَّنَابِ الَّذِينَ نَبَذُوا صِرَاطَ اللَّهِ وَرَاءَهُمْ وَ أَخَذُوا سَبِيلَكَ مِنْ دُونِ بَيْتِهِ وَ لَا كِتَابَ ۳، و اضافه می‌فرمایند: "أَنَا سَمِعْنَا بِأَنَّ مَمَالِكَ الْإِيرَانِ تَزَيَّنَتْ بِطِرَازِ الْعَدْلِ فَلَمَّا تَفَرَّسْنَا وَجَدْنَاهَا مَطَالِعَ الظُّلْمِ وَ مَشَارِقَ الْاِعْتِسَافِ ۴" (مجموعه الواح مبارکه ۶۱).

در مقاله شخصی سیاح، حضرت عبدالبهاء شهادت این دو نفس را مستقیماً و عمده ناشی از اغراض شخصی علماء ذکر می‌فرمایند هیکل

مبارک پس از ذکر نصایح نفوس بصیری که کوشیده‌اند شاه را متوجه حقیقت حال بهائیان و مضرات تعرض به وجدان افراد انسان بنمایند "ذات همایون به نفس نفیس فحص سر مکنون فرمودند ۵" و در ادامه به تغییر نظر و حصول بصیرتی در شاه و انحصار فتنه‌انگیزی به علماء اشاره می‌فرمایند: "درییشگاه حضور واضح و مشهود شد" که بیشتر توهمات در باره بهائیان، بر اثر دسیسه‌های ارباب نفوذ و به جهت حفظ منافع خود ایشان صورت پذیرفته است و از زمانی که شاه این بصیرت را یافته، آشوب و فتنه علیه اجبا در ایران ساکن است. هرچند به ندرت بعضی از علماء رسمی نظر به مصلحت شخصی و غرضی عوام را تحریک و های و هویی بلند نمایند و یک، دو نفر از این طایفه را به اصرار و ابرام اذیت کنند." و به عنوان نمونه بارز این امر، به شهادت "سیدحسن و سیدحسین" اشاره می‌فرمایند و شرح می‌دهند که امام جمعه، مبلغ زیادی به این دو برادر بدهکار بود و برای فرار از پرداخت طلب خود به ایشان، فریاد و فغان نمود که ایشان "بابی" هستند. از این طریق، زمینه را فراهم آورد تا جمعی اموال این دو برادر را "تالان و تاراج" کردند. آنگاه علمایی که امام جمعه با خود متفق ساخته بود، فتوای بر قتل دادند" (۱۸۶-۱۸۲) اما در تذکرة الوفاء هیکل میثاق در ضمن شرح حال حرم سلطان الشهداء اشاره می‌فرمایند که "پادشاه اقلیم در غایت خونخواری" بود و ظاهراً در مورد نوع سلوک حکومت محلی (که این زمان با مسعود میرزا ظلّ السلطان بود) ۶ می‌فرمایند: "حکومت چنان درندگی ظاهر نمود که عالم انسانی به جزع و فزع آمد" (۲۶۵) و در همین کتاب در ترجمه احوال شمس الضحی مادر حرم سلطان الشهداء نیز باز می‌فرمایند که امام جمعه و شیخ محمد باقر فتوای قتل را دادند و "با حاکم شهر همداستان شدند، تا اموال بی‌پایان به تالان و تاراج ببرند. شاه نیز با این دو گراز همراز گشت و هم‌آواز شد، امر به

سفک دم مطهر" دو برادر داد. و گفتار ظل السلطان را در پاریس نقل می‌فرمایند که به آن دو سید به کرات و مرات گفته بوده است تنها راه رهایی از حکم قتلی که شاه داده، تبری است و ایشان نپذیرفته بودند که بگویند، بهایی نیستند (۲۷۷-۲۷۹) تفاوت بیان مبارک در مورد کیفیت سلوک شاه در واقعه شهادت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء در تذکره الوفاء و مقاله شخصی سیاح را با توجه به سایر شواهدی که در مواضع دیگر این سفر متین نیز مشاهده می‌شود، میتوان تعبیر بدان کرد که قلم میثاق، در مقاله شخصی سیاح بیشتر ناظر به رعایت حکمت و ستر و اغماض بوده است.

از مجموعه آنچه در آثار مبارکه مذکور زیارت نمودیم، نکاتی چند راجع به وضع اجتماعی ایران را می‌توان نتیجه گرفت: اولین نکته را از لوح برهان، می‌توان از بیان مبارک "هل السلطان اطلع..." دریافت نمود. چنین به نظر می‌رسد که مناسبات بعضی علماء با شاه، می‌توانسته است چنین اقتضا نماید که شاه با وجود اطلاع بر ظلم ایشان، از آن چشم پیوشد و یا با احتیاط و نوعی ترس و مسامحه، با ضوضا و غوغایی که توسط ایشان برپا می‌شود، روبرو گردد قسمت بعدی بیان مبارک، "اَنَا سَمِعْنَا بَانَ مَمَالِكِ الْاِیْرَانَ..." را می‌توان اشاره‌ای دانست به بلند شدن آوازه اقدامات اصلاحی که در ایران، چند سال پیش از این واقعه، خصوصا در زمینه امور قضایی آغاز گشته بود ۸ و اینکه چنین وقوعاتی، دلالت بر جاری بودن ظلم و عدم جریان اصلاحات می‌نماید. از جمله آنچه می‌توان از بیانات حضرت عبدالبهاء در این مورد نتیجه گرفت، وجود وضع قضایی بسیار آشفته در این زمان است. وضعی آن چنان آشفته که حداقل در آنجا که پای فرد بهایی در میان بود، می‌شد با وجود مسلم بودن حق وی، با طرح موضوع اعتقادات او و تبدیل نمودن مسئله‌ای حقوقی، به امری شرعی، کاملاً حق او را پایمال نمود.

و دیگر اینکه در چنین وضع قضایی، ظاهراً صرف اقرار به بهایی بودن و عدم تبرّی از این نسبت، بدون آنکه پیرایه ای دیگر بر آن بندند. برای صدور فرمان قتل کافی بود.

در الواحی مندرج در مجموعه عندلیب و احتمالاً مربوط به حدود سال (۱۳۰۰ق) ۹ جمال قدم تأکیدی بر ضرورت ستر و رعایت حکمت و اشاراتی به خطرات محتمل دیگر برای جامعه بهایی می فرمایند (۱۲، ۱۱، ۶، ۳)، از جمله، در یکی از این الواح می فرمایند: "بلادی که در تحت حکومت ارض "ط" است، توطن در آن، محبوب نه" (۸) در سال ۱۳۰۰ ق در "ارض ط" وقایعی اتفاق می افتد که انعکاس آنها در آثار مبارکه بهایی، جنبه هایی جالب توجه از اوضاع اجتماعی ایران آن روزگار را آشکار می سازد. مبحث بعدی ما در این باره است.

یادداشتهای

"نشانه های ظلم پس از اندیشه اصلاحات"

۱- بی مناسبت نیست به خاطر آوریم در این محدوده زمانی تقریبی، از ۱۲۹۵ تا ۱۳۰۰ ق اصلاحات اجتماعی مذکور در بخش قبل هرچند ظاهراً از جهاتی هنوز مورد نظر است؛ اما اجرای اهم موارد آن رو به توقف دارد یا به کلی کنار گذاشته شده است (رجوع فرمائید به یادداشتهای فصل قبل). امور مملکت از ۱۲۹۱ ق تا ۱۲۹۵ ق بین میرزاحسین خان سپهسالار و مستوفی الممالک تقسیم شده بود. از سال ۱۲۹۵ ق که میرزاحسین خان برکنار شد، این هیئت سه نفره وزیران گرداننده امور بود (آدمیت، اندیشه ترقی ۲۹۳، ۲۸۶).

۲- الواح بسیاری از قلم قدم به افتخار سلطان الشهداء و محبوب الشهداء و نیز منتسبین ایشان، نازل گشته است. برای زیارت این الواح رجوع فرمائید به (اشراق خاوری، نورین نیرین ۲۱۶-۱۳۱). شرح کامل جریانی را که منجر به شهادت ایشان گشت می‌توانید در این مراجع مطالعه فرمائید: (اشراق خاوری، نورین نیرین ۱۰۴-۹۵؛ اشراق خاوری، ریحق مختوم ۶۱۶-۶۰۹).

۳- مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: آیا سلطان از عمل تو مطلع شد و بر آن چشم فرو بست؟ یا (اینکه) با زوزه دسته‌ای از گرگانی که صراط الهی را پشت سرانداختند و راه تورابی دلیل پیش گرفتند، ترس او را فرا گرفت؟

۴- مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: ما شنیدیم که سرزمین ایران به طراز عدل زینت یافته، هنگامی که جستجو نمودیم، آن را محل طلوع ظلم و اعتساف یافتیم.

۵- در این زمینه، توجه به این نکته لازم است که حضرت ولیّ امرالله در توقیع "قدظهریوم المیعاد"، به این نکته اشاره می نمایند که جمال قدم در لوح سلطان، اظهار امیدواری فرمودند که ناصرالدین شاه، به نفسه در امور توجه نماید. ولی این امیدواری به فرمایش حضرت ولیّ امرالله به انجام نرسید (۱۰۰-۹۹). آنچه حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح اشاره می فرمایند (۱۸۴-۱۸۳) "فحص" ناصرالدینشاه در حقیقت اعمال بهائیان است. اما امیدواری جمال قدم در لوح سلطان راجع به فحص وی در حقیقت امر الهی بود که بدان فائز نشد.

۶- برای شرح بیشتر راجع به ظلّ السلطان، رجوع فرمائید به یادداشت شماره ۲ فصل هفتم "انعکاس وقایع سالی پر آشوب در آثار مبارکه ۱۳۰۸ ق".

۷- یک نمونه را در شرح واکنش ناصرالدین شاه نسبت به شهادت جناب بدیع در فصل سوم، مشاهده نمودیم و شواهدی دیگر را نیز در فصل بعد زیارت خواهیم نمود.

۸- به یادداشت شماره ۶ فصل چهارم رجوع فرمائید.

۹- این مجموعه الواح بنابر توضیحی که لجنة ملی انتشارات و مطالعات در ابتدای آن درج نموده اند، شامل الواح سنه ۱۲۹۷ق تا آخر ۱۳۰۴ هـ.ق است که توسط جناب عندلیب نسخه برداری شده اند. الواح اولیه فاقد تاریخ دقیق هستند، اما الواح دو ثلث آخر کتاب غالباً تاریخ دارند و از ترتیب درج آنها می توان استنباط نمود تنظیم الواح کم و بیش برحسب تاریخ نزول آنها بوده است.

فصل ششم

سال ۱۳۰۰ ه.ق: ریشه یابی وقایع

در الواح مربوط به سال ۱۳۰۰ ه.ق، اشاراتی به جنبه‌هایی از طرز سلوک هیئت حاکمه از طرفی و علما از طرف دیگر و ارتباط این دو با هم، دیده می‌شود. بنا بر مندرجات یکی از الواح مورخ رمضان ۱۳۰۰ ق، در این سال، به فتوای بعضی از علمای جاهل "عده‌ای از بهائیان را "درارض طا" حبس می‌نمایند که از آن میان، جمال‌قدم، "اسم‌الله" (سیدمهدی دهجی)، "علی قبل اکبر" (ملاعلی اکبر ایادی)، "جناب ابوالفضل" (ابوالفضائل گلپایگانی) و "جناب رضا" (محمد رضای محمد آبادی یزدی) را نام می‌برند (عندلیب ۱۷۶-۱۷۵) به این حبس، و حتی کیفیت محاکمات - که ظاهراً بیشتر مربوط به اعتقادات بوده است - در الواح دیگر جمال مبارک نیز اشاره شده است. از جمله، لوح مندرج در رحیق مختوم که در آن به قرائت سور مبارکه "رئیس و پاریس"، در حضور "شاهزاده نایب السلطنه" ۲ توسط جناب علی قبل اکبر اشاره می‌فرمایند (۲:۳۳۴). از مضمون این لوح مبارک چنین پیداست که جناب ملاعلی اکبر ایادی، با تلاوت الواح مذکور برای کامران میرزا، قصد ارائه نمونه‌هایی از تحقق انذارات جمال قدم را داشته، و موارد خاص راجع به عالی پاشا و ناپلئون سوم را در این باره مثال زده است. در لوحی دیگر که بنا بر نشانه‌های ۳ موجود در آن، در سال ۱۳۰۲ ه.ق یا کمی پس از آن، نازل شده است، می‌فرمایند: "سبحان‌الله حضرت نون در کمال عداوت و بغضاء و نون دیگر، معین و یاور او و

هر دو بر حسب ظاهر با جنود عساکر" (اشراقات ۱۳۶). هیکل مبارک حضرت ولی امرالله، مقصود از "حضرت نون" و "نون دیگر" را چنین روشن فرموده‌اند که "نون اول ناصرالدین شاه و نون ثانی، نایب السلطنه کامران میرزا، حاکم طهران" است (مانده ۳:۵). جمال مبارک در ادامه این لوح به "فتنه ارض طا" اشاره می‌فرمایند که طی آن، "احدی به ما حکم به الله تکلم ننمود و نظر به اظهار قدرت و ابراز خدمت در حضرت سلطان، معروف را منکر و مصلح را مفسد گفته‌اند" و شرح می‌دهند که "جمعی مصلحین عالم را به تهمت فساد اخذ نمودند لعمرا لله، آن نفوس جز عزت دولت و خدمت ملت قصدی و املی نداشته و ندارند". در ادامه، به آزادی مسجونین توسط ناصرالدین شاه چنین اشاره می‌فرمایند که "حضرت سلطان، از قرار مذکور، به صرافت طبع بستگانرا گشود و مقیدین را آزادی بخشود" پس از آن، جمال مبارک، از مطلبی یاد می‌نمایند که چنانکه خواهیم دید، مربوط به مطالب مطرح شده درباره جمال مبارک در ضمن محاکمه بهائیان مذکور است: "از آن ارض کلمه به سمع مظلوم رسید که فی الحقیقه سبب حیرت شد، نواب والا معتمدالقوله فرهاد میرزا ۴ در باره مسجون فرموده، آنچه ذکرش محبوب نه. این مظلوم با ایشان و امثال ایشان، بسیار کم ملاقات نموده"، و بعد دو مرتبه‌ای را که فرهاد میرزا حضور مبارک مشرف بود، یاد می‌فرمایند و اضافه می‌نمایند: "ایشان عالم و آگاهند، نباید به غیر حق تکلم نمایند"، آن گاه لوحی خطاب به او، در متن لوح اصلی، نازل می‌فرمایند و در ضمن آن، وی را به داشتن عدل و انصاف می‌خوانند. (اشراقات ۱۴۴-۱۴۲). متن این لوح مبارک را حضرت عبدالبهاء، در مقاله شخصی سیاح که چند سالی پس از آزادی مسجونین طهران، یعنی در حدود سال ۱۳۰۷ ه. ق از کلک میثاق صادر گشت ۵، درج فرموده‌اند. اما نسخه‌ای از لوح که حضرت

عبدالبهاء برای درج در مقاله (۷۷-۸۹) انتخاب فرموده‌اند، با نسخه مندرج در مجموعه اشراقات (۱۳۳-۱۴۷)، تفاوت‌هایی دارد، از جمله: تفاوتی در مطلع لوح، و در بعضی الفاظ "مثل در مقدمه ارض طا" (مقاله ۸۶)، به جای "درفتنه ارض طا" (اشراقات ۱۴۲)، حذف بعضی قسمت‌ها مثل چند سطر مربوط به "عداوت و بغضای"، "تون" و "نون دیگر" و تفاوت قسمت آخر لوح شامل لوحی جداگانه برای فرهاد میرزا. نکته دقیق آن که، تفاوت‌های نسخه انتخاب شده برای درج در مقاله، همگی در جهت رعایت ستر و اغماض بیشتر و تلطیف بیان است که به نظر می‌رسد روش هیکل میثاق در نگارش مقاله شخصی سیاح بوده است. باری، آزادی مسجونین ۱۳۰۰ ق، در الواح دیگر جمال مبارک نیز مورد اشاره قرار گرفته است. از جمله در لوحی در مورد "سلطان ایران" می‌فرمایند: "فی الحقیقه در این سنه از حضرت ایشان ظاهر شد آنچه که سبب و علت شکر و حمد است"، و در ادامه می‌فرمایند: "حضرت سلطان به صرافت طبع عالی بستگان را گشودند و آزادی عطا فرمودند" (عندلیب ۲۳۲).

در لوح دیگر، با اشاره به اقدام شاه و نایب السلطنه در آزاد نمودن زندانیان، مطالبی بیان می‌فرمایند که شاید بتوان گفت دال بر آغاز نوعی تغییر مثبت در رفتار ایشان با بهائیان است: "... اظهار رضامندی از مصدر حکم ظاهری نبوده، یعنی حضرت سلطان و همچنین از ولدشان که به نایب السلطنه معروفست. بر حسب ظاهر، بعد از خروج محبوسین چند مرتبه نایب السلطنه بعضی را طلبیده و صحبت نموده و به کمال ملاحظت و مهربانی رفتار کرده." و در ادامه به عنوان نمونه‌ای از ملاحظت و مهربانی که شامل حال بهائیان شده است. مطلبی تعجب‌انگیز را ذکر می‌فرمایند: حکومت حتی حکم بر نفی شخصی می‌نماید که "درحق دوستان، کلمه نالایقی گفته" بوده است و تنها آن گاه که بهائیان خود

واسطه می‌شوند، حکومت از مجازات این شخص می‌گذرد ۶ (مانده ۸:۱۴۷)

ذکر شرحی از وقایع ۱۳۰۰ ق بنا بر روایت کتب تاریخ، برای روشن شدن مطالب مورد اشاره جمال مبارک در الواح مذکور در فوق و نیز برای پرداختن به تجزیه و تحلیلی که بر مبنای بیانات مبارکه انجام می‌شود، لازم است: ظاهراً جریان از این قرار بوده است که در آن سال، آمدن سید مهدی دهجی - که در آن زمان بین یاران ارج و قرب بسیار داشت به طهران، و تشکیل جلسات پر رونق توسط بهائیان، سبب آن شد که یکی از علمای ذی نفوذ به نام سید صادق سنگلجی (طباطبائی) از شاه و نایب السلطنه تقاضای رسیدگی به فعالیت‌های بهائیان را نماید. شاه نیز کامران میرزا را که خود از قبل در صدد طرح نقشه‌ای برای دستگیرکردن سید مهدی دهجی بود، مأمور این کار نمود (مهرابخانی ۷۱-۷۲) پس از آن، در طهران بیست و شش تن از بهائیان را حبس نمودند و در سایر نقاط ایران نیز متعرض احبا گشتند ۷ (سلیمانی ۱:۲۲۰) به طوری که جناب ابوالفضائل در فرائد می‌نویسند، کامران میرزا در آغاز فتنه، قصد آرام نمودن معاندین را داشت، اما کم‌کم به سبب قیام فقها و معاضدت رؤسا و وفور تشریفات ملکیه و احاطه تسویلات نفسیه آرا متغیر شد" (۱۱۰) با دستگیری بهائیان، محاکمات و مباحثات فراوان عمده در زمینه اعتقادات ۸ مسجونین، گاه بین نایب السلطنه و هریک از مسجونین به تنهایی، گاه در جمع و در مواردی با حضور دیگر شاهزادگان از جمله فرهاد میرزا و حسام السلطنه ۹ صورت گرفت و باز به شرحی که جناب ابوالفضائل می‌نویسد، نهایتاً گفتگوها منجر به طلب معجزه از ساحت جمال قدم، برای اثبات حقانیت ایشان شد. چون بهائیان این خواسته را پذیرفتند، دیگر از جانب محاکمه کنندگان پی‌گیری نگشت (فرائد ۱۱۳). پس از محاکمات، کامران میرزا

نایب السلطنه (امیرکبیر) به محبوسین می‌گوید که دو تن از علمای معتبر، حاجی ملاعلی کنی و آقاسید صادق سنگلجی، صلاح دانسته‌اند که ایشان چند روزی محبوس باشند و تأکید می‌کند که دولت خیال صدمه زدن به محبوسین بهائی را ندارد و آنچه انجام داده "به جهت حرف ملاءهاست" اما در همین زمان، نزدحسام السلطنه و فرهاد میرزا، از عمل خود در زندانی ساختن بهائیان، چون خدمتی بزرگ به دولت یاد می‌کند (آواره ۴۷۹-۴۷۸:۲) در ضمن یکی از مباحثات با جناب ابوالفضائل و ملامحمد رضای یزدی، معتمدالقوله تهمت می‌زند که حضرت بهاءالله همراه با او شرب خمر نموده‌اند ۱۰ (سلیمانی ۱:۲۱۹).

احتمالاً همین کلام ناروا است که در لوح مبارک مذکور در فوق، مورد اشاره جمال قدم قرار می‌گیرد و از استماع آن اظهار حیرت می‌فرمایند و به بیان نصایح خطاب به معتمدالقوله می‌پردازند. به هر حال، محبوسین پس از بیست و دو ماه آزاد می‌شوند ۱۱ سبب آزادی ظاهراً یکی این بود که ناصرالدین شاه را دل دردی دست داد و علاج نشد، نذر نمود اگر درش ساکت شد، بهائیان محبوس را رها کند؛ و دیگر، فوت ناگهانی سید صادق سنگلجی که سلسله جنبان این فتنه بود (مهرابخانی ۸۲).

با توجه به مجموعه آنچه گذشت، اولاً می‌توان گفت نظر به محتوای محاکمات و مباحثات، این دستگیری‌ها شاید نخستین علائم از تغییری که حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح بدان اشاره می‌فرمایند، بود. هیکل میثاق از این سخن می‌رانند که چون در ایران، اعمال حسنه طایفه بابی شهرت یافت، اعتراضی که قبلاً بر اقوال و اعمال این طایفه بود، تبدیل به "اعتراض بر عقاید و وجدان" ایشان گشت (۷۲-۷۳، ۹۰).

دیگر اینکه، نظر به نقش کامران میرزا در وقایع مذکور، می‌توان این جریانات را مصداقی از بیان حضرت ولی‌امران در قرن بدیع دانست. هیکل مبارک، پس از شرحی در نحوه تقسیم و تفویض امور توسط

ناصرالدین شاه بین سه پسر خود، مظفرالدین میرزا ولیعهد، مسعود میرزا ظلّ السلطان و کامران میرزا نایب السلطنه؛ بدینگونه به مناسبات ایشان با یکدیگر اشاره می‌فرماید که بین ظلّ السلطان و کامران میرزا، پیوسته رقابت شدید حکمفرما بود و هریک، سعی در جلب "توجه و عنایت" پدر نسبت به خود داشت. در این راه، شاهزادگان مذکور، با "استعانت و حمایت علما و ملاهای مقرر حکومت خود" در ابراز خدمت و اظهار شخصیت و لیاقت که در نظرشان مبادرت به قتل و غارت و نهب و اسارت حزب مظلوم و بی‌پناه بود، از یکدیگر سبقت می‌جستند" (۲:۳۳۳). اما از علماء بگوییم:

زیارت نمودیم که جمال مبارک به فتوای "بعضی از علمای جاهل"، به عنوان علت محبوس ساختن بهائیان اشاره می‌فرماید و دانستیم که در رأس علمای مذکور، در وقایع ۱۳۰۰ ق، سید صادق سنگلجی یا طباطبایی بود. به سید صادق و نقشی که در این وقایع داشت، در بعضی الواح جمال مبارک، اشاره گشته است. از جمله، در لوحی مندرج در رحیق مختوم، می‌فرماید: "کاذب که به صادق معروف بود و سبب و علت ضوضاء جهلاء، مهلت نیافت و به مقرر خود راجع" گشت (۲:۳۳۳). و در لوح دیگر باز مندرج در همین کتاب، اشاره می‌فرماید که "کاذب موسوم به صادق" در روزهای آخر حیاتش وعده داده بود که "سه روز بعد بیرون آید" و سید مهدی دهجی، جناب ملاعلی اکبر ایادی و بعضی دیگر از بهائیان مسجون را "شهید نماید" ولی "یوم میقات جنازه او بیرون آمد" (۲:۲۳۳).

به فرموده حضرت ولی امرالله، سید صادق طباطبایی و ملا علی کنی که به او نیز در ضمن شرح وقایع اشاره ای داشتیم در زمره پیشوایانی بودند که از هر فرصتی جهت وارد آوردن ضربه بر پیکر امرالله استفاده می‌نمودند و بیش از خود شاه از سطوت امرالله در هراس بودند (قرن

بدیع (۲:۳۳۴). هیکل مبارک همچنین از این یاد می‌فرمایند که سید صادق، "قتوای قتل جمیع رجال بهایی ایران را ۰۰۰ صادر و اماء مومنات را به تبعید و نفی بلد محکوم نموده بود" (قرن بدیع ۲:۳۳۴) چون نقش سید صادق و سایر علما را در محبوسیت بهائیان در سال ۱۳۰۰ مرور نماییم، می‌بینیم که این جریان را می‌توان مصداقی از آن دانست که به فرموده حضرت ولی امرالله، حکام و شاهزادگان قاجار، برای حفظ مقام و منصب خود، چون عبد عبید در تنفیذ مقاصد سوء پیشوایان مذهبی همت می‌گماشتند (قرن بدیع ۱:۷۱) و یا می‌توان آن را نمونه‌ای از وضعیتی به شمار آورد که حضرت ولی امرالله با در نظر داشتن آن، سلسله قاجار را "مدافع و آلت دست" روحانیون خوانده اند (نظم جهانی بهائی ۱۱۶).

در دوران مسجونیت جمع ابناء در طهران، هیکل مبارک در لوحی تأکید می‌فرمایند که بهائیان این شهر باید در ستر نمودن الواحی که واصل می‌شود بسیار دقت نمایند، چه در غیر این صورت، "بیم ضرّ از برای مسجونین" می‌رود (عن‌دلیب ۱۸۷). در همین زمان در لوحی دیگر، نفوس برجسته بهائیان مانند جناب ابن ابهر را امر به خروج از طهران می‌فرمایند (عن‌دلیب ۱۹۶) حتی پس از آزاد شدن مسجونین به شرحی که گفتیم، باز بهائیان مورد تفتیش و جستجوی منازلشان برای اخذ الواح مبارکه قرار می‌گیرند و این وضع حداقل تا سال ۱۳۰۴-۱۳۰۳ ق. ادامه داشته است (عن‌دلیب ۱۰۴-۵۵،۱۰۳) و ظاهراً هنوز مراسلات احبا را با این تصوّر که "این حزب اهل فسادند" کنترل می‌نموده‌اند (عن‌دلیب ۲۶۶). شاید بتوان گفت هر آنچه علّت مسجونیت بهائیان در سال ۱۳۰۰ ق شده بود، به نوعی در سالهای بلافاصله پس از آن نیز سبب چنین مشکلاتی برای ایشان می‌گشت.

پیش از آنکه به فصل بعد منتقل شویم، باید فرصت را برای ذکر

نکته ای در یکی از الواح این زمان که به گوشه ای دیگر از مسائل ایران اشارتی دارد، غنیمت شمردیم. شبیه به این نکته کمتر در آثار مبارکه مذکور گشته است. در این لوح که مندرج مجموعه الواح عندلیب است، و بنا بر نشانه های موجود در متن آن ۱۲، در سال ۱۳۰۱ ق یا کمی بعد نازل گشته است؛ جمال مبارک ابتدا از این که کل را غفلت اخذ نموده" و از "مایَنْفَعَهُمْ غافل" شده، "به مایَضَرَّهُم تمسک نموده اند" اظهار حزن می فرمایند و اضافه می نمایند که نفوس نشانه های ظلم و اعتساف را مشاهده می کنند، "مع ذلک غافل و از شعور محرومند"، و بعد در توضیح آن می فرمایند که "مَلْکِی از مَلُوک" چنین رسمی دارد که اگر یکی از امرایی که سالها به خسارت خدمت او مشغول بوده، از این عالم برود، آن ملک اموال وی را "به ارث می برد" و بر سبیل مثال اضافه می فرمایند: "چنانچه در این ایام اموال یکی از امرا را برده" و به عنوان نمونه ای دیگر، می فرمایند: همچنین در شیراز، مشیر آن ارض که سالها از آبا و اجداد خدمت نموده، بعد از عروج، جمیع اموالش ضبط شد. "و در این جا معنی "غفلت" مذکور را از جهتی، چنین روشن می فرمایند که با وجود مشاهده اموری از این دست، "امرایی دیگر باز به خدمت مشغولند و به صدهزار حيله و مکر تقرب می طلبند" (۱۴-۱۵). از تطبیق تاریخ وقایع و حوادث با آنچه هیکل مبارک بنا بر حکمتی، بدون تصریح به نام ملک مذکور، بدان اشاره می فرمایند، می توان گفت به احتمال، مقصود از این "مَلْک" شخص ناصرالدین شاه و "یکی از امراء" که مرحوم شده، میرزا حسین خان سپهسالار است ۱۳. یادآوری بلافاصله هیکل مبارک از مورد شیراز، احتمال مذکور را تقویت می کند، زیرا بعید به نظر می رسد پس از بیان مطلبی در باره پادشاهی، به ذکر مثالی از این مطلب راجع به شهری در قلمرو پادشاهی دیگر پرداخته باشند. پس، این مَلْک، ملکی است که شیراز نیز در قلمرو

اوست؛ یعنی پادشاه وقت ایران. اشارهٔ هیکل مبارک به واقعهٔ شیراز، بنا بر آنچه در تاریخ ثبت شده است، به احتمال زیاد راجع است به فوت "مشیرالملک" در این شهر، و مصادرهٔ اموال او توسط حکومت ۱۴. و اما در بحث اصلی خود در این فصل، دیدیم که ارتباطات و مناسبات خاصّ بین علماء و حکومت از طرفی، و اجزای حکومت (شاهزادگان قاجار) با هم، از طرف دیگر، زمینه را برای وقایع ۱۳۰۰ ق آماده ساخته بود. پاره‌ای از همین عوامل چندسال بعد نیز مجدداً به نوعی در کار آمدند. در پرداختن به مطالب الواح مبارکه در مورد اوضاع ۱۳۰۸ ق نشانه‌های حضور عوامل مذکور را باز خواهیم یافت.

یادداشت‌های

"سال ۱۳۰۰ ق ریشه یابی وقایع"

- ۱- شرحی از محاکمات را می‌توان در این مراجع یافت:
 مهرباخانی ۷۴-۷۰؛ سلیمانی ۲۶۱-۲۵۴، ۲۲۲-۲۱۸؛ آواره ۴۸۴-۴۵۰.
- ۲- کامران میرزا نایب السلطنه، حاکم طهران، وزیر جنگ، فرمانده کل گیلان و مازندران، و در نظر شاه از سایر شاهزادگان عزیزتر و محبوب تر بود حضرت ولی امرالله (قرن بدیع ۳۳۲:۲) در باره او گفته‌اند: "مانند یک مستبد شرقی، به هنگام شدت و ادبار ترسو و چاپلوس و به وقت قدرت سنگدل و پیمان شکن" بود (کاظم زاده ۱۷۵).
- ۳- در متن لوح به آزاد شدن زندانیان اشاره می‌فرمایند که می‌دانیم در ۱۳۰۲ ق واقع شده و نیز از تشرّف حاج میرزااحیدرعلی اصفهانی به حضور مبارک یاد می‌فرمایند که بنا بر بهجة الصدور (۲۳۶) باید مربوط به تشرّف ثانی ایشان باشد که در همین سال ۱۳۰۲ ق صورت گرفت.
- ۴- فرهاد میرزا معتمدالتوله، عموی ناصرالدین شاه، فرزند پانزدهم عباس میرزا ولیعهد فتحعلیشاه است. او را یکی از چهار شاهزاده فاضل قاجار دانسته‌اند (نواب صفا ۳۲۳) وی مدتها حاکم فارس و حکومتش سرشار از قساوت و بی‌عدالتی بود (نواب صفا ۳۲). ظل‌السلطان راجع به او گفته است: "... شاهزاده معتمد التوله خودش بسیار نفوس تلف می‌کند که به شاه و دربار خبر نمی‌رسد و کسی قدرت اظهار ندارد و اگر شخصی معروف و معتبر باشد (به او) تهمت یاغیگری و سرکشی و دزدی و غارتگری می‌زند و یا کفر و زندقه و بابی‌گری نسبت داده، جان

ومال و خاندانش را پیمال می‌کند" (سیاح ۴۱-۴۰).

۵- جناب داوودی در "روش اهل بهاء در نگارش تاریخ در حال و استقبال"، تاریخ نگارش مقاله شخصی سیاح را بین سالهای ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۸ ق ذکر فرموده‌اند (۱۷) و درجای دیگر، دقیق تر، سال ۱۳۰۷ ق را مذکور داشته‌اند (به یاد دکتر داوودی ۴۰) تاریخ مذکور کاملاً منطبق با بیان حضرت عبدالبهاء در متن مقاله است که به وقوع شهادت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء در "ده-دوازده سال پیش" اشاره می‌فرمایند (۱۸۵). بنابراین، به نظر می‌رسد تاریخ ۱۳۰۴-۱۳۰۳ ق مطابق با ۱۸۸۶م که در منابعی دیگر به عنوان زمان نگارش مقاله شخصی سیاح ثبت شده است، صحیح نباشد.

۶- نکته تاریخی جالب توجهی است که نگارنده در هیچ یک از دیگر آثار مبارکه و یا کتب تاریخی امر مبارک، مطلبی بیشتر در توضیح آن نیافت.

۷- حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی در بهجة الصدور می‌نویسد: "حضرت عندلیب و اکثر اجبای رشت، از ضوضای سینه سیصد طهران نزدیک دو سال است محبوسند و محرم سیصد و دو است" (۲۳۳). و جناب اشراق خاوری نیز می‌نویسد که در ۱۳۰۰ ق آتش فتنه به سراسر ایران سرایت کرده بود و بعضی اجبا را نام می‌برند (محاضرات ۱:۲۷۵) چون رشت نیز مانند طهران زیر سلطه کامران میرزا بود، می‌توان نتیجه گرفت، شخص وی در این جریان نقش فعال داشته است.

۸- با توجه به بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء مندرج در بدایع الآثار که به نقل قول از جناب ابوالفضائل می‌فرمایند: چون در حبس ۱۳۰۰ ق ملاً رضای یزدی به صدق و راستی مشهور شد؛ آنگاه که در محاکمات گفت بهائیان در امور سیاسی دخالت ندارند کلامش مؤثر واقع شد (۱۸۷-۱۸۶:۲) می‌توان نتیجه گرفت در ۱۳۰۰ ق حد اقل در شروع

محبوسیت بهائیان، تصویری از سیاسی بودن فعالیت‌های ایشان در ذهن مسئولین امور بوده است. جناب حشمت مؤید، در مقاله "مناظره ابوالفضائل با فرهاد میرزا معتمدالتوله" با دسترسی و استناد به کتاب حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی در شرح حیات جناب ابوالفضائل، می‌نویسد که در جریان دستگیری بهائیان در ۱۳۰۰ ق اولیای حکومت در صدد بودند اطلاعاتی راجع به اهل بهاء و فعالیت‌های ایشان که به زعم آنها "از اسرار مخفی و معطوف به تدمیر اساس حکومت بوده است" به دست آورند (۵۰). این مطلب نیز مؤید نتیجه مذکور در فوق است ولی با این همه متن محاکمات حداقل در حقی که ما در مراجع نام برده (ر.ک. یادداشت شماره ۱) در دست داریم - جز مسائل اعتقادی اهل بهاء را منعکس نمی‌کند و کامران میرزا تنها در مورد مؤمنین عهد اعلی است که به فعالیت‌هایی در مقابل حکومت استناد می‌کند.

۹- حسام السلطنه، سلطان مراد میرزا عموی ناصرالدین شاه، فرزند سیزدهم عباس میرزا، معروف به فاتح هرات و مدتها حاکم خراسان بود. ۱۰- و البته سریعاً از ملا محمد رضای یزدی جواب می‌گیرد که با این حرف اقرار برفسق خود کرده و شهادت فاسق مقبول نیست (سلیمانی ۱:۲۱۹).

۱۱- در مورد آزادی این مسجونین، جناب حسن موقر بالیوزی در کتابی که تحت عنوان بهائیان برگزیده زمان حضرت بهاءالله به انگلیسی نگاشته‌اند، در فصل نوزدهم، شرحی از ایمان میرزای شیرازی به جمال مبارک مندرج می‌سازند. میرزای شیرازی که فتوای تحریم تنباکوی او مشهور است و باعث لغو اعطای امتیاز تنباکو به یک شرکت انگلیسی گشت در دیداری خصوصی با یکی از منسوبین خود که از افنان مومن به امر مبارک بوده است؛ راز ایمان خود را آشکار می‌سازد و می‌گوید با توجه به خطرات جدی که اعلان این موضوع در بر داشته است، به

ناچار ترجیح داده است در خفا موفق به انجام خدماتی در سبیل امر الهی شود. در ضمن شرح این خدمات، به واقعه دستگیری جمع احبا به دست کامران میرزا اشاره می‌کند و می‌گوید که وی در آن زمان به ناصرالدین شاه نوشته بوده است که دستگیری بهائیان سبب گسترش و تقویت امر ایشان می‌شود. و شاه نمی‌بایست بدون دستور و فتوای وی (میرزای شیرازی)، چنین کاری می‌نمود و حال نیز باید به محض وصول نام، به بهائیان محبت نموده، ایشان را آزاد نماید. به گفته، میرزای شیرازی، با وصول این نامه بود که ناصرالدین شاه زندانیان را احضار کرده، به هر یک، یک اشرفی داد و رهایشان نمود.

۱۲ - گفتیم که الواح مندرج در مجموعه عندلیب در فاصله سالهای ۱۲۹۷ق تا ۱۳۰۴ق نازل شده‌اند (رجوع فرمائید به یادداشت شماره ۸ فصل ۵) مرگ "مشیر" مورد اشاره مبارک در این لوح در سال ۱۳۰۱ق اتفاق افتاده است (رجوع فرمائید به یادداشت شماره ۱۴ همین فصل).

۱۳ - میرزاحسین خان سپهسالار در زمانی نزدیک به زمان نزول لوح مبارک، یعنی در ۱۲۹۸ق در مشهد درگذشت (اعتمادالسلطنه ۲۷۷؛ آدمیت، اندیشه ترقی ۴۶۹). ناصرالدین شاه پس از فوت میرزاحسین خان، چون وی اولادی نداشت، عمارت و باغی را که وی برای مسکن خود ساخته بود، بدون هیچ تشریفاتی ضبط کرد. بر روی ساختمان مذکور عمداً نام "بهارستان" گذاشتند تا سابقه مالکیت میرزاحسین خان کاملاً محو گردد (مستوفی ۴۹۹:۱).

۱۴ - به طوری که در گزارش‌های خفیه نویسنده انگلیس در وقایع اتفاقیه آمده است میرزاابوالحسن خان مشیرالملک در صفر ۱۳۰۱ق در شیراز بر اثر بیماری فوت نمود. در هنگام ثبت خبر فوت او در ضمن نوشته شده است. "از قرار مزبور، حضرت والا ظل السلطان و حکومت شیراز، در صدد اخذ از اموال آن مرحوم هستند" (۲۰۳) و در ادامه

آمده: "پیشکار حضرت والا ظل السلطان به چاپاری وارد شیراز شده به جهت گرفتن اموال مرحوم مشیرالملک، چنین مذکور است که دویت هزار تومان مطالبه می نماید، یک صد هزار تومان به جهت اعلیحضرت همایون، پنجاه هزار تومان به جهت حضرت والا ظل السلطان و پنجاه هزار تومان برای نوآب والا جلال التوله..." (۲۰۴)، در ثبت وقایع ربیع الثانی همین سال باز به جریان تهیه میزان پول درخواستی توسط ورثه پرداخته است (۲۰۹).

فصل هفتم

انعکاس وقایع سالی پر آشوب، در آثار مبارکه

(۱۳۰۸ ه.ق)

در سال ۱۳۰۸ ه.ق چند لوح حاوی اشارات مختلف به اوضاع اجتماعی، سیاسی ایران در آن زمان از قلم جمال‌المبارک نازل گشته است. از آن جمله است: لوح مبارک شهدای سبعة یزد خطاب به روزنامه تایمز، لوح دنیا و لوح شیخ. در این سال، برخی مسائل اجتماعی به دنبال مقدماتی در سالهای قبل از آن، به اوج بروز خود رسید و در مجموع جوی از التهاب و آشوب را در ایران به وجود آورد. از جمله این مسائل که در آثار مبارکه نیز انعکاسی دارد، میتوان این موارد را ذکر کرد: اقدامات مسعود میرزا ظل‌السلطان و حیل و مساعی او در گسترش دایره قدرت خود، تأثیرات سفر سید جمال‌الدین افغانی به ایران برای دومین بار و اخراج او، انتشار نوشتجات مخالفین سیاسی، دستگیری مخالفین دولت، و سرانجام هیجان عمومی ناشی از جریان اعطای امتیاز تنباکو به یک شرکت انگلیسی و فتوای تحریم تنباکو. هرچند مورد اخیر مستقیماً در آثار مبارکه ذکر نشده است، ولی میتوان گفت به تأثیرات آن اشاره رفته است. در بررسی الواح مبارکه نازله در این زمان، به این مطالب و نیز اشارات دیگر در زمینه اوضاع اجتماعی ایران خواهیم پرداخت.

ظَلَّ السَّلْطَانُ وَ اِقْدَامَاتِ او

از ظَلَّ السَّلْطَانُ و اقدامات او برای توسعه دایره نفوذ خود و حتّی سعی وی در رسیدن به ولیعهدی و پادشاهی، حرف بسیار است ۲. جمال قدم در لوحی که مورخ ۱۳۰۹ ه.ق است، او را بدینگونه توصیف می‌فرمایند: "در جمیع دنیا درشقاوت و نفاق مثل و شبیه نداشته و ندارد ۳. و او را "دشمن حقیقی" ناصرالدین شاه خوانده، اضافه می‌فرمایند: "سیاح را به سجن اعظم فرستاد، مخصوص از برای ظهور فساد اکبر و چون منع شد، بر عناد قیام نمود و پادشاه هم اوهمات و مفتریات او را قبول کرد و مدن و دیار الهی را به ذنب اعظم دنیا واگذارد ۴" (مائده ۱۵۶:۴) این مطلب محتاج شرح و بسط است، اما پیش از آنکه به این شرح پردازیم، اشارات جمال قدم را، در لوح دیگر راجع به این مسئله، زیارت می‌نماییم این لوح در سال ۱۳۰۸ ه. ق و پس از واقعه شهدای سبعة یزد که بدان خواهیم پرداخت و شاید به منظور اعلان این واقعه، خطاب به روزنامه تایمز نازل گشته است، در این لوح می‌فرمایند: "امر منکری که سبب حزن اکبر شد، آنکه شخص معروفی از جانب بزرگی در عگا وارد و مطالبی اظهار نمود، نعوذ باللّه از آن مطالب، ذکرش بهیچوجه جائز نه..." و در ادامه نیز پس از اظهار لطفی به ناصرالدین شاه که "به قدر وسع در عمار بلاد و راحت عباد ساعی وجاهد" بوده، اضافه می‌فرمایند: "معذک نفوسیکه از عنایات ملوکانه به مقامات عالیه رسیدند و صاحب خزینه ۵ شدند، قصد ضرس نمودند و لکن آن حضرت از عدوّ خانگی بی خبر" (مائده ۱۲۷-۱۲۶:۴) شرح این جریان، چنانکه فضلی امر نگاشته‌اند، از این قرار است که ظَلَّ السَّلْطَانُ به طمع رسیدن به سلطنت، سیاح محلاتی ۶ را که از محرمان اسرارش بوده در عگا به حضور جمال قدم فرستاد و خواهش کرد که ایشان، به بهائیان ایران دستور بدهند با او در قلع و قمع پدرش،

ناصرالدین شاه مساعدت کنند و البته سیاح از حضور حضرت بهاء‌الله مایوس برگشت (اشراق خاوری، نورین نیرین ۲۳۴؛ سلیمانی ۱:۲۵۸). اما تاریخ وقوع این امر و ارتباط آن با حوادثی که پس از آن رخ داد، جای تعمق و جستجوی مجدد دارد.

پی آمدهای ردّ تقاضای ظلّ السلطان

جمال مبارک در ادامه لوح فوق الذکر خطاب به جریده تایمز، پس از اشاره به رفتن سیاح به عکا و اظهار مطالبی که "ذکرش به هیچ وجه جایز نه" اضافه می‌فرمایند:

چون مطالب آن شخص مقبول نیفتاد او و مرسل او بر عناد قیام نمودند. سید بزرگواری را از اولاد و ذریه بتول در ارض صاد شهید نمودند و بعد جسدانوراطهر را سوختند و قطعه قطعه کردند ... از آن یوم الی حین امریه کمال ظلم و عناد ظاهر. اموال این حزب مظلوم را هریوم به اسمی اخذ نموده ... (مانده ۱۲۷:۴).

چنانکه پیش از این توجه نمودیم، در لوح دیگر نیز اشاره فرموده بودند که ظلّ السلطان پس از این جریان به عناد قیام کرد و نزد شاه افترااتی بر جمال مبارک و یا جامعه بهایی وارد نمود و شاه نیز این افتراات را قبول نمود (مانده ۱۵۶:۴) بنابراین معاندت ظلّ السلطان و همدستش را با امر که در نتیجه ردّ قطعی تقاضاهایشان از جانب جمال قدم، بروز نمود، تا اینجا به شکل ایراد مفتریات نزد شاه، به شهادت رساندن سید بزرگواری با اوصافی که جمال مبارک شرح و بیان فرموده‌اند، و نیز اخذ اموال بهائیان شاهد بودیم.

به استنباط نگارنده این سطور، فرستادن سیاح به حضور جمال مبارک به احتمالی در حدود سالهای ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲ ه.ق واقع شده است و شهادت "سید" مذکور در اصفهان ۸ نیز به احتمال قریب به یقین

راجع به شهادت میرزا اشرف آباده‌ای ۹ است که به روایتی در سال ۱۳۰۷ ه.ق (اشراق خاوری نورین نیرین ۲۲۲) و به روایت دیگر در سال ۱۳۰۶ ه.ق (فیضی، لثالی ۱۶۷) اتفاق افتاده است و حضرت ولی‌امرالله نیز به کیفیت شهادت او، لگدمال و بعد شرحه شرحه نمودن جسد و سوزاندن آن، اشاره فرموده‌اند (قرن بدیع ۳۴۶:۲).

اما فرستادن سیاح به نزد جمال قدم، تنها این عواقب حاصل از ردّ تقاضای ظلّ السلطان را نداشت. عواقبی دیگر، ناشی از خوف ظلّ السلطان از علنی گشتن اقدامش نیز، در انتظار بهائیان مظلوم بود.

دستگیری‌های ۱۳۰۸ ق و پی‌آمدهای حبس سیاح برای بهائیان

در ادامه لوح خطاب به روزنامه‌تایمز، جمال قدم به اخبار رسیده از "ارض طاء و یاء" (طهران و یزد) اشاره می‌فرمایند و شرحی از اخبار طهران بیان می‌فرمایند که "جمعی" را دستگیر نموده‌اند "از جمله دو نفس از اهل بهاء" سبب و علت دستگیری آن جمع اینکه "بعضی از مکتوبات و اوراق در خانه‌ها و بازارها یافته‌اند که مشعر بر خلاف آرای دولت و ملت بوده" و ظاهراً در بارهٔ علت حبس دو فرد بهایی در میان این جمع، می‌فرمایند گمان نموده‌اند بعضی از آن (اوراق) از این حزب بوده" در ادامه، اضافه می‌فرمایند که "از جمله نفوس ماخوذه در ارض طاء سیاح افندی بوده. مولای او (ظلّ السلطان) چون این خبر منکر را شنید، خوف ارکانش را اخذ نمود، از بیم آنکه اسرار مکتونه ظاهر شود و بغضای مخزونه باهرگردد" و در شرح واقعه یزد می‌فرمایند، ظلّ السلطان "چون خبر اخذ سیاح را شنید، در ارض یاء نار ظلمی برافروخت که شبهه و مثل نداشته که شاید به این اعمال، خود را طاهر نماید و بری سازد" آن گاه روشن می‌سازند که چگونه "نواب والا حاکم آن ارض

(جلال الدوله) به امر آمر صاد(ظلّ السلطان) قصد اولیای الهی" نمود و هفت تن از احبا را به شهادت رساند. در موضع دیگری از همین لوح، مجددا بر انگیزه ظلّ السلطان در به شهادت رساندن این نفوس، تصریح می فرمایند: "چون خبر اخذ سیّاح را شنیده با این اعمال خواسته رفع بعضی توهمات را نماید" (مائده ۱۳۳-۱۲۵:۴) در لوح دنیا نیز به طور خلاصه به وقایع مذکور اشاره می فرمایند. در ابتدای لوح از مسجونیت "حضرت علی قبل اکبر و حضرت امین" یعنی جناب ملاعلی اکبر شه میرزادی حاجی آخوند، ایادی امرالله و حاجی ابوالحسن اردکانی، امین حقوق الله یاد می فرمایند و بدین طریق، مقصود از "دو نفس" دستگیر شده روشن می گردد. در ادامه لوح دنیا از شهادت شهدای سبعة و نقش جلال الدوله حاکم یزد و پسر ظل السلطان، در این واقعه چنین یاد می فرمایند: "از ظالم ارض یاء ظاهر شد آنچه که عیون ملاء اعلی خون گریست" ظاهرا این مطلب، به عنوان یکی از مصادیق اینکه "ظالمهای عالم، حقوق امم را غصب نموده اند و به تمام قدرت و قوت به مشتتهای نفوس خود مشغول بوده و هستند" در متن لوح ذکر شده است (دریای دانش ۸۶-۸۴) در لوح شیخ نیز به دستگیری بهائیان ۱۰ در ضمن جریانات سال ۱۳۰۸ ه.ق اشاره می فرمایند "یا شیخ، در بحبوحه بلایا این مظلوم، به تحریر این کلمات مشغول، از جمیع جهات، نار ظلم و اعتساف مشهود. از یک جهت خبر رسیده اولیا را در ارض طاء اخذ نموده اند مع آنکه آفتاب و ماه و برّ و بحر گواه که این حزب به طراز وفا مزینند" (۹۰).

وقایع طهران و یزد در این زمان، می تواند مصداقی دیگر برای بیان حضرت ولّی امرالله در این باره باشد که دو شاهزاده قاجار در رقابتشان برای جلب "توجه و عنایت پدر تاجدارشان در آزار بهائیان بر یکدیگر سبقت می گرفتند" (قرن بدیع ۲:۳۳۳) کامران میرزا در طهران نفوسی از

بهایان را دستگیر می‌کند، در حالیکه با توجه به آنچه در مورد حبس اجبا در سال ۱۳۰۰ ه.ق گفتیم، موضوع عدم مداخله بهائیان در امور سیاسی تقریباً برای او روشن است ۱۱ و ظلّ السلطان به وسیلهٔ پسرش جلال اللّوله با انگیزه‌هایی که گفتیم، در یزد هفت تن از بهائیان را به شهادت میرساند.

از نکات دیگری که در لوح مبارک شهدای سبعة یزد خطاب به روزنامه تایمز، به جستجوی ما در اوضاع اجتماعی قاجار مربوط می‌شود، یکی آن است که حضرت بهاءالله در شرح شهادت این نفوس بدان اشاره می‌فرمایند که چگونه علما در چنین موقعیتی چون وسیله‌ای در دست ارباب قدرت و غرض به کار گرفته می‌شوند. پس از دستگیری مظلومان، "علما را حاضر می‌نمایند و تحریک می‌نمایند" (مانده ۴:۱۲۸) دیگر آنکه رسماً از محبوسین "مبلغی اخذ نمودند" و دو نفر را نیز "مرخص می‌کنند، بروند سیصد تومان بیاورند" (مانده ۴:۱۲۸، ۱۳۲) نکته‌ای که یادآور آن است که چگونه اذیت و آزار بهائیان "اسباب مداخل" حکام بود (رجوع فرمائید به فصل دوم).

آنچه هیکل مبارک از آن به عنوان "مکتوبات و اوراق ... مشعر بر خلاف آرای دولت و ملت" یاد فرموده‌اند، و علت دستگیری عده‌ای در طهران بوده‌است، - از طرفی چنانکه از ادامهٔ لوح مبارک برمی‌آید (مانده ۴:۱۳۳) و ما در همین فصل بدان خواهیم پرداخت - راجع است به فعالیت‌های طرفداران سید جمال الدین افغانی. از طرف دیگر در بعضی کتب تاریخ قاجار، داشتن و پخش روزنامه قانون را که حاوی مطالبی حاکی از مخالفت با حکومت ایران بوده، از علل دستگیریها ذکر نموده‌اند (سیاح ۳۴۰-۳۳۹، ۳۳۲) بنابراین "اوراق" مورد اشاره هیکل مبارک را می‌توان شامل این روزنامه و امثال آن نیز دانست. در بحث خود، در مورد جرایم این زمان در انتهای همین فصل مطالب مندرج در

الواح مبارکه راجع به این روزنامه را مطالعه خواهیم نمود. سیاح محلّتی نیز عمدهً به دلیل مناسباتش با ظلّ السلطان توسط برادر و رقیب وی یعنی کامران میرزا نایب السلطنه حاکم طهران دستگیر شده بود. کامران میرزا به این وسیله سعی در افشای اعمال ظلّ السلطان بر علیه ناصرالدین شاه داشت. (خان ملک ساسانی ۲۵۴-۲۵۵ سیاح ۳۵۳) اما در عین حال سیاح با دو عامل فوق الذکر یعنی طرفداری از سید جمال الدین و داشتن روزنامه قانون و سایر اوراق ضدّ حکومتی نیز در ارتباط بود (سیاح ۳۳۹-۳۳۲) بنابراین، در مجموع دستگیری وی خصوصاً باسابقه سفر او به عکا و عرض تقاضای ظلّ السلطان به حضور جمال قدم، به نحو واضحی علت دردسر و "خوف" ظلّ السلطان بود.^{۱۲}

در الواح ۱۳۰۸ ه.ق - که البته به هیچ وجه محدود به سه لوح مذکور نیست - نکات دیگری نیز علاوه بر آنچه گفته شد، در زمینه اوضاع اجتماعی، سیاسی آن زمان یافت می شود.

تغییر در نحوه سلوک شاه نسبت به بهائیان

چنانکه پیش از این گفتیم، از زمان آزاد نمودن مسجونین سال ۱۳۰۰ ه.ق در سال ۱۳۰۲، نشانه‌هایی از تغییر در نحوه رفتار شاه با بهائیان مشاهده می شد، و این مطلب در مقاله شخصی سیاح نیز مورد اشاره هیکل میثاق قرار گرفته بود. در سال ۱۳۰۸ ه.ق نیز حضرت بهاءالله در لوحی خطاب به روزنامه تایمز، تصریح می فرماید: "فی الحقیقه چندسنة می شود که حضرت پادشاه، آیدالله به رأفت و شفقت با مظلوم‌های عالم سلوک فرموده اند" و در ادامه، به شهادت رساندن شهدای سبعة یزد و نظایر آن را ناشی از ظلّ السلطان دانسته اند، و نه شخص شاه (مائده ۴:۱۳۳) بنابر همین لوح مبارک هنگامی که اوراق حاکی از فتنه و فساد سیاسی در منازل و محلات می یابند و آن ها را

به بهائیان نسبت می دهند، شاه می گوید: "تا حال از این حزب، این حرکات دیده نشده" و تشخیص می دهد که آن اوراق از شخصی است که به حضرت عبدالعظیم پناه برده" (مانده ۴:۱۳۳) مقصود شاه از این اشاره چنان که در همین فصل خواهیم دید. سید جمال الدین افغانی بود. به هرحال رفع اتهام وی از بهائیان در این زمان، گویای آن است که نظر او راجع به این طایفه، تا حتی نسبت به گذشته، به حقیقت نزدیک تر شده است. ولی البته، حتی در همین زمان، یا انعکاس خارجی رفتار وی با بهائیان و یا تأثیر سابقه سلوک وی، چنان است که در لوح شیخ نجفی جمال قدم پس از آنکه شمه‌ای از مفتریات سفارت ایران در اسلامبول نسبت به اهل بهاء من جمله تهمت سرقت را بیان می فرمایند، در ریشه‌یابی این افتراءات می فرمایند: "این امور نظر به آن است که حضرت پادشاه ایران، ائده الرحمن را از محرمان حرم عرفان مکدر می دانند" (۹۱) اما به هرحال، آن تغییر نحوه سلوک در جهت مثبت را الواح دیگر جمال مبارک در این زمان نیز تأیید می کند؛ من جمله، لوحی خطاب به جناب ابوالفضائل که بیان هیکل مبارک در آن: "الحمد لله در سیلش کشته شدید و نکشتید" انتساب آن را به زمان مورد بحث مسلم می کند. چه که این بیان مبارک به واقعه شهادت یکی از بهائیان در عشق آباد و شفاعت احباء از قاتلین در نزد حکومت اشاره دارد؛ واقعه‌ای که در ۱۳۰۷ ه. ق حادث شد ۱۳. در این لوح، هیکل مبارک پس از ذکر ضرورت اطاعت از حکومت، مقایسه‌ای می فرمایند: "یک نفس از مأمورین دولت، از یک فوج ارباب عمائم عندالله اقدم و افضل و ارحم است. چه که این نفس در لیالی و ایام به خدمتی مأمور است که آسایش و راحت عباد در اوست، و لکن آن فوج، در لیالی و ایام در فساد و رده و سب و قتل و تاراج مشغولند" آنگاه اضافه می فرمایند: "مدتی است که در ایران، حضرت سلطان ائده الله تبارک

و تعالی این مظلوم‌های عالم را از شرّ آن نفوس حفظ نموده و می‌نماید. مع ذلک آرام نگرفته‌اند. هر یوم شورش‌های برپا و غوغایی ظاهر" (مجموعه الواح مبارک ۳۶۶-۳۶۵)

تقابل علما و حکومت

شاید بتوان گفت بیانات مبارکه حضرت بهاء‌الله در لوح شیخ: "علما باید با حضرت سلطان متحد شوند و به آنچه سبب حفظ و حراست و نعمت و ثروت عباد است تمسک نمایند" (۶۷) و "یا شیخ باید علما با حضرت سلطان ایده‌الله متحد شوند و در لیالی و ایام بما یرتفع به شان الدّولة والمّلة تمسک نمایند" (۱۰۱)، اشاره به تقابل علما با حکومت دارد. آنچه این گمان را تقویت می‌کند، واقعه‌ای پر اهمیت از رویارویی علما با حکومت، خصوصاً شخص شاه بود که در همین زمان جریان داشت ۱۴ و به هیجان اجتماعی بسیار ۱۵ و نهایتاً به نوعی اثبات قدرت بیشتر و نفوذ شدید علما در مردم، منجر شد.

ایران و ایرانیان در این زمان

بیان جمال مبارک در لوح دنیا "از برای ایران قانون و اصولی لازم و واجب" (دریای دانش ۹۵)، به خودی خود گویای پریشانی اوضاع و فقدان قانون و اصول در ایران آن روزگار است. بررسی آنچه هیکل مبارک به دنبال این مطلب، در جهت ارائه طریق برای وضع قوانین در این سرزمین بیان فرموده‌اند: با همه اهمیت از بحث کنونی ما - توصیف اوضاع ایران از دیدگاه مبارک - خارج است.

مطلب دیگری که در الواح این زمان مشاهده می‌شود، اشاره به حال و وضع عمومی ایرانیان است. در لوح دنیا اشاره می‌فرمایند که اهل ایران "مع اسبقیتشان در علوم و فنون" در این زمان "پست تر از جمیع

احزاب عالم" شده‌اند (دریای دانش ۸۶) به نظر می‌رسد این مطلب حدّ اقل به دلیل محل ذکر آن در لوح دنیا (بلافاصله پس از یادآوری ظلم "ظالم ارض یاء")، از جنبه‌ای راجع به غفلت از امر و خصومت و ظلم بر اهل بهاست. اشاره دیگر همین لوح بر آنکه "اصحاب ایران" با آنکه مطالع شفقت و محبت بوده‌اند، به دست خود بر هلاکت خود و دوستان خود قیام کرده‌اند (دریای دانش ۸۵-۸۴) نیز احتمالاً راجع به هلاک روحانی ایشان، با غفلت از امرالله و نیز قیام آنها بر به شهادت رساندن بهائیان است. همچنین در بیان دیگری در ادامه همین لوح می‌فرمایند: "حال هر یوم نار ظلمی مشتعل و سیف اعتسافی مسلول. سبحان الله بزرگان ایران و نجبای عظام به اخلاق سبعی فخر می‌نمایند" (دریای دانش ۹۲) که ظاهراً به سلوک ظالمانه این بزرگان، نسبت به ایرانیان به طور عام، و اهل بهاء به نحو خاص، و نیز طرز تلقی ایشان از این گونه سلوک اشاره می‌نماید. در لوح دیگری که در حدود همین زمان (۱۳۰۸ هـ. ق) نازل شده است، چه که در آن می‌فرمایند: "نیر عدل ... حال از افق عشق آباد مشرق و لائح" که باز اشاره به فریادرسی حکومت آن سرزمین در واقعه شهادت یکی از بهائیان در عشق آباد در ۱۳۰۷ ق دارد، از غفلت و نادانی اهل ایران در مورد امر مبارک یاد می‌فرمایند غفلتی که به جزای آن از "ماینفغهم" منع گشته‌اند. در ادامه این لوح امری حائز اهمیت در مورد وضعیت ایران را بیان می‌فرمایند: "هریوم اوامر واحکام خارجه نفوذ می‌نماید، و به این نفوذ، نفوذ اهل ایران متوقف، و پس از دعا برای آنکه این نائمین آگاه شوند و به آنچه فلاح است، تمسک نمایند، انذار می‌فرمایند هیهات زود است دو اصبع متصل شود" (مائده ۴:۳۶) که گویا اشاره‌ای است به افزایش نفوذ دول خارجه در ایران ۱۶.

از دیگر مسائل اجتماعی در این زمان

از مسائل اجتماعی منعکس در آثار مبارکه در این زمان، قصد دولت ایران است در افزایش قشون که جمال قدم در لوح شیخ، ضمن اشاره بدان، نظر خود را دالّ بر کفایت "صدهزار عسکر منظم مرتب" بیان می‌فرمایند (۲۴). از دیگر مطالب این لوح، در زمینه جستجوی ما، رفتارهای ناشایست اعضای سفارت ایران در اسلامبول در وارد آوردن تهمت به بهائیان است؛ از جمع‌آوری مبالغ معتنابه پول در ایران و بردن آن به عکا (۲۶)، تا سرقت (۵۰،۷۸) و "مفتریات دیگر که در عالم شبه و مثل نداشت" (۹۱). این مراتب، یعنی وارد آوردن تهمت از جانب سفارت کبری به رعیت خود، باعث می‌شود جمال قدم ابراز خجلت از "اطّلاع سفرای اجنبیه بر مراتب تدبیر و ادراک جمعی از معتبرین ایران در سفارت کبری" فرمایند (۹۱) این نحوه سلوک اعضای سفارت، در واقع یادآور، و نیز ادامه وضعیتی که در مطالعه آثار مبارکه راجع به ایام اقامت جمال قدم در بغداد و ادرنه، زیارت نمودیم. دیگر موضوع راجع به وضع ایران در الواح ۱۳۰۸ ق عدم پیشرفت امر زراعت در ایران است، امری که "در ممالک خارجه ... بسیار ترقی نموده". جمال قدم، ضمن اشاره به این نکته در لوح دنیا، اظهار امیدواری می‌فرمایند که پادشاه "توجهی به این امر عظیم خطیر فرماید" (دریای دانش ۹۲).

از شخصیت های این زمان

پیش از این در فصل حاضر ذکری از سید جمال الدین افغانی گشت. از آنجائی که اشارات راجع به این شخصیت مؤثر اجتماعی - سیاسی دوره مورد بررسی، در چند موضع از آثار مبارکه آمده است؛ بی مناسبت نیست که در اینجا به مضامین مربوط به وی و بعضی از طرفدارانش در آثار مبارکه بپردازیم.

سید جمال الدین افغانی

جمال مبارک چنانکه گفتیم، در بعضی الواح ۱۳۰۸ ه.ق از جمله لوح دنیا و لوح مبارک شهدای سبعة یزد، به آمدن سید جمال الدین افغانی ۱۷ به ایران و تأثیر سفر او در ایرانیان، اشاره می‌فرماید. در لوح دنیا، از اینکه این شخص "وارد مقر سلطنت ایران" گشته، "جمعی بزرگان را به ارادت خود مسخر" نموده است ۱۸؛ اظهار حیرت و تأسف می‌فرمایند و این امر را بدان تعبیر می‌نمایند که "مظاهر عزت کبری، ذلت عظمی از برای خود پسندیدند" و "بعضی از رجال خود را ملعب جاهلین نموده‌اند" (دریای دانش ۹۷) در لوح دیگری نیز می‌فرماید: "سید جمال الدین افغانی بزرگان ایران را به زنجیر ظنون و اوهام به خود کشیده، به قسمی که در فساد ۱۹ با او شریک شده‌اند." پس از شرحی از اقدامات او، اضافه می‌فرماید: "عجب در اینکه همچو نفسی، نفوس معززه را بر نشر فساد خود تأیید نمود" (مانده ۱۲۱-۱۲۰:۴) در لوح راجع به شهدای سبعة یزد، نیز اشاره‌ای به بست نشینی سید جمال الدین در عبدالعظیم و بعد "آخذ" او و اخراجش ۲۰ از سرحد ایران و نیز اینکه به تشخیص ناصرالدین شاه بعضی اوراق ضد حکومتی متعلق به سید و طرفداران او بوده است؛ می‌فرماید (مانده ۱۳۳:۴۰) مطلب دیگری که جمال مبارک در باره سید جمال الدین بیان می‌فرماید، دشمنی است که او با امر مبارک و بهائیان "من غیر جهت" ابراز می‌داشت و اقدامش به نشر مطالبی علیه امر در جراید مصر و نگاهشتن "مکتوبی" به اصطلاح در معرفی امر، در بیروت برای چاپ در دائرة المعارف پطرس بستانی و نیز چاپ جریده عروة الوثقی ۲۱ در پاریس و سعی در تلافی مافات با فرستادن این جریده برای "غصن اعظم" و پیشنهاد ایشان برای فرستادن مطلب برای طبع در این جریده که البته پذیرفته نشد (مانده

۱۲۱-۱۲۰:۴، دریای دانش ۹۸-۹۷).

حضرت عبدالبهاء در اشاره به اقدامات سید جمال الدین افغانی، روشن می‌فرمایند که فصل مطولی که وی در جریده مصر در تاریخ بهائیان نگاشته بود، "به عینه"، در دائرة المعارف بستانی درج شده، و اضافه می‌فرمایند: "گاهی نماد که نسبت به این آوارگان نداد و جفایی نماند مگر اینکه روا به این زندانیان داشت، خطیاتی نماند مگر آنکه اساس این طریقت پنداشت" (مانده ۹:۱۱۱).

حضرت ولی امرالله نیز از سید جمال الدین به عنوان "خصم لدود امرالله" یاد می‌فرمایند، به علاوه وی را یکی از "مؤسّسین و متقدّمین نهضت مشروطیت ایران" می‌خوانند (قرن بدیع ۲۵۶-۲۵۵:۳)، و بدین ترتیب، به نکته‌ای پر اهمیت در مورد مقدمات جنبش مشروطه ایران، اشاره می‌فرمایند.

شیخ احمد روحی، میرزا آقاخان کرمانی، احمد کرمانی

شرح ضدیت‌های سید جمال الدین افغانی با امر مبارک، مرتبط است با اقدامات دو داماد یحیی ازل، شیخ احمد روحی ۲۲ و آقاخان کرمانی ۲۳ که ازلی و نیز از طرفداران سید جمال الدین بودند و انواع حیل و فتن را در ضدیت با امر مبارک به کار گرفتند. به دلیل اینکه این دو نفس از فعالین سیاسی آن زمان ایران محسوب می‌گشتند و اشارات آثار مبارکه به ایشان، منعکس کننده جنبه‌ای از حرکت‌های سیاسی آن زمان است و نیز به این دلیل که اشارات مندرج در الواح مبارکه راجع به بعضی جراید ایرانی خارج از کشور، به نحوی با این دو تن نیز ارتباط دارد، به بررسی الواح راجع به ایشان می‌پردازیم. به علاوه چون در الواح جمال قدم راجع به فرد ازلی دیگری بنام احمد کرمانی که او نیز در همین زمان از فعالین سیاسی و همچنین مرتبط با جراید مذکور بوده

است، اشاراتی موجود است؛ در همین جا مطالب راجع به وی را نیز بررسی می‌نماییم.

حضرت بهاء‌الله در لوح میرمحمد حسین بیک بشرویه‌ای که در رحیق مختوم به چاپ رسیده است، از شیخ احمد روحی تحت عنوان "احمدبن جعفر" یاد می‌فرمایند که به اضلال خلق بیچاره مشغول بوده و در حق او و امثال او می‌فرمایند: "از اوّل عالم تا حال هیچ کذّایی امثال این نفوس دیده نشده و شنیده نگشت" (۷۵۵-۷۵۴:۱).

در لوح مبارک شهدای سبعه یزد خطاب به روزنامه تایمز، جمال قدم پس از شرح کشف اوراقی در ضدیت با حکومت که دخالت بهائیان را در این ضدیت مشتبه ساخته بود، ذکر می‌فرمایند که هنگامی که "صاحب ورقه" دستگیر شد، معلوم گشت "اسمش احمد، از اهل کرمان" است و "از حزب مخالف" و بر عمل خودش اقرار کرد و علت را "عداوت با حزب بایی" ذکر نمود (مانده ۱۳۴-۱۳۲:۴). در اینجا باید دقت نمود تا هم نام و هم محلّ بودن این احمد کرمانی با شیخ احمد روحی که او نیز کرمانی بود، باعث اشتباه در تشخیص منظور نظر هیکل مبارک نشود. احمد کرمانی مذکور در لوح شهدای سبعه یزد بی شک فردی غیر از احمد روحی کرمانی است زیرا زمان یافتن اوراق حکومتی مذکور، بنابر مندرجات لوح مبارک، پس از اخراج سیدجمال‌التین از ایران در ۱۳۰۸ ق است و در این زمان شیخ احمد روحی کرمانی دیگر در ایران اقامت نداشت و در شرح حیات او ذکری از این دستگیری نمی‌شود. محققین و تاریخ‌نویسان نیز به اینکه احمد کرمانی فردی غیر از شیخ احمد روحی بوده و هر دو ازلی بوده‌اند، تصریح کرده‌اند ۲۴ (براون ۳۹۹). آواره (۱:۴۸۵) در لوح دیگری مورخ سال ۱۲۹۸ ه. ق است، می‌فرماید احمد کرمانی "یتلون کالحرباء و یتقلب کرقطاع"، وجودش را به طین تشبیه می‌فرمایند که "در هر حین هر شکلی را قبول میکند" و با اشاره به

گفته‌ او که "زایحه دفراء" در آیه کتاب اقدس: "یا ارض الکاف والراء انا نجد منک رائحة دفراء" در باره وی نازل شده است؛ توضیح می‌فرمایند: "کذب و ربّ العرش و الثری اگر چه حال ملاحظه می‌شود که مقصود از آن کلمه او بود، و لکن این آیه مبارکه در کتاب اقدس نازل وقتیکه بر حسب ظاهر ذکر او نبوده" و بعد شرح می‌فرمایند که چگونه چند سال پس از انتشار کتاب اقدس، عرایض وی به محضر مبارک می‌رسیده و اتعای ایمان داشته است. بعد بر اعراض قیام نموده، سپس دوباره با اظهار توبه و ندامت، عرایضش به ساحت اقدس می‌رسیده است و هیکل مبارک عفو الهی در حق او را مشروط بر آنکه "به غیر ما ارادة الله عمل ننماید" فرموده‌اند، ولی او که صاحب یک وجه و دو وجه نیست و در هر آن وجهی دارد که فقط خدا از آن آگاه است، دوباره میثاق الهی را شکست. پس از یأس از ساحت اقدس، به "نفس مجعوله" تمسک جست و بعد به اسلامبول رفت و از آن شهر نیز "نظر به اعمال شنیعه مردوده‌اش" اخراج شد (مجموعه الواح عندلیب ۹۲-۹۰) مندرجات این لوح مبارک، مطابق وقایع حیات شیخ احمد روحی کرمانی به نحوی که در مراجع مختلف نگاشته‌اند، نیست ۲۵، و با آنچه در مورد احمد کرمانی مذکور در لوح شهدای سبعة یزد، می‌دانیم تعارضی ندارد. بنابراین در این لوح نیز به احتمال قریب به یقین مقصود خود اوست. در لوح دیگری که آن نیز مورخ ۱۲۹۸ هـ ق است، شبیه به مضمون لوح منقول از مجموعه الواح عندلیب را در مورد احمد کرمانی ذکر می‌فرمایند و پس از اشاره به توبه او و اجابت آن مشروط بر استقامتش بر امر، می‌فرمایند: "و لکن حالت او از قبل معلوم بوده و از آیه مبارکه کتاب اقدس هم حالت او مستفاد می‌شود و از تلویح بیان مقصود عالمیان همچو مفهوم شد که از برای او بقیه ای در آن ارض موجود و مستور است" ۲۶ (آثار قلم اعلیٰ ۱۳۲-۱۳۱: ۷) در لوح

دیگر، از نفسی یاد می‌فرمایند که "در لیالی و ایام به مناهی مشغول" بوده است و جمال مبارک وی را طرد نموده‌اند و آن شخص به اسلامبول رفته، با جریده اختر در نشر مفتربات همکاری نموده و به فتوای ازل، "بر ضمرّ مظلوم و اکل اموال ناس قیام نموده است" (اشراقات ۱۳). به عقیده نگارنده این سطور، مضامین لوح اخیر الذکر - و نیز لوح دیگری که در آن به نظیر همین مضامین در مورد نفسی اشاره می‌فرمایند و قسمتی از آن را قبلاً در قسمت بررسی مطالب آثار راجع به جراید، زیارت خواهیم نمود (فیضی، لثالی ۱۱۳-۱۱۲) - همه به دلیل شباهت معنی راجع به احمد کرمانی می‌باشد.

حضرت عبدالبهاء در لوحی که در رحیق مختوم درج شده است، در مورد آقاخان کرمانی شرح می‌دهند که چگونه وی زمانی به بهانه رفع شبهات به حضور جمال مبارک مشرف شد، اما بدون آنکه سئوالی از محضر مبارک بنماید مرخص شد و در بازگشت رساله‌ای نوشت و اذعا کرد که در عکّا پاسخ سئوالاتم را نیافتم و در قبرس یافتم (۱:۷۵۰).

در لوح ابن ابهر، حضرت عبدالبهاء به شرح آن می‌پردازند که چگونه قریبیت سید جمال اللّین در نزد سلطان عثمانی ۲۷ و منزل داشتن او نزد رئیس المفتشین سلطان، وسیله‌ای شد تا او و آقاخان و شیخ احمد، در جمع وزرای عثمانی، مفترباتی به جمال قدم نسبت دهند. ابتداء آقاخان و شیخ احمد "مفترباتی که سبب سفک دم جمال مبارک بود می‌گفتند"، و جمال اللّین با حفظ ظاهر بی‌طرفی، ساکت می‌نشست و بعد از اصرار حضار، گفته‌های آنها را "به ظاهر در کمال بی‌غرضی تصدیق می‌نمود" بعد، به شرح دعوت آقاخان و شیخ احمد از جمیع اعظام و اکابر و تجکر ایران در اسلامبول به مجمعی جهت بدگویی و فتنه جویی راجع به امرالله، بروز اختلاف بین آقاخان و آقاظاهر محرّر جریده اختر، و آشکار شدن فعالیت‌های ضدّ حکومتی آقاخان و شیخ احمد می‌پردازند

و اینکه سفارت قصد می‌کند ایشان را به ایران بفرستد، ابتدا سید جمال الدین واسطه می‌شود تا مانع این کار گردد، و آن دو را در خاک عثمانی نگاه دارد. اما با وقوع قتل شاه ایران و علنی شدن نقش سید جمال الدین و عونه‌اش در این کار، ایشان به ایران فرستاده می‌شوند (مائده ۲۲۰-۲۱۰:۵) در لوح دیگری نیز که در زمان آشکار شدن فساد و فتنه سید جمال الدین و این دو تن در اسلامبول و کشف اوراقی حاکی از "مذمت بی‌نهایت از دولت و اولیای امور" ایران و عثمانی صادر شده است (حدود ۱۳۱۳هـ.ق)، هیکل مبارک با اشاره به این موضوع، می‌فرمایند که دو سال پیش در مورد فتنه و فساد جمال الدین و دو داماد یحیی به طهران خبر فرستاده شده است، زیرا پیش بینی می‌گشت که با بروز سر‌پنهان ایشان، "خشک و تر بسوزد" و شیخ احمد و آقاخان را "بابی" بخوانند و "مصلح نیز در دام بهتان افتد" آنگاه شرح می‌دهند که سید جمال الدین و این دو تن، ابتدا به مذمت و نکوهش بهائیان برخاستند و چون پاسخی ندیدند، "در فکر فسادهای دیگر، در حقّ دول معظمه افتادند" (مائده ۲۲۴-۲۲۳:۵).

چون غالب ذکری که در آثار مبارکه از جراید ایرانی شده است، در حول و حوش همین زمان مورد بحث ما صورت گرفته است، در اینجا به بررسی آنچه در این باره در الواح جمال مبارک و حضرت عبدالبهاء آمده است خواهیم پرداخت.

جراید

در ضمن بحثی که گذشت، در آثار مبارکه، که نام چند جریده ایرانی یا مرتبط با وضعیت ایران را یافتیم. از عروة الوثقی پیش از این گفتیم در اینجا به سایر جرایدی که در آثار مبارکه مورد اشاره قرار گرفته اند، می‌پردازیم.

جریده اختر

جمال مبارک در لوحی از الواح صادره در سال ۱۳۰۸ و مندرج در مجموعه اقتدارات ذکر می‌فرمایند که اختر ۲۸ "به عنادی ظاهر شده که شبهه و مثل نداشته و ندارد. به دراهم نالایقه و آمال لاتغنی عمل نمود آنچه را که حقیقت وجود نوحه نمود" (۱۴-۱۵) در دو لوح دیگر که متن آنها را جناب فیضی در کتاب لثالی درخشان مندرج ساخته‌اند نیز، اشاراتی به جریده اختر موجود است. جمال مبارک در یکی از این دو لوح می‌فرمایند:

"... دیگر آنچه اختر از قبل و بعد نوشته، آن جناب آگاهند. بالمره از عدل و انصاف و صدق و امانت محرومند" (۱۱۶). و در لوح دیگر، در باره نفسی که در عکّا به اعمالی خطرناک مشغول بوده و جمال مبارک او را نصیحت فرموده، به اسلامبول فرستاده‌اند می‌فرمایند که وی "با اختر متحد شده" در باره یکی از بهائیان (میرزاسید حسن افنان) بدگویی نمودند و اضافه می‌فرمایند: "بعد معلوم شد، مدیر اختر با یکی از معرضین نسبت محکم نموده و از آن گذشته این مظلوم را بی ناصر و معین دیده لذا اظهار شجاعت فرمود، وارد آورد آنچه را که لسان و قلم از ذکر آن شرم می‌نماید" (۱۱۲-۱۱۳) در یکی از الواح مجموعه اشراقات نیز به شبیه همین مضامین در مورد نفس مذکور که با اختر همکاری نموده، اشاره می‌فرمایند و به دنبال آن اضافه می‌نمایند: "چون امرا و علمای ایران را مخالف و معرض می‌دانند، لذا اختر و سایرین بر عناد قیام نمودند. مخصوص اختر که محض اخذ دراهم و اعتبار تحریر نموده آنچه را که خود گواهی می‌دهد برکذب آن " (۱۳-۱۴) در لوح شیخ نیز حضرت بهاء‌الله از انتشار مفتریات راجع به احبای الهی از طریق جریده اختر و غیره ذکر می‌فرمایند (۷۹). چنانکه پیش از این زیارت نمودیم، حضرت عبدالبهاء نیز در بحث راجع به شیخ

احمد روحی و آقاخان کرمانی، به همکاری آقاخان با جریده اختر و اختلافی که بین او و محرر آن جریده پیش آمده بود، اشاره می‌فرمایند (مائه ۲۱۶: ۵).

جریده (؟) حبل ممدود

حضرت بهاءالله در لوح شیخ می‌فرمایند: "مأمورین نظر به حرکت سرّی حبل ممدود از جمیع جهات حزب مخالف را تحریک نموده‌اند" و در ادامه به برانگیختن جمعی بر مخالفت هیکل مبارک در اسلامبول اشاره می‌فرمایند (۷۷-۷۸) حضرت ولیّ امرالله در ترجمه لوح شیخ به انگلیسی، به جای "حبل ممدود" عبارت "Extended Cord" را استفاده نموده‌اند (۱۰۶) نحوه نگارش این عبارت، منظور نظر جمال قدم در اشاره به نامی خاص را تبیین می‌کند. اما روشن ساختن این نکته که این نام خاصّ راجع به جریده ای است یا مقوله ای دیگر، تحقیق بیشتر لازم دارد ۲۹. دو جریده عروة الوثقی و حبل المتین هر دو نامشان در معنی شباهتی به "حبل ممدود" دارد. اما زمان انتشار هیچیک انطباقی با وقایع مورد اشاره در این قسمت از لوح شیخ که ظاهراً در زمان نزول لوح (۱۳۰۸ ق) در جریان بوده است، ندارد. عروة الوثقی چند سال پیش از این تاریخ یعنی در سال ۱۳۰۱ ق انتشارش شروع و متوقف شد و حبل المتین، تازه، چند سال پس از این تاریخ شروع به انتشار نمود (ر.ک یادداشت شماره ۳۵) نگارنده این سطور نتوانست در کتب تاریخ قاجار جریده ای به نام "حبل ممدود" را شناسایی کند. به نظر می‌رسد تحقیق بیشتر در این مورد ضروری است.

جریده قانون

روزنامه قانون ۳۰ که پیش از این از آن ذکر نمودیم، در آثار

حضرت عبدالبهاء یاد شده است هیکل مبارک در لوحی به طبع نوشتجات آقاخان و شیخ احمد در جریده قانون اشاره می‌فرمایند و این جریده را "مروج فتنه و فساد" می‌خوانند (مآئده ۵:۲۱۸) در لوح دیگر، در یادآوری از ملکم خان ۳۲ موجد این روزنامه می‌فرمایند: "ایران را مملو از روزنامه قانون نمود و مؤسس تحریک افکار گشت" (مآئده ۹:۱۴۴).

جریده ثریا

حضرت عبدالبهاء در لوحی به روزنامه ثریا ۳۳ در مصر اشاره می‌فرمایند که ایجاد زحمت بسیار برای احبا نموده بود و بعد شرح می‌دهند که چگونه یکی از مؤسسین این روزنامه (علی محمد خان) دچار اختلاف با بقیه شد. از ایشان جدا گشت و روزنامه‌ای به نام پرورش ۳۴ تأسیس نمود و با احبا خصوصا جناب ابوالفضائل به معاندت برخاست و تهمت و افترا بر ایشان وارد آورد. همچنین شرح می‌دهند که از زمانی که میان روزنامه ثریا و روزنامه دیگری به نام حبل المتین ۳۵ به هم خورده است باز صاحب حبل المتین به گمان اینکه "صاحب ثریا را تعلقی در افکار سیاسی" با احباست، به مذمت امر مبارک پرداخته است (مآئده ۵:۲۲۱).

علت ذکر نام جراید در الواح مبارکه

علت ذکر هر یک از جراید مذکور در آثار مبارکه، درج مطالبی راجع به امر مبارک غالباً به شکل بدگویی و تهمت، در این روزنامه‌ها بوده است. همه این جراید، حامل افکار سیاسی، اجتماعی و منتقد از اوضاع حکومت ایران بودند و به دلیل سانسور و کنترل شدید مطبوعات در داخله مملکت در آنزمان، در خارج از کشور به چاپ می‌رسیدند

(آرین پور ۱:۲۵۰) در مورد جریده اختر علّت عمده بدگویی ها از امر مبارک و تهمت به احباء، نقشی بود که سید جمال الدّین و طرفدارانش شیخ احمد و آقاخان دامادهای یحیی و معاندین امرالله در تحریر آن داشتند. اما این یگانه عامل نبوده است، چه زیارت نمودیم که جمال قدم" دراهم نالایقه" - و در جای دیگر "اخذ دراهم و اعتبار" - را عامل موثری در نحوه عملکرد آن جریده در این زمینه ذکر فرموده اند. این مطلب با توجه به اینکه ناشر جریده خود، سفیر ایران، و بعضی از نویسندگان آن از مأمورین دولت ایران به عثمانی بودند، تصویر تأسف باری بدست می دهد از وضع سفارتی که خود علیه افراد ملتش در خارج از مملکت به وارد آوردن تهمت بر می خیزد - امری که با یادآوری تهمت سرقت و غیره در متن لوح شیخ نیز به عنوان علّت خجلت مورد اشاره هیکل مبارک قرار می گیرد. علاوه بر همه این ها، نسبت یافتن مدیر اختر، با یکی از معاندین و از همه مهم تر جسارت یافتن او، به دلیل اینکه جمال قدم را محروم از حمایت مقتدرین ظاهری می دیده است از دلایل معاندت های این جریده با امرالله بود.

در مورد سایر روزنامه هایی که اسم برده شده اند، مثل پرورش و حبل المتین می توان نتیجه گرفت نفوسی که در تحریر و انتشار این جراید دستی داشتند، قادر به درک معنی غیر سیاسی بودن امر مبارک و بهائیان نبودند با توجه به زمینه و جهت گیری سیاسی که خود داشتند بهائیان را حزبی و قومی چون خود فرض می کردند که چون در بیان ایده ها و انتقادات در کنار ایشان نیست، پس در مقابلشان است و بنابراین طبیعی است که مورد انتقادش قرار دهند. لوح مبارک حضرت عبدالبهاء در مورد دو جریده پرورش و حبل المتین روشن می سازد که علّت مذمت محرّین این جراید در حق احباء توهم "تعلقی در افکار سیاسیّه" بین صاحب ثریتا و بهائیان بوده است. چنین بنظر می رسد که

مناسباتی به نوعی دوستانه بین صاحب ثریّا و اجبا بوده است، محرّزین دو نشریه پرورش و حبل المتین به سبب زمینه سیاسی فکر خود، این مناسبات را متعلق به حیطة سیاست دانسته اند و با مذمت از بهائیان به خیال خود به دشمنی دوست دشمنشان پرداخته اند.

یادداشت‌های

"انعکاس وقایع سالی پرآشوب در آثار مبارکه "۱۳۰۸ هـ.ق"

۱- ادوارد براون این سال را با قضیه اعطای امتیاز تنباکو (رک. یادداشت شماره ۱۴) آغاز یک دوره شش ساله پر بدبختی در آخر سلطنت ناصرالدین شاه می‌داند (۳۱).

یادداشت‌های "ظَلَّ السَّلْطَانُ و اقدامات او":

۲- مسعود میرزا ظَلَّ السَّلْطَانُ، پسر ناصرالدین شاه، با آنکه از مظفرالدین میرزا ولیعهد بزرگتر بود به این دلیل که مادرش از طبقات عادی جامعه بود و از قاجار نبود. به ولیعهدی نرسید. هیکل مبارک حضرت ولی امرالله در ضمن اینکه وی را "محیل و جبار" توصیف می‌نماید به همین نکته نیز اشاره می‌فرماید (قرن بدیع ۲:۳۳۲) ظل السلطان همواره سعی داشت به وسایلی مثل پیشکش دادن و غیره، قدرت بیشتری در مملکت به دست آورد. و زمانی ناصرالدین شاه به مظفرالدین میرزا ولیعهد نوشت که ظل السلطان حاضر است دو کرور برای تغییر ولیعهدی تقدیم کند و پیشکار ولیعهد در آذربایجان جواب داد که "بعد از آن ده کرور برای تغییر شاه تقدیم خواهد کرد" (راوندی ۳۷۳:۴۱). وی پس از ناامیدی از همکاری جمال مبارک و بهائیان با او به اقدامات وسیع دیگر برای رسیدن به ولایتعهدی و سلطنت دست زد. چنانکه هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء اشاره می‌فرماید به یحیائیه مبالغی گزاف پرداخت تا در رسیدن او به سلطنت بکوشند (مائده ۵:۲۲۵) همچنین سید جمال الدین افغانی را در سفر اول او به ایران به همدستی خود

خواند(خان ملک ساسانی ۱۹۱) در عهد مشروطه طلبی او که هنوز در شصت و پنج سالگی در آرزوی رسیدن به تخت و تاج بود، ظاهراً زمان را برای غلبه بر برادر و پسر برادرش، در لباس مشروطه خواهی، مناسب دیده، به حمایت از مشروطه طلبان برخاست، به نحوی که در واقعه روز به توپ بستن مجلس، منزل او و خواهرش، از نقاطی بود که مشروطه طلبان سنگر دفاع خود قرار داده بودند. محمد علی شاه دستور اخراج ظلّ السلطان از ایران را صادر کرد و ظلّ السلطان پس از پایان استبداد صغیر و برکناری محمد علی میرزا، قصد بازگشت به ایران کرد، لیکن در بدو ورود در انزلی بازداشت شد. جریمه سنگینی از او گرفتند و دوباره راهی اروپایش ساختند (براون ۳۵۸) ظاهراً در اشاره به همین جریان است که حضرت عبدالبهاء در لوحی می فرمایند: "ظلّ السلطان را ابداً گمان نبود که در زمان مشروطه چنین گردد همان است که از قلم اعلی صادر شده الا آن یتنبه و یتضرع الی الله. حضرات یحیائها از یحیی او را بسیار امیدوار کرده بودند و وعده سلطنت داده بودند..." (فاضل مازندرانی، اسرار الاثار ۳۰۰-۲۹۹:۴) با همه این تفصیلات، هنوز وقتی که ظلّ السلطان در پاریس حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شد با اظهار بیگناهی در واقعه سلطان الشهداء و محبوب الشهداء از حضرت عبدالبهاء می خواست از عاقبت مآلش برایش بیان فرمایند و به فرموده مبارک "اسم سلطنت نمی برد، ولی می خواست اول متنقذ ایران باشد" (اشراق خاوری ۲:۱۲۹).

۳- از شقاوت ظلّ السلطان داستان های تعجب آوری تعریف کرده اند: از مظفرالدین شاه نقل شده است که در ایام طفولیت، او و ظلّ السلطان با هم درس می خواندند. موقع بازی ظلّ السلطان با سیخ و چاقو، چشم گنجشکها را درمی آورده است و آنها را در هوارها می کرده و به مظفرالدین میرزا می گفته: "داداش بین چطور پرواز می کنند" یک مرتبه

شاه سر می‌رسد و بعد از تنبیه مسعود میرزا، به ولیعهد می‌گوید: "بعدها با این پسر راه مرو" و از قول اولین وزیر مختار امریکا در ایران نقل شده است که ظلّ السلطان به نوکران خود دستور داد تا قلب شخص تاجری را که جرأت کرده بود از وی طلب خود را مطالبه کند، درآورند. خود ظلّ السلطان زمانی گفته بود معترف است که کارهای بد بسیار مرتکب شده بچه های شیرخواره را کشته، سینه های زنان را بریده و سوزانیده و کسان بسیاری را به طناب انداخته است، ولی کارهایی را که ادوارد براون در نوشته هایش به او نسبت داده، مرتکب نشده است (راوندی ۸۴۳-۸۴۰:۴۲).

۴- ظاهراً بیان مبارک، راجع به آن است که شاه اختیار حکومت قسمت وسیعی از ایران را به ظلّ السلطان داده بود به فرمایش حضرت ولی امرالله "بیش از دو خمس مملکت" تحت حکومت وی بود (قرن بدیع ۲:۳۳۲).

۵- واضحاً اشاره مبارک عمده راجع به مسعود میرزا ظلّ السلطان است که در جمع ثروت به انواع و اقسام طرق کوشا بود. هر کس در باره او نوشته است، به این نکته اشاره ای داشته است. آدمیت می‌نویسد که چون در سال پس از قحطی ۱۲۸۸ ق صحبت از آن شد که ظلّ السلطان حاکم فارس شود، میرزاحسین خان سپهسالار، به شاه نوشت که در چنان وضعی حاکم نمودن ظلّ السلطان بر فارس "صلاح حالت حالیه دولت نیست، زیرا از یک طرف به جهت قرب به پایگاه سلطنت مطمئن است. و از جانب دیگر، میل مفروطی به جمع آوری پول دارند، ابقاء بر مال و عرض احدی نخواهند [نمود] رعیت بی‌پا می‌شود..." (اندیشه ترقی ۲۳۶). جالب تر از هر حکایتی در باره مال اندوزی ظلّ السلطان اینکه، زمانی اعتماد السلطنه که همیشه روزنامه‌های خارجی را برای شاه می‌خواند و ترجمه می‌کرد، به اینجا رسید که مردی در ایتالیا مُرد و پنجاه

کرور تومان به ارث گذاشت. شاه گفت : افسوس که در ایران نبود که ظلّ السلطان و صاحب دیوان [وزیر ظلّ السلطان] و غیره او را غارت کنند" (راوندی ۱۳۸۵: ۴/۲). در واقعه شهادت سلطان الشّهداء و محبوب الشّهداء نیز چنانکه دیدیم، رقصاء و ذنب او را به اموال ایشان تطمیع و با خود همراه کردند (اشراق خاوری، رحیق ۲: ۶۱۰).

۶- محمّد علی محلّاتی بدان سبب معروف به "سیّاح" شد که ۱۸ سال دور دنیا را گشت. کتابش، خاطرات حاج سیّاح، خواندنی است. وی در این کتاب در مواضع مختلف به شرح نابسامانی اوضاع قضایی ایران و شدت قدرت ملّاها در آن روزگار پرداخته، نمونه هایی حیرت انگیز در این زمینه به دست می دهد (برای مثال رجوع فرمائید به صفحات ۱۷۵-۱۷۸ کتاب). سیّاح مکرراً به ناامنی وضع "بابی"ها و اینکه چگونه با استفاده از تهمت "بابی" هر ظلم اجتماعی روا می گشت اشاره می کند. آنجا که پای مناسبات خود وی با ظلّ السلطان است به شدت محتاط می شود. به وجود مناسباتی مودّت آمیز اشاره می کند اما از شدت آن و ارتباط آن با زندانی شدن خود، چیزی نمی نویسد.

حاجی میرزااحیدرعلی اصفهانی در بهجة الصدور از اصرار سیّاح به درگیر نمودن بهائیان و استفاده از ایشان در اغراض سیاسی خود یاد می کند و می نویسد: "هشت، نه سال فانی و احباب به این وبال مبتلی بودیم. بسیار هم به همین مقصود مسافرت نمود، حتّیٰ به ساحت اشرف هم مشرف شد و چون از این امید مقطوع شد، چه اذیتات و جفاهائیکه نمود" (۲۶۳، ۲۲۷).

حاج آقا محمّد علاقبند در کتاب تاریخ مشروطیت خود، شرح تشرّف حاج سیّاح را به حضور جمال مبارک درج می نماید. وی می نویسد که سیّاح به حضور جمال قدم عرض می نماید: "... اگر وقتی امر دایر شد و حضرت والا اراده فرمود که با برادر خود مخاصمه بفرماید، مطیعین

شما در اطاعت ایشان باشند". جمال مبارک در جواب می‌فرماید: "ما را در ملک مداخله نخواهد بود، ما در قلوب تصرف داریم..." و چون سیاح از ظلّ السلطان تعریف می‌کند، می‌فرماید: "این ظلّ زایل که لایق و در خور ذکر نیست..." (۵_۶) نکته‌ای که در حاشیه می‌توان از این مطلب نتیجه گرفت آن که، علاقتند مقصود ظلّ السلطان را مخاصمه با برادرش مظفرالدین میرزا ثبت نموده است و نه با ناصرالدین شاه.

۷- این تاریخ تخمینی برای تشرّف سیاح به حضور جمال‌المبارک با آنچه جناب اشراق خاوری بدون تصریح به سال تشرّف او، در این زمینه نوشته‌اند (رجوع فرمائید به یادداشت شماره ۸) همخوان نیست، لیکن به دلایلی این تخمین موجه تر به نظر می‌رسد:

در مصاییح هدایت جلد اول، در شرح حالی که به قلم میرزا حسین زنجانی، راجع به مسجونیت جناب علی محمد ورقا در سال ۱۳۰۱ هـ.ق در یزد و بعد انتقال ایشان به اصفهان، نوشته شده است، می‌خوانیم "در آن ایام ظلّ السلطان سیاح را برای خیال فاسد خودش به حضور جمال قدم فرستاده بود..." (۲۶۱_۲۶۲). سیاح در خاطراتش، به سفرهایی که پس از بازگشت به ایران مجدداً به خارج از کشور داشته است، اشاره می‌کند. در ۱۳۰۱ هـ.ق سفری به مگه و بعد بصره و بغداد داشته است. این سفر در مجموع یکسال به طول انجامیده (سیاح ۲۸۱) در ۱۳۰۲ از راه عتبات به ایران بازگشته است.

از تطبیق آنچه از قول میرزا حسین زنجانی نقل شد با این تاریخ سفرهای حاج سیاح، می‌توان نتیجه گرفت تشرّف وی به حضور جمال مبارک در ۱۳۰۲_۱۳۰۱ هـ.ق واقع شده است. البته سیاح در خاطراتش مطلقاً به رفتنش به عکا اشاره‌ای نمی‌نماید. وی چنانکه خود می‌نویسد سفرنامه خارجه‌ای نیز دارد. اما با توجه به استیحا‌شی که از کشف حقیقت

مناسباتش با ظلّ السلطان داشته، بعید است در آنجا نیز به این موضوع پرداخته باشد.

۸- جناب اشراق خاوری در صفحه ۲۳۴ کتاب نورین نیرین، پس از شرح فرستادن سیاح به عکا، و اینکه پس از آن شاهزاده به مخالفت امر قیام کرد، شهادت ملاکازم طالخونچه‌ای سلطان الشّهداء و محبوب الشّهداء را حاصل خشم او از این جریان و در واقع مصداق بیان جمال قدم: "بر عناد قیام کرد"، شمرده‌اند. به عبارت دیگر، فرستادن سیاح به عکا را مربوط به قبل از ۱۲۹۶ ه.ق که سال شهادت نورین نیرین است، دانسته‌اند، و البته در مورد جریانات مربوط به ظلّ السلطان و سیاح، به لوحی از جمال قدم استناد فرموده‌اند که در آن از سیاح به "جاهل" و از ظلّ السلطان به "ظلّ زائل" تعبیر فرموده‌اند نگارنده تا کنون متأسفانه قادر به یافتن و زیارت لوح مذکور نگشته است. اما در صورتیکه مندرجات آن لوح مبارک، نتیجه‌ای جز این را ثابت نکند، دقت در مجموعه مطالبی که فعلاً در دسترس است، ما را به این نتیجه می‌رساند که گفته جناب اشراق خاوری در مورد اینکه شهادت سلطان الشّهداء و محبوب الشّهداء و کازم طالخونچه‌ای، پس از فرستادن سیاح به عکا و در واقع حاصل یأس و خشم از پاسخ منفی جمال قدم بوده است، قابل بررسی مجدد است؛ به چند دلیل:

الف- در لوح خطاب به روزنامه تایمز که در متن به آن رجوع نمودیم، در شرح قیام ظلّ السلطان بر عناد، به شهید نمودن سیدی بزرگوار در اصفهان و قطعه قطعه کردن و سوزاندن جسد او اشاره فرموده‌اند. کیفیت شهادت سلطان الشّهداء و محبوب الشّهداء به گواه تواریخ موجود، چنین نبود. هیكل مطهر کازم طالخونچه‌ای را هم گرچه پس از شهادت آویزان کردند و ریش ایشان را سوزاندند، ولی آن جان پاک "سید" نبود که مصداق بیان مبارک باشد. اما نشانه‌های مذکور راجع به

این شهادت، دقیقاً با شهادت جناب اشرف آبا ده ای در اصفهان تطبیق دارد. چنانکه حاج محمد علاق بند نیز پس از شرح تشرّف سیّاح به حضور جمال قدم می نویسد: "بعد از مراجعت حاج سیّاح و یأس در آن دستگاه، چه عداوت ها نمود و باعث چه قتل ها شد. حضرت اشرف را در اصفهان شهید نمود" (۶)

ب- از طرف دیگر چنانکه در مورد شهادت سلطان الشّهداء و محبوب الشّهداء می دانیم، نقش ظلّ السلطان در آن واقعه نسبت به امام جمعه و ذئب ضعیف تر بود، به نحوی که بنا به فرمایش جناب ابوالفضائل، این دو لازم دیدند، "نواب ظلّ السلطان را به مال میرزا تطمیع کنند و او را بدین وسیله با خود متّفق نمایند" (اشراق خاوری رحیق ۶۱۲-۶۱۰:۲). در حالیکه اگر شهادت ایشان، پس از فرستادن سیّاح به حضور جمال قدم و در نتیجه خشم حاصل از عدم قبول خواهشش می بود، احتیاجی به چنین ترغیب و تطمیعی نبود خود ظلّ السلطان، نقش فعال تر را داشت. به علاوه، در الواح بسیاری که راجع به شهادت نورین نیرین زیارت می نماییم، اشاره ای به این امر نیست.

ج- در شرحی که میرزا حسین زنجانی از مسجونیت جناب ورقا در ۱۳۰۱ ق در یزد و اصفهان نوشته است، می خوانیم که ظلّ السلطان "حضرت ورقا را به هوای دیگر مرخص نمود و به طمع سلطنت از قتل او گذشتند" (سلیمانی ۱:۲۶۱) در صورتی که اگر ظلّ السلطان پیش از این تاریخ، سیّاح را به حضور جمال مبارک فرستاده و پاسخ منفی خود را دریافت نموده بود، دیگر جایی برای آنکه "به طمع سلطنت" از قتل جناب ورقا بگذرد نمی ماند.

۹- در به شهادت رساندن میرزا اشرف آبا ده ای، ظلّ السلطان نقش بسیار فعال داشت. در سال ۱۳۰۶ جناب اشرف، بعضی از زیردستان ظلّ السلطان را تبلیغ نمود. به دستور ظلّ السلطان وی را محبوس نمودند.

آنگاه شاهزاده در مجلسی به تنی چند از علماء از جمله شیخ محمد تقی نجفی گفت: "این شخص می خواسته است نوکرهای درب اندرون مرا بایی کند و کتاب به آنها داده حکمش را بدهید، تا اجرا نمایم." (فیضی لثالی ۱۶۷-۱۶۶)

۱۰- علاوه بر جناب ملاعلی اکبر ایادی و جناب امین، جناب ابن ابهر نیز در جریان وقایع این سال دستگیر شدند (علایی ۴۲۷) همچنین سیداسدالله قمی از جمله محبوسین سال ۱۳۰۸ هج بود (به یادداشت شماره ۲۶ فصل بعد رجوع فرمائید).

۱۱- سیاح در شرح وقایع سال ۱۳۰۸ هج می نویسد که "حاجی ملاعلی اکبر" (جناب ایادی) به کامران میرزا گفت: "آقا! ما هرگز دخیل در این گفتگوها نیستیم. اگر مقصود شما بایی گرفتن است، هیچ یک از اینها بایی نیستند، مرخص کنید و اگر مقصود دیگر دارید والله ما نه کاغذ نوشته، نه قانون خواسته ایم" و کامران میرزا جواب داد: "من می دانم شما دونفر تقصیر ندارید، غرض منم بایی گرفتن نیست، و لکن شما را برای پولتیک دولت گرفته ایم، تلافی این زحمت ها خواهد شد." در اینجا "حاجی ابوالحسن" (جناب امین) گفت: "ما امید به مرحمت غیر حق نداریم" (۳۶۲).

۱۲- چند نکته دیگر را باید اضافه نمود تا شدت پیچیدگی اوضاعی که ظلّ السلطان را در این زمان احاطه کرده بود، آشکار شود. از طرفی ظلّ السلطان با سید جمال الدین افغانی نیز مناسباتی داشته است و مذاکراتی بین آنها بطور خصوصی صورت گرفته بود (سیاح ۲۹۲). گفته اند که ظلّ السلطان از سید خواست که برای رسیدن او به ولایتعهدی کوشش کند و سید پذیرفت (خان ملک ساسانی (۱:۱۹)). سیاح، از بزرگترین معتمدین ظلّ السلطان نیز به شدت سرسپرده سید جمال الدین بود و این نکته از نحوه یادآوری او از سید آشکار است

(رجوع فرمائید به سیاح ۲۸۷، ۳۲۱-۲۸۶)، و از طرف دیگر، مناسبات سیاح با ظلّ السلطان با همه سعی که در این باره نمودند، پنهان نمانده بود؛ چنانکه میرزارضای کرمانی از دستگیرشدگان ۱۳۰۸ ق که بعدها قاتل ناصرالدین شاه شد، در همان ۱۳۰۸ ق در زندان می‌گوید "سیاح می‌خواست شاه تراشی کند و خودش بیسمارک باشد" (سیاح ۳۶۵) و در محاکمه‌ای نیز که در ۱۳۱۳ ق پس از قتل شاه از وی نمودند می‌گوید که همه فکر سیاح این بود که ظلّ السلطان شاه بشود (براون ۷۵). مجموعه این وقایع در وضعیتی در جریان بود که از مدتی قبل ناصرالدین شاه از قدرت زیاد ظلّ السلطان نگران گشته بود (براون ۳۵۸). نوشته اند که ظلّ السلطان بر یک سؤم مملکت فرمانروایی می‌کرد و چند فوج سپاه داشت که بهترین قوای نظامی مملکت را تشکیل می‌داد. انگلیسها که علاقه مخصوص به جنوب ایران داشتند در سال ۱۸۸۷م مطابق با ۱۳۰۴ هـ ق برای جلب همکاری او یک نشان بزرگ انگلیس به وی اعطا کردند. همین باعث افزایش نگرانی ناصرالدین شاه شد، به نحوی که ظلّ السلطان را به طهران احضار کرد و وی را از تمام مناصب جز حکومت اصفهان، معزول ساخت (کاظم زاده ۱۷۰-۱۵۰) و به این ترتیب در ۱۳۰۸ ق قدرت ظلّ السلطان بسیار محدودتر از سابق شده بود.

یادداشت‌های "تغییر در نحوه سلوک شاه نسبت به بهائیان"

۱۳- شرح مطلب را می‌توانید در مصابیح هدایت جلد دوم، صفحات ۲۸۴ تا ۳۱۶ مطالعه نمایند.

یادداشت‌های "تقابل علما و حکومت"

۱۴- در سال ۱۸۹۰م (مطابق با ۱۳۰۸ ق) امتیاز انحصاری خرید و فروش تنباکو برای پنجاه سال به شرکت انگلیسی تالبوت (Talbot)

داده شد. چون این امتیاز نوعی انحصار را به همراه داشت که به زبان فرانسه آن را رژئی (Regie) می خواندند در ایران به امتیاز رژئی معروف شد. چون استعمال تنباکو در آن زمان به شدت در ایران رواج داشت، اعطای این امتیاز به منزله دادن اجازه یورش به سرمایه ملت بود و مردم ناراضی شدند. ناراضی از طهران شروع شد و به سایر شهرها سرایت کرد. سید جمال الدین افغانی که در این زمان در ایران بود، عکس العمل شدیدی در قبال این مطلب نشان داد. پس از آنکه سید در سفر دوم از ایران اخراج شد، از بصره در شرح امتیاز تنباکو نامه ای به میرزا محمد حسن شیرازی، مجتهد بزرگ زمان نوشت و توجه او را به این امر جلب نمود (آوری ۲۰۶، ۱۹۹، ۱۹۵). میرزای شیرازی با صدور فتوایی استعمال تنباکو را تا لغو امتیاز آن تحریم کرد و نامشروع دانست مردم با فتوای میرزای شیرازی در یک جبهه واحد قرار گرفتند و نهضت دسته جمعی با اقدام میرزای شیرازی تقویت شد (براون ۵۳). این امر منجر بدان شد که شاه در ۱۳۰۹ ق مجبور به لغو امتیاز گشت. گفته اند که بعد از لغو امتیاز، ناصرالدین شاه دیگر هرگز نتوانست موقعیت قبلی خود را به دست آورد و روحانیون بر او پیروز شده بودند (آوری ۲۰۰).

۱۵- حضرت بهاء الله در لوحی به "انقلاب و اختلاف ایران" اشاره می فرمایند که پس از اتمام حجّ الهی بر اهل ایران، با فرستادن بدیع، در این مملکت حادث شده است (مانده ۴:۳۴). این لوح به شکلی که به چاپ رسیده است، متأسفانه فاقد تاریخ است. لیکن با توجه به تاریخ عصر ناصری پس از ۱۲۸۷ق (ارسال بدیع و لوح سلطان) به نظر می رسد پراقلاب ترین دوران عصر ناصرالدین شاه همین زمان، یعنی حدود ۱۳۰۸ هجق باشد.

یادداشت‌های "ایران و ایرانیان در این زمان"

۱۶- جناب فاضل مازندرانی، در اسرارالاثار خصوصی در شرح جمله "هیئات زود است دو اصبع متصل شود" می‌نویسند: "انذار دولت ناصرالدین شاهی برای تعدیات متعصبین و ستمگران ایرانی و عدم توجه آن دولت بلکه مساعدت با متعدیان و متنفذان است که با قدرت غیبیه با دو انگشت سطوت خود قبض کرده، مجازات می‌نماید و شاید تلویح به اتصال دو نفوذ خارجی از جنوب و شمال چنانکه سلب اقتدار گردد، می‌نماید" (۱:۱۴۴). قسمت اخیر توضیح جناب فاضل به خوبی می‌تواند ارتباط بین کلام مبارک "هیئات زود است دو اصبع متصل شود" را با آن چه پیش از آن آمده: "هر یوم اوامر و احکام خارجه نفوذ می‌نماید..." روشن سازد.

یادداشت‌های "سید جمال الدین افغانی"

۱۷- طبق نوشته براون، در مورد اوایل زندگی سیدجمال الدین تنها شرح ضعیفی در دسترس است که از اشکالات آن، عدم وضوح محل تولد اوست براون تصریح می‌کند که سید جمال الدین به گفته خودش در قریه اسدآباد نزدیک کانار از شهرستان کابل در سال ۱۲۵۴ق زاده شده است (۳). خان ملک ساسانی نیز می‌نویسد که سید به شیخ محمد عبده، شاگردش، می‌گفته که اهل اطراف کابل است و به دیگران هم گفته است که خانواده‌اش همه حنفی‌اند و در افغانستان سکونت دارند (۱۹۵-۱۹۴). با این همه، هر دو ایشان، براون و خان ملک ساسانی و بعضی دیگران مثل ناظم الاسلام کرمانی، برآنند که سید در اصل ایرانی بوده ولی به دلایل مختلف سعی در افغانی نمایاندن خود داشته است (براون ۳؛ خان ملک ساسانی ۱۹۹؛ ناظم الاسلام ۸۰-۷۹:۱) به هر حال، چنانکه می‌دانیم در الواح مبارکه همه جا نام وی صفت "افغانی" را

بدنبال دارد.

پیترآوری سید را از جمله شخصیت‌هایی ذکر می‌کند که به مبارزات روحانیون جهت داد. هرچند خود آوری می‌نویسد که روحانیون ایران با سید همراهی نمودند و سید نیز از ایشان انتقادات فراوان نمود آوری سید را همچنین نویسنده‌ای سیاسی و اصلاح‌گری مذهبی، برخوردار از نفوذ کلام بسیار و وفادار به اصول عقیدتی خود و بسیار بی‌باک توصیف می‌کند و توانایی عمده‌ی وی را در برانگیختن و تحریک دیگران می‌داند. به عقیده‌ی آوری، به دلیل اینکه سید در افغانستان از حمایت‌های افغانه سنی برخوردار بود، باید وی را سنی دانست. وی در شرح فعالیت‌های سید می‌نویسد هدف اصلی او توجیه حقایق اسلام به عنوان یک شیوه‌ی زندگی در عصر جدید و بیدار کردن مسلمانان برای رهایی از سلطه‌ی غرب بود وی جهت انتشار افکار خود، به هند، مصر، عثمانی سفر کرد. انگلیس‌ها او را از مصر اخراج کردند. مدتی در لندن اقامت داشت و در آنجا با شخصیت‌های معروفی ملاقات کرد و گویا به امریکا نیز رفته است. مدتی نیز در پاریس بود و در آنجا به نشر جراید برای احیای اسلام اقدام نمود دو بار در سالهای ۱۳۰۲ و ۱۳۰۷ هـ.ق به ایران آمد مدتی نیز در اسلامبول مورد سوء ظن علمای عثمانی ولی تحت حمایت سلطان عبدالحمید بود (۱۹۸، ۱۹۲، ۱۹۰) خان ملک ساسانی به نقل از دائرة المعارف اسلام، در مورد سید جمال الدین می‌نویسد که او با داشتن تعلیمات عالیه دینی و فلسفی چیزی ننوشته، فقط رده‌نیچریه به فارسی، و یک تاریخ مختصر افغانستان به عربی، و مقاله "بابی" در دائرة المعارف بستانی از قلم اوست مقالاتی که در روزنامه‌ها نوشته معروف‌تر است (۲۰۰) سید جمال الدین در سازمان فراماسونری نیز عضویت داشت. وی در سال ۱۳۱۴ق در اثر ابتلا به سرطان زبان درگذشت.

۱۸- این بیانات مبارکه عمدهٔ راجع به سفر دوم سید جمال الدین به ایران، به دعوت ناصرالدین شاه است. شاه در سفر خود به اروپا در ۱۳۰۶ هـ.ق در مونیخ سید جمال الدین را دید. امین السلطان صدراعظم از جانب شاه با او تماس گرفت و مقلّمات سفر وی را به ایران فراهم ساخت (آوری ۱۹۴). شاه که این زمان نظر مثبتی به سید داشت وی را به خود نزدیک ساخته، خدمات و وظایف بسیار از قبیل تدوین قوانین و امثال آن به وی واگذاشت (براون ۴۴-۴۳). گفته اند امین السلطان صدراعظم نیز از این سفر سید بسیار راضی بود، چون حضور سید جمال الدین وسیله مناسبی در دست او بود تا از طرفی در برابر روحانیون که با وی به شدت مخالفت می کردند ایستادگی کند و از طرف دیگر، به دنیا نشان دهد که قصد انجام اصلاحات با بهره‌وری از خدمات یک مسلمان غیرتمند را دارد (آوری ۱۹۵) چنانکه از متن نامه ای که سید از عبدالعظیم به شاه نوشته است، برمی آید سید جمال الدین به حتی در نزد امین السلطان صدراعظم معتبر بود که از جانب او پس از ملاقات در مونیخ و پیش از آمدن به ایران، به روسیه فرستاده شد، تا خاطر اعظم آن کشور را در مورد امین السلطان و بی تقصیری او در جریان امتیازهایی که پیش از آن به انگلیس داده شده، آسوده ساخته، حسن نیت او را نسبت به دولت روس مسجّل نماید (کسروی ۱۳-۱۲). در همین نامه، سید به اینکه "وعد احترامات و ستایش خود را از لسان مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی" شنیده است، اشاره می کند (کسروی ۱۴) طرفداران سید در باب نظر مساعد شاه در شروع این سفر، نسبت به سید جمال الدین حتی گفته اند که شاه قصد دادن مقام صدراعظمی به او را داشته است. کسروی ضمن ردّ این حرف می نویسد: "می توان گفت که خود سید چنین چشمی از شاه داشته است" (۱۲-۱۱).

۱۹- چنین بنظر می رسد که جمال قدم و حضرت عبدالبهاء لفظ

"فساد" را در زمینه‌های اجتماعی، غالباً در مورد اقدامات سیاسی ضد حکومتی استفاده فرموده‌اند شواهد این برداشت الواح و آثاری است که اشاره به مسائل سیاسی در آنها مسلم است. برای مثال: "سیاح را به سجن اعظم فرستاد مخصوص از برای ظهور فساد اکبر..." (مانده ۴:۱۵۶) و "... در بعضی بیوت و اسواق، هر یوم اوراقی به دست افتاده و در آن آنچه سبب و علت فتنه و فساد بود مرقوم و مذکور" (مانده ۴:۱۳۳).

۲۰- در باب بست نشینی و اخراج سید از ایران، باید بگوییم هنگام سفر دوم سید جمال الدین کم کم به علت تلقینات اطرافیان شاه به او که نتیجه اقدامات سید، تضعیف قدرت شاه است (براون ۴۴) و نیز به دلیل انتقاد آشکار سید از حکومت و دربار ایران (آوری ۱۹۲)، نظر شاه از او برگشت. در نتیجه، به طوریکه از نامه خود سید خطاب به ناصرالدین شاه برمی آید، شاه خواست که سید طهران را ترک نماید و "مجاورمقابر شهر قم" بشود. سید به عبدالعظیم می‌رود، در آنجا بست می‌نشیند و نامه گله آمیز مذکور را در شرح سفرش به ایران و اینکه چه خدمتها در سفر به روسیه، پیش از آمدن به ایران، در جهت اصلاح روابط روس ها با ایران و امین السلطان انجام داده است، و اضافه می‌کند "اینک در حضرت عبدالعظیم نشسته تا امر از مصدر عزت چه صادر شود" (کسروی ۱۴). سید جمال الدین هفت ماه در عبدالعظیم متحصن بود تا اینکه به حکم شاه، او را از حرم بیرون کشیدند و چنین پراکندند که این مرد، "سید نیست سهل است، اسلام او نیز مشکوک" است و در سرمای سخت زمستانی او را تحت الحفظ تا مرز عثمانی راندند (آرین پور ۱:۳۷۶).

۲۱- عروة الوثقی را سید جمال الدین در پاریس با کمک دوستش

شیخ محمد عبده از متفکرین و مدرّسین اسلامی، منتشر ساخت. این

هفته نامه به زبان عربی، با اهداف سیاسی و عمدتاً در ضدیت با انگلیس چاپ می‌شد و در زبان فرانسه نیز نامی به معنی رشته ناگسیختنی داشت بر طبق نوشته مترجم کتاب تاریخ معاصر ایران در یادداشتهای این کتاب، سید جمال الدین و شیخ محمد عبده (مفتی سابق مصر) با مساعدت مالی اعضای جمعیتی سری به نام عروة الوثقی، به انتشار این نشریه پرداختند مقالات این جریده بر مبنای سه اصل: اتحاد مسلمانان، مخالفت با انگلیس و اصلاح وضعی داخلی ممالک اسلامی قرار داشت (آوری ۲۰۳). از این نشریه، هجده شماره از جمادی الاولی تا ذی الحجه ۱۳۰۱ هـ ق منتشر شد (آرین پور ۳۷۴-۳۷۳:۱).

بعضی از تاریخ‌نویسان رفتن سید جمال الدین از اسلامبول به پاریس و انتشار عروة الوثقی را در آنجا، مربوط به بعد از قتل شاه ایران و قتل میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی ذکر می‌نمایند (۱۱۴). اما با توجه به اینکه بعد از به قتل رسیدن ناصرالدین شاه در ذی القعدة ۱۳۱۳ ق سید کمتر از یکسال آنهم در خود مملکت عثمانی و نه پاریس که محل چاپ عروة الوثقی بود، زندگی کرد؛ به نظر می‌رسد اطلاعات مذکور در این مورد نیاز به اصلاح دارد.

یادداشتهای "شیخ احمد روحی - آقاخان کرمانی - احمد کرمانی"

۲۲ و ۲۳ - شیخ احمد روحی و آقاخان کرمانی را از پیشگامان آزادی خواهی در ایران دانسته‌اند. غالب کتب تاریخ مشروطه ایران، در بررسی مقدمات مشروطه، اشاره‌ای به این دو تن در میان دیگر آزادی خواهان پیش از مشروطه دارند. (رجوع فرمائید به: کسروی ۱۳۶؛ براون ۹۴-۹۲؛ ناظم الاسلام کرمانی ۱۵-۱۱:۱).

شیخ احمد روحی فرزند ملامحمد جعفر شیخ العلماء کرمانی در

حدود سال ۱۲۷۲ق به دنیا آمد (براون ۴۱۰) گفته اند که عربی و فقه و اصول و حدیث را در کرمان نزد پدر آموخت و امام جماعت مسجد شد. بعد در ۱۳۰۲ ق به اتفاق میرزا آقاخان کرمانی به اصفهان و بعد از آن به طهران و رشت رفت و در ۱۳۰۵ ق به اسلامبول مهاجرت کرد و از آنجا به حج رفت و در بازگشت، با دختر یحیی ازل ازدواج کرد و بعد به سید جمال الدین افغانی گروید و در راه "ترویج عقیده اتحاد اسلام دست به کار و کوشش زد" تألیف اصلی او کتاب هشت بهشت است که در شرح عقاید ازلیان و تفاوت آنها با بهائیان نوشته شده است (آرین پور ۱:۳۹۴)

میرزا آقاخان کرمانی نام اصلیش عبدالحسین فرزند میرزا عبدالرحیم بردسیری بود. در ۱۲۷۰ ق زاده شد. در کرمان ریاضیات، علوم طبیعی و حکمت را تحصیل کرد. در اصفهان از طرف مسعود میرزا ظل السلطان به خوشی پذیرفته شد و شاهزاده میل داشت او را به خدمت خود بگمارد. میرزا آقاخان قبول نکرد. به طهران و بعد به اسلامبول رفت و در زمره کارکنان روزنامه اختر درآمد و با سید جمال الدین آشنا شد و با او همفکری نمود (براون ۴۷). وی تألیفاتی نیز داشته است از جمله: جنگ هفتاد و دو ملت. انشاءالله و ماشاءالله و دو تاریخ نامه باستان و آیینة سکندری (آرین پور ۱:۳۹۱).

در مورد تلویحات فکری این دو تن گفته اند که ابتدا در ایران چون دیگران شیعه بوده اند، سپس در اسلامبول به ازل گرویده اند و دو دختر او را به زنی گرفته اند، و پس از آن، به یکباره بی دین شده و آشکارا "طبیعی گری" نموده اند. در پایان کار باز به مسلمانی برگشته و طرفدار سید جمال الدین شده، و به همدستی او در اتحاد اسلام کوشیده اند (کسروی ۱۳۶).

در فعالیتهای سیاسی که سید جمال الدین، این دو تن و دیگر

یارانشان داشتند، نامه های بسیار از قول سید به علمای نجف و سامرا و ایران و رجال و مردم پایتخت و دیگر شهرهای ایران نوشتند و آنان را به اتحاد اسلام خواندند و از حکومت استبدادی ناصرالدین شاه و اعمال امین السلطان صدر اعظمش انتقادها کردند (آرین پور ۱۳۹۰: ۱). با کشف فعالیت هایشان، دولت ایران استرداد آنها را به خاک ایران خواست. با وساطت سیدجمال الدین نزد حکومت عثمانی، ایشان را به جای فرستادن به ایران در ۱۳۱۳ هـ.ق به طرابوزان تبعید کردند. اما بعد از واقعه قتل شاه و افزون شدن سوء ظن راجع به ایشان، عثمانی ها آنها را به دولت ایران تسلیم کردند. در تبریز، مأمورین دولت ایران، سر آنها را بردند و پوست سر آنها را به طهران فرستادند (آرین پور ۳۹۱-۱۳۹۰: ۱).

۲۴- براون می نویسد: "حاجی میرزا احمد کرمانی، مانند حاجی شیخ احمد روحی (که با دقت باید آنانرا از یکدیگر جدا دانست)، فردی بابی ازلی بوده" و اضافه می کند که خاتمه حیات وی ظاهراً در زندان و بر اثر بیماری بوده است (۳۹۹). آواره نیز در جزء اول کواکب الدریه، در ضمن ذکر دستگیرشدگان ۱۳۰۸ ق می نویسد: "من جمله میرزا احمد کرمانی بود که گاهی خود را بهایی و زمانی بیانی و وقتی آزادی خواه قلمداد می کرد" (۴۸۵). ناظم الاسلام کرمانی نیز در ضمن نقل قولی در مورد کشته شدگان راه فعالیت های سیاسی آن زمان، مطالبی را ثبت می کند که به خوبی گویای جدا بودن شخصیت های احمد کرمانی و شیخ احمد روحی کرمانی است و در عین حال اطلاعاتی راجع به احمد کرمانی به دست می دهد. "... شیخ احمد روحی ... را در خاطر دارید که در تبریز سرازتن جدا کردند؟... حاج میرزا احمد کرمانی را دیدید که در انبار شاهی جان داد؟ (۱: ۲۸۱)". به نظر می رسد، مرگ میرزا احمد کرمانی در همان حبس ۱۳۰۸ ق روی داده باشد.

۲۵- مراجعی که برای شرح حال شیخ احمد روحی نام بردیم، در باره

زمان خروج او از ایران که در ۱۳۰۵ هـ.ق بوده است و نه قبل از آن، مَتَّفَقُ الْقَوْلِ و البته در هیچیک ذکری از تاریخچهٔ ایمان به امر مبارک نشده است.

۲۶- ازلی شدن احمد کرمانی که در لوح مندرج در مجموعهٔ الواح عندلیب، صفحات ۹۲-۹۰، تحت عنوان تَمَسَّک به "نفس مجعوله" از آن یاد فرموده‌اند، با توجه به تاریخ نزول این لوح که سال ۱۲۹۸ هـ.ق بوده است، مربوط به قبل از این تاریخ است و ازلی شدن شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان بنا به شرح حیاتشان (ر.ک یادداشت ۲۲ و ۲۳) مربوط به بعد از این سال. میتوان گفت منظور از اینکه در لوح دیگر مورخ ۱۲۹۸ ق پیش‌بینی می‌فرمایند که "بقیه‌ای" برای احمد کرمانی، "موجود و مستور" است، وجود این دو نفس در کرمان است که بعد ازلی شدند و بر ضدیت امر مبارک قیام کردند.

۲۷- در مورد علت این قریبت رجوع فرمایید به: آیین پور

۱:۳۷۸-۳۷۹

یادداشت‌های "جراید"

۲۸- روزنامه اختر به کوشش و یاری سفیر ایران در اسلامبول، میرزا محسن خان معین‌الملک، و به مدیریت آقامحمد طاهر تبریزی و نویسندگی میرزا نجف علی‌خویی مترجم و نایب سفارت ایران در ۱۲۹۲ هـ.ق ایجاد گردید. این روزنامه از سیاست و تجارت و علم و ادب و دیگر منافع عمومی سخن می‌گفت و بعضی افکار اصلاح طلبی و کارهای دولت در آن نشر می‌یافت. مدتی اختر تعطیل شد. اما میرزا حسین خان سپهسالار پولی فرستاده آن را باز از نو دایر نمود (آدمیت، اندیشه ترقی ۴۰۸-۴۰۷). بعدها به طوریکه آیین پور می‌نویسد، بسیاری از روشنفکران و آزادی خواهان به نام آن روز، مانند میرزا آقاخان کرمانی،

شیخ احمد روحی، میرزامهدی خان تبریزی (بعداً ناشر حکمت در قاهره)، میرزا علی محمد خان کاشانی (ناشر ثریا و پرورش) با این روزنامه همکاری نزدیک داشتند (۱:۲۵۰).

۲۹- آیا ممکن است اشارهٔ هیکل مبارک فرضاً به جمعیت سَری که با نام عروۃ الوثقی در پاریس موجود بود و جریده‌ای به همین نام را منتشر می‌کرد، باشد؟ با فرض اینکه سالها بعد از تعطیل آن جریده، خود این جمعیت همچنان بر سر کار بوده باشد (در مورد جمعیت عروۃ الوثقی رجوع فرمائید به ناظم الاسلام ۱:۷۶).

۳۰- روزنامه انتقادی قانون را میرزا ملکم خان منتشر می‌ساخت. در تاریخ شروع انتشار آن، شاید به این دلیل که شماره‌های این روزنامه تاریخ نداشت، اختلاف اقوال است پیتر آوری این تاریخ را ۱۸۸۰م مطابق ۱۲۹۸ هج ذکر می‌کند (۲۲۳)، و آراین پور در از صبا تا نیما، ۱۳۰۷ هج (۱:۲۵۱) از آنجایی که ملکم خان تا ۱۳۰۶ق سمت سفارت ایران در انگلیس را بر عهده داشت و بنابر این، دارای روابط مثبتی با حکومت ایران بود، و تنها در این زمان بود که از مناصب و القاب خود عزل شد، به نظر می‌رسد قول آراین پور در مورد شروع انتشار قانون، دقیق‌تر از گفتهٔ آوری باشد. در روزنامه قانون، ملکم خان، حکومت استبدادی ایران را به باد انتقاد گرفت و به اتفاق سید جمال الدین افغانی که در لندن با او تماس داشت در روزنامهٔ خود از بدگویی به صدراعظم ایران، امین السلطان و حتی شاه فرو گذار نکرد (آراین پور ۱:۳۱۶). آوری می‌نویسد ملکم خان با ابداع کلمهٔ قانون و انتشار روزنامه‌ای به همین نام، احتیاج ایران را به حکومت قانون و برابری افراد در برابر آن بیان کرد و اضافه می‌کند هرچند او این روزنامه را با استمداد از مفاهیم اسلامی آغاز کرد، ولی هدف غایی وی، عرفی کردن قانون بود (۲۲۳-۲۲۲). براون از انتشار قانون به عنوان یک شهامت

ادبی یاد می‌کند و می‌نویسد این جریده که متناویبا منتشر می‌شد، مورد تنفر شاه بود و جمعی از شوربختان ایرانی که شماره‌ای از آن در خانه آنها یافت می‌شد، بازداشت شده، به سختی کیفر دیدند (۳۵-۳۴).

۳۱- مراجعه فرمائید به یادداشت شماره ۱۹ همین فصل.

۳۲- مراجعه فرمائید به یادداشت های فصل "رساله مدنیّه و عصر اصلاحات".

۳۳- نشریه هفتگی ثریا به سال ۱۳۱۶ هـ ق در قاهره منتشر شد و ابتدا آن را میرزاعلی محمد خان کاشانی می‌نوشت و آوازه گفتارهای تند او به همه جا می‌رسید. ولی سپس او جدا شده و نشریه پرورش را بنیاد نهاد و انتشار ثریا را به سید فرج الله خان کاشانی واگذار نمود (کسروی ۴۱).

۳۴- روزنامه پرورش در اوایل سال ۱۳۱۸ هـ ق توسط میرزا علی محمد خان کاشانی که گفتاری تند و آتشین داشت، انتشار یافت. آرین پور آن را از بهترین و مهم‌ترین روزنامه های فارسی و سودمند در تربیت افکار و از موجبات انقلاب فکری ایران می‌داند (۲۵۲-۲۵۱:۱).

۳۵- حبل المتین نشریه‌ای هفتگی بود که در سال ۱۳۱۱ ق در کلکته تأسیس شد (آرین پور ۲۵۲:۱) و چون در هندوستان چاپ می‌شد، به راحتی در باره گرفتاریهای سیاسی ایران می‌نوشت و انتقاد می‌کرد و از همه روزنامه‌های آن زمان، به نام تر بود. از آنجائی که شخص ثروتمندی به نام "تفیوف" پول زیاد می‌فرستاد که این روزنامه بطور مجانی به علمای نجف و سایر مناطق برسد، به این وسیله پیوستگی بین حبل المتین و علما پدید آمد. این نشریه بارها پیشنهاد قانون و حکومت مشروطه (یا مشروعه) نمود. نویسنده آن جلال الدین کاشانی مؤید الاسلام بود (کسروی ۴۲). پس از پیروزی مشروطه، حبل المتین طهران که شاخه‌ای از حبل المتین کلکته بود، توسط سید حسن کاشانی

برادر مؤید الاسلام منتشر شد (آرین پور ۱:۲۲). این نشریه در زمان به توپ بستن مجلس تعطیل شد و میرزاسیدحسن که به رشت تبعید شده بود، در آنجا جبل المتین رشت را منتشر ساخت. پس از اخراج محمد علی شاه، سید حسن به طهران برگشت و دوباره جبل المتین را در آن شهر منتشر ساخت. که بعد از چند ماه تعطیل شد (آرین پور ۲:۱۰۷).

فصل هشتم

۱۳۱۰: هشدار حضرت عبدالبهاء

در مورد دخالت علما در امورسیاسیه

حضرت عبدالبهاء در سال ۱۳۱۰ هـ ق رسالهٔ سیاسیه را نگاشتند. به فرمودهٔ خود هیکل مبارک در یکی از الواح، خلاصهٔ این رساله آن است که "مداخلهٔ علما در امور سیاسیہ منتج به مضرات کلیه می‌گردد" (اشراق خاوری، محاضرات ۷۸۷-۷۸۶:۲). در اینجا البته مقصود ما بررسی همه جانبه این اثر مبارک نیست. تنها مطابق با موضوع تحقیق خود، به بررسی مفاد این رساله آن چنان که بازگویی نقطه نظر مبارک راجع به اوضاع ایران آن روز است می‌پردازیم.

در ابتدای رساله، حضرت عبدالبهاء دلیل نگارش را چنین ذکر می‌فرمایند که "چون بعضی وقایع مخالف کل شرایع که مخرب بنیاد انسانی و هادم بنیان رحمانیست از بعضی نادانان و بی‌خردان و شورشیان و فتنه‌جویان سرزده، دین مبین الهی را بهانه نموده و ولوله و آشوبی برانگیخته، اهل ایران را در پیش امم دنیا از بیگانه و خویش رسوا نموده‌اند" هیکل مبارک لازم دیده‌اند که "مجملی در اسّ اساس آیین یزدانی بیانی رود و به جهت هوشیاری و بیداری یاران ذکری شود" و در توصیف این فتنه‌جویان، می‌فرمایند: "دعوی شبانی نمایند و صفت گرگان دارند" (۲-۳). پس از این مقدمه، هیکل مبارک، متن را با تأکید بر ضرورت وجود "ضابط و رابط و مانع و رادع" در عالم انسانی شروع

می‌فرمایند. به وجود دو نوع رادع و مانع، یکی قوه سیاسیّه و دیگر قوه روحانیّه اشاره نموده، در همین جا به جدایی حیطة این دو قوه تأکید و تصریح می‌فرمایند. آنگاه، پس از دعوت بهائیان به اطاعت از حکومت و استناد به بیانات جمال قدم در این مورد، به شرح آن می‌پردازند که نجاج و فلاح اهالی، به طور فطری منظور نظر شهریاران است و اگر فتوری در راحت اهالی حاصل شود، از عدم کفایت پیشکاران و شدت جهالت بدخواهانی است که در لباس علم ظاهرند (۱۸-۶)، و بدین طریق کم‌کم، موضوع صحبت را که پیش از این کلی بود، به این مطلب خاص می‌فرمایند که پنجاه سالست "این جمع بیخردان یعنی پیشوایان"، "در معابر و منابر و مجالس و محافل" این حزب مظلوم را تهمت فساد می‌دادند، "مقتضای عدل الهی ظهور و وضوح حقیقت هر حزب و گروه بود تا... معلوم و مشهود گردد که مصلح کیست و مفسد که" به دنبال آن، به شرح این مطلب می‌پردازند که هر وقت علمای دین در عالم سیاست دخالت کردند، امر به تشتیت و تفریق مومنین منجر شد و "نایره فساد برافروخت و نیران عناد جهانی را سوخت"، و موارد تاریخ تحقّق این جریان را برای نمونه ذکر می‌فرمایند و اظهار شگفتی می‌فرمایند که نفوسی که "تدبیر لانه و آشیانه... خویش نتوانند و از بیگانه و خویش بی‌خبرند، در مهام امور مملکت و رعیت مداخله نمایند" (۲۹-۱۹)، و کم‌کم موضوع را کلی‌تر می‌فرمایند: علما دین "مصدر تشریح احکام الهی هستند، نه تنفیذ"، و این مطلب را بدینگونه توضیح می‌دهند که کار علمای دین آن است که هرگاه حکومت، در "امور کلیه و جزئیّه"، مقتضای شریعت را استفسار نماید، ایشان، آنچه را مستنبط از احکام الله است، بیان نمایند، نه اینکه در امور سیاسی دخالت نمایند. آنگاه به شرح این نکته می‌پردازند که همیشه مصدر تعرّض به مومنین به آیات الله، علمای ظاهر بوده‌اند و سپس به شرح کلیّاتی از

احتیاج بشر به شریعت، مناسبت بین شریعت و حکومت که در واقع "معین و ظهیر یکدیگرند"، و اهانت به یکی خیانت با دیگری است، و ارتباط بین حکومت و ملت که چون ارتباط رأس و دماغ است با اعضاء و جوارح پرداخته و رساله را با این هشدار به "احبای الهی" به پایان می‌برند که "گوش هوش" باز کنند، و "از فتنه جویی احتراز" و "اگر بوی فسادی از نفسی استشمام" نمایند، "ولو به ظاهر شخص خطیری باشد و عالم بی‌نظیر"، بدانند "دجال رجاست..." (۵۲-۳۰)

با زیارت رساله، آنچه ما در جستجوی آئیم، بدینگونه استنباط می‌شود: در زمان نگارش رساله، فتنه جویی سیاسی علما منجر به ولوله و آشوبی شده است، در حقیقت که انعکاس آن به خارج از مرزهای ایران نیز رسیده است. تاثیر این فتنه جویی به نحوی بوده که روشن ساخته است نسبت فساد و عنادی که پیشوایان دین به احبای الهی می‌داده‌اند، در حق خودشان صادق آمده است. و سرانجام اینکه هیکل مبارک لازم می‌دیده‌اند که به احبای الهی در مورد این فتنه جویی و ضرورت احتراز از آن هشدار دهند.

آنچه در مورد اوضاع اجتماعی ایران در این زمان، به نحوی که در ارتباط با مندرجات رساله سیاسیه معنی دار باشد، می‌دانیم عمده راجع به شروع جبهه گیری علنی علماء علیه حکومت است. مطلبی که به قوی‌ترین شکل در جریان تحریم تنباکو ۳ جلوه‌گری نمود، و نتیجه‌ای که داشت، پیروزی علما بر شاه و حکومت بود (آوری ۲۰۰). اما با آنکه در فاصله ۱۳۰۷ق (انعقاد قرارداد تنباکو) تا ۱۳۱۰، زمان نگارش رساله سیاسیه یا دقیق‌تر، در فاصله یکسال از لغو قرار داد در ۱۳۰۹ تا این زمان، واقعه‌ای که از لحاظ اهمیت سیاسی-اجتماعی و نیز دخالت علماء قابل قیاس با جریان تحریم تنباکو باشد، نمی‌یابیم؛ تا حدی بعید بنظر می‌رسد که آنچه منظور نظر حضرت عبدالبهاء از دخالت در امور

سیاسی بوده تنها راجع به خود این واقعه باشد، زیرا در زمان نگارش رسالهٔ سیاسیه، عملاً جریان امتیاز تنباکو، با لغو قرار داد آن در ۱۳۰۹ هـ.ق به اتمام رسیده بود. پس، تنها چیزی که می‌شود گفت آن است که به دنبال تحریم تنباکو، در ارتباط با آن و یا مستقل از آن، وقایعی سرچشمه گرفته از علما و با بهانهٔ دین در زمینهٔ امور سیاسی در جریان بوده است؛ وقایعی حاکی از جبهه‌گیری علماء علیه حکومت، به نحوی که حضرت عبدالبهاء از آن تحت عنوان "فساد" ۴ یاد می‌فرماید. وقایع و فعالیت‌هایی علیه حکومت وقت که چندین سال بعد به شکل جنبش مشروطه اوج گرفت به هر حال در مجموع بنظر می‌رسد، درک مفاد رسالهٔ سیاسیه، حتی تنها از زاویه خاصی که ما در اینجا ناظر به آن هستیم، یعنی از جنبه بررسی اوضاع اجتماعی ایران، در آن زمان، محتاج بررسی‌های دقیق‌تر می‌باشد. آنچه ما به طور قطع می‌توانیم از آن صحبت نماییم این است که با توجه به تأثیرات تجربهٔ تحریم تنباکو و پیروزی علماء در آن، حرکت‌های مورد اشاره هیکل مبارک به هر حال در جوی حاکی از غلبه علماء بر حکومت و پشتیبانی مردم از علما در مقابل حکومت در جریان بوده است. می‌توان گفت هیکل مبارک از جمله حفظ و حمایت بهائیان معاصر آن دوران را در مد نظر داشته‌اند و نیز روشن ساختن موضع ایشان را در قبال اینگونه فعالیت‌ها، هم برای اذهان خود ایشان و هم برای حکومت وقت.

حضرت عبدالبهاء در لوحی که بنا بر مفاد آن چهارده سال پس از نگارش رسالهٔ سیاسیه صادر شده است و در مقدمهٔ انتشار دوم آن به چاپ رسیده، در مورد محتوای این رساله می‌فرمایند: "در آن رساله، حقوق مقتسهٔ دولت و حقوق مرعیهٔ ملت و تعلقات بین راعی و رعیت و روابط بین سانس و مسوس و لوازم مابین رئیس و مرئوس مرقوم گردیده." در این لوح که در ۱۳۲۵ هـ.ق چند ماهی پس از پیروزی

مشروطه اول در ایران صادر شده، به اجباء می فرمایند، رساله سیاسیّه را "به عموم ناس بنمائید که جمیع مضرات حاصله فساد و فتنه در آن رساله، به اوضح عبارت مرقوم گردیده." مفاد این لوح و دستور چاپ و انتشار دوباره رساله سیاسیّه در دوران مشروطه طلبی (آواره ۱۶۶:۲) روشن می سازد که مطالب مورد اشاره در رساله، یعنی اقدامات سیاسی علماء، مسئله عمده این هر دو زمان، ۱۳۱۰ هـ ق و زمان مشروطه بوده است؛ یا به عبارت دیگر، اوضاعی که باعث نگارش رساله شده است، در ادامه خود جنبش مشروطه را به دنبال داشته است. چنان که در فصل مربوط به آغاز جنبش مشروطه خواهیم دید، حضرت عبدالبهاء در عهد مشروطه، از ۱۳۱۰ هـ ق یا زمان نگارش رساله سیاسیّه تحت عنوان "بدایت انقلاب" یاد می فرمایند (مانده ۱۹۷:۵ مکاتیب ۱۷۴:۵).

اما در این فاصله، فاصله زمان نگارش رساله سیاسیّه تا جنبش مشروطه، واقعه ای مهم اتفاق افتاد که بی شک در مسیر حوادث بعدی تأثیر گذاشت: قتل ناصرالدین شاه یا به تعبیر حضرت ولی امرالله، "اولین علامت" انقلابی که مقدر بود دایره اقتدار جانشینان این پادشاه را محدود کند و نهایتاً منجر به سقوط این سلسله شود (قد ظهر ۱۰۲).

در فصل آینده به این واقعه خواهیم پرداخت و بر پایان سلطنت ناصرالدین شاه نگاهی خواهیم افکند.

یادداشت‌های "۱۳۱۰ق:

هشدارهای حضرت عبدالبهاء در مورد دخالت علماء در امور سیاسیّه"

۱- در لوحی صریح بیان مبارک است که "رساله سیاسیّه در سنه هزار و سیصد و ده در بدایت انقلاب مرقوم گردید و یکسال بعد یعنی در سنه یازده به خط مشکین قلم و تاریخ آن سال در بمبئی طبع و تمثیل شده در آفاق منتشر گشت" (اسرارالاثار ۱۸۱:۴). در لوح مورخ ۱۳۲۵ هـ ق که در مقدمه چاپ دوم رساله سیاسیّه درج شده است، می‌فرمایند که رساله سیاسیّه "چهارده سال پیش" نگاشته شده است.

۲- حضرت عبدالبهاء شبیه این عبارات را، چنان که خواهیم دید، بعدها در مورد رهبران مذهبی مشروطه نیز بیان می‌فرمایند.

۳- رجوع فرمائید به یادداشت شماره ۱۴ فصل نهم "انعکاس وقایع سالی پر آشوب، در آثار مبارکه، ۱۳۰۸ق."

۴- رجوع فرمائید به یادداشت شماره ۱۹ فصل نهم "انعکاس وقایع سالی پر آشوب، در آثار مبارکه، ۱۳۰۸ق."

فصل نهم

پایان سلطنت ناصرالدین شاه

پایان سلطنت ناصرالدین شاه، با واقعه‌ای فرا رسید که خود نیز در آثار مبارکه مورد اشاره قرار گرفته است: قتل شاه. در اینجا، ابتدا به بررسی این مطلب در آثار مبارکه می‌پردازیم، سپس به مناسبت رسیدن به زمان پایان این سلطنت تقریباً پنجاه ساله، مروری خواهیم داشت بر آنچه در آثار و الواح در مورد ناصرالدین شاه و سلطنت او زیارت می‌گردد و پس از آن اشاره‌ای به وارث تخت و تاج ناصرالدین شاه خواهیم نمود و آنگاه پیش از آنکه کاملاً به عهد سلطنت تاجدار تازه بر تخت نشسته وارد شویم، مطالب آثار مبارکه را در مورد صدر اعظمی که در مدتی از دوران این هر دو سلطان و حتی زمانی بعد از آن، زمام امور را در دست داشت، بررسی می‌نمائیم.

قتل ناصرالدین شاه

حضرت عبدالبهاء در الواحی، به مناسبت موضوع، اشاره به این قتل و مسبب آن می‌فرمایند در لوحی شرح می‌دهند، زمانی که قرار بود محاکمه آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی در خاک عثمانی صورت گیرد. "حکایت محزنه اعلیحضرت پادشاه مرحوم مغفور ناصرالدین شاه" واقع گشت و آشکار شد "که جمال الدین لا غفرالله له با عونہ اش در این امر فظیع ذی مدخل بوده‌اند" ۲ (مائده ۵:۲۱۹) در لوح دیگری نیز

می فرمایند: "در خصوص قاتل شهریارمغفور، جناب صدارت عظمی ۳ به جمع قونسولهای اطراف خبر دادند که بعد از تحقیق دقیق و غوررسی معلوم گردید که قاتل مردود جمهوری و دهری بوده، تعلقی به دیگران نداشته" (مانده ۲۶۱:۵).

حضرت ولی امرالله در قدظهیوم المیعاد، در فصل "مجازات الهی" سلسله قاجاریه" به شرح ماجرای قتل ناصرالدین شاه می پردازند که چگونه روز قبل از جنبش پنجاه ساله سلطنت وی که قرار بود آغاز عصر جدیدی باشد و تدارک مفصلی برای آن صورت گرفته بود، در ضریح شاهزاده عبدالعظیم، شاه هدف طپانچه قاتل قرار گرفته، از بین رفت و جسد او را در کالسکه سلطنتی جلو صدر اعظم قرار دادند و به پایتخت آوردند ۴، تا انتشار خبر قتل او به تعویق افتد. به دنبال آن، هیکل مبارک به شرح تدارکات مراسم جشن از زبان فردی که ناظر این تدارکات و نیز قتل بوده می پردازند. این فرد ناظر در ضمن ارائه تصاویری بسیار گویا، امیدواری هایی را که به مناسبت فرا رسیدن آن روز به مردم داده می شد، بیان می کند (۱۰۴-۱۰۳) حضرت ولی امرالله در قرن بدیع نیز به وقوع قتل در روز قبل از جشن (۲:۴۲۴) و نام قاتل، میرزا رضا ۵، یکی از اتباع سید جمال الدین افغانی و اینکه در بدو امر، مسئله قتل شاه، به بهائیان نسبت داده شد ۶، اشاره می فرمایند و به شهادت رساندن علی محمد ورقا و روح الله ورقا را از اثرات شیوع همین تهمت ذکر می فرمایند (۲۵۶-۳:۲۵۵).

در تحلیل واقعه قتل شاه، حضرت ولی امرالله در قدظهیوم المیعاد، این واقعه را از طرفی اولین علامت انقلابی توصیف می فرمایند که مقدر بود دایره اقتدار پسر و جانشین ناصرالدین شاه را محدود کرده، منجر به عزل دو نفر از آخرین پادشاهان سلسله اش و اضمحلال کلی آن شود (۱۰۲)، یعنی، کشتن شاه را اولین علامت انقلاب مشروطه

دانسته‌اند. از طرف دیگر، این حادثه، به علاوه آنچه در پی آن آمد، یعنی سلطنت فرومایه آخرین پادشاه قاجار، و زوال این سلسله را علامات مجازات و انتقال الهی در اثر خونریزی‌های آن سلسله تعبیر فرموده‌اند (۱۰۰). در قرن بدیع، قتل ناصرالدین شاه را واقعه‌ای می‌دانند که پس از آن "آثار تنزل و انحطاط در خاندان وی نمودار گردید" (۲:۴۲۴) و در لوح قرن احبای شرق نیز قتل او را "جزای اعمال قبیحه شنیعه" می‌خوانند (۱۸۸).

گفتاری در سلطنت ناصرالدین شاه

آنچه گفته شد، شرح قتل پادشاهی بود که حیاتش همزمان با حیات عنصری دو مظهر امر و نیز مرکز میثاق گذشت. زندگی و نحوه عملکرد او در زمینه‌های مختلف، بی‌شک منعکس‌کننده جنبه‌هایی اساسی از وضعیت اجتماعی ایران در آن زمان است. تا کنون، در مواضع مختلف، چه در آثار حضرت بهاء‌الله و چه در آثار مرکز میثاق، نکاتی در این زمینه زیارت نموده‌ایم. البته این نکات، غالباً در زمینه جهت‌گیری و کیفیت سلوک ناصرالدین شاه نسبت به حضرت بهاء‌الله و مؤمنین ایشان است.

به شهادت حداقل یکی از الواح جمال مبارک، ناصرالدین شاه عامل اصلی وارد آوردن بلاهای متوالیه: شهادت حضرت اعلی، قتل عده‌ای از ذوی القربی جمال قدم و غارت اموال ایشان ۸، زندانی نمودن هیکل مبارک و سرگونی‌های ایشان بوده است (آثار قلم اعلی ۴:۳۱۵) اما حضرت بهاء‌الله به سبب وقوع رمی شاه، عمل ناصرالدین شاه را در قیام بر علیه امرالله، در مقایسه با سلطان عثمانی، بیشتر قابل توجیه می‌بیند: "شاه ایران چون از دست جاهلان آسیب دید آنچه کرد، راه به جایی داشت، ولی سلطان آل عثمان، بدون سبب و جهت بر ظلم قیام

نمود... (نقل از لوح قرن ۱۰۰). چنانکه می‌دانیم، پیش از ارسال لوح سلطان به فرمایش حضرت بهاء‌الله "رئیس از تفصیل به تمامه مطلع نبوده و نفسی هم جهره کلمه حقّی بر او القا نکرده" اما چون با ارسال این لوح توسط بدیع، حجّت به اهل ایران ختم شد و بلای قحطی ایشان را احاطه کرد، می‌فرمایند: "باید تفکر نمود که سبب چه بوده که رشحات بحر غضب الهی رئیس را مهلت داده و سایرین را اخذ نموده" (مآئده ۴:۳۴) در همین زمینه است که در لوح دیگری می‌فرمایند: "ثمّ اعلم بانّا القینا علی الذی ظلم کلمه من عندنا انه اعرض عنها سوف نجعله عبرة للعالمین ۹" (کتاب مبین ۲۱۹).

اما چون بعد از آن در ایام اقامت جمال قدم در عگا پیش‌تر می‌رویم، اشاراتی دالّ بر تغییر نحوه سلوک شاه با بهائیان در آثار مبارکه می‌یابیم. این تغییر تقریباً از بعد از وقایع ۱۳۰۰ هـ.ق و به نحو واضح‌تر از حول و حوش سنه ۱۳۰۸ ق در آثار مبارکه منعکس شده است. در این مورد به طور خاص، الواح جمال قدم مربوط به سال ۱۳۰۸ هـ.ق و نیز اشاره حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح (۱۸۴-۱۸۳) را خاطر نشان می‌سازیم. البته تغییر مذکور، فقط راجع به کیفیت سلوک شاه با بهائیان بود. از حقیقت امر مبارک، او همیشه دور ماند، چنان که در یکی از الواح که آن نیز ظاهراً در حدود ۱۳۰۸ ق نازل گشته است، به این اشاره می‌فرمایند که وی قدر نعمت ذکر نامش را در الواح مبارکه ندانست و "به خدمت چهل ساله التفاتی نمود"، و در ادامه نکته‌ای را در مورد وی ذکر می‌فرمایند که شرح آن ناگفته می‌ماند: "حال مبتلی شده به آنچه غیر حق به آن آگاه نه، قد انقطعت راحته و نومه امرا من لدی الله الامر الحکیم ۱۰" (مآئده ۸:۱۱۶).

در یکی از الواح سال ۱۳۰۸ ق جمال مبارک اشاره‌ای نیز به جنبه‌های عام‌تر و کلی‌تر مملکت داری ناصرالدین شاه فرموده‌اند: "...

حضرت پادشاه در هر مقامی از مقامات ملاحظهٔ عدل را داشته و به قدر وسع در عمار بلاد و راحت عباد سعی و جاهد... (مانده ۱۲۷:۴). در آنچه تا کنون در این مبحث زیارت نمودیم، مطالب غالباً راجع به مقاطع خاص زمانی و متن اوضاع اجتماعی مربوطه بود. اما در آثار حضرت ولی امرالله مبین همین آثار، برآیندی از مجموعهٔ مطالب مذکور را، از جانب مرجعی که در اعتبار خود یکتا و بی همتاست، زیارت می‌نماییم. طبیعی است که این برآیند، تفاوتی با بیانات مربوط به بعضی مقاطع زمانی خاص داشته باشد. برای مثال، برداشت کلی حضرت ولی امرالله از ارتباط ناصرالدین شاه و علماء را که ذیلاً می‌آید مقایسه فرمائید با آنچه در الواح ۱۳۰۸ هجری در مورد نحوهٔ سلوک ناصرالدین شاه در مقابل علماء و حفظ احباء در مقابل آنها زیارت نمودیم (مجموعهٔ الواح مبارکه ۳۶۶). در اینجا مروری خواهیم داشت بر توصیفات حضرت ولی امرالله در مورد ناصرالدین شاه و عصر او.

حضرت ولی امرالله در مواضع مختلف به ملقب شدن ناصرالدین شاه به "رئیس الظالمین" از جانب حضرت بهاءالله اشاره می‌فرمایند: (لوح قرن ۱۸۷، ۵۸؛ قرن بدیع ۲:۴۲۳) و خود نیز، از وی تحت عنوان "ظالم عجم ناصر جائر" یاد می‌فرمایند (لوح قرن ۱۸۷). در قرن بدیع، پس از ذکر بیان جمال مبارک راجع به ناصرالدین شاه: "ارْتَكَبَ مَا نَحَّ بِهٖ سَكَّانُ مَدَائِنِ الْعَدْلِ وَالْإِنصَافِ ۱۱"، در توصیف مظالم او، به شرحی از وضع مملکت در دوران این پادشاه "هوسران" ۱۲ می‌پردازند. در این شرح، هیکل مبارک، بعضی مطالب را عیناً به نقل قول از مرجعی ۱۳ می‌نگارند و می‌توان گفت با این نقل قول، در واقع صحت این مطالب را تأیید می‌فرمایند: ناصر الدین شاه حاکم مطلق کشوری بود که "عقاید و رسوم سالفة شرق در آن ریشه دوانده" و از اطراف به وزرایی "مزدور و محیل و ریاکار ۱۴" احاطه شده بود که همه در قبضهٔ قدرت او

اسیر بودند و هر آن ممکن بود به اراده او عزل شوند و در رأس دستگاهی قرار داشت که در آن "هر متصلی و مصدر امری در هر رتبه و مقام به رشوه خواری و رشوه پردازی هردو مشغول بود ۱۵" علما "حکومت مذهبی" جداگانه ای تشکیل داده بودند، شاه با آنها در عداوت نسبت به امر همداستان شده بود و مردم نیز در این راه پشتیبان ایشان بودند، مردمی که "به بیرحمی و قساوت و تعصب و دناوت و حرص و آرز و عادات رزیده معروف و موصوف بودند" (۲۶۱-۲۶۰:۲). در توقیع قد ظهر یوم المیعاد نیز، هیکل مبارک، ناصرالدین شاه را که از خود تحت عنوان "آسمان جاه" و "قبله عالم" یاد می نمود، "خود خواه"، "هوس ران" و "مستبد الرأی" ۱۶ می خوانند و صفات مشخصه حکومتش را نگهداشتن مردم در جهل و نادانی ۱۷، اختلال امور مالی کشور ۱۹ و توطئه چینی و انتقام کشی و فساد اخلاق درباریان ۲۰، و مملکت را در زمان او فرورفته در ظلمت سه گانه هرج و مرج ۲۱، ورشکستگی و ظلم ۲۲ توصیف می نمایند (۱۰۲). مصادیق بسیاری از این توصیفات، راجع به مردم یا دستگاه دولتی را، حداقل در شرح رویارویی ایشان با مظهر ظهور جدید و مؤمنین به او، در تاریخ امر دیده ایم. در همین توقیع منیع، هیکل مبارک با اشاره به اینکه جمال قدم در لوح سلطان اظهار امیدواری فرموده اند که ناصرالدین شاه "بنفسه" در امور توجه نماید، و اضافه می فرمایند، "ولی این امیدواری به انجام نرسید، زیرا سلطانی که سلطنتش همراه با قتل حضرت باب، حبس حضرت بهاء الله و نفی مکرر ایشان و کشتار لا اقل بیست هزار تن بوده است، نمی توانست چنین امیدواری را به منصفه ظهور رساند (۹۹-۱۰۰).

علما_ حکومت

در توقیع قد ظهر یوم المیعاد، حضرت ولی امرالله، همچنین به شرح

جنبه‌های مشترک سلطنت محمد شاه، ناصرالدین شاه و پادشاهان بعدی سلسله قاجار می‌پردازند. عناصر اصلی این مشترکات، همان توصیفات خاص سلطنت ناصرالدین شاه است (۱۰۰). اما در این میان، نکته‌ای که مخصوصاً شایسته دقت است، اشاره حضرت ولی‌امرالله می‌باشد به "تبعیت سخیفانه" این پادشاهان از "یک عده علمای نالایق و رذل". از آنجایی که دوران سلطنت ناصرالدین شاه طولانی‌تر از مجموعه دوران سلطنت پدرش و پادشاهان قاجار پس از خود اوست، پرداختن به این نکته در بخش مربوط به سلطنت او موجه می‌باشد.

دیدیم که حضرت ولی‌امرالله از طرفی به "حکومت مذهبی" جداگانه‌ای که علماء تشکیل داده بودند و همداستانی شاه با آنها در عداوت با امر و از طرف دیگر به تبعیت و چاپلوسی ۲۳ سخیفانه شاه از علمای نالایق اشاره می‌فرمایند آنچه می‌توان از فحوای بیان مبارک نتیجه گرفت، وجود روحانیت شیعه در ایران به عنوان مرکز قدرتی در مقابل شاه قاجار است؛ قدرتی که شاه و دستگاهش در صدد راضی نگاهداشتن آن می‌باشند. این موضوعی است که محققین تاریخ قاجار بسیار بدان پرداخته اند ۲۴.

جانشین ناصرالدین شاه

وارث تاج و تخت ناصرالدین شاه مظفرالدین میرزا ولیعهدش بود که به فرمایش حضرت ولی‌امرالله، "عنصری ضعیف و جبان" و "تحت نفوذ حزب شیخی" بود و نسبت به علماء رسوم، احترام و تجلیل بسیار مراعات می‌نمود (قرن بدیع ۲:۳۳۲) حضرت ولی‌امرالله در قدظهریوم المیعاد نیز این پادشاه را با همین صفات ضعف و جبن توصیف می‌فرمایند، به علاوه، به "مسرف و مبذر" بودن او نسبت به درباریان اشاره می‌فرمایند (۱۰۵). در ادامه این فصل، و نیز در پرداختن به

جنبش مشروطه، باز از او یاد خواهیم کرد.

از شخصیت‌های این زمان

بیش از آنکه داستان ناصرالدین شاه را کاملاً به پایان بریم و به وقایع زمان مظفرالدین شاه بپردازیم. بی‌مناسبت نیست به بررسی مطالب آثار مبارکه درمورد آخرین صدر اعظم ناصرالدین شاه که در زمان پسر و نیز نوه‌اش متنی بر همین مقام بوده است، بپردازیم کثرت نسبی مطالب مربوط به امین السلطان در آثار مبارکه، به علاوه مدت زمان طولانی زمامداریش، اختصاص دادن صفحاتی از رساله ما را به وی موجه می‌سازد.

امین السلطان

حضرت عبدالبهاء در تذکره الوفاء در شرح احوال سلیمان خان تنکابنی مطالبی به تفصیل در مورد میرزا علی‌اصغر خان امین السلطان صدر اعظم ایران ۲۵ بیان می‌فرمایند علت ذکر این مطالب در ضمن شرح حال شخص مذکور آن است که وی روزگاری از جانب حضرت عبدالبهاء نزد امین السلطان رفته بوده است. در اینجا، ضمن شرح مطالب راجع به امین السلطان در این مبحث از تذکره الوفاء، فرصت را برای پرداختن به بعضی نکات دیگر غنیمت می‌شماریم.

بیان مبارک در باره امین السلطان در تذکره الوفاء از شرح آن آغاز می‌شود که حضرت بهاء‌الله قبل از صعود فرموده بودند در صورت امکان، نفسی نزد وی رفته، با یادآوری همی که او " در حق اسیران " نموده است، به او پیغام دهد که این خدمت فراموش نمی‌شود و سبب عرت در جمیع شئون می‌گردد (۲۰۹). بیاناتی از حضرت عبدالبهاء که در بدایع الاثار ثبت شده است، روشن می‌سازد که "همت" امین السلطان

"درحق آسیران" راجع به "کلمه خیری" می‌گشت که وی در ایام سجن ملاعلی اکبر ایادی و حاجی امین گفته بوده است (۱۵۹-۱۵۸:۲). منظور از این "کلمه خیر" بنا بر لوحی دیگر از حضرت عبدالبهاء مندرج در محاضرات، بیان مطالبی بود که "دلیل بر تأیید او می‌شد" چون این مطالب حضور جمال قدم عرض شد. فرمودند پیغام مذکور برای او فرستاده شود (۱:۴۷) در ادامه بیان در تذکره الوفاء می‌فرمایند که چگونه بعد از صعود جمال قدم نیز، امین السلطان معاضدتی به یکی از احبای الهی به نام "سید اسدالله ۲۶" نمود.

در شرح معاضدت مذکور، هیکل مبارک می‌فرمایند: "... آقا سید اسدالله را آخوندهای ترک در اردبیل ذلیل نمودند. جفا روا داشتند و به قتل برخاستند. حکومت به لطایف الحیل از ضرب و قتل نجات داد. مغلولاً به تبریز فرستاد و از تبریز به طهران ارسال داشتند ۲۷" (۲۱۰-۲۰۹). این نجات دادن به "لطایف الحیل" از جانب حکومت خود جای دقت دارد. در لوح دیگری که ظاهراً قریب به همین زمان صدور یافته است، حضرت عبدالبهاء با تأکید بر آنکه تبلیغ امر باید به نوعی مجری شود که فزع عمومی را باعث نگردد، به این اشاره می‌فرمایند که در غیر این صورت شاه و ولیعهد که "نهایت عنایت دارند،" مثل اردبیل مجبور بر تعرض می‌شوند و در چنین وقتی تعرض مختصر در حکومت مدار، تسکین و محافظت است. چنانکه اگر آقا سید اسدالله را حکومت حبس نمی‌نمود به کلی او را عوام هلاک می‌کرد" (مکاتیب ۵۶-۶:۵۵). پس، از طرفی چنین به نظر می‌رسد که حکومت محلی در جهت گیری علیه بهائیان در این زمان، همسو با علمای متعصب نیست و از طرف دیگر، قدرت این حکومت در مقابل علماء و نفوذ ایشان در مردم به حلقی نیست که بتواند آشکارا حمایتی از بهائیان در مقابل ظلم بنماید. بنابراین، با حبس نمودن ایشان، هم وسیله حفظ آنها، و هم

اسباب تسکین تعصّب علماء را فراهم می آورد.

در ادامه مطلب در تذکرة الوفاء حضرت عبدالبهاء می فرمایند که در طهران، امین السلطان، آقاسید اسدالله را در دیوانخانه خویش منزل و مأوی داد ۲۸ و بعد شرح می دهند که چگونه ناصرالدین شاه در همان زمان، به علت بیماری امین السلطان به عیادت وی آمد و به واسطه صدراعظم از کیفیت احوال میرزا اسدالله مطلع شد و با وی که "اگر سابق بود، فوراً زینت دار می گشت ۲۹" مهربانی نمود (۲۱۰). در لوحی خطاب به میرزا اسدالله نیز حضرت عبدالبهاء با اشاره به بلایایی که وی در آذربایجان متحمل شده از ورودش به طهران و سکونتش در منزل امین السلطان، تحت عنوان مسکن نمودن او "در پناه شخص خطیری که ملجاء فقر است و پناه ضعفا... فریادرس مظلومان است و حامی مطلق ستمدیدگان" و "در ساحت نیر اعظم، حقیقت ذکرش مذکور بود" یاد می فرمایند و وضع سید اسدالله را که در ظلّ این "شخص خطیر"، "حلاوت لطف و مهر" دیده با ابن ابهر که در سایه "امیرکبیر" حبس و زندان" و "تلخی قهر" دیده است، مقایسه می فرمایند ۳۰ (مکاتیب ۲۲۷-۲۲۳؛ سلیمانی ۴۷۴-۴۷۳:۶).

پس از این جریانات، چون در سال ۱۳۱۳ هـ ق واقعه قتل شاه اتفاق می افتد و چنان که گفتیم، تهمت قتل او بر بهائیان وارد می شود، امین السلطان مانع از آن می گردد که دشمنان بتوانند با به قتل رساندن فوری میرزارضای کرمانی، تهمت قتل را بر بهائیان تثبیت نمایند و به دستور او تحقیقات کافی از میرزارضا به عمل می آورند و در نتیجه برائت بهائیان ثابت می گردد ۳۱ (سلیمانی ۴۷۴:۳). این مطلب حضور حضرت عبدالبهاء معروض می گردد و در نتیجه لوحی از قلم میثاق صادر می گردد که در آن امین السلطان را "مستحقّ اعظم ستایش" خوانده، اضافه می نمایند: "اگر حسن تدبیر آن دبیر دیوان عدل و انصاف نبود،"

غبار آن فاجعه بر دامان بیگناهان می‌رسید و "شورشیان" مجهول و میرا می‌ماندند، "لهذا خدمت نمایان به دیوان الهی نمود و پاداش آن انشاءالله، استقرار در دیوان بلند یزدان است" (سلیمانی ۴۷۵-۴۷۴:۳).

در تذکره الوفاء در ادامه مطلب، پس از اشاره به معاضدتی که صدراعظم در حق سید اسدالله نموده بود می‌فرمایند که امین السلطان، پس از متنی "مغضوب شهریار" ۳۲ و سرگون به قم گشت و در این زمان حضرت عبدالبهاء سلیمان خان مذکور را همراه با مناجات و لوحی نزد امین السلطان فرستادند ۳۳ در مناجات طلب عون و عنایت الهی برای وی شده بود و لوح مبارک، حاوی این بشارت بود که مغضوبیت و معزولیت او در آینده نزدیکی پایان می‌پذیرد. در این لوح، در ضمن روشن ساخته بودند که وی در واقع به پاس همت و خدمتی که "در حق مظلومی" مجری داشته بوده است، مجدداً به عزت می‌رسد. وی با نهایت احترام، لوح مبارک را زیارت نمود و گفت که اگر باز به قدرت برسد، بهائیان را حمایت خواهد کرد. پس از آن، خیلی زود، "برای مسند صدارت احضار گردید. در کمال استقلال به وزارت پرداخت و در بدایت فی الحقیقه حمایت می‌کرد ۳۴" (۲۱۲-۲۱۱). لیکن، چنانکه بیانات مبارک در لوح مذکور در محاضرات نشان می‌دهد با آنکه حضرت عبدالبهاء می‌خواستند "امین السلطان هم مانند منوچهرخان در این امر اسمی پیدا کند و ابدی شود،" چنین نشد. زیرا، از طرفی جمال بروجردی ناقض سبب خودت او شد، و از طرف دیگر، غرور خود او علت فراموشی و مانع از تأیید گشت (۴۸-۴۷:۱). همین معنی تمایل هیکل مبارک به "مؤید شدن" امین السلطان، ولی بروز خودت و غرور از جانب او، در بدایع الآثار نیز از قول حضرت عبدالبهاء نقل گشته است (۱۵۹-۱۵۸:۲).

چون امین السلطان در سال ۱۳۱۹ هـ.ق مطابق با ۱۹۰۲ م همراه با مظفرالدین شاه به اروپا رفت، در پاریس، دو نفر از بهائیان غرب

لواگتسینگر ۳۵ و هیپولیت دریفوس ۳۶ از طرف جامعه بهایی به حضور او و شاه رفتند و تقاضای تعدلت در حقّ بهائیان ایران نمودند و در پاسخ، وعدهٔ مساعد شنیدند. حضرت ولیّ امرالله، ضمن اشاره به این مطلب، اضافه می فرمایند که بر این وعده عملاً نتیجه‌ای مترتب نشد و صفات ناستودهٔ امین السلطان را متذکر می گردند ۳۷ (قرن بدیع ۲۵۹:۳). قول دادخواهی که امین السلطان داده بود در جریان ضوضایی بر علیه بهائیان، فراموش شد. حضرت عبدالبهاء در تذکرة الوفاء در ادامهٔ بیانات مبارک راجع به امین السلطان می فرمایند: "در اواخر در مسئله شهادی یزد کوتاهی کرد، ابدا حمایت و صیانت ننمود و آنچه شکایت کردند اذن صاغیه نداشت، عاقبت جمیع شهید شدند. لهذا او نیز معزول و منکوب" گشت (۲۱۲) این بیانات اشاره به واقعه‌ای دارد که شرح آن گویای نکاتی در باب کیفیت ارتباط بین علما و حکومت و بهائیان است، یعنی واقعهٔ شهادت بهائیان در یزد و اصفهان، در سال ۱۳۲۱ هـ.ق که در بخش آینده به آن خواهیم پرداخت.

یادداشتهای

"پایان سلطنت ناصرالدین شاه"

قتل شاه

۱- این قتل در روز جمعه ۱۷ ذی القعدة سال ۱۳۱۳ هـ، ق اتفاق افتاد (ناظم الاسلام ۱:۹۹).

۲- با این تصریح حضرت عبدالبهاء بر نقش داشتن سید جمال الدین و عونه اش در این کار، می توان گفت صحبت های دیگری که در این زمینه شده است، یعنی دست داشتن امین السلطان در این قتل به خاطر نگرانی از امکان عزل خود (ناظم الاسلام ۱:۱۲۳)، خان ملک ساسانی (۲۸۲۵۳۰۲) یا به کلی نفی می شود یا جز نقش جنبی جزئی به خود نمی گیرد.

ادوارد براون در شرحی که از تنها ملاقاتش با سید جمال الدین می دهد. قول او را نقل می کند که اصلاح ایران را منوط به از بین بردن شش هفت نفر، اول ایشان ناصرالدین شاه و دوم، امین السلطان؛ می داند (۴۵) پیتر آوری می نویسد، به نظر می رسد که سید جمال الدین اسدآبادی در اجرای نقشه سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی برای ایجاد یک خلافت اسلامی مرکب از کشورهای سنی و شیعه دست داشت و ناصرالدین شاه به عنوان نخستین مانع در اجرای این نقشه محسوب می گردید (۲۲۸) با این همه خود آوری به دلایلی که ذکر نمی کند، مشارکت سیدجمال الدین را در این قتل غیر محتمل می بیند (۲۲۹). مترجم کتاب تاریخ معاصر ایران در یادداشتهای این کتاب بدون ذکر مرجع، نقل می کند که چون میرزا رضا در اسلامبول، از بی عدالتی هایی که در ایران دیده بود، برای سید جمال گفت، سید پاسخ داد که شاه مثل

درخت تناوری است که در سایه اش گیاهان هرزه می روید اگر یک گیاه را برکنید، گیاه دیگر به جایش خواهد روئید. مرد آن است که درخت را براندازد. با این همه وقتی خیرنگار یک روزنامه فرانسوی از سید جمال الدین راجع به شایعه اینکه دستور قتل را او داده است، می پرسد، سید جواب می دهد: "من هنوز چنان تنزل نکرده ام که دست به کارهایی چنین پست و فرومایه بیالایم" (آوری ۲۰۴ و ۲۳۹).

۳- مقصود میرزا علی اصغر خان امین السلطان است.

۴- مترجم کتاب انقلاب ایران در یادداشتهای این کتاب، جزئیات جالبی را در مورد وقایع روز قتل شاه و برگرداندن جسد او به شهر نقل می نماید. وی می نویسد که کسی را روی صندلی نشانند، شاه را در جلوی همان صندلی به حال نشسته قرار دادند. دستهای آن شخص را داخل آستین شاه نمودند و به او یاد دادند که دست شاه را حرکت بدهد و هر از گاهی عینک شاه را جابجا کند در بین راه چند بار صدراعظم برای شاه از آبدار، آب خواست و ظرف آب را به لب شاه گذاشت و بعد آب را میان کالسکه ریخت و ظرف آب را پس داد (براون ۶۴-۶۳).

۵- میرزارضای کرمانی دلال تجار بود. به خاطر آنچه به کامران میرزا فروخته بود؛ هزارتومان از او طلب داشت که چون نتوانست آن را وصول کند، وقتی نایب السلطنه کامران میرزا، در مجلس وزرا حضور داشت در پیش روی دیگران پرداخت طلبش را درخواست نمود. نایب السلطنه به ناچار قبول کرد اما پس دادن پول را مشروط به آن کرد که در ازای هر تومان ضربه ای به پشت گردن میرزارضا زده شود. میرزارضا به این قضا تن داد. ولی کینه ای فی مابین ماند (خان ملک ساسانی ۲۴۸). بعدها، نایب السلطنه در ۱۳۰۸ ه.ق، میرزارضا را به قولی به دلیل شرکت در هنگامه امتیاز تنباکو (براون ۴۴) و به قولی در ارتباط با داشتن روزنامه قانون و طرفداری از سید جمال الدین افغانی (سیاح

۳۴۳-۳۴۰) دستگیر و آزار نمود. در این زمان او سرسپردۀ سید جمال‌الدین بود. کینهٔ او علیه شاه، علاوه بر رفتار نایب‌السلطنه، به دلیل خواری‌هایی که در هنگام اخراج سید از ایران بر او روا داشته بودند، شکل گرفت و تقویت شد (براون ۴۴). پیش از قتل ناصرالدین شاه، میرزا رضا در اسلامبول بوده است. سید را در آنجا ملاقات می‌کند و بعد همراه برادر شیخ احمد روحی کرمانی، به عنوان نوکر او، به ایران می‌آید پس از قتل شاه، در محاکمه‌اش می‌گوید که جز خود او و سید جمال‌الدین کس دیگری از قصد او در کشتن شاه اطلاعی نداشته است (براون ۴۵). شرح محاکمهٔ میرزارضا بسیار خواندنی است (رک. به ناظم الاسلام ۱۱۷-۱۰۱؛ براون ۸۴-۶۷؛ راوندی ۱۲۳۹-۱۲۳۵: ۴/۲).

۶- این مطلب. یعنی تهمت ارتکاب قتل شاه توسط بایبان، در بدو امر، توسط بسیاری از تاریخ‌نویسان تصریح شده است. از جمله، آوری می‌نویسد: "در حالی که شایع بود روحانیون در قتل شاه دست داشته‌اند، روحانیون کناه را به گردن بایبان انداختند" (۲۲۹). براون می‌نویسد که در آغاز، جراید انگلیس رسماً بایبان را مسئول این کار می‌دانستند (۶۱)، و بعد نقل قول از جریده‌ای می‌کند که نوشته است: "بسیاری از آخوندهای ایران می‌خواهند این جنایت را به گردن دشمنان خود بایبان ببندند" (۶۵). حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی در بهجة الصدور تصویر جالبی از این جریان و التهاب آن دوران به دست می‌دهد. وی در زمان وقوع قتل شاه در طهران بوده است می‌نویسد که چگونه به محض وقوع واقعه، احبامی دانستند متهم خواهند شد و مراقب و مواظب بودند تا اینکه امین‌السلطان صدراعظم اعلام می‌کند که "میرزارضای تابع سید جمال‌الدین افغانی، شاه را شهید نمود و بهائیان ابداً مداخله نداشتند" (۴۱۹). حاج محمد علاقبند یزدی نیز در تاریخ مشروطیت خود نکته جدیدی به این اطلاعات می‌افزاید. وی می‌نویسد که بعد از قتل شاه

"همان غروب آفتاب پولتیک او [امین السلطان] یعنی تدبیر او چنان اقتضا کرد که به تمام حکام و سفراء تلگراف کرد که حضرات بابی ناصرالدین شاه را کشتند" و چند ساعت بعد، مجدداً به حکام و سفراء، اطلاع داد که "قاتل شاه گرفتار و ادا دخی به طایفه بابی ندارد و ادا کسی متعرض آنها نشود". علاقبند توضیحی در باب اینکه چرا "تدبیر" امین السلطان چنان اقتضائی نموده نمی‌دهد و اضافه می‌کند که در همان چند ساعت فاصله بین تلگراف اول امین السلطان تا تکذیب مضمون آن در تلگراف بعدی، در بعضی نقاط ایران و حتی خارج از ایران چون "بادکوبه"، بهائیان مورد تعرض قرار گرفتند و توضیح می‌دهد که امین السلطان، بعد از آن چنان تأمینی داد و چنان حراستی نمود که الحق و الانصاف نفسی جرأت اسم بابی بردن نکرد" (۶۸-۷۰). آواره نیز می‌نویسد مردم کاملاً یقین بر صحت شایعه دخالت بهائیان در قتل شاه داشتند و تلگراف رسمی دولتی به مصر نیز حاکی از این بود که بابی‌ها شاه را کشتند و در نتیجه ایرانیهای مصر قصد انتقام گرفتن از بهائیان داشتند ولی قنصل مانع شد (۲:۸۹).

در یادداشت‌های میرزا حسین زنجانی هم‌بند جناب علی محمد ورقا و روح الله ورقا شهید که در شرح ایام مسجونیت خود نگاشته است، آمده که مریدان سید جمال الدین، منتظر فرصتی بودند تا ناصرالدین شاه را از میان بردارند با گرفتار شدن جناب ورقا و زنجانی‌های دیگر، این طرفداران سید جمال الدین بدین فکر افتادند که موقعیت برای کشتن شاه و انداختن تقصیر قتل به گردن بابی‌ها مساعد است (سلیمانی ۱:۳۰۸) البته میرزا حسین زنجانی در مورد وجود یا عدم رابطه‌ای بین این طرفداران سید جمال الدین و میرزا رضای کرمانی اشاره‌ای نمی‌نماید.

۷- به شرحی که میرزا حسین زنجانی هم‌بند جناب ورقا و روح الله می‌نویسد در روز کشته شدن ناصرالدین شاه، حاجب التوله که در محل

وقوع قتل نیز بوده است به گمان اینکه شاه را بابی‌ها کشته‌اند با میرغضببان به زندان می‌آید جناب ورقا و روح الله را از جمع جدا می‌کند و پیش از به شهادت رساندن جناب ورقا به ایشان می‌گوید "کردید آنچه را که کردید" (سلیمانی ۳۱۳، ۳۰۹:۱).

یادداشت‌های "گفتاری در سلطنت ناصرالدین شاه"

- ۸- مقصود اشاره به حمله قشون دولتی به نور در عهد اعلی است (رک فیضی، حضرت بهاءالله ۹۱-۸۶).
- ۹- مضمون بیان مبارک به فارسی:
 "بدان که ما بر کسی که ظلم نمود، کلمه‌ای از جانب خود القا نمودیم. او از آن (کلمه) اعراض کرد. به زودی او را عبرتی برای عالمیان قرار می‌دهیم."
- ۱۰- مضمون بیان مبارک به فارسی: "راحتی و خواب او بنا بر امر پروردگار آمر و دانا قطع شد."
- ۱۱- مضمون بیان مبارک به فارسی: "او مرتکب شد آنچه را ساکنین شهرهای عدل و انصاف از آن نوحه نمودند."
- ۱۲- در God Passes By در این موضوع (۱۹۷) و در صفحه ۶۸ The Promised day is Come حضرت ولی‌امرالله واژه Capricious را استفاده فرموده‌اند که به معنی متلون المزاج نیز هست در خصوص تلون مزاج ناصرالدین شاه نکاتی در تاریخ ثبت شده است.
- لرد کرزن (Curzon) در ایران و قضیه ایران، مطالبی در وصف ناصرالدین شاه می‌نویسد که گویای این خصوصیت ناصرالدین شاه است. این مطالب در مقدمه The Dawn Breakers نیز درج گشته است.
- به گفته لرد کرزن:

ناصرالدین شاه در سفرهای خود به اروپا مقدار کثیری اشیایی که در ذهن شرقی حیرت انگیز و تماشایی می نمود، فراهم کرده است، ولی همه آنها حالا در انبارهای مختلف قصر کنار افتاده و یا در گوشه‌ای مانده و فراموش شده است و به همین نحو نیز در زمینه های وسیع امور اجتماعی و اداری وی پیوسته نقشه‌هایی را در نظر دارد و تصمیماتی اتخاذ و در اجرای آنها پافشاری می نماید، ولی همینکه هوس او ارضا شد، موضوع مورد بی‌اعتنایی واقع و یا به کلی منتفی می‌شود.

یک هفته مسئله گاز مطرح است هفته دیگر چراغ برق گاهی دارالفنون و زمانی بیمارستان نظامی، یک روز انیفورم روسی مورد علاقه است روز دیگر موضوع ناو جنگی آلمانی در خلیج فارس مطرح می‌شود. در سال جاری فرمان تازه‌ای راجع به قشون صادر می‌شود و سال آینده هم وعده تدوین مجموعه جدید قوانین <کذا> و از تمام این نقشه‌های درخشان نتیجه‌ای بدست نمی‌آید (۵۲۳-۵۲۲:۱).

داشتن همسران بسیار، علاقه به گربه‌ای با لقب ببری خان که لباس‌های مخصوص و اسب خدمتکار و مواجب خاص داشت (سیاح ۱۰۳) و تعلق خاطر افراطی به کودکی صغیر که از امتیازات بسیار دربار برخوردار گشته بود، نشانه‌های دیگر تلون مزاج شاه بود.

۱۳- هیکل مبارک در اینجا مرجع را ذکر نمی‌فرمایند لیکن با توجه به شباهت‌هایی که در معنی و نیز استفاده از الفاظ، در اصل انگلیسی این متن و مقدمه تاریخ نیبل انگلیسی وجود دارد، به نظر می‌رسد مرجع در اینجا نیز لرد کرزن باشد. وی سیاستمداری انگلیسی بود که در ۱۸۸۹ (۱۳۰۶ق) به عنوان خبرنگار روزنامه تایمز به مدت شش ماه در ایران اقامت داشت.

۱۴- برای نمونه‌ای از این حيله‌ها رجوع فرمائید به شرح ریاکاری میرزا آقاخان نوری در زمان صدارتش برای زدودن نقش وابستگی‌هایش به دول دیگر (آوری ۱۴۴-۱۴۲). نمونه دیگر را در مورد اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات در یادداشت شماره ۲۵ همین فصل مشاهده می‌فرمائید.

۱۵- برای شرحی از رواج رشوه و رشوه‌خواری در آن روزگار به یادداشتهای فصل چهارم "رسالة مدنیة و عصر اصلاحات" رجوع فرمائید.

۱۶- در خصوص استبداد شخصی ناصرالدین شاه (وبقیه شاهان قاجار)، حرف بسیار است. گفته اند که مطلق‌گرایی سیاسی، اساسی‌ترین ویژگی ساختار قدرت سیاسی قاجاریه را تشکیل می‌دهد (اکبری ۸۱). داستانهای زیادی از دوران سلطنت ناصرالدین شاه گویای این خصیصه است از جمله داستان به قتل رساندن سربازانی است که قصد دادخواهی از شاه را در سال ۱۲۹۵ ق داشتند. این واقعه را مراجع مختلف با اندکی اختلاف نقل کرده‌اند. سربازان یکی از فوج‌های اصفهان، سه سال مقرری دریافت ننموده بودند در سفری که شاه به جانب عبدالعظیم میرفت، این سربازان قصد نزدیک شدن به کالسکه همایونی و تسلیم عریضه کردند. شاه به فرارش‌ها امر کرد ایشان را از نزدیک کالسکه برانند. سربازها در پاسخ به سوی فراشان سنگ پرتاب کردند بعضی از سنگها به کالسکه شاه خورد. اطرافیان به شاه گفتند اینها بابی‌هایی هستند که قصد هلاک شاه را نموده‌اند شاه فرمان دستگیری آنها را داد و در بازگشت به قصر، ده تن از ایشان را بدون هیچگونه بازجویی خفه کرد (کرزن ۵۲۹-۵۲۸:۱). سیاح محلاتی ضمن شرح این ماجرا می‌نویسد که وی از ظل‌السلطان سؤال نموده‌است که چرا او از قتل آن جوانان بیگناه مانع نشده‌است و ظل‌السلطان جواب داده‌است که شاه آنقدر غضبناک بود که کسی جرأت واسطه شدن نکرد. سپهسالار شفاعت کرد، شاه او را هم راند (۱۱۳-۱۱۱) جالب است بدانیم این واقعه در زمانی

اتفاق افتاد که فقط چند سالی پیش از آن شاه به فکر اصلاحات اجتماعی افتاده بود.

۱۷- در تحلیلی که ویلم فلور (Willem Floor) از دوره قاجار در ایران انجام می‌دهد. در واقع جهل و نادانی را به عنوان یک خصلت بنیادین آن جامعه معرفی می‌کند. این تحلیل از طرفی نیز اساس هرج و مرج را در اداره امور ولایات نیز مورد اشاره قرار می‌دهد:

دوره قاجار در ایران ... یک جامعه فئودالی یا ماقبل صنعتی بود. صفات میمیزه چنین جامعه‌ای، داشتن پایگاه گسترده کشاورزی و حکمفرمایی یک گروه کوچک، بر یک جمعیت انبوه بی‌سواد است. این گروه نخبه قدرتمند در شهرهای معتبر حکومت و مراکز فرهنگی و تجاری سکونت داشته، اعضای حکومت را تشکیل می‌دهند. از آنجائی که در داخل این گروه نخبگان، تعداد گروه باسواد اندک بود، و ارتباط بین بخشهای مختلف کشور مطلوب نبود، حکومت مرکزی ناچار سیاست عدم تمرکز را به طور گسترده‌ای در قلمرو موروثی خود به نفع طرفدارانش در سطح محلی اعمال می‌کرد (۲:۱۹).

۱۸- هرج و مرج امور در ولایات ارتباط مستقیم با میزان قدرت حکام محلی و نوع ارتباط آنها با حکومت مرکزی داشت. حکام ولایات، مستقیماً از جانب شخص شاه یا صدراعظم تعیین می‌شدند و در حوزه مأموریت خود حاکمیت کم و بیش مطلق داشتند. این حکام، مثل شاه در مرکز، تمام اختیارات دولتی را در حوزه حکومتی خود در دست داشتند و فقط در مورد مالیات ارضی، سربازگیری و عواید گمرکی (درجایی که گمرک وجود داشت)، در مقابل حکومت مرکزی مسئول بودند (اکبری ۷۷): کیفیت تعیین حکام را چنین تشریح کرده‌اند. "عده‌ای حکومت یک ولایت را طلب می‌کنند شاه و صدراعظم به عنوان خراج

مثلاً صد هزار تومان می‌خواهند... هر کس از همه بیشتر داده، بدون ملاحظه لیاقت و مناسبت و عقل و علم به او می‌دهند... این معامله، فروختن جان و ناموس و مال آن ولایت است به این حاکم" (سیاح ۴۸۰) حاکم در مقابل پرداخت میزان معینی مالیات و ایجاد نظم، در منطقه‌ای خاص حکمرانی می‌کرد و حقوق و مواجب خود را نیز از همان محل تأمین می‌کرد. شاه عملاً به این طریق اختیارات خود را در یک منطقه به خصوص به مناقصه می‌گذاشت و پس از تعیین حاکم عملاً در اداره امور آن منطقه هیچ مداخله‌ای نداشت و فقط می‌توانست حاکم را عزل کند (اکبری ۸۸). بیشتر حکام را شاهزادگان تشکیل می‌دادند که وابستگی آنها به سلطنت بر قدرت مطلقه‌شان در حیطه حاکمیت آنها می‌افزود و ریشه‌های هرج و مرج ولایات، بنابر آنچه نقل شده علاوه بر اختیارات مطلقه حکام محلی، در این بود که حکومت مرکزی توجه خود را تنها به گردآوری مالیات معطوف کرده، سایر وظایف مثل تأمین نیازهای عمومی را یا نادیده گرفته یا به همان نخبگان یا حکام محلی واگذار نموده بود (فلور ۲:۲۱).

۱۹_ اختلاف امور مالی کشور در ایران عصر ناصری که متحمل مخارج سنگین سفرهای شاهانه به خارج از کشور، هزینه‌های دربار و حرم خانه شاه و پرداخت های معتنابه به انبوه شاهزادگان بیکار بود به روشنی در مسئله دادن امتیازات مختلف به خارجیان - در حالی که اعطای هر امتیاز به معنی دادن قسمتی از خاک یا اموال ملت به خارجیان محسوب می‌گشت (آوری ۱۷۳) - آشکار بود.

۲۰_ توطئه‌چینی‌ها و انتقام‌کشی‌ها بین درباریان، منعکس‌کننده دشمنی‌های بسیار شایع بین این افراد و حاصل تداخل منافع ایشان بود. تقریباً در شرح حال هرکس از رجال قاجار، اشاره‌ای به کسانی که او را دشمن می‌داشتند و یا دشمنشان می‌داشت، شده است. برای مثال،

ظل السلطان و فرهاد میرزا معتمد التوله عموی ناصرالدین شاه باهم دشمن بودند (نواب صفا ۱۵۵-۱۵۴) و هر دوی آنها به علاوه حسام السلطنه برادر فرهاد میرزا، دشمنان دیرینه میرزا حسین خان سپهسالار بودند (نواب صفا ۳۷۰)، چنان که خود شاه به اعتماد السلطنه، وزیر انطباعات و مترجم حضور شاه گفته بود کامران میرزا نایب السلطنه و امین السلطان صدر اعظم، با اعتماد السلطنه دشمن بودند و هر روز گزارش‌هایی علیه او می‌دادند (خان ملک ساسانی ۲۹۶) حاج سیاح می‌نویسد در سال ۱۲۹۶ ق که در طهران بوده است، درباریان هر دسته به نقض کار دسته دیگر مشغول بودند، هر یک به نحوی تحصیل تقرّب نزد شاه می‌کردند و برای قدرت بیشتر رشوه و تدلیس و دروغ را به کار می‌گرفتند (۲۰۰). در فساد اخلاق درباریان قاجار، بسیار گفته و نوشته‌اند تقریباً هرآنچه در شرح حال رجال قاجار نوشته شده است، نمونه‌هایی از این مطلب را در بر دارد.

۲۱- مرتضی راوندی در تاریخ اجتماعی ایران در شرح آشفستگی

بزرگی که در ایران عهد قاجار در تمام شعبه‌های دستگاه اداری حکمفرما بوده، به نوشته میرزا ابراهیم نواب بدایع نگار از نویسندگان عهد ناصر استناد می‌کند:

خدمت دولت و تحصیل مقام "خیلی تعلق و تملق می‌خواهد، خیلی عشوه و رشوه می‌خواهد خیلی سالوسی و چاپلوسی می‌خواهد... خانه آن نظام، از پای بست ویران است، اگر ناصرالدین شاه است، کارش منحصر است به "صحبت و تفریح دنیایی و عمارت و عزل و نصب بی‌موقع و خفض و رفض نابهنگام، اگر دولت است، کارش منحصر است به گرفتن چیزی از چهار یتیم و دادن آن به چهار اوباش، اگر ملت است چیزی از او باقی نمانده است، نه زراعت برجاست و نه تجارت (۴/۱:۲۲۷).

۲۲- نمونه‌های ظلم را به طور واضح در رفتار حکام محلی که

غالباً شاهزادگان بودند با مردم می‌بینیم برای مثال فرهادمیرزا معتمدالقوله که پیش از این در جریان دستگیری های ۱۳۰۰ ه. ق از او گفتیم، در طی پنج سالی که حکومت فارس را برعهده داشت، بدون ترس از هیچ مقامی انسانها را بدون محاکمه می‌کشته، گچ می‌گرفته، طناب می‌انداخته، دار می‌زده، مهار می‌نموده و دست و پا و گوش قطع می‌کرده است (نواب صفا ۸۶) گفته اند از بدن های افرادی که به دستور فرهادمیرزا زنده زنده گچ گرفته شده بودند. بنایی مدور در خارج یکی از دروازه های شیراز ساخته شده بود (سیاح ۱۷) به مظالم ظل‌السلطان و کامران میرزا پیش از این اشاره کردیم در باره این شاهزادگان گفته اند که "ظلم هر کدام کافی بود دنیایی را به آتش بسوزاند" (آدمیت، اندیشه ترقی ۲۲۹). ناگفته نماند که شاهزادگان حاکم تنها ظالمین نبودند سیاح محلاتی در خاطرات خود شواهد بسیاری از مظالم ملأها ذکر می‌کند و می‌گوید: "در ایران اگر حاکم ضعیف است، ظلم نمی‌تواند بکند ولی از ملأها و امراء و مقتدرین هزاران ظالم پیدا می‌شود و اگر حاکم مقتدر است تنها ظالم اوست و شاید می‌توان گفت که یک ظالم بهتر از ظالم بسیار است" (۲۱).

۲۳- دراصل متن The Promised Day is Come عبارتی که

استفاده می‌فرمایند: "abject subservience(68)"

است که به "تبعیت سخیفانه" ترجمه شده.

۲۴- تحلیل جالبی از ارتباط حکومت و علما در عصر قاجار را از محمّد علی اکبری در مقاله‌ای تحت عنوان "ویژگیهای ساختار قدرت در ایران دوره اول قاجار"، می‌خوانیم وی عنصر شریعت و نهاد رسمی آن یعنی دستگاه روحانیت را از عواملی می‌داند که قدرت و اقتدار بی‌مورد شاه را به طور خودکار و بامکانیزی درون سیستمی تا حدی کنترل می‌کرد. جامعه ایران از دیرباز یک جامعه مذهبی بوده است

بطوری که بسیاری از پادشاهان حتی آنهايي که اعتقاد جدی به اسلام نداشتند تظاهر به دینداری و رعایت حدود شرعی می نمودند. اکبری در این زمینه قول سرجان ملکم را نقل میکند که هیچ چیز مانع اجرای حکم شاه نمی شود مگر مراعات و نهی شریعت (۸۳) و بعد با اشاره به قدرتمندی روحانیت می نویسد، این امر که جنبه ای اعتقادی داشت، با گذشت زمان روحانیت را به یک نیروی سیاسی تبدیل نمود نیرویی که در کشمکشهای قدرت، حضوری فعال داشت وجود این حالت در رهبران دینی، حکومت را واداشته بود تا از سویی جایگاهی را ویژه آنان شمرد و از قلمرو سیاسی- اجتماعی- اقتصادی آنها دفاع کند. ولی از سویی دیگر قدرت گرفتن روحانیت با عنایت به اصل دینی کردن همه چیز در نزد ایشان خود خطری برای دستگاه قاجاریه محسوب می شد اکبری در تمثیلی گویا مینویسد که حکایت علما و حکومت "حکایت انسان سرمازده ای را می ماند که اگر زیاد به آتش نزدیک شود او را می سوزاند و اگر دور شود از سرما در عذاب خواهد بود"، و در آخر این بحث، سعی شاهان قاجار به حفظ احترام علما در ضمن جلوگیری از دخالت ایشان در امور سیاسی را موضوعی می داند که باید از آن تحت عنوان رهبران مذهبی دینی و پارادکس قدرت یاد کرد (۸۹).

با توجه به آنچه در یادداشتهای فصل "صدرقاجاریه" از قول سعید نفیسی نقل نمودیم که قاجارها، روحانیت شیعه را بر مردم مسلط کردند تا پشتیبانی برای خود داشته باشند و از این طریق سلطنتشان را رسمیت بخشند و نیز با توجه به تحلیل اکبری، می توان گفت گویا خود پادشاهان دوره قاجار قدرتی به علمای مذهبی دادند که بعد از آن دچار دردسر شدند.

درمورد خاص سلطنت ناصرالدین شاه پیتراوری می نویسد که شکاف بین ناصرالدین شاه و روحانیون، ابتدا مختصر بود زیرا شاه در مسائل

حقوقی مشاورانی برمی‌گزید که با منطق علما آشنایی و با آنان روابط حسنه داشتند. بین شاه و علماء در واقع یک موازنه ظریف حسن نیت و جانبداری متقابل حفظ می‌شد (۱۷۶)، اما با گذشت زمان در طول سلطنت ناصرالدین شاه، علیرغم تلاش‌های غیر مداومی که امین السلطان صدر اعظم برای نزدیک شدن به روحانیون انجام داد، جبهه‌بندی آنها علیه شاه صورت گرفت و شکاف بین شاه و روحانیت وسیع‌تر شد. آنچه باعث این امر بود، تمایلات متجددانه شاه که گاهگاه بروز می‌کرد، گرم گرفتن شاه و وزیرانش با خریداران امتیاز، و سفرهای شاه به اروپا بود (۱۸۷).

اما لرد کرزن که در سالهای ابتدایی دهه آخر سلطنت ناصرالدین شاه در ایران بوده است، بنابر مشاهداتش برداشتی متفاوت با آوری دارد. با آنکه اقامت لرد کرزن در این سرزمین، تنها حدود دو سال پیش از واقعه امتیاز تنباکو و بروز قدرت بسیار روحانیون بوده است در این زمان نفوذ ملّاها را نسبت به ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه کاهش یافته می‌داند و آنرا ناشی از افزایش نفوذ مقامات اداری با نظر شاه و تمهید بعضی ترتیبات رسمی در باره املاک اوقاف می‌شمرد و می‌نویسد غیر از مناطقی مانند مشهد و اصفهان که در آنها موجبات تعصب باقی است، یا به آسانی برانگیخته می‌شود، در نقاط دیگر مانعی در مقابل حقوق فرمانروا وجود ندارد (۵۱۳-۵۱۲:۱).

در مورد زمینه اصلی ارتباط علماء و حکومت در عهد قاجار ویلم فلور نیز مطلبی قابل تأمل مطرح می‌نماید: وی می‌گوید طبق اعتقادات شیعه اثنی عشری پس از غیبت امام دوازدهم، کلیه امور دنیوی به خصوص امور دیوانی نامشروع است. به عبارت دیگر علما معتقد بودند که "قدرت واقعی و امکان آن وجود ندارد"، و قاجارها در چنین زمینه‌ای در پی کسب حقانیت برای رژیم خود بودند و برای تحقق این هدف سعی

می‌کردند با دادن رشوه و نفوذ به علما آنها را وادار کنند که اگر آشکارا از رژیم حمایت نمی‌کنند، حداقل در باره قدرت سیاسی حکومت سکوت اختیار کنند (۲۳-۲۲:۲) در همین مورد اکبری نظر شاید دقیق‌تری می‌دهد و نقطه نظر روحانیون را انعطاف‌پذیرتر می‌نمایاند وی می‌گوید در اندیشه علماء هرچند شاه سایه خدا محسوب می‌شد، ولی نماینده امام غایب نبود که مجتهدان را نیز زیر پوشش خود بگیرد به همین دلیل بین دو نهاد مذهبی و سیاسی انفکاک وجود می‌آمد (۸۹).

یادداشت‌های "امین السلطان"

۲۵- میرزاعلی اصغر امین السلطان اتابک اعظم، صدراعظم ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه و محمد علی شاه قاجار بود. در ۱۲۷۵ هـ. ق متولد شد و در ۱۳۲۵ هـ. ق به قتل رسید. پدر او ارمنی نژاد و در ابتدا آبدارباشی شاه بود، اما کم‌کم مشاغل بسیار در دربار یافت. در سال ۱۳۰۰ با مرگ پدر، پسر وارث تمام مشاغل درباری و نیز لقب امین السلطان گشت. میرزاعلی اصغر خان، هوش، حافظه و زیرکی بسزایی داشت بسیار خوش محضر و مردم‌دار بود. وی تا سال ۱۳۱۰ "وزیر دربار اعظم" بود در فاصله سالهای بین ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۴ هـ. ق، مقام صدارت اعظم گرفت. اما در تمام این دوران قدرت نفوذ بسیار بر شخص شاه داشته، به نحوی که گفته می‌شد "هرچه او بخواهد، شاه می‌خواهد و هرچه نخواهد، شاه نمی‌خواهد". در سال ۱۳۱۴ هـ. ق در اوایل سلطنت مظفرالدین شاه از صدارت معزول و به قم تبعید شد. در ۱۳۱۶ هـ. ق مجدداً به طهران احضار و یک ماه بعد صدراعظم شد. در سال ۱۳۱۸ هـ. ق مظفرالدین شاه او را اتابک اعظم لقب داد و صدارت او تا سال ۱۳۲۱ ق دوام آورد. در این سال مجدداً معزول شد و به خارج از ایران سفر کرد بعداً در ۱۳۲۵ ق در جریان جنبش مشروطه

از جانب محمدعلی شاه برای نخست وزیر از اروپا احضار شد و در همین سال ظاهراً به دست یکی از مشروطه طلبان به قتل رسید. گفته اند که وی تا سال ۱۳۰۸ ق به انگلیس متمایل بود و پس از آن تا ۱۳۲۱ ق که عزل شد به روسیه متوجه بود و عزل و نصب‌های او را نیز ناشی از رقابت‌ها و توافق‌های این دو دولت دانسته اند (بامداد ۴۲۵-۳۸۷:۲). محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در دو اثر مختلف خود، به دو گونه کاملاً متضاد از امین السلطان یاد می‌کند به نحوی که مقایسه این دو نوشته، به خواننده می‌نمایاند که تاریخ تا چه حد تابع و وابسته نظرات و تمایلات کسانی است که آن را نگاشته‌اند، در صدرالتواریخ کتابی که برای امین السلطان در شرح احوال وزراء اعظم ایران نوشته شده است امین السلطان را دارای نسل کریم و "مردمک دیده مردی و دانش" می‌خواند و از فطرت پاک و عرق پاکیزه و سرشت عالی و اصل شریف و علو همت و نظر بلند و دل مهربانش صحبت می‌کند و می‌نویسد: "پدر بزرگوارش... از کبار وزراء و خیرخواهان این دولت جاوید مدت بود" (۲۹۹-۲۹۷) در اثر دیگر خود خوابنامه که در آن "صدر" دوره قاجار را در عالم تخیل به وسیله سه سلسله پادشاهان ایران به محاکمه می‌کشد در محاکمه تخیلی از زبان خود امین السلطان، ضمن ادامه تصویری بسیار مفتضح از او، می‌گوید: "من بدرفتاری و ناهنجاری و تند و تیزی را به درجه‌ای رسانیدم... که اگر پدرم فی‌المثل خولی اصبعی یا سنان بن انس بود... مردم برای او درخواست آمرزش می‌کردند" و می‌نویسد که پدر امین السلطان شاگرد برادرش بود که خود آبدارباشی ولیعهد بود. (خان ملک ۱۴۷-۱۴۳).

۲۶- منظور آقاسید اسدالله قمی است که شرح احوال او و آزاری که در اردبیل دید و نیز اقامتش در منزل امین السلطان به تفصیل در مصایح هدایت جلد ششم، صفحات ۴۸۹-۴۲۹ مندرج است. این واقعه

بعد از صعود جمال مبارک و در زمان سلطنت ناصرالدین شاه و ولایتعهدی مظفرالدین شاه اتفاق افتاده است. بنابراین تاریخ وقوع آن بین سالهای ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۳ ه. ق می باشد. اما در شرح احوال سید اسدالله با توجه به آثار مبارکه ای که در این فصل زیارت نمودیم، مسجونیتی در ۱۳۰۸ ه. ق نیز وجود داشته است که در مصاییح هدایت ذکر نشده است، دلیل بر این مدعا آنکه:

حضرت عبدالبهاء در لوح مذکور در محاضرات می فرمایند: "وقتیکه آقا سید اسدالله و آقامیرزا علی اکبر و حاجی امین را دستگیر نموده بودند"، امین السلطان "مطالبی گفته بود که دلیل بر تأیید او می شد" (۱:۴۷) چنان که دیدیم طبق بیان مبارک در بدایع الاثار "کلمه خیر" امین السلطان راجع به ایام سجن "جناب ملا علی اکبر و جناب حاجی امین" بوده است (۲:۱۵۸)، یعنی سجنی که می دانیم در سال ۱۳۰۸ ه. ق واقع شد. از تطبیق دو بیان مبارک روشن می گردد که سید اسدالله نیز در این سال مسجون گشته است. لیکن بنابر مندرجات مصاییح هدایت جلد ششم، سید اسدالله پس از آزادی از حبس ۱۳۰۰ ه. ق تا زمان صعود جمال قدم در عکا ساکن بود و ذکری از سفر او در طول این ملت به ایران نیز نشده است. اما علاوه بر آنچه گفته شده دلایلی دیگر نیز برای تقویت این فکر که اشاره حضرت عبدالبهاء به سجن این سه نفس مقس به نحو همزمان، مربوط به ۱۳۰۸ ق بوده است در دست داریم: هرچند جناب ملا علی اکبر ایادی و جناب امین هر دو مکرراً مسجون شده اند. ولی در حبس سال ۱۳۰۰ ه. ق که سید اسدالله نیز با جناب ایادی وعده ای دیگر در بند بود، نام جناب امین در زمره مسجونین ثبت نگشته است. بنابراین اشاره مبارک نمی تواند راجع به محبوسیت های ۱۳۰۰ باشد و به علاوه، سفارش جمال قدم "قبل از صعود" در مورد فرستادن نفسی به طهران برای ملاقات امین السلطان و

یادآوری " کلمه خیری" که وی در جریان دستگیری مورد نظر بیان کرده نشان می دهد که دستگیری های مذکور فاصله زمانی زیادی با صعود جمال قدم نداشته است.

۲۷- در شرح فرستادن سید اسدالله از تبریز به طهران، به دستور مظفرالدین میرزا ولیعهد و حاکم آذربایجان، نکته جالبی راجع به مناسبات بین علمای مذهبی، حکومت محلی و مرکزی یافت می شود: در بین راه، سواران محافظ به سید می فهمانند که می تواند فرار کند. وی جواب می دهد که فقط در صورتی می رود که حکومت او را رسماً آزاد کند و حاضر به پذیرفتن ننگ فرار نیست چون به شهر میانه می رسند سید با حاکم شهر هم صحبت می شود و چنین دستگیرش می گردد که "ولیعهد دستور فرار داده تا هم این اسیر بیگانه به زحمت نیفتد و هم خودش مورد ایراد فقها یا مسئول پادشاه نشود" (سلیمانی ۶:۴۷۲).

۲۸- صدراعظم به فراشبازی خود دستور داده بود که از این محبوس، چون مهمانی در منزل پذیرایی کند (سلیمانی ۶:۴۷۲).

۲۹- این جریان، چنان که گفتیم، بین سالهای ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۳ هـ. ق واقع شده است چنانکه دیدیم از مدتی پیش از این حداقل از ۱۳۰۲ هـ. ق که مسجونین طهران آزاد شدند. نوعی تغییر روش در سلوک شاه نسبت به بهائیان حاصل شده بود جمال مبارک در الواح ۱۳۰۸ هـ. ق به این مطلب اشاره فرمودند و بیان حضرت عبدالبهاء درمقایسه مسجونیت سید اسدالله با سابق بر آن نیز، مؤید همین معنی است.

۳۰- اشاره هیکل مبارک در اینجابه محبوسیت ۴ ساله ابن ابهر در حبس انبار طهران است که از ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۲ هـ. ق به طول انجامید (علایی ۴۲۷) و مقصود از "امیرکبیر"، کامران میرزا نایب السلطنه و حاکم طهران است.

۳۱- به یادداشت شماره ۶ همین فصل توجه فرمائید.

۳۲- در بدایع الآثار جلد دوم، در ضمن بیانات مبارکه‌ای که از حضرت عبدالبهاء نقل شده است، اشاره به عزل امین السلطان "در زمان ناصرالدین شاه" شده است (۱۵۹). نگارنده این سطور نتوانست در کتب مختلف قاجار، نشانی از عزل امین السلطان در عهد ناصر بباید. اما در ابتدای سلطنت مظفرالدین شاه در سال ۱۳۱۴ هـ ق امین السلطان به روایت کتب مذکور عزل و تبعید به قم شد.

۳۳- در فرستادن سلیمان خان تنکابنی- که به جمال افندی مشهور بود- به نزد امین السلطان، نکته دقیق وجود دارد. حضرت عبدالبهاء امثال امریه جمال مبارک، در خصوص فرستادن نفسی به نزد امین السلطان را به چند سال پس از صعود جمال قدم موکول فرمودند حکمت این تأخیر را در شرحی که حاج آقامحمد علاقیند در تاریخ مشروطیت خود از قول جمال افندی در مورد ملاقاتش با امین السلطان نقل نموده است، در می‌یابیم. پس از آنکه جمال افندی به امین السلطان می‌گوید که "به واسطه آن وساطتی که از احباءالله در واقعه قتل شاه"، نموده است همواره منظور نظر است هم از قول حضرت عبدالبهاء اضافه میکند که بهائیان عمداً در زمان صدارت وی "اظهارامتنان" نمودند که وی تصور نکند "توقع همراهی" دارند، و به همین دلیل این زمان معزولیت را برای ملاقات انتخاب نموده‌اند (۷۰).

۳۴- در حدود همین زمان است که به گفته حاجی میرزا حیدرعلی در بهجة الصدور بهائیان در طهران، مجالس و محافل یک روزه از صبح تا شام می‌گرفتند و شش صد تاهفتصد نفر "در باغها و عمارات دولتی" جمع می‌شدند. اولیای امور در این جلسات چند نفر "خفیه نویس" داشتند که وضع مجالس را کاملاً اطلاع می‌دادند و بنابراین به خوبی روشن بود که بهائیان در امور سیاسی دخالت نمی‌نمایند (۴۴۶). این وضعیت،

زمینه‌ای شد که بعدها در ضمن جریان‌ات مشروطه طلبی در متن نامه‌ای که از طرف علمای نجف نگاشته یا بقول کسروی، جعل شد، "بخشیدن حریت به فرقه ضالّه بایّه" در زمره مفاسد میرزاعلی اصغرخان صدراعظم ذکر شود (کسروی ۳۲).

Lua Getsinger_۳۵

Hippolyte Dryfus_۳۶

۳۷_ آنچه هیکل مبارک در متن اصلی کتاب God Passes By

ذکر می‌فرمایند بدین صورت است:

"The unprincipled and reactionary Mirza Ali_Asgar Khan..."(297)

میتوان گفت، بیان مبارک بر پای‌بند نبودن امین السلطان بر اصول اخلاقی تصریح دارد.

فصل دهم

سال ۱۳۲۱ هـ ق: تحلیل وقایع

در آغاز سال ۱۳۲۱ هـ ق در بسیاری نقاط ایران، و عمده در یزد و اصفهان موجی جدید از آزار و به شهادت رساندن بهائیان اوج گرفت ۱. حضرت عبدالبهاء در مورد این وقایع لوحی مفصل صادر فرمودند. در این لوح، علاوه بر مطالبی در باره کیفیت سلوک بهائیان مظلوم و ارزش شهادت ایشان نقش علماء سوء و انگیزه ایشان در راه اندازی و دامن زدن حوادث مذکور جهت گیری حکومت و حالات توده ناس را در این زمینه مطرح می فرمایند ما در اینجا مطالب مربوط به علماء حکومت و مردم را مورد بررسی قرار می دهیم.

در این لوح مبارک که در مکاتیب عبدالبهاء مجلد سوم، صفحات ۱۲۲ تا ۱۴۶ درج شده است علماء سوء علت حدوث این وقایع شناخته شده اند و انگیزه ایشان حقد و حسد ناشی از ملاحظه پیشرفت امرالله و اقبال نفوس ازادیان مختلف یهودی، مسیحی و اسلام به دیانت بهائی مذکور گشته است (۱۲۴-۱۲۵) در شرح ماجرا، حضرت عبدالبهاء شروع فتنه را در رشت، ماه مارس ۱۹۰۳ میلادی مطابق با محرم ۱۳۲۱ ق بدینگونه ذکر می فرمایند: علماء اراذل و اوپاش را تشویق به تالان و تاراج اجبا نمودند و اشرار نیز به طمع غارت اموال بهائیان هجوم نمودند و جسد یک نفر از احباب را از زیر خاک بیرون آورده، آتش زدند و بسیاری را مورد نهب و غارت و اذیت قرار دادند. "حکومت عادلہ پادشاه ایران هرچند خواست هزله رذله را از اذیت و جفا منع

نماید، چاره نتوانست". این مطلب باعث شد در سایر نقاط ایران نیز علماء "به تحریک و تشویق جهّال" پردازند. از جمله این علماء شیخ محمد تقی نجفی (ابن الذئب) بود که به فرمایش مبارک تازه در این ایام حکمت لقبی که جمال قدم به او داده بودند روشن شد. با مشاهده ارتفاع کلمه الله آتش حسد در سینه ابن الذئب شعله ۲ زد و در اصفهان "به تشویق افکار و تخدیش اذهان" در مورد بهائیان پرداخت. با آنکه وی "مبلغ موفوری از دست ابناء ملت ریوده و منهمک در جمیع شهوات" بود و "کلّ شهادت سوء نیت او" می دادند، باز "جهله عوام"، "محض غارت اموال احبا"، متابعت او نمودند ابن الذئب در سعی بر تخدیش اذهان ناس، تلگرافی به نام صدراعظم جعل نمود با این مضمون که شیخ تقی "باید محافظت دین نماید". این تلگراف جعلی را در چهارصد نسخه، در نیمه شب، بوسیله افراد مورد اعتماد خود، بر دیوارهای شهر چسبانیید. چون صبح شد و مردم این تلگراف را دیدند، به هیجان آمدند و رو به خانه وی نهادند. وی فتوی به قتل بهائیان داد. "معلوم است در چنین حالتی و چنین هیجانی مقتدای عوام چنین فتوایی دهد چه فساد و فتنه بر پا شود" پس عوام به دکانها و خانه های احباب هجوم کردند و به یغما پرداختند. بهائیان به حکومت ۳ مراجعه نمودند و "چون حکومت را نظر به حکمتی و مقصدی در محافظه سست مشاهده کردند"، خواستند گرد هم جمع شده، مشورت نمایند و چون محل امنی به این منظور نیافتند، در قونسولخانه دولت روس اجتماع کردند ۴ و در آنجا شب را تا صبح مناجات کردند و در ضمن متصلّاً به حکومت مراجعه نمودند تا مظلومان را محافظه نماید. حکومت از شیخ تقی، راجع به بلوای شهر و نیز تلگراف مذکور، استفسار نمود. شیخ تقی به کلی انکار آن تلگراف کرد و در خارج خانه قونسول منبر گذاشت و به ظاهر عوام را نصیحت نمود. تا متفرق شوند. حکومت نیز در خطاب کتبی به بهائیان اطمینان

داد که دیگر کسی متعرض آنان نمی‌شود. اما شیخ تقی به افراد مورد اعتماد خود گفت که وقتی بهائیان از خانه قونسول خارج شوند عوام را تشویق به ضرب و قتل ایشان نمایند. پس چون اجبا بیرون آمدند، در کوچه و بازار عوام بر ایشان هجوم کردند هفتاد تن زخمی و تعدادی شهید شدند (۱۲۸-۱۲۴). حکومت در این زمان "چون شدت خصومت آن گرگان درنده" را دید گویا که "چاره جز حبس و ضبط یاران نیافت" بنابراین "جمعی را در محبس محافظه کرد." هیکل مبارک در اینجا تأکید می‌فرمایند "ملاحظه نمائید که چه ولوله و زلزله بود که حبس حصن حصین گشت" (۱۳۰-۱۲۹). در ادامه لوح، هیکل مبارک شرح می‌دهند که در همین زمان، سید ابراهیم نامی پسر امام جمعه یزد که از عتبات برمی‌گشت و به همراه خود فتوای یکی از علمای اعلم را به ریختن خون بهائیان آورده بود، وارد اصفهان شد. در اصفهان آن تلگراف "کذب و تزویر" و نیز هجوم عموم را دید پس از شیخ تقی دستورالعمل مکتل گرفته و وارد یزد شد تا به آزار اجبا پردازد. اما چون "ملاحظه نمود که حکومت ۵ تمکین این اهانت" نمی‌نماید، "زیرا سبب ویرانی ایران است و بدنامی ایرانیان"، پس به تزویر پرداخت و برای مردم یزد از جرئت اهالی اصفهان که "بر قلع و قمع بهائیان و تالان و تاراج اموال ایشان قیام کردند، داد سخن داد و از روی کذب و افترا گفت که حکومت نیز به این تعلیقات راضی است. در اینجا حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "و حال آنکه اعلیحضرت شهریار و حضرت صدارت پناهی جز عدالت و حفظ رعیت نخواهند" (۱۳۱-۱۳۰). اما سید ابراهیم چنان بر براندازی بنیان بهائیان اصرار داشت که جمعی را تشویق بر این امر و بعضی را که تمکین نمی‌نمودند تهدید و "هزله رذله را به تاراج و غارت تطمیع می‌نمود." از این رو در روز سوم ورود او به یزد، به خانه یکی از اجبا حمله نمودند. اموال را غارت، عیال و اطفال شیرخوار او را آزار

نمودند و خود وی را مضروب ساختند، تا اینکه "فراش حکومت رسید و آن مجروح مظلوم را از دست آن ستمکاران بکشید"، اما به دلیل شدت ضربات وارده، مضروب صعود نمود. آنگاه هیکل مبارک به شرح واقعه‌ای حیرت انگیز در مورد فرزند همین شهید می‌پردازد که چگونه آن طفل یازده ساله در مکتب به تحریک معلّم مورد هجوم اطفال قرار گرفت و چون به معلّم پناه برد وی تکلیف سبّ و لعن نمود و چون کودک از تبری امتناع کرد، معلّم و کودکان مکتب با چوب و قلمتراش و سوزن و درفش آن طفل را چنان عذاب نمودند که شهید گشت (۱۳۲). پس از آن "خالوی" طفل شهید نیز به شهادت می‌رسد. پس از شرح این وقایع و آنچه عوام در آن روز مرتکب شدند می‌فرمایند که این چنین "درنگی و خونخواری"، "در هیچ تاریخی"، "از ستمکارترین اشیاء حتیّ برابره آفریکا شنیده نشد" و این ظلم و ستم بر کسانی که حتیّ دست به مدافعه نگشودند، در جمیع تواریخ عالم مثل و نظیر ندارد. در اینجا هیکل مبارک به نکته‌ای بسیار ظریف اشاره می‌فرماید: در حالیکه شهریار ایران شکار و حتیّ تیراندازی هوایی را در زمان تخم گذاشتن طیور قدغن نموده‌اند تا مبادا جوجه‌های طیور از صدای تفنگ بترسند و از بین بروند در همین زمان در همین مملکت بهائیان در معرض چنین عداوتی قرار می‌گیرند و اضافه می‌فرمایند: "ملاحظه نمائید که حضرت تاجدار چه قدر عادل و مهربان و اهالی از مذهب قدیم چه قدر سنگدل". و در شرح جریان آزار احباء در یزد ادامه می‌دهند شکستند و زدند و کشتند و غارت کردند" و "حکومت به قدر امکان حمایت خواست ولی عاجز ماند و از پیش نرفت. "سید ابراهیم امام جمعه همراه با جمعی از محرکین فساد در نزد حکومت به ظاهر از فتنه و فساد اظهار تبری نمودند و در باطن اراذل و اوباش را تحریک شدید کردند پس "عوام بی‌انصاف" هجوم شدیدتر نمودند و روز بروز بر ظلم افزودند

بهایان بسیاری شهید شدند. ۶ کسانی که "اگر دست به دفاع می‌گشودند. یک نفس مقاومت یک فوج می‌کرد." هزاران خانه و مغازه غارت شد و بسیار خانه‌ها آتش زده شد تا اینکه در یک روز جمعه "عساکر محافظه را نیز علماء تحریک نمودند تا با جهله عوام همداستان شدند و به غارت پرداختند". غفلت مردم به مقامی رسید که کلمات ناشی از ایمان و شوق جانبازی را به زبان شهدا در وقت شهادت جاری می‌گشت "قاتلها به عینه همین کلمات را تصنیف ساختند و اطفال در کوچه و بازار می‌خواندند" هیجان و موج آزار بهائیان چنان بالا گرفت که "حکومت را نیز هجوم عام عاجز و مستاصل نمود و از شهر به قلعه رفت و "محافظه خویش نمود" و بعد نیز "حکومت به سبب هجوم عموم و اجبار اراذل قوم مجبور بر آن شد که یکی از احباء را در دهن توپ گذاشت و در هوا کرد و دیگری را در میدان سر برید" (۱۴۲-۱۳۲). در سراسر لوح هیکل مبارک بر کیفیاتی فجیع و حزن‌انگیز از نحوه به شهادت رساندن یاران که بعضی از ایشان از نسوان بودند، اشاره می‌فرمایند. در لوح دیگری نیز هیکل میثاق با اشاره به همین وقایع است که می‌فرمایند: "درندگان یزد و گرگان اصفهان، گوی سبقت و پیشی از میدان کلاب و ذئاب ربودند" (مکاتیب ۲۸۳-۲۸۲: ۱) و باز لوح دیگری که به بر پا شدن فتنه و آشوب بر علیه بهائیان و به شهادت رساندن و غارت ایشان به تحریک ناشی از حسد علماء اشاره دارد، و در آن هیکل مبارک عادل و مهربان بودن شاه و صدر اعظم را یادآور می‌شوند، و احباء را متذکر می‌گردند که تنها از حکومت دادخواهی نمایند (مکاتیب ۱۲۲-۱۱۸: ۴)؛ با توجه به مفاد آن احتمالاً مربوط به همین دوره است.

از جمله آنچه با توجه به لوح مبارکی که بر مضامین آن مرور نمودیم (مکاتیب ۱۴۶-۱۲۲: ۳) می‌توان در سه موضوع علماء سوء،

مردم و حکومت نتیجه گرفت؛ این موارد است:

علماء سوء

از علماء سوء، حقد و حسد شدید نسبت به پیشرفت امر، فتنه جوئی حاصل از این حقد و حسد و نیز ریا و مکر و حيله در پیشبرد اهداف خود می بینیم. ریا و حيله چنان برایشان غلبه دارد که به راحتی به جعل تلگراف از جانب صدر اعظم می پردازند، اکاذیب در میان مردم انتشار می دهند و مانند آن. دیگر، توانایی ایشان است در به حرکت آوردن عاصه در جهت مورد نظر خود: تصمیم می گیرند آشوبی ایجاد شود و آن آشوب به راه افتاده است.

مردم

در عامه ناس، یا دقیق تر: "جهله عوام"، تحریک پذیری بسیار و تمایل به حرکات جمعی پرهیجان و فاقد تفکر و اندیشه می بینیم و نیز آنچه شاید بتوان از آن به عنوان ضعفی در اخلاقیات یاد کرد این ضعف اخلاقیات، عدلت تبعیت ایشان از فتاوی علماء به نیت غارت اموال بهائیان و به دنبال آن بروز نوعی درندگی و خونخواری بی سابقه در تاریخ بوده است.

حکومت

در مورد شخص "شهیار"، هیکل مبارک با ذکر نمونه ای، "عادل و مهربان" بودن وی را یادآور می شوند (۱۳۵)، در موضع دیگر از لوح - پس از شرح اینکه امام جمعه یزد جهت تحریک عوام می گوید که حکومت نیز به این تعلیات و تجاوزات راضی است - هیکل مبارک بیان نظر می فرمایند که شاه و صدراعظم "جز عدالت و حفظ رعیت نخواهند" (۱۳۱). گویا کلام مبارک که چون همیشه ناظر به اجتناب از پرده دری است، در نهایت حکمت آنچه را باید باشد یادآوری می فرمایند. به عبارت دیگر به تلویح، این حکم کلی را که عدالت و حفظ رعیت به

هر حال منظور نظر حکومت است ۸ بی‌هیچ شکی شامل حال رعایای بهایی نیز ذکر می‌فرمایند نکته‌ای که باید بخاطر داشت آن است که تقریباً تا پیش از این واقعه، یعنی در سالهای اولیه سلطنت مظفرالدین شاه، بهائیان درکنار سایر مردم، از آزادی بیشتر نسبت به زمان ناصرالدین شاه برخوردار بودند^۹. امین السلطان نیز چنانکه دیدیم تا قبل از این از بهائیان حمایت میکرد اما در این زمان، حداقل در مورد صدراعظم بیان مبارک فوق، راجع به حمایت وی از رعیت، ناظر به رعایت حکمت بسیار است، چنانکه به صریح بیان در فصل قبل زیارت نمودیم که در مسئله شهدای یزد، حمایتی از مظلومات ننمود و به شکایات رسیدگی نکرد^{۱۰}.

اما در مورد جهت‌گیری کلی حکومت مرکزی در لوحی دیگر نیز مطالبی زیارت می‌نماییم. این لوح به دلیل اینکه صدورش پس از اتمام وقایع مذکور بوده است در مقایسه با لوح مکاتیب جلد سوم که در اثنای وقایع صدور یافته است مطالبی بیشتر راجع به این جهت‌گیری به دست می‌دهد: حضرت عبدالبهاء خطاب به میرزامهدی زعیم التوله که در نوشته خود اشاره‌ای ناصواب به جریان وقایع مذکور در ایران داشته است، در ضمن تصحیح مطالب او می‌فرمایند: "حکومت عادلانه شهریار مدظلّه العالی به قدر امکان قصاص از درندگان فرمود و به تأدیب و تهدید ستمکاران قیام نمود" (مائده ۹:۱۱۲) بنابراین هرچند در ضمن جریان حکومت جلوگیری موثری ننمود پس از پایان آن سعی در قصاص نموده است. این از حرکت حکومت مرکزی، حال ببینیم حکومت محلی چه کردند.

حکومات محلی

بنا بر مندرجات لوح مبارک در مکاتیب جلد سوم، در اصفهان در همان ابتدا چون اجباً برای دادخواهی به حکومت مراجعه نمودند،

"حکومت را نظر به حکمتی و مقصدی در محافظه سست مشاهده کردند" (۱۲۰) این تنها جمله در لوح مبارک است که تلویحاً دالّ بر آن است که حکومت محلی، نظر به اهداف خاصّ، جدّیتی در محافظه بهائیان نداشت. اشاره هیکل مبارک به این نکته - بی شک نظر به حکمت بسیار - بس گذراست. پس از آنکه هفتاد تن زخمی و عده‌ای شهید می‌شوند حکومت تنها طریق محافظه را حبس یاران می‌یابد، نکته‌ای که خود حاکی از ضعف واقعی یا تصنعی حکومت در مقابل هیجان و آشوب به پا شده در عوام الناس به واسطه علماست.

اما در یزد، به فرمایش مبارک، سید ابراهیم ملاحظه می‌کند که حکومت اقداماتی را که او بر علیه بهائیان منظور نظر دارد، تایید نمی‌نماید (۱۳۰)، و چون با تزویر و تحریک او آشوب و آزار شروع شد، حکومت قصد داشت "به قدر امکان" حمایت نماید اما "عاجز ماند" (۱۳۵). تسلط و نفوذ حکومت بر جریان امور آنچنان سست می‌گردد که حتی نیروهای دولتی حافظ نظم نیز به تحریک علماء با غارت گران همداستان شدند (۱۴۰). چون کار فتنه و آزار بیش از پیش بالا می‌گیرد، ضعف حکومت به طریق واضح تر جلوه‌گر می‌گردد به نحوی که حاکم "از شهر به قلعه" می‌رود تا خود را محافظت کند (۱۴۲). سرانجام حکومت تحت اجبار "اراذل قوم" مجبور به شهید نمودن دو تن از بهائیان می‌شود (۱۴۳).

بنابراین در یزد ظاهراً با وجود تمایلی به حمایت، عملاً حکومت محلی قدرت و جرأتی در محافظه بهائیان نشان نداد ۱۲ ولی در اصفهان حکومت محلی با مقاصدی پنهان عامدانه محافظتی از مظلومات ننمود. می‌توان نتیجه گرفت که اغراض و مقاصدی پنهان اگر نه در راه اندازی حدّ اقل در استمرار جریان نقش داشته‌اند حقد و حسد علماء نسبت به پیشرفت امر بهایی در واقع در جهت این اغراض و

مقاصد به نحوی به کار گرفته شده است و علت وقوع حوادث مذکور گشته است. اما نکته بسیار مهم که از محتوای کلام مبارک می‌توان نتیجه گرفت آنکه هیکل مبارک تمایلی نداشتند به زمینه‌های مشکل و نیز انگیزه‌هایی جز آنچه در ظاهر مسلم بوده است یعنی حسد علماء و فتنه‌انگیزی ایشان و نیز طمع عوام به غارت اموال اشاره‌ای فرمایند دیگران در تحلیل وقایع ۱۳۲۱ هـ ق در نقاط مختلف ایران خصوصاً یزد و اصفهان مطالب مختلفی نگاشته‌اند ۱۳. بعضی این وقایع را عکس العملی در قبال نفوذ خارجیان در ایران دانسته‌اند ۱۴ هرچند نویسندگان این گونه مطالب با دوری از حقیقت روحانی امر مبارک و با توهمات قابل تقبیح در مورد آن، به تجزیه و تحلیل وقایع پرداخته‌اند، اما با وجود مردود بودن محتوای تجزیه و تحلیلشان زمینه اصلی آن یعنی تعبیر آزار بهائیان به عنوان حاصل اوضاع اجتماعی موجود حداقل از جنبه خلقی و ملکی مطلب قابل تأمل است.

پادشاهی که در زمان او وقایع مذکور اتفاق افتاد، مظفرالدین شاه، چنان که حضرت ولی امرالله در قدظهر یوم المیعاد بیان می‌فرمایند "مملکت را به جاده وسیع ویرانی کشانید" و در عصر او جنبشی که امتیازات پادشاه را محدود می‌کرد "قوت گرفت (۱۰۵). با پرداختن به این جنبش ما به دورانی در تاریخ قاجار منتقل می‌شویم، حساس و پرماجرا، با انعکاساتی وسیع در آثار مبارکه: دوران مشروطه طلبی.

یادداشت‌های "سال ۱۳۲۱ هـ. ق

تحلیل وقایع"

۱- علاوه بر آنچه در لوح مبارک مذکور است در این نقاط نیز بهائیان در ۱۳۲۱ هـ ق مورد آزار قرار گرفتند: در ملایر، یک نفر به شهادت رسید (محاضرات ۱:۲۲۱) و جمعی مضروب و مجروح و بسیاری آواره شدند در کاشان، نفس حاکم متعرض بود و چند نفر را چوب زد. در سلطان آباد عراق، یکی از بهائیان را که نواده میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی بود چوب زده تبعید کردند (آواره ۱۵۴-۱۵۳:۲). در شیراز وضع به نوعی متفاوت بوده است از نوشته های خفیه نویس سفارت انگلیس مندرج در کتاب وقایع اتفاقیه مطالبی جالب از انعکاس این اوضاع در شیراز دستگیر می شود. "بالنسبه به شورش و شلوغ در اصفهان از بابت حضرات بابی در اینجا هم مطلب سرایت کرده جناب آقامیرزا ابراهیم مجتهد ورقه نوشته خطاب به مردم که هرکسی حضرات بابی را به دست بیاورد و به قتل برساند، ثواب عظیم دارد. مردم هم به هیجان آمده، نزدیک بود شورش بشود." و بعد می نویسد که حاکم به آقامیرزا ابراهیم بخاطر رفتار نامطلوبش تندی کرده او را ساکت نمود و "بعد چند نفر سره بابی ها را هم گرفته به زبان خوش آنها را خرجی داده از شهر بیرون کردند و مردم را استمالت کرده، آرام نمودند" (۷۰۸-۷۰۷). چند صفحه بعد، از تلگراف علمای کربلا و نجف به علمای شیراز می نویسد که چنین مضمونی داشته است: "چون باعث اغتشاش و بی نظمی مملکت می شود، کار به کار حضرات بابی که در شیراز هستند، نداشته باشید آنها را به حال خود بگذارید" (۷۱۳).

۲- ظاهراً حسد شیخ محمد تقی نجفی و سایر علماء اصفهان با استقبال جمع کثیری از مردم از سخن رانی های شاهزاده شیخ الرئیس

ابوالحسن میرزا برانگیخته شد وی در این سخن‌رانی‌ها که در سال ۱۳۲۰ ق ایراد نمود هرچند مستقیماً در حقانیت امر استدلال نمی‌نمود اما با اشارت بسیار مقام علما و مراتب اهل تقلید را مورد انتقاد قرار می‌داد (فیضی، حضرت عبدالبهاء ۱۲۰-۱۱۹؛ آواره ۹۸:۲).

۳- حکومت اصفهان در این زمان نیز در دست مسعود میرزا ظل‌السلطان پسر ناصرالدین شاه بود.

۴- این اجتماع در قونسول‌خانه، به صریح بیان مبارک، تنها به صرف آن صورت گرفت که این محل تنها مکان امن به جهت مشورت احبا بود. اما تحصن در قونسول‌خانه‌ها جهت دادخواهی چنانکه در یادداشتهای بخش "جنبش مشروطه از آغاز تا به توپ بستن مجلس" خواهیم دید. از بسیار زمان پیش از این سابقه داشت.

۵- حاکم یزد در این زمان نیز جلال الدوله بود.

۶- در متن لوح مکاتیب جلد سوم، در جایی عده شهدای یزد را صدو هفتاد تن ذکر نموده، اضافه می‌فرمایند "این معلوم است، دیگر غیر معلوم را خدا می‌داند" (۱۳۹) و در موضعی دیگر شهداء یزد تنها را "متجاوز از صدوپنجاه" تن به علاوه نفوس متعدده در هر ده، در اطراف یزد ذکر می‌فرمایند (۱۴۲) و پس از آن، آماری از شهیدان هر یک از مناطق اطراف، تا زمان صدور لوح بیان می‌فرمایند (۱۴۴-۱۴۳). از آنجایی که ظاهراً واقعه در زمان صدور لوح هنوز در جریان بوده است، آمار دقیق تعداد شهداء از متن آن بدست نمی‌آید میرزا حیدرعلی اصفهانی تعداد کل شهدای این واقعه را صدونود و پنج نفر و طول مدت آن را بیش از دو ماه ثبت نموده است (۴۸۴).

۷- این وقایع در قرن بدیع جلد سوم، صفحات ۲۶۰ تا ۲۶۵ مورد اشاره هیکل مبارک حضرت ولی‌امرالله نیز قرار گرفته است.

۸- در رساله سیاسیّه حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "...عزت و ثروت

رعیت، شوکت و عظمت و قوت سلطنت باهره و دولت قاهره است و نجات و فلاح اهالی منظور نظر اعلیحضرت شهریارانست و این قضیه امر فطری است" (۱۸).

۹- در مورد آزادی بیشتر در ایران این زمان نوشته‌اند: "پس از قتل ناصرالدین شاه ظلم و استبداد کم شد قید و بندهای سابق سستی گرفت و تا حتی مردم به بحث و انتقاد پرداختند و عاظم و خطبا در مساجد و روزنامه‌نگاران در مطبوعات و اهل هزل و مطایبه با شوخی و مزاح دردهای اجتماعی را به زبان و قلم می‌آوردند" (راوندی ۲۳۱: ۴/۱). از آزادی بیشتر بهائیان در تشکیلات خود، در یادداشت‌های فصل قبل به روایت حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی یاد نمودیم.

۱۰- به طوریکه حاجی آقامحمد علاقبند می‌نویسد: جلال الدوله حاکم یزد تلگرافی به اتابک اطلاع داد که "خلق یزد به بابی‌ها شوریدند که شما چرا مجلس دارید و دور هم جمع می‌شوید"، و از وی حکمی خواست که آشویگران را تنبیه کند تا متعرض بهائیان نشوند. اما امین السلطان، "خدمتی که کرد و حسن وفایی که بجا آورد"، این جواب را داد که "بابی‌ها" بیهوده "خود را از او تصور کردند، کی به آنها آزادی داده که آنها خود را به خلق شناسانیدند؟" در نتیجه این جواب "جلال الدوله هم دست روی هم گذارد" و خلق، نفوس بسیاری را از میان بردند (۷۰).

۱۱- در مورد جلال الدوله حاکم یزد نکات جالبی در تاریخ ثبت شده است. بر طبق فرمایش حضرت ولی‌امرالله، وی یکسال پس از واقعه شهادت شهدای سبعة یزد، در ۱۳۰۸ هـ. ق "از مقام خویش منفصل و به دارالخلافة احضار و به استرداد قسمتی از اموالی که از غارت و تاراج مظلومان بی پناه به دست آورده بود ملزم گردید" (قرن بدیع ۴۴۵: ۲). پس از ملتئی وی مجدداً به حکومت یزد رسید و ظاهراً در این دوره

حکومت خود، به حسن سلوک با بهائیان پرداخت (فیضی، حضرت عبدالبهاء ۱۴۱؛ فاضل مازندرانی، ظهورالحق ۱۷۲: ۸/۱). بنا بر روایت جناب فاضل مازندرانی، جلال اللّوله در طهران (ظهورالحق ۱۷۲: ۸/۱) و یا در یزد در حدود سال ۱۳۱۴ هـ. ق (ظهورالحق ۳۲۱: ۸/۱)، با ایادی امرالله جناب ابن ابهر ملاقات و مذاکره نمود و منجذب به امر شد و حتّیٰ "مصاریف سفر و کالسکه را بذل نمود" و جناب ابن ابهر در یزد مشغول به تبلیغ امرالله شد (ظهورالحق ۳۲۳: ۸/۱). با اشاره به همین سفر است که هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء در لوحی می‌فرمایند، "جناب ابن ابهر، نظر به خواهش و رجای جلال اللّوله به یزد رفت و بعد از اعلاّی کلمة الله در یزد، جلال اللّوله مصلحت سفر به کرمان دید" (مائده ۱۹: ۵). می‌توان گفت ظاهراً به دلیل همین سابقه همراهی با جامعه بهایی بوده است که حکومت یزد در مقابل جهله عوام در واقعه ۱۳۲۱ ق. ضعف و ناتوانی داشت. حاجی میرزا حیدرعلی در این مورد می‌نویسد، چون فتنه یزد برپا شد "نواب از حمایت و صیانت مظلومین خائف شد" (۴۸۴). جمله حاجی، در عین حال دلالت بر حمایت قبلی و خوف جلال اللّوله از حمایت در ضمن وقایع ۱۳۲۱ ق. دارد. با این همه در همین زمان نیز به گفته میرزا حیدرعلی اصفهانی، جلال اللّوله پنهانی علویه خانم ماهفروزکی از مبلغین امرالله را که به یزد آمده بود، جهت حفظ با همراهان به آباءه می‌فرستد (۴۸۴) و نیز گفته اند که در همین زمان قابل آباءه‌ای را نیز محرمانه اطلاع می‌دهد که جهت حفظ خود از یزد خارج شود (سلیمانی ۲: ۲۱۱).

اما همه جریان ظاهراً به آنچه گفتیم ختم نمی‌شود، جلال اللّوله‌ای که حتّیٰ اظهار ایمانی نیز می‌نموده است، باز بنا بر قول جناب فاضل مازندرانی در وقایع ۱۳۲۱ هـ. ق در تصرف اموال بهائیان نقشی داشته است (ظهورالحق ۱۷۲: ۸/۱). به هر حال گفته‌اند که وی بعدها عرایض

توبه و انابه به حضور حضرت عبدالبهاء فرستاده و طلب عفو و غفران نموده است (ظهوالحق ۱۷۴: ۸/۱).

۱۲- آواره در شرح مفصل و خواندنی که در جلد دوم تاریخ خود از این وقایع به دست داده است، مقدمات این وقایع را به "پرده‌هایی تو بر تو" توصیف کرده است که "زکی‌ترین" انسان نمی‌تواند اسرار آن را کشف کند. وی می‌نویسد، بعضی، امین السلطان (اتابک) را باعث این فتنه دانسته‌اند. به عقیده این نفوس، اتابک در قبال اقدامات کسانی که پنهانی بر ضد دولت مشغول به کار بوده‌اند، بهائیان را وجه المصلحه قرار داده است (۹۶). در صفحاتی دیگر از همین کتاب آواره به ذکر دلایلی چند در تایید این فکر می‌پردازد (۱۶۰-۱۵۹).

۱۳- در این مورد، به طور خاص تأثیرات و نهادن امور گمرکی ایران به بلژیکیان مورد نظر بوده است. در این زمان سه تن از بلژیکیان و در رأس آنها مسیو نوز (Nous)، به عنوان مدیر کل گمرکات در ایران بر سرکار بودند. علماء مذهبی و بازرگانان به دو دلیل یکی اینکه بیگانه در ایران مصدر چنین کار مهمی بود و دیگر اینکه تعرفه گمرکی را که بلژیکیان نوشته بودند، به ضرر خود می‌یافتند؛ از این وضع ناراضی بودند. از طرف دیگر، بلژیکیان خود دوستان روسیه محسوب می‌شدند و واگذاری کنترل گمرک ایران به بلژیک منجر به آغاز کاهش نفوذ انگلیس در مقابل روسیه در ایران شد. ناخرسندی مردم از تعرفه تازه گمرکی را علت بروز ضوضاء بر علیه بهائیان و کشتار سهمگین ایشان در یزد دانسته‌اند (کسروی ۲۹؛ براون ۱۰۵-۹۷) و در توجیه دیدن ارتباط بین این دو قضیه، با اشاره به تمایز و اختلاف بین بهائیان و ازلیان گفته‌اند که ازلیان وابستگان انگلیس بودند و بهائیان متمایل به روسیه، و در این زمینه حتی گفته‌اند که حضرت بهاء‌الله "در نوشته‌های خود گرایش به روسیه" نشان داده‌اند. با تصور چنین زمینه‌ای آنگاه گفته شده است

که ازلیان به هنگام فرصت، "توسط ملایان" مردم را بر علیه بهائیان تحریک می نمودند و بسیاری از "بهای کشی ها" در ایران با کوشش ازلیان صورت گرفته است و همین مورد ۱۳۲۱ هـ ق را به عنوان مثالی از این جریان، ذکر نموده اند. به عبارت دیگر، آزار و کشتار بهائیان در این سال را نتیجه رقابت دو دولت روس و انگلیس و نیز دشمنی ازلیان با بهائیان دانسته اند (کسروی ۲۹۱). در مورد این نظر باید گفت اگر قائلین این قول که حضرت بهاء الله در آثار خود "گرایش به روسیه" نشان داده اند، به مضامین لوح ملک روس ناظر بوده اند، پیداست که ایشان از لوح ملکه ویکتوریا و مفاد آن اطلاعی نداشته اند و چنین بی اطلاعی بر محققینی که در حقایق امور حکم می کنند، بخشوده نیست. دیگر اینکه، صرف نظر از صحت یا سقم عقیده مذکور راجع به نقشی که ارتباط ازلیان با انگلیسیان در جریان آزار و اذیت بهائیان در ۱۳۲۱ ق داشته است؛ به نظر می رسد دارندگان چنین عقیده ای از این نکته غافلند که ضدیت ازلیان با بهائیان احتیاجی به قائل شدن به تقابل موهوم سیاسی نداشته است.

به روایت همین تاریخ نگاران، حداقل در تبریز، رفتن بلژیکی ها، بستن مهمانخانه ها و میخانه ها و نیز بستن دبستان هایی که به شیوه اروپایی تأسیس شده بود، با هم مورد تقاضای علما بود (کسروی ۳۱؛ براون ۱۰۶). با وجود چنین زمینه ای در افکار، زمینه ای حاکی از مخالفت با تجدّد غربی که حتی تقاضای بستن دبستانها را اقتضا می کرد، درک این نکته بسیار آسان است که چگونه بهائیان پذیرندگان دیانتی جدید - به صرف تحریک علماء مورد آزار قرار می گیرند. علمایی که حقد و حسد پیشرفت امر بخوبی برای این تحریک آماده شان نموده است هر نکته دیگری که بتوان گفت، راجع به آن است که چرا و به چه دلایلی خود این علماء تحریک می گردند.

فصل یازدهم

جنبش مشروطه

از بدایت تا واقعه به توپ بستن مجلس

تاریخ اشاره به اولین حرکت‌هایی که منجر به جنبش مشروطه طلبی در ایران شد در آثار مبارکه به سنه ۱۳۱۰ هـ. ق باز می‌گردد که سال نگارش رسالهٔ سیاسیه است در الواح دوران مشروطه به این اثر اشاره می‌شود و از تاریخ نگارشش به عنوان "بدایت انقلاب" یاد می‌گردد (مانده ۱۹۷: ۵ مکاتیب ۱۷۴: ۵). از محتوای رساله ۱ در جای خود بحث نمودیم. در این جا مقصود، توجه به این امر است که هیکل مبارک حدود سال ۱۳۱۰ هـ. ق را از لحاظی "بدایت انقلاب" می‌خوانند در حالیکه چنانکه خواهیم گفت شروع فعالیت‌های آشکار در مشروطه طلبی، سال ۱۳۲۳ هـ. ق می‌باشد. می‌توان نتیجه گرفت که هیکل مبارک در ذکر عبارت "بدایت انقلاب" ناظر به مقدماتی بوده‌اند که جنبش مشروطه را بدنبال داشت ۲. چنانکه پیش از این گفتیم، حضرت ولی‌ام‌الله نیز با توصیف سیدجمال‌الدین افغانی به عنوان یکی از "مؤسّسین و متقدمین نهضت مشروطیت ایران" به تأثیر اندیشه‌های وی در بروز این جنبش اشاره فرموده‌اند همچنین از قتل شاه به عنوان "اولین علامت" انقلاب مشروطه یاد نموده‌اند (رجوع فرمائید به فصول ۷ و ۹).

دوران مقارن با جنبش مشروطه در ایران از حیث تعداد الواحی که در زمان نسبتاً کوتاه، با محتوایی راجع به اوضاع اجتماعی ایران، از قلم میثاق صادر گشته است؛ دورانی استثنایی است. بنا به شهادت یکی از مؤمنین عهد میثاق، تنها در ظرف یکسال و چند ماه از ابتدای جنبش، حضرت عبدالبهاء یک صد و نود تا دویست لوح در این زمینه صادر

فرمودند (علاقیند ۹). با اعتماد به این قول باید گفت آنچه ما اکنون، در مجموعه‌های به چاپ رسیده از الواح مبارکه مورد دسترس داریم، جز قسمتی از کل الواح مربوط به موضوع را تشکیل نمی‌دهد. بنابراین، تحقیق کامل و شامل در این مورد، منوط به امکان زیارت همه الواح صادره است ۳ با وجود این، الواحی که در دست داریم نیز متعدّد و حاوی اشارات بسیار به جریانات مشروطه طلبی می‌باشند در اینجا فرصت را برای بررسی الواح مذکور غنیمت می‌شماریم.

برای درک بهتر آنچه در آثار مبارکه راجع به وقایع مشروطه آمده است، لازمست به شرح مختصری از این وقایع بپردازیم آنچه در این مورد عرض می‌شود، به همین وجه قصد ندارد و نمی‌تواند یک بررسی همه جانبه، ولی خلاصه، از تاریخ مشروطه با در نظر گرفتن تناسب میان اهمیت وقایع و میزان پرداختن به آنها باشد بلکه هماهنگ با هدف مورد نظر یعنی درک بیشتر اشارات آثار مبارکه در این زمینه در عین اینکه سعی می‌نمایم انسجام منطقی را در ذکر وقایع حفظ نمایم، از میان پهنه وسیع وقایع تاریخ مشروطه و زوایای مختلف آن ۴ قسمتهایی را بیشتر شرح می‌دهم که در آثار مبارکه به مناسبتی مورد اشاره قرار گرفته است. سعی خواهیم کرد پیش از ذکر الواح راجع به هر مرحله، ابتدا شمه‌ای از تاریخ وقایع مربوطه را ذکر نمایم تا زمینه درک اشارات راجع به آن وقایع، فراهم گردد.

سلسله رویدادهایی ۵ در سالهای پیش از شروع جنبش مشروطه، علت نزدیکی بیشتر بین علما و مردم، خصوصا بازرگانان در مقابل دولت شد، دولتی که مورد نارضایتی ملت بود. از این رو، در طلب انجام خواسته‌هایی، عده‌ای از علما و در رأس ایشان سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی که محبوبیت و نفوذ بسیار در میان مردم داشتند، به همراه خانواده خود و نیز تنی چند از بازرگانان، درشوال سال ۱۳۲۳ ه.ق در حرم شاه عبدالعظیم، تحصن نمودند و بسیاری از مردم ۷. به ایشان پیوستند. (الگار ۳۴۰، ۳۴۴) خواسته‌های بست نشینان ۸ بطور خلاصه راجع به تأسیس عدالت خانه، برکناری صدر اعظم و نیز حاکم طهران بود و هنوز رسماً نام مشروطه و آزادی خواهی

در میان نبود (آوری ۲۴؛ کسروی ۶۸) مظفرالدین شاه دستخطی مبنی بر وعدهٔ ایجاد عدالت خانه صادر نمود و متحصنین پس از یک ماه به شهر باز گشتند به دستور شاه، وزیر دربار و عده ای دیگر از درباریان، با کالسکه های سلطنتی، با شکوه بسیار به عبدالعظیم رفتند، تا علمای متحصّن را به شهر آورند، مردم نیز بازارها را بستند و برای استقبال رفتند (کسروی ۷۳). امّا شاه به وعده خود عمل نکرد. پس، در جمادی الاولی ۱۳۲۴ هـ.ق، دومین تحصّن به نحو سازمان یافته تری صورت گرفت این بار، روشنفکران و اصلاح گران که دوازده تا چهارده هزار نفر بودند، در محوطه سفارت انگلیس در طهران متحصّن شدند، و روحانیون به ابن بابویه در نزدیکی حضرت عبدالعظیم و از آنجا به قم رفتند (ناظم الاسلام ۱: ۵۰۰؛ آوری ۲۴۵). اکنون دیگر بست نشینان، رسماً مشروطه را می طلبیدند (کسروی ۱۰۷، ناظم الاسلام ۵۶۹).

واقعهٔ تحصّن در سفارتخانه، در بعضی الواح حضرت عبدالبهاء مورد اشاره قرار گرفته است. در یکی از الواح تصریح می فرمایند "در میان آن جمهور که به سفارت بهیّه انگلیس در آغاز مشکلات پناه بردند یک نفر بهائی نبود" (مکاتیب ۴: ۱۷۷). در لوح دیگر با یادآوری "زمانی که علماء و فضلاء و سروران و تجّار و کسبه طهران بلکه عموم از مهتر و کهتر به سفارت انگلیز پناه بردند و بنای شکایت و عریده فرمودند که ما مظلومیم" گفته "شجاع السلطنه پسر شاه" را ذکر می فرمایند که بهائیان را بخاطر آن که "شصت سال است که معرض تیغ بلایند" و با وجود این به "دولت اجنبی" پناه نبردند، تحسین کرد و شیعیان را مذمت نمود که به سفارتخانه پناه بردند "و دولت و ملت را رسوا کردند ۹" (مآئده ۲۰۶_۵: ۲۰۵).

باری چون تحصّن حدود یک ماه طول کشید مظفرالدین شاه ناچار شد در جمادی الثانی ۱۳۲۴ هـ.ق چنان که حضرت ولی امرالله اشاره می فرمایند در آخرین روزهای حیات خود فرمان مشروطیت را امضاء نماید (قدظهر ۱۰۵). پس مهاجرین قم در میان استقبال با شکوهی ۱۰ به طهران بازگشتند.

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح به عریضه ای که جناب علی

اکبر ایادی "در بدایت انقلاب ۱۱" در شرح این استقبال به حضور مبارک نگاهشته بوده است، اشاره میفرمایند: "حضرات علما کوس لِمَنْ الملک می‌زنند. صدراعظم رفته که حضرات را از قم به طهران، در نهایت احترام وارد کند و جمیع شهر با طبل و علم به استقبال شتافتند" و در ادامه با ذکر احساس قدرت و عزتی که در این زمان علمای سردمدار مشروطه طلبی را فرا گرفته بود، یاد آور می‌گردند که هیکل مبارک در جواب عریضه مذکور مرقوم فرموده بوده‌اند: "این عزت مانند ظلّ زائل است، عنقریب مبدل به ذلت کبری شود... به دست خود تیشه بر ریشه خود زدند. حضرات علما آخور را دیدند اما آخر را ندیدند" (مائده ۵:۱۹۶). بیانات مبارکه‌ای با همین مضمون در بدایع الاثار نیز درج شده است (۲:۱۱۴).

پس از صدور فرمان مشروطیت، مجلس اول در شعبان ۱۳۲۴ هـ. ق گشایش یافت (آوری ۲۴۶). در کوتاه زمانی، مظفرالتین شاه بیمار فوت کرد و محمد علی میرزا ولیعهدش در ذی‌قعدة ۱۳۲۴ هـ. ق به سلطنت رسید. در نقاط مختلف کشور انجمن‌های ولایات تشکیل شد (براون ۱۴۷)، و در طهران، نمایندگان مجلس به نوشتن قانون اساسی مشغول گشتند. امّا محمد علی شاه باطناً با مشروطه موافق نبود، و خیلی زود بر سرمسائلی، مخالفت او و مجلس آشکار شد ۱۲.

ظاهراً در همین زمان مخالفت‌های آشکار بین شاه و مجلس است که حضرت عبدالبهاء به هر دو طرف، نصایحی فرموده‌اند و به لزوم یگانگی بین دولت و ملت تصریح فرموده، هشدار داده‌اند که در غیر این صورت نتایج وخیمه‌ای حاصل خواهد گشت. این اقدام هیکل مبارک، در الواح بسیار مورد اشاره قرار گرفته است: "... بکرات و مرات، صریح به غایت توضیح، در بدایت انقلاب، به دو طرف مرقوم گردید که باید دولت و ملت مانند شهد و شیر آمیخته گردند و الا فلاح و نجات محالست. ایران ویران گردد و عاقبت منتهی به مداخله دول متجاوره شود" (مکاتیب ۵:۱۷۳). در لوح دیگر، یادآور می‌گردند که نصیحت مذکور را "از پیش مرقوم" فرموده، نتیجه تخطی از آن را چنین تصریح نموده‌اند: "والآ ایران ویران شود" (مکاتیب ۴:۴۴). و در لوحی که

پروفسور براون متن آن را در انقلاب ایران درج نموده است، باز با ذکر اینکه "بکرات و مرات" به لزوم آمیختگی دولت و ملت تأکید فرموده‌اند، نتیجه غفلت از این امر را چنین بیان می‌فرمایند که ایران، "میدان و جولانگاه دیگران گردد، و هر دو طرف پشیمان شوند" (۴۲۳). چنانکه در بدایع الاثار نقل نموده‌اند، هیکل مبارک در بیانات شفاهی نیز به ترقیم نصیحت مذکور، خطاب به "طرفین" اشاره فرموده، نتیجه عدم اصفا را "مداخله همسایه‌ها" (زرقانی ۲:۴۵) و یا "مداخله دول متجاوره" (زرقانی ۱:۲۰۴) بیان داشته‌اند ۱۳.

درخصوص این الواح، دقت در نکاتی چند، ضروری بنظر می‌رسد. می‌فرمایند: "بدایتاً" یا "در بدایت انقلاب" نصایح را به "هر دو طرف" مرقوم فرموده‌اند و محتوای نصایح در همه موارد توصیه به آمیخته شدن دولت و ملت است. بنابراین، نصایح مذکور پس از پیروزی مشروطه و روشن گشتن وضعیت دو طرف جاری گشته است. چه که پیش از آن، در دوران مبارزات اولیّه، گوناگونی مخالفین شاه آنچنان بود که نمی‌توانستند - یعنی حداقل بعنوان مخاطبین توصیه هیکل مبارک، نمی‌توانستند - به عنوان "یک" طرف محسوب شوند. به علاوه، بر فرض که رؤسای روحانی را به عنوان رهبران کل جنبش، سمبل وحدت همه مخالفین دولت در نظر بگیریم، مخاطب قراردادن آنها در آن زمان، به منزله نوعی رسمیت بخشیدن به موضعشان بوده، از جانب هیکل مبارک، محتمل به نظر نمی‌رسد. پس در حالی که می‌دانیم در یک طرف، شخص محمد علی میرزا از مخاطبین بوده است ۱۴، نمی‌دانیم آیا دیگر "دولتیان" فی‌المثل، صدر اعظم وقت (ابتدا عین‌التوله و پس از او امین‌السلطان) نیز مخاطب نصایح مذکور بوده‌اند یا نه و در مورد مخاطبین در طرف دیگر، یعنی مشروطه طلبان نیز، تنها می‌توانیم بگوئیم ایشان باید از سران مشروطه، یا به طور خاص، اهل مجلس بوده باشند. تعیین دقیق‌تر این مخاطبین شاید از نکاتی باشد که محققین امر در آینده، با دسترسی بیشتر به منابع، روشن فرمایند.

علاوه بر الواحی که بر ترقیمشان تصریح شده هیکل مبارک در خفا نیز به نحوی دو طرف مقابل را مورد نصیحت قرار داده‌اند چه که در

ادامه یکی از الواحی که پیش از این بدان اشاره کردیم، پس از ذکرى که از توصیه کتبی مبارک به هر دو طرف می‌فرمایند، اضافه می‌نمایند: "از این گذشته، خفياً به احزاب نهایت نصایح مجری گشت" (مکاتیب ۵: ۱۷۳). منظور هیکل مبارک از لفظ "احزاب" در این جا، دو حزب "دولتیان و ملتیان" یعنی مخالفین مشروطه و طرفداران آن است چنان که در مواضع دیگر نیز گاه این لفظ را در معنی مذکور استفاده فرموده‌اند ۱۵ و در این لوح نیز با آنکه در زمان نزول آن احزاب سیاسی مختلف در ایران تشکیل شده بود نباید منظور نظر هیکل مبارک را نصیحت به آن احزاب دانست ۱۶.

اما انذارات مبارک راجع به "دخالته دول متجاوزه" به دنبال اختلافات بین دولت و ملت، تحقق یافت. در همان سال اول مشروطه (۱۳۲۵ ه.ق)، از طرفی سپاهیان عثمانی به مرزهای شمال غربی ایران تجاوز نمودند (براون ۱۵۳؛ کسروی ۴۲۴)، از طرف دیگر روسیه، چنانکه در تاریخ ثبت شده است، آشکارا برای مداخله در امور داخلی ایران به دنبال بهانه می‌گشت و توسط سفارت خود به مجلس اخطار نمود که نمی‌تواند برای ملت نامحدودی آشفته‌گی ولایات را اجازه دهد و حتی شاه را بر ضد مجلس تشجیع و ترغیب می‌کرد (براون ۱۵۳-۱۵۲).

حضرت عبدالبهاء در لوحی در پاسخ به محمد علی خان نامی که "درخصوص مداخله دول متجاوزه" در امور ایران عریضه‌ای حضور هیکل مبارک معروض داشته بوده‌است، این امر را تحقق انذار مبارک که در صورت عدم یگانگی دولت و ملت ایران "میدان جولان دیگران گردد" دانسته‌اند (براون ۴۲۳) شاید آشکارترین "مداخله دول متجاوزه" در این زمان عقد قرارداد روس و انگلیس در سال ۱۹۰۷ م (۱۳۲۵ ه.ق) بود که مناطق نفوذی این دو دولت را در خاک ایران تعیین می‌نمود ۱۷ البته مداخله این دول به هیچ وجه به همین جا خاتمه نیافت و چنانکه خواهیم دید ادامه یافت و حتی شلته گرفت و در هر مرحله‌ای به شکلی ظاهر شد.

هم‌زمان با اختلاف شاه و مجلس، اختلافات دیگری نیز در نفس مجلس بروز نمود. کار نگارش قانون اساسی تضادهای موجود بین

انگیزه‌ها و اهداف افراد درگیر، یعنی علما و اصلاح‌گران غیر مذهبی را آشکار ساخت. تضادی که پیش از آن، در اتحاد علیه حکومت وقت، محو و ناپیدا بود ۱۸ علما نیز دو دسته شدند و کم‌کم دسته‌ای از ایشان در تخالف کامل با اصلاح‌گران عرفی، رسماً مخالف مشروطه موجود و طالب مشروطه مشروعه گشتند ۱۹ (آوری ۲۵۱-۲۴۹) عده‌ای از علماء که در رأس ایشان شیخ فضل‌الله نوری قرار داشت در حرم عبدالعظیم متحصن شدند ۲۰ و در ضمن این تحصن لویحی بر علیه مجلس و مجلسیان صادر نمودند. به این لویح در الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء اشاراتی شده است که بررسی آنها را به مناسبت موضوعشان، به فصل بعد موکول می‌کنیم. به هرحال، تحصن مذکور، پس از سه ماه (از جمادی الاولی تا شعبان ۱۳۲۵ ه.ق) بدون حصول نتیجه‌ای پایان یافت.

باری، به نصایح مبارک در مورد لزوم یگانگی دولت و ملت توجهی نشد ۲۱ پس از کشاکش بسیار ۲۲ بین مخالفین و هواداران مشروطه و پس از آنکه محمد علی شاه، بارها به قانون اساسی سوگند خورد و بارها میثاق را شکست (آوری ۲۴۷)، و پس از به قتل رسیدن امین السلطان ۲۳ صدراعظم، شاه از مجلس خواست که موقتاً از تشکیل باز ایستد (براون ۱۶۶)، این درخواست البته اجابت نشد، لذا شاه خواسته‌هایش را تعدیل کرده، تبعید تنی چند از سران مشروطه را تقاضا نمود که آن نیز رد شد (براون ۱۶۸). سرانجام در ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ ه.ق کمتر از دو سال بعد از پیروزی مشروطه به فرمان شاه، فوج قزاق ۲۴ مجلس را به توپ بست و با این اقدام، مجلس اول موجودیت خود را از دست داد.

حضرت ولی‌امران الله در قدظهریوم المیعاد ضمن آنکه محمد علی شاه را "مستبد و بی‌عقیده و لئیم" توصیف می‌فرمایند وی را "دشمن مشروطیت" خوانده به اقدام وی در به "توپ بستن بهارستان محل انعقاد مجلس شورای ملی" اشاره می‌فرمایند (۱۰۶).

با وقوع این حادثه در طهران، در بیشتر شهرها بدون مقاومت دستگاه مشروطه را برچیدند (کسروی ۶۷۰) رژیم محمد علی شاه دوباره

زمام امور را کاملاً در دست گرفت و دوران "استبداد صغیر" آغاز شد پیش از آنکه به ادامه تاریخ پردازیم، نگاهی خواهیم داشت به وضع بهائیان از آغاز جنبش مشروطیت تا مقطعی که وقایع آن را شرح دادیم، و درگیری‌های ایشان را در قسمت‌های مختلف این تاریخ کوتاه، ولی پرحادثه، بررسی خواهیم کرد.

یادداشت های "جنبش مشروطه از بدایت تا واقعه به توپ بستن مجلس"

۱- لازمست به خاطر بیاوریم که خلاصه مفاد رساله سیاسیه آن است که مداخله علماء در امور سیاسیه منجر به مضرت می گردد. حضرت عبدالبهاء در آغاز جنبش مشروطه، امر به تجدید چاپ این رساله فرمودند (آواره ۱۶۶:۲).

۲- به بعضی از این مقدمات در ضمن بحث از سالهای آخر سلطنت ناصرالدین شاه اشاره داشته ایم: شور و هیجان ناشی از درک قدرت اقدام دسته جمعی، البته به پیروی از فتوای یک پیشوای مذهبی در تحریم تنباکو، اقدامی که شاه را مجبور به لغو قرارداد اعطای امتیاز تنباکو به تالبوت (TALBOT) انگلیسی کرد و تجربه ای که آن را آغاز "بیداری ملی" دانسته اند (براون ۵۷) و از آن تحت عنوان "آغاز جبهه گیری علیه دولت" بحث کرده اند (آوری ۱۸۵). دیگر، تأثیرات ناشی از اندیشه های سید جمال الدین افغانی در سفر دوم او به ایران در سال ۱۳۰۷ هـ. ق سفری که طی آن به گفته براون آوازه او به همه ایران رسید و چنین شهرت یافت که سید، اصلاح اوضاع ایران را در پیش گرفته است (۴۴) و بالاخره، باید از عواملی یاد کرد که چون به جای اثر بر توده مردم بنا به ماهیت خود با نخبگان سروکار داشتند، دارای تأثیر بطنی بودند مانند اندیشه های اصلاح گرانی چون ملکم خان و پیدایش فراماسونری در ایران (رک یادداشتهای فصل ۴) مجموعه این عوامل باعث شده است که ریشه های انقلاب مشروطیت را در سالهای آخر سلطنت ناصرالدین شاه بیابند (آوری ۲۲۲).

۳- چنانکه انشاءالله، زیارت مجموعه این الواح میسر شود کشف نکات مهمی در تاریخ حیات جامعه بهایی ایران را ممکن می سازد. برای مثال، ظاهراً بدایت مشروطیت همزمان بود با مرحله ای تکاملی در رشد نظم اداری بهائی. بدین معنی که در انتخاب اعضای محفل که تا آن زمان با دعوت حضرات ایادی از احبای سرشناس و با ابداء رأی این

عده صورت می گرفت، با امریه حضرت عبدالبهاء تبدیل به انتخابات عمومی شد ("یادداشت‌هایی در باره حیات ... ابن ابهر" ۱۸۷).

۴- برای حصول تصویری از این پهنه وسیع و گوناگونی زوایای نگرش به این تاریخ، کفایت سه کتاب احمدکسروی، ادوارد براون و ناظم الاسلام کرمانی را در تاریخ مشروطه از لحاظ محتوی مقایسه کنیم. هر یک علاوه بر شرح وقایع اصلی، به مطالبی پرداخته‌اند که از آنها جز اشاره ای در نوشته دودیدگر نیامده است. کسروی در تاریخ مشروطه ایران به جزئیات آنچه در تبریز گذشت، براون در انقلاب ایران به انعکاسات وقایع در نوشته های خبرنگار تایمز و ناظم الاسلام در تاریخ بیداری ایرانیان به جزئیات فعالیت‌های انجمن های مخفی پرداخته‌اند.

۵- از جمله این رویدادها، قرارداد اداره گمرکات در دست مسیو نوز (Nous) بلژیکی، و پس از آن علیرغم مخالفت علماء تعیین او به عنوان رئیس تذکره و وزیر پست و تلگراف بود. مخالفت مردم با این شخص، هنگامی شدیدتر شد که عکسی از او که به نشانه توهین به روحانیت عمامه بر سر گذاشته بود، در میان مردم پخش شد. دیگر چوب و فلک کردن چند تن بازرگانان معروف به دست حاکم طهران، تیراندازی به مردم در حرم امام رضا در مشهد و در حرم شاه چراغ در شیراز و بالاخره فلک کردن یک مقام مذهبی در کرمان به دست حکمران بود (کسروی ۵۹-۴۸، آوری ۲۳۱، الگار ۲۴۷-۲۴۶).

۶- از آنجائی که پدیده تحصّن در مواضع دیگری از این رساله (ر.ک فصل "وقایع ۱۳۲۱") نیز مطرح شده است شرح مبسوطی در باره آن لازم به نظر می رسد بست نشستن را مهم ترین وسیله ای دانسته‌اند که طبقات پایین ایرانیان عهد قاجار می توانستند با تمسک به آن، در احقاق حق خود بکوشند (فلور ۲:۲۲). ناظم الاسلام کرمانی در شرحی که از این مطلب می دهد، آنرا امری "معمول و مرسوم" می خواند و می گوید: "محل تحصّن را جایی قرار می دهند که محل ملاحظه شاه و حاکم باشد. مثلاً امامزاده معتبری اگر باشد، به آن جا پناه می برند ... کم کم امکان بست بسیار و فراوان می شد و گاه گاهی هم به ملاحظه شان عارض، و یا بزرگی مطلب، پناهنده به یکی از

سفارتخانه‌ها می‌شدند،" ناظم الاسلام آنگاه به بیان مثال‌های متعدد از پناه بردن به سفارتخانه‌ها می‌پردازد. از جمله نقل میکند که چگونه در زمان حاجی میرزا آقاسی اعیان و بزرگان مملکت از ظلم او به سفارت‌های روس و انگلیس ملتجی شدند و عزل او را از شاه خواستند (۱:۵۰۷-۵۰۹).

در مورد تحصّن در سفارتخانه انگلیس در حرکت مشروطه‌طلبی، کسروی ضمن تقبیح این عمل، گفته‌است: این کار را در آن زمان زشت نمی‌شمردند " (۶۶۶) و در توضیح علت این پناهندگی اضافه نموده که چون در جریان مهاجرت علماء به قم، عدّای از مردم که در بست نشینی اوّل با دو سید همراه بودند، این بار در طهران ماندند و از صدراعظم نیز می‌ترسیدند، خواستند به سفارتخانه‌ای پناه ببرند. عثمانیان در آن زمان به مرز ایران سپاه فرستاده با ایران دشمن شده بودند، دولت روس هم "از مشروطه دور و این زمان با توده خود در کشاکش می‌بود" پس، "ناگزیر" به سفارت انگلیس رفتند. کسروی آنگاه، با آنکه از نامه درخواست کمکی که آیت‌الله بهبهانی به سفیر انگلیس می‌نویسد، یاد می‌کند باز برآن است که رهبران مذهبی مشروطه از پناهندن مردم به سفارت خرسند نبودند (۱۰۷-۱۰۹) لیکن ناظم الاسلام کرمانی که صداقت و صمیمیتش در سراسر نوشته‌اش آشکار است، می‌نویسد، آقای بهبهانی "صریح به بعضی تجّار فرموده بود: اگر عین التّوله به شما سخت گرفت، ملتجی به سفارت انگلیس شوید" (۲:۵۰۹) و بعد نیز تلگراف سید عبدالله بهبهانی را از قم خطاب به متحصّنین در سفارت درج می‌کند که: تا مقصود به عمل نیاید و تأمین از طرف سفارت انگلیس و اطمینان به من ندهند، حرکت نخواهم کرد" (۱:۵۴۱) در تاریخ مشروطه، شواهدی دیگر از پناه بردن به سفارتخانه‌ها نیز ثبت شده است (رجوع فرمایید به ناظم الاسلام ۱:۵۷۹-۶۰۰، ۱۷۲-۱۶۶:۲).

۷- به روایت کسروی دو هزار تن به ایشان پیوستند (۶۵).

۸- برای شرح تفصیلی خواسته‌ها مراجعه فرمائید به ناظم الاسلام

(۱:۳۵۸).

۹- شاهزاده ملک منصور میرزا، شعاع السلطنه، پسر مظفرالدین

شاه، حاکم فارس بود. مردم در حکومت او راحت و راضی نبودند. چون شعاع السلطنه به فرنگ سفر کرد، نایب الحکومه او بسیار بر مردم ظلم روا داشت و مردم شیراز در سال ۱۳۲۴ ه. ق بعضی به شاه چراغ و بعضی به قونسولخانه انگلیس پناه بردند (ناظم الاسلام ۱:۳۹۴) با توجه به لوح مبارک مذکور در متن بنظر می‌رسد شجاع السلطنه با داشتن چنین سابقه‌ای در ذهن، زمانی که در تحصن دوم، مشروطه طلبان نیز در سفارت انگلیس جمع شدند در تقبیح این عمل سخن گفت.

۱۰- در شرح این استقبال نوشته اند:

از قم تا ورود به حضرت عبدالعظیم هنگامه‌ای بود که صفحه تاریخ یاد نداده است ... جمیع بازارها و سراها بسته شد، همه مردم و کسبه از مسلمانان و ارامنه و یهود و گبرها برای استقبال ورود آقایان رفتند به شاهزاده عبدالعظیم ... از طرف دولت، وزیر علوم حکم کرد مدارس تعطیل نمودند ... نایب السلطنه برادر شاه که سپهسالار است، با پانصد نفر قزاق و سواره تا آب انبار استقبال کردند ... کالسکه مخصوص شاه را آوردند که آقایان سوار شوند، آقایان قبول نکردند. نایب السلطنه رفت ... و التماس نمود که به قدر صد قدمی هم باشد، سوار کالسکه شاهی بشوید که شاه مکتّر نشود (ناظم الاسلام ۵۷۲-۵۷۱:۱).

بازگشت علماء از تحصن در ذهن مردم آن روزگار چنان واقعه‌ای بزرگ شمرده شد که ناظم الاسلام کرمانی حتی حدیث "العجب بین الجمادی والرجب" را اشاره به این واقعه محسوب نموده است، چه که این بازگشت در ماه جمادی الثانی واقع شد (۱:۵۶۹).

۱۱- واضح است که در اینجا دیگر مقصود از "بدایت انقلاب" وقایع

اولیه جنبش مشروطه طلبی است.

۱۲- در زمینه مخالفت محمد علی شاه با مشروطه و مجلس باید گفت، از طرفی او و سایر شاهان قاجار متمایل به روسیه بودند. مطلبی که با زمان فتحعلی شاه و تعیین ولایتعهدی عباس میرزا از جانب روس ها به عنوان ماده‌ای از مواد عهدنامه ترکمان‌چای (نفیسی ۲:۲۶۰). برمی‌گردد - و روسیه نیز با مشروطه ایران نظر مساعدی نداشت،

برخلاف انگلیسی‌ها که حامی آن بودند (کسروی ۴۵۸،۴۶۱،۵۷۷) به علاوه محمد شاه، به شلّت تحت تأثیر مشاوران طرفدار روسیه خود بود (آوری ۲۴۶). از طرف دیگر، بعد از مرحله پیروزی مشروطه خواهان و آزادی مطبوعات، روزنامه‌ها که تعدادشان بسیار زیاد شده بود به انتقاد علنی از شاه و دیگر مرتجعین پرداختند (براون ۱۳۲). مجلس نیز عملاً از همان روزهای اول سلطنت محمد علی شاه با ردّ وام روس و انگلیس نشان داده بود که قصد دارد تصمیماتش را مستقلّ از شاه و درباریان بگیرد (براون ۱۴۰، ۱۳۰) و این بر محمدعلی شاه که با اقتدارات نامحدود اسلافش خو گرفته بود، بسیار گران می‌آمد. در کشاکش مخالفت های شاه و مجلس، وقایعی از قبیل ترکیدن بمبی نزدیک اتومبیل سلطنتی و تصمیم مجلس در به کیفر رساندن یکی از درباریان که متهم به شرکت در قتل بود، بر ضعیفیت ها دامن زد (براون ۱۹۹-۱۹۸).

۱۳- در جای دیگر از بدایع الآثار به این نصایح اشاره می‌فرمایند اما دقت خاصی در مضمون بیانات مبارکه مذکور لازم است، می‌فرمایند: "من به محمد علی میرزا نوشتم که اگر قصاص خون احبا کند و به عدل حکم نماید تأیید می‌رسد و الاّ یفعل الله ما یشاء ولی نشنید. باز به ایران نوشتم که تا دولت و ملت مانند شهد و شیر آمیخته نگردد نجاج و فلاح محال است. ایران ویران شود و عاقبت امر منجر به مداخله دول متجاوره گردد" (بدایع الآثار ۱:۱۶۸، مائده ۵:۴۶).

قسمت اول بیان مبارک، راجع به ضرورت قصاص خون احبا، چنانکه خواهیم دید با توجه به سایر الواح مربوط به دوران استبداد صغیر، راجع به آن دوران است. اما قسمت بعد، در مورد نصیحت هیکل مبارک در لزوم هم‌آمیختگی دولت و ملت ظاهراً راجع به دوران مورد بحث ما در فصل حاضر، یعنی "بدایت انقلاب" است. بنابراین در "باز به ایران نوشتم ..." کلمه "باز" را به معنی "همچنین" استفاده فرموده‌اند. یعنی، در ادامه بیان به اقدامی که از لحاظ زمانی به قبل از نصیحت به محمد علی میرزا راجع به "قصاص خون احبا" باز می‌گردد اشاره فرموده‌اند.

۱۴- نفوسی از احبای معاصر چنانکه به نگارنده فرمودند موفق به زیارت اصل الواح خطاب به محمد علی میرزا گشته اند. تعدد الواح وی مسلم است چه که او در دوران استبداد صغیر نیز به فیض وصول لوح یا الواح حضرت عبدالبهاء فائز گشته است.

۱۵- برای مثال راجع به این استفاده از لفظ "احزاب" به صفحات ۱۴۶ و ۱۴۷ مکاتیب جلد سوم مراجعه فرمائید.

۱۶- هر چند لوح مورد اشاره (مکاتیب ۱۷۳:۵) بنا به قرائن مذکور در لوح، در حدود سال ۱۳۳۰ ه.ق صادر شده است و این زمانی است که مجلس دوم تشکیل شده، احزاب مختلف اعتدالیون، انقلابیون و غیره موجود بودند؛ به چند دلیل بیان مبارک نمی‌تواند راجع به این احزاب باشد. پیش از همه اینکه مخاطب قرار دادن این احزاب سیاسی توسط هیکل مبارک بعید به نظر می‌رسد. دیگر اینکه در ادامه بیان، عدم اصغای نصیحت را همراه با پیروی از فتاوی علماء بیهوش ذکر می‌فرمایند و در زمان مجلس دوم دیگر فتاوی علماء آنقدرها تعیین کننده امور نبود، چنانکه خواهیم دید.

۱۷- این قرارداد را روس و انگلیس، بدون مشورت با ایران و صرفاً در نتیجه روابطی که خود در سطح بین‌المللی با دول دیگر داشتند، عقد نمودند. طی این قرارداد ایران به سه منطقه تقسیم می‌شد، منطقه نفوذ روس، منطقه نفوذ انگلیس و منطقه بی‌طرف (آورى ۲۵۵-۲۵۴). براون ضمن اینکه در شرح این قرارداد، در تمثیلی می‌گوید "شیر بریتانی و خرس روسیه"، "گریه نالان ایران" را در میان گرفته اند و به یکدیگر می‌گویند: "تو می‌توانی با سرش بازی کنی و من با دمش؛" اضافه می‌کند وقتی ثروت و شئون اقتصادی یک کشور در دست دیگران باشد، صحبت از احتراز از مداخله در امور داخلی عملاً معنایی ندارد (۱۷۵، ۱۹۵).

۱۸- کسروی بین "گیش شیعی" و مشروطه در اصل تضاد آشکار می‌بیند و با تمام احترامی که برای دو سید (طباطبایی و بهبهانی) دارد، می‌گوید ایشان و دیگر علمایی که مشروطه خواه بودند، این تضاد را از آن جهت در نمی‌یافتند که "معنی درست مشروطه و نتیجه

رواج قانون‌های اروپایی را نمی‌دانستند" (۲۸۷) وی وضعیت علمایی را که ابتدا موافق مشروطه بودند و بعد مخالف شده، طالب "مشروطه مشروع" گشتند. علمایی که نمونه کاملشان شیخ فضل‌الله نوری بود - چنین توصیف می‌کند که ایشان ابتدا بر آن تصور بودند که مشروطه به ارمغان آورنده قدرت بیشتر برای علماست. در توجیه علت این تصور می‌گوید از دیر باز در ایران بیش از دو نیرو نبود: یکی شریعت و دیگری حکومت. هر ضدیتی با حکومت جز به معنی تقویت شریعت نبود (۲۸۷). پس آنچه چنین علمایی در ضدیت با حکومت استبدادی انتظار داشتند، افزایش نفوذ خویش بود و مشروطه را همان رواج شریعت تصور می‌نمودند و از قرآن و احادیث شواهدی بر این امر می‌آوردند (۲۶۱).

آنگاه که دریافتند معنی مشروطه در ذهن همراهان ایشان، یعنی کسانی که دوش به دوش آنها در طلب مشروطه کوشیده بودند، چیزی دیگر است، گفتگو از شریعت نیست سخن از درس خواندن دختران، به اروپا فرستادن شاگردان و بیان اندیشه در مقابل علماست، دیگر تاب همپایی با آن را نیافتند و به مخالفت پرداختند (۲۸۸).

۱۹- در شرح دو دستگی علنی که میان علما پیش آمد، کسروی می‌نویسد که این اشکال در واقع هنگام نوشتن قانون اساسی آشکار شد، "قانون نوشتن و آن را طلبیدن به علمای شریعت خواه، گران می‌افتاد" (۲۹۱) بنا به نوشته آوری در موقع نوشتن قانون اساسی، شیخ فضل‌الله و بقیه علماء شریعت خواه، حاضر به پذیرفتن مفاهیم اروپایی نبودند (۲۴۹).

۲۰- در شرح آنچه علت تحصن شیخ فضل‌الله در حرم عبدالعظیم شد، نوشته‌اند که ظاهراً در هنگام نوشتن قانون اساسی، نارضایتی عمده شیخ در مورد تصویب این اصل بوده است که "اهالی مملکت در مقابل قانون دولتی متساوی الحقوق خواهند بود". شیخ فضل‌الله با استناد به آیات قرآن، از جمله آیه "لاتجدد قوماً یؤمنون بالله والیوم الاخر یوادون من حاکم الله ورسوله" (نمی‌یابی گروهی را که ایمان آورند به خدا و روز قیامت و دوستی کنند با کسانی که با خدا و رسول او خلاف کنند)، با

این اصل مخالفت می نمود خود بست نشینان در یکی از لویایحی که صادر نمودند، به این قضیه اشاره می نمایند: "به مرور که قضیه حریت و آزادی در میان گذاشتند و رسم مساوات و برابری با سایر ملل عنوان نمودند، که خلاف ضرورت کتاب و سنت و مباین آیین حضرت رسالت و اجماع فقهاء ملت است ... ناگزیر از مجلس مزبور روگردان و به زاویه مقسه جای گرفتند" (رضوانی ۱۹-۱۸) به هرحال چون امین السلطان صدراعظم که به قولی خرج متحصّین را پرداخت می نمود، کشته شد متحصّین که بدون خرجی مانده بودند مجبور به بازگشت شدند و به تحصّن خویش خاتمه دادند (کسروی ۴۵۶) سازش ایشان برای خاتمه تحصّن شرح جالبی دارد که می توانید در کتاب هما رضوانی تحت عنوان لویایح شیخ فضل الله صفحه ۲۳ مطالعه فرمائید.

۲۱- هنگامی که امین السلطان صدراعظم در اوج مشکلات بین مجلس و شاه، به مجلس می رود برای نمایندگان از این صحبت می کند که به شاه گفته است: "باید دولت و توده هم دست باشند تا کارها پیش رود" (کسروی ۲۵۷) بعضی از قاجاریان مشروطه طلب منجمله پسر ظل السلطان یعنی جلال اللّوله - که نفوسی از احبای معاصر اصل الواح حضرت عبدالهباء خطاب به وی را نیز زیارت نموده اند - در جمع خود از این سخن می گفتند که: "این گرفتاریهای ایران، تا شاه دل با مجلس پاک نگرداند و با توده هم دست نگردد، چاره نخواهد پذیرفت" (کسروی ۵۶۲). احتمالی هست که ایشان در واقع، نصیحت هیکل مبارک را به لفظ تکرار می کردند.

۲۲- از این کشاکش ها در سال اول مشروطه، می توان به وقایع ذیل اشاره کرد: جمع شدن مخالفین مشروطه در جمادی الاولی ۱۳۲۵ هـ ق در مسجد جامع و پراکنده نمودن ایشان توسط مشروطه طلبان (کسروی ۳۷۴)، کوچیدن علمای مخالف مشروطه به شاه عبدالعظیم (کسروی ۴۵۶) و بالاخره واقعه ذی القعدة ۱۳۲۵ هـ ق که طی آن گماشتگان شاه، پس از حمله ای غافلگیرانه که علیه مجلس نمودند و دفع شد، در میدان توپخانه جمع شدند و عده ای از ملایان مخالف مشروطه، از جمله شیخ فضل الله نوری و سید علی یزدی، در میان

ایشان به وعظ بر علیه مجلس پرداختند و آزادی خواهان را کافر و بابی خواندند (براون ۱۶۶، کسروی ۴۸۲).

۲۳- در مورد بازگشت دوباره امین السلطان پس از عزلش در ۱۳۲۱ هـ. ق به صدارت عظمی و نیز جریان قتل او رجوع فرمائید به: خان ملک ساسانی ۳۱۴-۳۱۳:۲.

۲۴- اختیار فوج قزاق مستقیماً در دست شاه بود. برای اطلاع بیشتر به این فوج، رجوع فرمائید به (براون ۲۴۰).

فصل دوازدهم

بهائیان از آغاز جنبش مشروطیت تا استبداد صغیر

از نخستین روزهای اوج‌گیری موج مشروطه‌طلبی در ایران، در میان تلاطمات اجتماعی موجود، تهمت "بابی‌گری" بعنوان وسیله‌ای برای سرکوب نمودن طرف مقابل، چنانکه پیش از آن نیز متداول بود^۱ جهت تضعیف مشروطه‌طلبان به کار گرفته شد. از طرف دیگر، نسبت‌های متضاد مشروطه‌طلبی و طرفداری از استبداد را بعنوان وسیله‌ای جهت اذیت و ایذاء جامعه بهائی، بر بهائیان وارد آوردند. حساسیت این مطلب، به عنوان تجربه‌ای خاص در تاریخ حیات جامعه بهائی، ضرورت آن را ایجاب نمود که موضوع را در این فصل بطور مستقل بررسی نماییم. ابتدا مروری می‌نمائیم بر سیر تاریخی که بنا به روایت کتب تاریخ مشروطه، می‌توانیم در زمینه درگیرساختن بهائیان در جریان حوادث مشروطه‌طلبی دنبال کنیم. بعدها، با داشتن این زمینه تاریخی در ذهن به بررسی مفاد الواح مبارکه در این مورد می‌پردازیم.

نکته‌ای که پیش از آغاز بحث باید بدان اشاره کنیم، آنکه هرچند در تهمت‌ها غالباً لفظ "بابی" به کار می‌رفت اما عمده از آن اراده "بهائی" داشتند. ۲ البته این موضوع که بایبان ازلی، واقعاً فعالیت سیاسی، از جمله فعالیت مشروطه‌طلبی داشتند - مطلبی که بدان خواهیم پرداخت - نکته مذکور را کمی پیچیده می‌کند. اما به هر حال با توجه به اینکه ازلیان، بالنسبه به بهائیان، تعدادی قلیل داشتند و از طرف دیگر، تقیه می‌کردند و در پرده بودند، "بابی" بودن مشروطه‌طلبان وقتی به طور عام مطرح می‌شد، بیشتر راجع به بهائیان بود. در بسیاری موارد نیز چنانکه خواهیم دید. تصریح به نسبت "بهائی" بود که جای بحثی ندارد.

شاید اوّلین بار در تاریخ مشروطه، "بابی بودن" به عنوان یک تهمت، در همان نخستین روزهای پاگرفتن اتحاد علماء و بازرگانان علیه حکومت، و در هنگامی مطرح گشت که دو روز پیش از آغاز تحصّن

اول، در موقع جمع شدن مردم در مسجد شاه برای اعتراض به، بچوب و فلک بستن بازرگانان توسط حاکم طهران (شوال ۱۳۲۳ هـ.ق)، امام جمعه طهران، جهت ضدیتی که با دوسید - طباطبایی و بهبهانی، سردمداران اتحاد و همراهی علماء و بازرگانان ناراضی از حکومت - داشت، به سید جمال التین واعظ اصفهانی که از همفکران دو سید بود، اصرار کرد که بالای منبر رفته، به نحوی که به او توصیه می نماید وعظ کند. اما چون سید جمال الدین سخن آغاز کرد، امام جمعه برای ایجاد هیاهو، خطاب به وی، فریاد کرد "... ای کافر، ای بابی" چرا به شاه بد می گویی" و ادامه داد "بکشید این بابی را بزنید..." (کسروی ۶۰-۶۲).

در فاصله کوتاهی پس از واقعه مذکور، و پس از بست نشینی اول هنگامی که عین الؤله صدراعظم وقت، قصد داشت کسانی از تندروان را از شهر طهران بیرون کند، چنین شایعه نمود که ایشان "بابی" بوده اند، و آن گاه برای فریب مردم دستور داد سه تن از بازرگانان بهایی را نیز دستگیر کنند (کسروی ۸۹).

پس از پیروزی مشروطه و تشکیل مجلس اول و آغاز دودستگی میان علماء خیلی زود، یعنی کمتر از یک سال پس از پیروزی مشروطه، علمای مخالف مشروطه موجود، اعضای مجلس را "بابی" می خوانند. فی المثل، احمد طباطبایی - سیدی که از آغاز، همراه متحصنین به عبدالعظیم و قم رفته بود - در نامه ای که ده ماه پس از پیروزی مشروطه، به داماد خود نگاشته است، از ضرری که مجلس شورای ملی به دین می زند، شکایت می کند و می گوید: "مجلسی که بایبه و طبیعی داخل در اجزاء و اعضای آن بلکه در اجزاء رئیس آن مجلس باشند بهتر از این نخواهد شد" (کسروی ۲۹۰). حاجی شیخ فضل الله نوری نیز در این زمان - قبل از رفتن به شاه عبدالعظیم در اعتراض به مجلس - در نامه خود به پسرش، شاکی است که "حضرات فاسد العقیده از فرقه جدید" در پس تخریب اسلام برآمده اند (کسروی ۲۹۳).

حدود یک سال پس از مشروطه، هنگامی که دو دستگی میان علما بالا گرفت و شیخ فضل الله نوری و عده ای دیگر به شاه عبدالعظیم کوچ

نمودند (جمادی الاولی تا شعبان ۱۳۲۵ ه.ق)، به انتشار اعلانیه‌هایی پرداختند ۵ در این اعلان‌ها که خود "لایحه‌شان" می‌خواندند، نقائص مجلس را به عقیده خود بیان می‌داشتند تقریباً در همه این "لوائح" نمایندگان مجلس را "بابی" یا از "فرقه ضالّه" و نیز "طبیعی" می‌خواندند (کسروی ۴۱۲-۴۰۹). منتهی پس از خاتمه این بست نشینی در عبدالعظیم، در ذی القعدة ۱۳۲۵ ه.ق، باز شیخ فضل الله نوری و عده‌ای دیگر از ملّیان مخالف مشروطه، از جمله سید علی یزدی، در میدان توپخانه جمع شدند و در وعظ مشروطه طلبان را بابی خواندند (براون ۱۶۶؛ کسروی ۴۸۲). در این واقعه است که شیخ فضل الله، بر روی منبر آیه کتاب مستطاب اقدس راجع به انقلاب "ارض طاء" را قرائت نموده، با استناد به این آیه قسم یاد می‌کند که مؤسس مشروطه بهائیانند که برآند تا پیش گویی پیغمبر خود را محقق سازند و اثبات معجزه نمایند (آواره ۱۶۴-۱۶۳:۲).

بالاخره، خود محمد علی شاه نیز در تلگرافی که در جمادی الاولی ۱۳۲۶ ه.ق، پیش از واقعه به توپ بستن مجلس برای علمای نجف می‌فرستد؛ در دفاع از خود و در توجیه مخالفتش با مجلس می‌نویسد که چون مفسدین، آزادی را وسیله پیشرفت اغراض خود قرار دادند، "انجمن بابیه تشکیل داده، گفتگوی آزادی طایفه به میان آوردند"، از این رو، سکوت و تحمل را جایز ندانسته است (کسروی ۶۱۶). پیش از این تلگراف هم ظاهراً محمد علی شاه و یارانش با نیرنگ‌هایی، سعی در بهائی‌نمایاندن مشروطه طلبان نموده‌اند ۷ (کسروی ۵۶۰-۵۵۹).

البته تهمت‌های وارده بر بهائیان در مراحل بعدی جنبش مشروطه نیز ادامه داشت به این تهمت‌ها در جای خود در فصول بعد خواهیم پرداخت. اما بنابر آنچه تا این مقطع گفتیم بیشتر صحبت از بابی یا بهایی وانمود کردن مشروطه طلب‌ها بود. مخالفین مشروطه، با این کار، از طرفی سرکوب مشروطه طلبان را به اسم "بابی" راحت‌تر و عملی‌تر می‌ساختند. از طرف دیگر با توجه به تعصب و ضدیتی که عوام نسبت به بهائیان داشتند، از این طریق، درکاهش اقبال به مشروطه طلبی می‌کوشیدند.

اما اینکه چرا اصولاً در اذهان جایی برای وارد آوردن این نسبت بود، و چرا حداقل در مرحله‌ای، بعضی شاید چنان باورش داشتند که حتی آنجا که کمتر می‌توانست قصد عوام‌فریبی در میان باشد، یعنی در نامه‌های خصوصی به اعضای خانواده خود، آن را نقل می‌کردند، و چرا بنا بر نشانه‌هایی حتی بعضی مردم عادی نیز آن را به شکلی پذیرفته بودند، ۸ خود جای تأمل دارد. شاید علت این امر تا حدی آن بود که بابی بودن یا بهایی بودن در ایران آن روز، به هر حال یا خود معنایی از نوجویی و پذیرفتن امری تازه داشت. بنابراین، به راحتی ممکن بود هر نوع تمایلی به تحویل را مربوط به "بایان" دانست یا وانمود کرد.

اما نسبت "بابی" یا "بهائی" به مشروطه طلبان دادن، تنها یکی از اشکال درگیر ساختن بهائیان با تلاطمات جنبش مشروطه بود. ذکر این نسبت را همراه جنبه‌هایی دیگر از تهمت‌های وارده بر بهائیان در این دوران را، به علاوه شرحی راجع به مسببین ایراد تهمت‌ها در الواح مبارکه زیارت خواهیم کرد:

مروری بر مضامین الواح در مورد تهمت‌های وارده بر بهائیان از آغاز جنبش مشروطه تا استبداد صغیر

اطاعت بهائیان از حکم محکم عدم مداخله در امور سیاسی و عدم همراهی ایشان در فعالیت‌های مشروطه طلبی، منجر به آن شد که به فرمایش حضرت عبدالبهاء "این طایفه بدین سبب مورد ملامت و طعن بی‌خردان" قرار گیرند "که چرا ساکتید و صامت و بی‌طرفید و ساکن" (مکاتیب ۴:۱۸۰) و "سبب ملامت دیگران شد که بهائیان وطن پرست نیستند و همت و مروّت ندارند" (مکاتیب ۴:۷۲). اما ملامت‌ها از این فراتر رفت، عدم مداخله در امور سیاسی و اطاعت اجبا از حکومت را به جانبداری از رژیم حاکم و طرفداری از ارتجاع تعبیر کردند: "بیخردان یاران را ملامت کنند و شماتت نمایند که حامی استبدادند و فدائی استقلال" (مائده ۵:۶۴) پس حرفی کاملاً متضاد با بهایی خواندن

مشروطه طلبان به میان آمد و "بدخواهان" به این تهمت دامن زدند: "بدخواهان مشنوم خواسته‌اند که بی‌طرفی یاران را مشتبه نمایند و در السن و افواه انداخته‌اند که بهائیان حزب استبدادند و دشمن مشروطه طلبان" (مکاتیب ۱۳۷:۴). حضرت عبدالبهاء در بعضی الواح، از جمله در لوحی که ادوارد براون، مستشرق انگلیسی، عین آنها را در انقلاب ایران به چاپ رسانیده مقصود از "بدخواهان" را روشن ساخته‌اند: "... و اما قضیه بدخواهان یحیائیه که یاران را به هواخواهی دولت نسبت می‌دهند..." (۴۲۴) و: "مرقوم نموده بودید که در حبل‌المتین مطبوع در رشت ۱۰ مرقوم شده بود که بهائیان طرفدار استبدادند و در زنجان به جهت دولت اعانت جمع نموده‌اند ... این افترا از حضرات بابی‌های یحیایی در حق بهائیان است زیرا این نفوس دشمن بهائیان‌اند..." (۴۲۴) اما قصد یحیائیه تنها بدبین ساختن مشروطه طلبان نسبت به بهائیان نیست، قصدشان برانگیختن هر دو طرف مشروطه طلبان و دولتیان بر علیه بهائیان است. حضرت عبدالبهاء در ادامه یکی از الواحی که براون در انقلاب ایران به چاپ رسانیده، می‌فرماید: "حضرات بابی یحیایی... به ملتیان گویند که بهائیان طرفدار دولتند و به دولتیان مینمایند که بهائیان جانفشان ملتند. تا هر دو طرف را بر بهائیان برانگیزانند و دشمن کنند و خود در آن بین نفوسی را صید نمایند" (۴۲۴) و در لوح دیگر: "یحیائیه... عربده انداختند و افترا زدند که بهائیان طرفدار استبدادند و به مستبدان همانندند که بهائیان مشروطه طلبانند" (مانده ۲۲۵:۵) به تصریح هیکل مبارک، یحیائیه، به میرزا فضل الله نوری، "چنین همانندند" که بهائیان مشروطه طلبانند و:

این بود که میرزا فضل‌الله آن اعلان قبیح را نوشت و چاپ کرد و برادر دیوار طهران چسبانید که مؤسس مشروطه بهائیانند، زیرا در کتاب اقدس آنان چهل سال پیش این انقلاب منصوص گردیده و اثبات معجزه می‌خواهند بنمایند و می‌خواهند حریت حاصل نمایند تا کتب و صحائف باب و بهاء‌الله و عباس افندی را بکمال حریت طبع نمایند و انتشار دهند (مانده ۲۲۶_۲۲۵:۵).

در ادامه بیان فوق می‌فرماید: "بعد که انقلاب حاصل شد" _ که ظاهراً

مقصود پیروزی مجدد مشروطه طلبان و برقراری مشروطه دوّم است. —
 "پیش مشروطه طلبان بهایان را از حزب استبداد قلم دادند" (مائده
 ۵:۲۲۶) حضرت عبدالبهاء در الواح مختلف در ردّ این اتّهام به مفاد
 اعلانیه های افترائیه شیخ فضل الله و علمای همراهش و نیز سایر
 اقدامات ایشان در مشروطه طلب نمایاندن بهایان استناد فرموده اند
 (مکاتیب ۴:۱۲۷؛ براون ۴۲۴).

مشروطه طلب نمایاندن بهایان شاید زمینه ای شد، و یا بهانه ای، تا
 چنانکه خواهیم دید در دوران استبداد صغیر آزارهایی از جانب معاندین
 امر در نقاط مختلف ایران بر افراد بهائی وارد آید اما تهمت طرفداری
 از استبداد: هرچند این تهمت توسط بعضی مورّخین مشروطه که نظر
 ناموافقی به امرالله داشته اند به عنوان واقعیت ثبت شده است ۱۱، هیچ
 جا در متن تاریخ مشروطه حدّ اقل تا استبداد صغیر، نشان از آن
 نمی یابیم که خود مبارزین مشروطه، بهایان را به تهمت طرفداری از
 استبداد شناخته و در نتیجه در صدد آزار ایشان برآمده باشند.
 اما مطرح ساختن نام بهائی و بابی در تلاطمات جنبش مشروطه
 قطعاً بی ارتباط با فعالیت های سیاسی بایان ازلی نبود بنابراین، لازم
 است به این موضوع نیز پردازیم:

برخی فعالیت های سیاسی ازلیان بنا بر الواح مبارکه

حضرت عبدالبهاء در لوحی می فرماید: "از قرار مسموع بعضی از
 بیانی ها، یعنی تابعین میرزایحیی در امور سیاسی مداخله نموده و
 می نمایند" (مائده ۹:۲). در لوح دیگر از سابقه فعالیت ازلیان بدین
 شکل یاد می فرماید:

این یحیائیه اول حزب ظلّ السلطان ۱۲ بودند و از او مبلغ گزاف
 گرفتند که در سلطنت او بکوشند و متصل او را نویسند دادند که
 این تخت و تاج مال تست. چون امور ظلّ السلطان را متزلزل دیدند.
 مخابره به سالارالدوله ۱۳ کردند که تخت و تاج حاضر و مال تست،
 فوراً به طهران بیا و چون او منکوب شد، داخل در حزب انقلاب
 گشتند (مائده ۵:۲۲۵).

در لوحی دیگر که متأسفانه تنها قسمت کمی از آن در اسرارالآثار درج شده است، به این اشاره می‌فرمایند که یحیائی‌ها ظل السلطان را "از یحیی بسیار امیدوار کرده بودند و وعده سلطنت داده بودند" (۳۰۰-۲۹۹:۴). در لوحی دیگر، حضرت عبدالبهاء بر فعالیت مشروطه طلبی ازلیان تصریح می‌فرمایند: "بلی چند نفر بابی، نه بهایی از اتباع میرزایحیی در امور ملتیان مداخله نمودند" (مکاتیب ۴:۱۸۰). به نص صریح هیکل مبارک، "بدخواهان"، دخالت ازلیان در امور سیاسی را شامل حال بهائیان نیز وانمود کردند، "با وجود آنکه بیانی‌ها خصم الدّ بهائیانند و این را جمیع اهل ایران می‌دانند" (مآئده ۹:۲).

در مورد ازلی بودن بعضی مشروطه طلبان، شواهدی تاریخی در دست است ۱۵ در این میان مورد خاصّ ملک المتکلمین (میرزانصرالله بهشتی)، شایان دقت است وی که "بابی" بودنش، امری تقریباً علنی بود ۱۶، شاید در جهت تعمیم موضوع فعالیت سیاسی ازلیان به بهائیان نقش خاصّ داشت. زیرا، گفته‌اند که وی پیش از فعالیت‌های سیاسی مشروطه طلبی‌اش، مدت زمانی کوتاه و محدود نیز بهایی بوده است ۱۷. چنین مطلبی، اگر راست بوده باشد، بهانه خوبی به دست بدخواهان امر می‌داده است که چون ملک المتکلمین ازلی فعالیت مشروطه طلبی نماید، "بهائیان" را مشروطه طلب قلمداد کنند.

رفتار بهائیان در جنبش مشروطه

از شروع جنبش مشروطه حضرت عبدالبهاء در الواح بسیار، بی‌طرفی بهائیان و عدم مداخله‌شان در امور سیاسی را گوشزد ایشان کردند ۱۸. در بعضی الواح بعدی هیکل مبارک، خود از این اقدام یاد می‌فرمایند (برای مثال مکاتیب ۴:۱۳۶) و چنانکه متن الواح مبارک نشان می‌دهد بهائیان توصیه مبارک را به گوش جان اصفا کردند و دخالتی در مشروطه طلبی نمودند: "الحمد لله یاران کناره گرفتند و به حزبی از احزاب تقرّب نجستند در حق کلّ دعا نمودند" (مکاتیب ۴:۱۳۷). به این معنی در الواح بسیار تصریح شده است (برای مثال، رجوع فرمائید به مکاتیب ۴:۷۲، ۱۷۹، ۱۸۰). اما در کنار این عدم مداخله، توصیه مبارک راجع به

افتراات سیاسی یحیائیهها به بهائیان؛ سعی در رفع اتهام و روشن کردن ذهن ارباب نفوذ بوده است (مانده ۲۲۵-۲۲۴:۵؛ براون ۴۲۴).

شاید تنها مورد استثناء بر اطاعت از حکم عدم مداخله در امور سیاست، مورد شاهزاده ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس قاجار است که بهائی بودن ۱۹ او و نیز فعالیت مشروطه طلبی مسلم بود. چنانکه در جریان به‌توپ بستن مجلس، در میان مشروطه طلبان دستگیر شد (ناظم‌الاسلام ۱۵۸:۲)، به عقیده نگارنده، لوح مبارک حضرت عبدالبهاء، راجع به اوست ۲۰ که می‌فرمایند: "اما قضیه شاهزاده والا، در نهایت مهربانی با او به حکمت معامله و رفتار نمائید. زیرا قدری مداخله در امور سیاسیّه دارد و ما به کلی از این امور در کنار نصیحت نمائید و دلالت فرمائید" (مکاتیب ۴۵۵:۳).

نتیجه

بنا بر آنچه گذشت، در مجموع شرح وضعیت بهائیان را در میان تلاطمات جنبش مشروطه بنابر الواح مبارکه می‌توان به این صورت خلاصه کرد:

- ۱- جمهور بهائیان بنابر حکم عدم مداخله در امور سیاسیّه، کاملاً بی طرف ماندند. از این رو ملامت می‌گردیدند و نسبت بی‌همتای و فقدان وطن پرستی بایشان زده می‌شد.
 - ۲- بعضی مرتجعین، مشروطه طلبان را بهایی می‌دانستند یا می‌نمایاندند.
 - ۳- بهائیان به دلیل اطاعت از حکومت، به سعایت یحیائیهها در نزد مشروطه طلبان متهم به طرفداری از استبداد می‌شدند.
 - ۴- یحیائیهها در نزد دولتیان، بهائیان را متهم به طرفداری از مشروطه طلبان می‌کردند.
 - ۵- یحیائی ها در مشروطه طلبی دخیل بودند و بدخواهان این امر را به بهائیان نیز تسری می‌دادند.
- از مجموعه این موارد، بهایی خواندن مشروطه طلبان جهت تحریک مردم علیه مشروطه طلبی، عمده‌ترین است. چه که، حضرت ولی امرالله

در قرن بدیع بدان اشاره می‌فرمایند: "معاندین و مرتجعین، بهایان را مورد اتهامات شدید قرار داده و این حزب را علانیه مسئول و محرک این نهضت ملی و عمومی معرفی می‌نمودند تا بدینوسیله ناس را براساس مشروطیت ایران برانگیزانند و ارکان و قوائم آن را به زعم خویش متزلزل سازند ۲۱". هیکل مبارک همچنین تصریح می‌فرمایند که هر چه مسئله مشروطه خواهی قوت بیشتر می‌یافت، این اتهامات، زمینه را برای آزار و اذیت احبا مساعدتر می‌نمود (۲۶۰-۲۵۹:۳).

می‌توان گفت بهایان به عنوان معتقدین به یک دیانت جدید، بنا به سنت الهی، تحت آزار بودند. هر هیجان اجتماعی، من جمله جنبش مشروطه طلبی، از طرفی زمینه را برای این آزار آماده‌تر می‌نمود، از طرف دیگر، موضع آسیب پذیر ایشان، فرصت خوبی برای یک گروه - در اینجا مرتجعین - فراهم می‌آورد تا با نسبت دادن نام بهایی به گروه رقیب - در اینجا مشروطه طلبان - آنها را در موضع ضعف قرار دهند. به هر حال، داستان این تهمت‌ها چنانکه گفتیم، به همین جا خاتمه نیافت. در فصول آینده نمونه‌های دیگر را خواهیم دید.

یادداشت‌های

- "بهائیان، از آغاز جنبش مشروطیت تا استبداد صغیر"
- ۱- برای اطلاع از شواهدی راجع به استفاده از تهمت "بابی" بودن مراجعه فرمائید به سیاح ۴۱-۴۰؛ فلور ۱:۵۹، ناظم الاسلام ۱:۶۴۰ و راوندی ۱۲۴۳، ۴:۸۳۷.
 - ۲- این مطلب، یعنی بابی خواندن بهائیان در آن روزگار، مورد تصریح کسروی نیز هست (۲۹۰) مثالی از آن اینکه ناظم الاسلام کرمانی چون می‌خواهد از آقاجمال بروجردی یاد کند، او را به صفت "بابی" موصوف می‌دارد (۱:۱۴۷).
 - ۳- این عمل به نوعی ادامه راه پیشینیان در ۱۳۰۸ ه. ق بود: تحریف افکار از مسئله‌ای سیاسی به موضوع بهائیان.
 - ۴- ناگفته نماند، از آن جایی که واقعاً نیز نفوسی از بایبان ازلی در مشروطه طلبی فعال بودند، احتمال این نیز هست که مقصود شیخ فضل‌الله و امثال او، در این مرحله اشاره به بایبان ازلی مذکور بوده باشد. به هر حال بعداً چنانکه در متن گفته‌ایم، تهمت‌ها را به طور مشخص به اهل بهاء وارد می‌آورد.
 - ۵- به طوری که کسروی می‌نویسد، چاپخانه‌های طهران، هیچ‌یک راضی به چاپ نوشته‌های ایشان نشدند، بنابراین ابتدا نوشته‌ها را با خط خوش می‌نوشتند و عکس آنها را برمی‌داشتند و بین مردم پخش می‌کردند (۴۰۹). آنچه در ضمایم این رساله مشاهده می‌نمائید، قسمتهایی از عین آن "لوائح" است که از کتابی که صرفاً جهت معرفی این لوائح به اهتمام هما رضوانی به چاپ رسیده، اخذ گشته است. از جمله مضامین این لوائح است:
- چاپ کردن... کتاب بیان، سید علی محمد باب شیرازی و نوشتجات میرزا حسین تاکری و برادر و پسرهایش که خدا یا پیغمبر یا امام بایبها هستند و روزنامجات و لوائح مشتمل بر کفر و رده و سب علماء اسلام تماماً در قانون قرآنی ممنوع و حرام است. لامذهب‌ها می‌خواهند این در باز باشد. تا این کارها را

بتوانند کرد (رضوانی ۳۳).

دیگر: "از بدو افتتاح این مجلس، جماعت لاقید لایالی لامذهب از کسانی که سابقاً معروف به بایی بودن بوده‌اند و کسانی که منکر شریعت و معتقد به طبیعت هستند همه در حرکت آمده و به چرخ افتاده‌اند" (۲۸) کسروی متن کامل یکی از این اعلانات را در صفحات ۴۱۵ تا ۴۲۳ کتاب خود درج نموده است.

۶- بنا بر مندرجات بدایع الاثار، خواندن کتاب اقدس بر بالای منبر و گفتن اینکه بهائیان به جهت اکمال اخبار مندرج در کتاب اقدس علت فتنه و آشوب گشته‌اند، بیش از یک بار و علاوه بر طهران، در شیراز نیز روی داد (۱۹۷-۱۹۶:۲) به طوری که از نوشته حاج آقامحمد علاقبند در تاریخ مشروطیت او برمی‌آید، سید علی یزدی و چند روضه خان دیگر نیز همین کار را انجام داده بودند (۵۸، ۲۰۱-۵۷).

۷- از جمله آنکه، یکی از دشمنان مشروطه چنین نیرنگی اندیشیده بود که آگهی‌هایی از زبان مشروطه طلبان تهیه کند، با این مضمون: "ما بهایی هستیم و این کوشش‌ها را برای آشکار کردن دین خود به کار می‌بریم. ایرانیان باید بهایی شوند وگر نه همگی کشته خواهند شد" (کسروی ۵۵۹)! علاقبند نیز از شخصی یاد می‌کند که "مرتکب عمل شنیع اعلان چسبانیدن به اسم بهایی‌ها" بود و چون قبل از به توپ بستن مجلس دستگیر شد، نوشته محمد علی میرزا را "به عدلیه نمود که شاه بود و به من دستورالعمل داد و من هم این اعلان را نوشتم" (۱۶۳). همه این اقدامات در حالی است که باز به گفته علاقبند، محمد علی شاه بنا بر قول خودش تفاوت بهایی و ازلی را به خوبی می‌دانسته و از بی‌طرفی بهائیان آگاه بوده است. (۱۱۲-۱۱۱).

۸- از حکایاتی که این مطلب را تأکید می‌کند، اینکه در دوران استبداد صغیر در تبریز که علیرغم سایر نقاط ایران در دست مشروطه طلبان بود پنج تن از کسانی که علیه مشروطه طلبان جنگیده بودند توسط ایشان دستگیر شدند چهارتن را کشتند. نفر پنجم را نزد باقرخان سردار مشروطه آوردند. اسیر "به زبان لابه چنین می‌گفت: من هم بایی شدم ولی به این لابه او گوش ندادند، او را هم کشتند" (کسروی ۶۹۶).

۹- این امر حتی محقق چون کسروی را - البته احتمالاً نظریه زمینه ذهنی خودش و تمایلش به سیاسی دیدن امور - شدیداً به اشتباه انداخته است. وی ظاهراً از اینکه حضرت عبدالبهاء در ابتدای جنبش مشروطه، به هر دو طرف متخالف نصایحی در لزوم اتحاد بیان فرموده‌اند خبر نداشته است. از الواح صریحه‌ای که در آنها هیکل مبارک احبا را به عدم مداخله و نیز خیرخواهی هر دو طرف می‌خوانند، ذکری نمی‌کند و می‌نویسد، بهایان "در جنبش مشروطه در آشکار، بی‌یکسویی می‌نمودند و در نهان هواخواه محمد علی میرزا می‌بودند و ملایان نام آنان را بر مشروطه خواهان گزارده <کذا> بدینسان خونهایشان می‌ریختند" (۶۸۱).

براون شیوه محققانه‌تری دارد. او می‌نویسد در باره جهت گیری بهایان در مشروطیت ایران، نتوانسته است قضاوت قطعی نماید. سه نظر مختلف را شرح می‌دهد: ۱- بهایان کاملاً بی‌طرف بودند. ۲- نه تنها نهضت مشروطه ایران بلکه اساس بیداری آسیا مرهون بایبگیری یا بهائیگری می‌باشد و ۳- بهایان مخالف مشروطه ایران و طرفدار محمد علی میرزا بوده‌اند. (این نظری است که کسروی مدافعش شد). براون آنگاه پس از چاپ چند لوح از حضرت عبدالبهاء - الواحی که چنانچه از مفاد آن استنباط می‌شود ظاهراً بدون تغییر نقل شده‌اند - می‌نویسد که از این الواح نکاتی روشن میشود: ۱- اینکه یحیایان شایع نموده‌اند که بهایان هوادار شاه و مخالف مشروطه‌اند. ۲- اینکه عملاً ثابت شده است بهایان کاملاً از امور سیاسی کشور کناره‌گیری کرده‌اند و ۳- اینکه همه جور وجفاهایی که بهایان از دست ملایان مرتجع کشیده‌اند نشان می‌دهد که نمی‌توانند دوستدار ارتجاع بوده باشند.

۱۰- راجع به حبل المتین چاپ رشت رجوع فرمائید به یادداشت

شماره ۳۵ فصل هفتم.

۱۱- رجوع فرمائید به یادداشت شماره "۹" نظرات احمد کسروی.

۱۲- در مورد فعالیت های ظلّ السلطان برای رسیدن به قدرت بیشتر

رجوع فرمائید به یادداشت شماره ۲ فصل هفتم.

۱۳- سالارالوله، فرزند مظفرالدین شاه و حاکم لرستان بود. وی

تمایل بسیار داشت که به جای برادر به ولایتعهدی برسد (ناظم الاسلام ۴۹۹-۱۳۲):

۱۴- فاضل مازندرانی پس از درج این لوح اضافه می‌نماید: "در خطابی دیگر در شرح مقاصد مشروطه و مجلس شوری^۱ طلبان، قوله: وظل زایل را یعنی ظلّ السلطان را مدار و وکیل امور سلطنت نمایند و جمیع امور تفویض به حضرت ظلّ السلطان شود" (اسرارالآثار ۴:۳۰۰) برای روشن شدن این نکته که آیا مطلب مذکور، چنانکه جناب فاضل مرقوم نموده‌اند از مقاصد "مشروطه طلبان" بود و یا دقیق‌تر، از مقاصد یحیایی‌های مشروطه طلب؛ زیارت اصل لوح که متأسفانه تنها قسمت کمی از آن درج شده است، لازم به نظر می‌رسد.

۱۵- علاقبند یزدی، در تاریخ مشروطیت خود اشارات بسیار به نقش ازلیان در مشروطه طلبی دارد. علاوه بر ملک المتکلمین وی بسیاری نفوس دیگر از فعالین مشروطه طلبی را نیز بعنوان ازلی ذکر می‌نماید. از جمله: سید جمال التین واعظ، دو پسر هادی دولت آبادی: میرزایحیی و برادرش، بحرالعلوم کرمانی برادر شیخ احمد داماد ازل و حتی^۱ جهان گیرخان شیرازی مدیر روزنامه صور اسرافیل (۸۸-۸۷، ۴۴-۴۳) دیگر مجد الاسلام کرمانی، صاحب روزنامه وطن (۱۶۲).

به عقیده علاقبند، هدف مشروطه طلبان ازلی این بود که سلطنت به یحیی ازل برسد، مشروطیت را بهانه کرده دنبال این هدف بودند. علاقبند در این مورد به "کلمات خود یحیی" و "بیانات آقاخان کرمانی داماد ازل" استناد می‌نماید. علاقبند وجود ازلیان در فعالیت‌های مشروطه طلبی را علت اعتراض شیخ فضل‌الله در زمینه بابی بودن اهل مجلس می‌داند. (۴۴-۴۲ و ۸۸-۸۷).

۱۶- براون، ملک المتکلمین، از سران مشروطه طلبی، را ازلی معرفی کرده است، بی آنکه مدرکی در این مورد ارائه داده باشد (الگار ۳۵۳). اما در گزارش خفیه نویس انگلیس در وقایع اتفاقیه راجع به وقایع ربیع الاول ۱۳۲۱ هـ. ق می‌خوانیم: "... شخصی واعظ که از اهل اصفهان بود و ملقب به ملک المتکلمین بود و چهار پنج ماه بود از

اصفهان به شیراز آمده بود، وعظ می‌کرد و اغلب در بین وعظ خود، اظهار بابی بودن خود را می‌نمود. چند شب قبل مجلسی داشته و جماعتی حضرات بابی را دور خود جمع کرده، نطق می‌کرد. نویسنده آنگاه شرح می‌دهد که ملک المتکلمین را دستگیر و از فارس اخراج کردند (۷۰۸). البته در مقدمه کتاب مذکور، گردآورنده آن "بابیگری" را تهمت می‌داند که بر "واعظ آزاده متین" چون ملک المتکلمین وارد آورده‌اند. ناظم الاسلام کرمانی در باره او می‌نویسد که ملک المتکلمین را "به واسطه لوث اتهام" گاهی بابی و گاهی لامذهب می‌خواندند و اضافه می‌کند که وی از جانب شیخ نجفی بسیار تحت فشار بود و "خود را نسبت به سالارالاوله... باز راحت و آسوده نبود" وی همچنین می‌نویسد سعی ملک المتکلمین در بیداری مردم "برای صدماتی است که از ملامهای اصفهان دیده است" (۵۰۰-۴۹۹:۱). از مجموعه این مطالب می‌توان نتیجه گرفت، ملک المتکلمین ازلی شده است از ترس شیخ نجفی با سالارالاوله همکاری نموده و سپس از مشروطه طلبان گشته است. با توجه به این سیر تمایلات و فعالیتها می‌توان گفت یکی از نفوسیکه حضرت عبدالبهاء در شرح مراحل فعالیت‌های سیاسی ازلی‌ها در نظر داشته‌اند خود او بوده‌است.

۱۷- آواره در جزء ثانی تاریخ خود ملک المتکلمین را در زمره اشخاصی مهم می‌داند که تصدیق امرالله نمود ولی بعد از ضوضای اصفهان در سال ۱۳۲۱ ه. ق از امر روگردان شده، به احزاب سیاسی پیوستند. وی می‌نویسد، ملک المتکلمین "... تامنتی در اصفهان به اثبات امر بهایی مشغول بود و چون به طهران رفت دست به دست حضرات ازلی داد و بالاخره بر سر قضایای مشروطیت مقتول یا شهید راه مشروطه شد" (۱۸۰).

۱۸- به گفته علاقتبند یزدی، حضرت عبدالبهاء "حداقل در صد لوح" احبا را نهی شدید از "مداخله در انجمن‌ها و مخالفت با سلطان و مداخله در امور سیاسی" فرمودند (۹).

۱۹- شیخ رئیس قاجار متخلص به "حیرت" از شعرای بهایی در قرن اول بود. قصیده دلنشین "تمشی کن، تماشاکن" و بسیاری اشعار

شیوای دیگر را در بیان انجذابش به طلعت ابهی سروده است. شرح حال او در تذکره شعرای قرن اول بهایی جلد اول و نیز در مصابیح هدایت جلد هفتم صفحات ۴۱۹-۴۴۸ و نیز محاضرات جلد دوم صفحات ۹۵۲-۹۴۲ مندرج است. هر دو منبع اخیرالذکر قول شیخ الرئیس را درج می‌کنند: "من و برادرم ... به وسیله والده از صغر سن به این امر مؤمن هستیم." بنابراین، فرض اینکه فعالیت های سیاسی او مربوط به پیش از ایمانش بوده باشد، بالکل منتفی است. به علاوه، توجه به شرح حال او نشان می‌دهد که شیخ الرئیس، به خوبی از حکم عدم مداخله در امور سیاسیه آگاه بوده است، چنانکه وقتی پس از واقعه به توپ بستن مجلس دستگیر می‌شود در مکالمه‌ای که در این حال با محمد علی شاه داشته به وی می‌گوید که به تقصیر خود معترف است زیرا برخلاف امر مولای خود رفتار نموده است (محاضرات ۹۴۲:۲؛ علاقیند ۱۱۴).

مؤلف کتاب شرح حال فرهاد میرزا معتمدالدوله شیخ الرئیس را یکی از چهار تن شاهزاده فاضل قاجار معرفی نموده است (۳۲۳) و به تفصیل به شرح حیات وی پرداخته است.

۲۰- البته از شاهزادگان، دیگرانی نیز به امر مبارک مؤمن بودند (رجوع فرمائید به یادداشتهای فصل ۱۸) لیکن تشخص بیشتر شیخ الرئیس و نیز اطمینانی که در مورد فعالیت سیاسی او داریم احتمال انتساب مندرجات لوح مبارک به وی را بیشتر از سایرین می‌نماید.

۲۱- نکته‌ای که بی‌مناسبت نیست ذکر شود، آنکه در حالیکه جمله آخر در ترجمه بیان هیکل مبارک: "تا... ارکان و قوانم آن را به زعم خویش متزلزل سازند" تا اندازه‌ای حکایت از آن می‌کند که هیکل مبارک با نوعی دید مثبت و اطمینان از اساس محکم جنبش مشروطه بدان می‌نگریسته‌اند؛ دقت در اصل متن در God Passes By روشن می‌سازد که بیان مبارک در باره جنبش مشروطه فاقد حالتی از ارزیابی است:

"... reactionaries brought groundless accusations against the Bahá'ís, and publicly denounced them as supporters and inspirers of the nationalist cause (297)".

فصل سیزدهم

استبداد صغیر

با به توپ بستن مجلس، مشروطه رخت بریست. "عزت ها" به "ذلت" تبدیل شد. دوران استبداد صغیر آغاز گشت که کمی بیش از یک سال (جمادی الاولی ۱۳۲۶ تا جمادی الثانی ۱۳۲۷ ه. ق) به طول انجامید. در حالی که در بیشتر نقاط ایران، برچیده شدن مشروطه تقریباً بدون مقاومت پذیرفته شد در تبریز مجاهدان همچنان به مبارزه خود علیه استبداد ادامه دادند. در این دوران در تبریز ابتدا جنگ های خیابانی میان مشروطه خواهان و دولتیان رواج داشت، سپس دولتیان شکست خورده، از شهر پراکنده گشتند و مشروطه طلبان بر آن مسلط شدند، اما پس از آن نیروهای دولتی شهر را محاصره نمودند و قحطی شدید در تبریز رواج یافت (کسروی ۲۶۹-۲۶۸).

حضرت عبدالبهاء در چند لوح به وقایع این دوران تبریز اشاره فرموده اند در یکی از این الواح که مفصل تر از بقیه است و نشانه های موجود در آن، انتساب لوح را به دوران مورد بحث مسلم می کند، ضمن ذکر این مطلب که "اهل تبریز یکدیگر را خونریز" شده اند، می فرمایند "فی الحقیقه اهل تبریز مستحق این رستخیز بودند، زیرا هیکل مبارک را در آن میدان بر دار زدند و هدف هزار گلوله نمودند این اضطراب و این عذاب و این عقاب از نتایج آن سیئات است" (مکاتیب ۱:۱۴۸). در لوح دیگر به آزار وارده بر احباء در تبریز "هنگام استقلال" اشاره می فرمایند (مکاتیب ۵:۱۷۵، مائده ۵:۱۹۸) که البته هیکل مبارک، "استقلال" را مترادف با "استبداد" استفاده فرموده اند. چون زمینه صحبت در این لوح، راجع به دوران مشروطه است و آن را در کنار وقایعی چون آزار احباء در تبریز و نامق ذکر می فرمایند که هر دو در همان سال ۱۳۲۷ ه. ق اتفاق افتاده اند (ر.ک تقویم تاریخ امر ۱۳۹-۱۴۰)، روشن است که مقصود، آزارهایی می باشد که در ایام

استبداد صغیر در تبریز بر احبا وارد شده است. در توضیح این آزارها، می‌توان از مطلبی که در یکی از الواح ذکر فرموده‌اند، مدد جست: "اخبار تبریز قدری حزن‌انگیز است زیرا مجتهد بی‌تمیز میرزا حسن ۵ آتشی افروخت ... و به قتل جمیع بهائیان فتوی داد، یاران ... چاره جز فرار ندیدند" ۶ (مآئده ۳۳-۳۲:۹). این فتوی ظاهراً چند روزی پیش از جریان به‌توپ بستن مجلس داده شده است ۷. حضرت عبدالبهاء، در ادامه لوحی که در آن اهل تبریز را "مستحقّ این رستخیز" شمرده‌اند، پس از یادآوری این فتوی، به نکات ظریفی از وقایع تبریز اشاره می‌فرمایند که لازم است با دقت بیشتر بررسی شود: "مجتهد ملحد سمی حسن، قتل احبا را مستحسن شمرد و فتوای داد. لہذا دولتیان از شامت آن به این ابتلا افتادند و الا آن منافق جمیع یاران الهی را قتل و غارت می‌نمود با وجود این فتوی البته انہزام حاصل شود و مغلوبیت رخ دهد" (مکاتیب ۳:۱۴۸) می‌بینیم در حالی که زمان نزول لوح در دوره استبداد صغیر است با وجود این می‌فرمایند "دولتیان ... به این ابتلا افتادند"، نکته آن است که چنان که پیش از این در شرح مراحل جنگ مشروطه طلبان و دولتیان در تبریز گفتیم، پس از جنگ‌های خیابانی، دولتیان شکست خورده از شهر پراکنده شدند، و شهر به دست مشروطه طلبان افتاد. این همان "ابتلائی" است که دولتیان از "شامت" فتوای مجتهد بدان گرفتار آمدند و وضعی است که عملاً مانع اجرای فتوای مجتهد شد. نکته آخر در بیان مذکور، تأکید بر آن دارد که شکست حاصل برای دولتیان در تبریز، ناشی از تاثیرات چنین فتوایی است که لابد منجر به سلب تأیید می‌گردد در لوح دیگر نیز که در آن به فتوای میرزا حسن مجتهد اشاره می‌نمایند بر همین سلب تأیید تصریح می‌فرمایند: "هیئات هیئات با وجود فتوای تعرض به یاران و خوف و خطر و قتل عام دوستان چگونه تأیید و توفیق رفیق شود" (مآئده ۳۳:۹).

در الواح این دوران، در حالی که صریحاً وضع موجود را تحقق این پیش‌بینی هیکل مبارک در "بدایت انقلاب" می‌دانند که "آریاب عمائم ذلیل و پیشوایان حقیر و مریدان اسیر گردند" (مآئده ۹۳:۹) و "امر معکوس گردد. عزیزان ذلیل شوند وغالبان مغلوب گردند" ۸ (مکاتیب

بدانند تا توفیق مستمر گردد" (مکاتیب ۵:۱۶۱). یعنی رژیم حاکم باید به شکرانه تأییدی که نصیبت گشته است دادرسی احبایی را که در این دوران مورد آزار قرار گرفته‌اند بنماید تا برای استمرار غلبه اش از تأیید الهی برخوردار باشد. حکومتی توفیق مستمر می یابد که فریادرس همه مظلومان باشد و بهائیان گروهی از ظلم دیدگانند. چنانکه هیکل مبارک خود تصریح می فرمایند، این امر را کتباً به شخص محمد علی میرزا متذکر گشته‌اند: "من به محمد علی میرزا نوشتم که اگر قصاص خون احبا کند و به عدل حکم نماید، تأیید می رسد. والّا یفعل الله ما یشاء..." (مانده ۵:۴۶؛ بدایع الآثار ۱:۱۶۸) و: "مرقوم گردید که به شکرانه باید خونخواهی این مظلومان شود تا ظفر مستمر گردد..." (مانده ۹:۹۸)

نکته مهم این که این امر به هیچ وجه اختصاص به حکومت استبداد صغیر محمد علی شاه نداشته و علامت نظر خاصّ مساعد هیکل مبارک نسبت به این حکومت نیست؛ چه همان طور که خواهیم دید در آغاز مشروطه دوّم نیز، پس از شهادت یکی از احبا در اصفهان هیکل مبارک همین شرط را، خونخواهی مظلوم را، برای حصول تأیید الهی جهت حکومت آن وقت ذکر می فرمایند.

اشاره هیکل مبارک به مظلومان و احبایی که باید قصاص خون آنها گردد، راجع به نفوس بسیاری است که در دوران استبداد صغیر در سبیل ایمان به امر الهی به شهادت رسیدند یا مورد آزار واقع گشتند ۹ از تبریز که پیش از این گفتیم. در نیریز در آخرین روزهای زمستان ۱۳۲۷ ه. ق هیجده نفس از بهائیان به شهادت رسیدند ۱۰ در سیرجان، نامق و حصار عده‌ای از احبا شهید شدند و در سنگسر جمع بسیاری آزار دیدند (مانده ۹:۹۳؛ تقویم تاریخ امر ۱۴۰-۱۳۹).

البته محمد علی میرزا شرط حصول تأیید را رعایت ننمود، در این زمینه، یکی از الواحی که پیش از این بدان اشاره نمودیم در ادامه خود نکاتی دارد که شایسته دقت بسیار است: پس از آنکه به ظلم وارده بر احبا در دوره استبداد صغیر اشاره می فرمایند و ضرورت خونخواهی ایشان را به شکرانه تأیید الهی و به منظور حصول تأیید بیشتر برای استمرار پیروزی متذکر می گردند از این یاد می فرمایند که "شیخ فضل الله شب و روز واضحاً چهاراً فریاد نمود که مؤسس مشروطه این

طایفه مظلومه اند"، آن گاه اضافه می‌فرمایند؛ "این اشتهار و آن اهمال سبب فتور گردید" (مائه ۹۳:۹). با ایجاد ارتباطی بین "این اشتهار" و "آن اهمال"، می‌توان چنین نتیجه گرفت که شاید مشروطه طلب خواندن بهائیان و گسترش این شهرت، وسیله آزار بیشتر، بلکه شهادت بعضی از ایشان توسط خلق شد. حکومت نیز در دادرسی مظلومان و خونخواهی شهیدان اهمال نمود. از این رو تأیید الهی سلب و اوضاع مملکت وخیم‌تر گردید.

به محتوای الواح در این دوران، علاوه بر آنچه گذشت، می‌بایست امر مؤکد هیکل مبارک به عدم مداخله در امور سیاسی را اضافه کنیم. حکم عدم مداخله در امور سیاسی که از همان سال نگارش رساله سیاسیه یعنی اوایل عهد میثاق به نوعی در هشدارهای هیکل مبارک به احبا مندمج بود، بعدها در زمان کشاکش‌های اولیه بین مشروطه طلبان و مرتجعین به نحو صریح‌تر بیان شد: "از بدایت انقلاب طهران به جمیع اطراف علی‌الخصوص ارض طاء اعلان شد که حزب الله را در امور سیاسی مدخلی نه ... از جمیع احزاب در کناریم..." (مکاتیب ۴:۱۳۶) و موضع احبا با این تمثیل مبارک که "آنکه در احیاء کشوری کوشد، در شتون مزرعه‌ای با دهقان و روستا نستیزد ... " (مائه ۶۵:۵) واضح گشت. در این زمان استبداد صغیر نیز امر محکم صریح خطاب به احبا صادر می‌گشت "بازی باید یاران در نهایت اطاعت و انقیاد به حکومت باشند، در هیچ زمانی با هیچ انجمنی همدم نگردند و با احزاب هم‌آواز نشوند، در امور سیاسی ابدأ مداخله نمایند" (مکاتیب ۵:۱۶۱).

پیش از آن که الواح مربوط به مرحله بعد را زیارت نماییم، لازم است به شرحی از سرانجام دوره استبداد صغیر بپردازیم. گفتیم که در تبریز جنگ به شکلی ادامه داشت نیروهای دولتی شهر را محاصره نمودند و مانع ورود آذوقه شدند اما در نقاط دیگر کشور نیز مقاومت‌هایی رشد کرد. نیروهای بختیاری به سوی پایتخت روان شدند و در شمال نیز قوایی علیه مرتجعین منظم شد. سرانجام سپاهی که از رشت به سرکردگی سپهدار اعظم ۱۱ به سمت طهران می‌آمد پس از فتح قزوین، در جنوب غربی طهران به سپاه بختیاری‌ها رسید که از جنوب پیشروی

می‌کردند. با اتحاد این دو سپاه طهران توسط مشروطه طلبان فتح و از دست محمد علی شاه خارج شد (آوری ۲۶۰) و در ۲۴ جمادی الثانی ۱۳۲۷ ه. ق (۱۹۰۹م)، استبداد صغیر به پایان رسید.

در آخرین روزهای استبداد صغیر، قحطی حاصل از محاصره در تبریز، بهانه‌ای به دست دولت های روس و انگلیس برای مداخله بیشتر داد. کنسولگری های این دو دولت به بهانه رساندن آذوقه برای اهالی شهر و "اتباع خارجه" قرار گذاشتند که "یک قوه کافی برای توفیق حاملین آذوقه و تأمین راه از شرّ اشرار تعیین گردد" (کسروی ۹۰۵) و به این بهانه، سپاهیان روس وارد تبریز شدند ده روز بعد نیروی کمکی که به هیچ وجه تناسبی با این وظیفه نداشت نیز وارد شد (آوری ۲۶۰) به عبارت دیگر، "دول متجاوز به بهانه محافظه حقوق خویش مداخله نمودند" (مکاتیب ۱۷۴-۱۷۳:۵).

در طهران، مشروطه طلبان بر سرکار آمدند مرتجعین در خطر افتادند شیخ فضل الله نوری دستگیر و به دار آویخته شد (براون ۳۵۵) و از همین رو، حضرت عبدالبهاء در لوحی وی را میرزا فضل نوری "مصلوب" می‌خوانند (مائده ۵:۲۲۵).

استبداد صغیر که با به توپ بستن مجلس توسط محمد علی شاه شروع شده بود، منجر به عزل وی شد. حضرت ولی امرالله در قد ظهر یوم المیعاد ارتباط این وقایع را چنین روشن می‌فرمایند که اقدام محمد علی شاه در به توپ بستن مجلس، "در ایجاد انقلابی ۱۲ که منتهی به عزل او توسط ملیون شد، تسریع کرده" هیکل مبارک همچنین به تعیین مستمری وافر برای شاه معزول و رفتن او به روسیه در نهایت مذلت اشاره می‌فرمایند (۱۰۶).

جانشین محمدعلی شاه، فرزند دوازده ساله اش احمد میرزا بود. به دلیل سن کم شاه جدید، یکی از بزرگان قاجار به نیابت سلطنت رسید (آوری ۲۶۱). با شروع مشروطه دوّم دوران پر تلاطم دیگری آغاز گردید که موضوع بحث فصل بعد است.

یادداشت‌های "استبداد صغیر"

۱- رجوع فرمائید به لوح مبارک مندرج در مائده آسمانی (۵:۱۹۶) و فصل ۱۱ همین رساله صفحه (۲۵۱).

سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی عملاً از صحنه فعالیت سیاسی دور می‌شوند. به طوری که ناظم الاسلام کرمانی در بخش دوم تاریخ بیداری ایرانیان می‌نویسد، سید عبدالله را ابتدا به قصد فرستادن به عتبات از راه همدان و قزوین بردند (۱۶۱)، اما بعد مانع انتقال او به عتبات شدند و در حوالی کرمانشاه متوقفش ساختند (۱۸۰)، تا اینکه محمد علی شاه عفو عمومی داد و سید عبدالله عازم عتبات شد (۴۰۹). ناظم الاسلام حتی می‌نویسد که سید عبدالله بعد از جریان به توپ بسته شدن مجلس در ملاقات با شاه، "افتاده بود پای شاه را ببوسد" (۱۷۶). برای سید محمد طباطبایی ابتدا مقرر نمودند که در شمیرانات متوقف گردد (۱۶۱)، اما وی تقاضا داشت به مشهد رفته ساکن گردد، ابتدا اجازه ندادند اما بعد موفق به رفتن به مشهد شد (۱۷۹).

۲- تجزیه و تحلیل جالبی از علت مقاومت تبریزی‌ها را می‌توانید در کتاب آوری صفحات ۲۵۸-۲۵۶ ملاحظه فرمائید.

۳- ناظم الاسلام نقل می‌کند که در مدت ده ماه جنگ دولتیان و ملتیان در آذربایجان از طرفین پنجاه و دوهزار مرد، صد و شصت نفر زن و پنج هزار طفل بر اثر جنگ، گرسنگی و فقدان دارو، از بین رفتند (۲:۴۱۳).

۴- شهید مجید هوشنگ محمودی در حاشیه صفحه ۷۸۴ جلد دوم کتاب یادداشت‌هایی در باره حضرت عبدالبهاء همین معنی را متذکر می‌گردند مترادف گرفتن "استقلال" با "استبداد" توسط هیکل مبارک با مراجعه به الواح ذیل مسلم می‌گردد. (مائده ۵:۶۴؛ مکتب ۴:۱۴۹؛ مکتب ۴:۷۲).

۵- میرزا حسن مجتهد تبریزی از مجتهدینی بود که ابتدا با مشروطه همراه بود، لیکن از طرفی چون از دیه‌داران بزرگ بود که پیشرفت مشروطه به نفع ایشان نبود و از طرف دیگر چون از ملایانی بود که تصور می‌کرد با مشروطه اداره امور به دست ایشان سپرده می‌شود بعد که جز این دید، مخالف مشروطه و مدافع مشروطه مشروعه گشت (کسروی ۲۴۷-۲۳۹).

۶- در شرح وقایع تبریز در این ایام حضرت عبدالبهاء به شهادت رسیدن یک نفس ازاجباء را تصریح می‌فرمایند؛ پس از فتوای میرزاحسن مجتهد، "عطار بزرگواری را، خنجر آبدار زخم زدند و آن نفس نفیس را شهید نمودند" (مانده ۹:۳۳) و چنانکه زیارت نمودیم به فرار عده‌ای دیگر اشاره می‌فرمایند. بعلاوه در متن لوحی که در آن به "رستخیز" تبریز اشاره فرموده‌اند، ذکر می‌نمایند که "چند نفر ازاجباء با وجود اینکه بی‌طرف و باوفا بودند، تصادفاً شهید شدند" (مکاتیب ۳:۱۴۸).

دانشمند شهیر عبدالحمید اشراق خاوری در تقویم تاریخ امر در ضمن وقایع سال ۲۷-۱۳۲۶ ه. ق شهادت شانزده نفر ازاجباء در تبریز و متواری شدن عده‌ای دیگر را ثبت نموده‌اند (۱۳۸).
آواره در جزء دوم تاریخ خود الکواکب الذریه فی مآثر البهائیه در ضمن شرح به شهادت رسیدن نفوس مختلف در ایام استبداد صغیر در نقاط مختلف ایران می‌نویسد در تبریز نیز شخص خبازی را به حکم میرزاحسن مجتهد شهید کردند (۱۷۴).

۷- تاریخ دادن این فتوی از توجّه به مضامین تاریخ مشروطه کسروی صفحات ۶۳۱-۶۲۸ مشخص می‌گردد ظاهراً فتوی در روزجمعه ۲۰ جمادی الاولی ۱۳۲۶ ه. ق داده شده است و مجلس را در ۲۳ جمادی الاولی همین سال به توپ بستند کسروی دادن فتوی را از طرف تعدادی از ملایان می‌داند که البته شامل میرزاحسن مجتهد نیز بوده‌اند، وی می‌نویسد: "ملایان در اتاق‌ها نشسته به فتوای جهاد پرداختند. چون دستاویز دیگر نمی‌یافتند... مشروطه خواهان را بابت خوانده، فتوای به کشتن ایشان دادند" (۶۲۸). مؤلف کتاب مقدمت مشروطه می‌نویسد محمد علی شاه پول زیادی به حاجی میرزا حسن مجتهد که از علمای درجه اول و منتفذ آذربایجان بود، داد تا تهیّه قوا نموده، مشروطه طلبان را سرکوب نماید و حکم حرمت مشروطه را بدهد. این مجتهد پس از تهیّه و تکمیل قوایی از اطراف اهالی را به مسجد دعوت نمود و در حضور عده کثیری، شرحی از این که مشروطه بر خلاف اسلام است و مشروطه خواهان کافرند داد و گفت: "بکشید این طایفه طالئه مصله را تا خدا و پیغمبر از شما خوشنود باشند" (محیط مافی ۲۰۴).

۸- پس از به توپ بستن مجلس، عتۀ زیادی از سران مشروطه دستگیر شدند از این میان، ملک المتکلمین - که پیش از این از او گفتیم - و جهانگیرخان صوراسرافیل، خیلی زود به قتل رسیدند این دو تن در زمرۀ افرادی بودند که شاه قبلاً تبعید آنها را از مجلس خواسته بود. به طوری که ناظم الاسلام در بخش دوّم تاریخ خود نقل می‌کند، دولتیان در این ایّام، به خانه‌های مردم رفته هر کس را مشروطه خواه می‌دانستند، دستگیر کرده خانه‌ها را غارت می‌کردند (۱۶۰-۱۵۸).

۹- به نظر می‌رسد این آزارها و شهادت‌ها و عدم دادرسی مظلومین در دوران غلبۀ مجلّد استبداد، می‌تواند حاصل مشروطه طلب وانمود کردن بهائیان باشد که در بخش پیش بدان پرداختیم.

۱۰- ایشان نفوسی بودند که هیکل مبارک آنها را قربانیان استقرار عرش مطهّر حضرت اعلی خواندند زیرا شهادت ایشان مقارن استقرار عرش در کوه کرم‌ل بود. برای اطلاع بیشتر از شرح شهادت نفوس مذکور کتاب ملکه کرم‌ل صفحات ۷۰ تا ۱۰۹ و نیز کواکب الدّریه جلد دوّم صفحات ۱۶۸ تا ۱۷۳ رجوع فرمائید. در اینجا بی‌مناسبت نیست به نکته‌ای در یکی از الواح حضرت عبدالبهاء در خصوص شهادت‌های دورۀ استبداد صغیر توجّه خاصّ نماییم. در این لوح، بنابر نسخه چاپی، ظاهراً به شهادت بهائیان در نیریز اشاره می‌فرمایند لیکن به عقیدۀ نگارنده به دلایلی چند زیارت اصل لوح مبارک برای دقت در اینکه آیا هیکل مبارک از "نیریز" یاد فرموده‌اند یا "تبریز" لازم است. چنان که می‌دانیم، در این هر دو شهر در دوران استبداد صغیر احبّاء به شهادت رسیدند. اما در نسخه چاپی لوح، در چاپ اوّل مجلّد نهم مانده آسمانی که در سال ۱۲۲ بدیع صورت گرفته در صفحه ۹۸ بدیع "نیریز" با حالتی از تصحیح نگاشته شده است (در چاپ دوّم این کتاب که در ۱۲۹ بدیع صورت گرفته این لوح مبارک را در صفحه ۹۳ زیارت می‌فرمائید) آنچه هیکل مبارک بیان می‌فرمایند این است: "در نیریز میرزا حسن مجتهد خونریز ستم انگیز شد، و فتویٰ به قتل یاران جمیعاً داد، دونفس مقتس را شهید نمودند و اگر یاران متفرّق نمی‌شدند، کل طعمۀ شمشیر می‌گشتند"، از آنجایی که واقعه به نحوی که مذکور

پرداختیم و در نیریز، مجتهدین درگیر قضایا، یکی سید عبدالحسین لاری و دیگری سید جعفر اصطهباناتی بودند و هیچیک از این دو مجتهد حداقل با استناد به مآخذ مذکور "فتوی" به قتل احبا ندادند، به نظر می‌رسد در اصل لوح هیکل مبارک به تبریز اشاره فرموده باشند و نه نیریز. به هر حال برای روشن شدن مطلب، مطابقت مجدد نسخه به چاپ رسیده، با اصل لوح لازم است. چنان که در اصل "نیریز" مرقوم فرموده باشند باید در شرح فرمایش مبارک اوراق تاریخ را بیش از این جستجو نمود.

۱۱- "سپهدار اعظم" لقب محمد ولی خان تنکابنی بود که بعداً در جنگ اول جهانی لقب "سپهسالار اعظم" یافت (بهار ۱:۵۵). وی در ۱۳۳۱ ه. ق در پاریس به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شد. در همین زمان خانم دریفوس کتاب مفاوضات را به وی داد و محمد ولی خان با مطالعه مطلب مربوط به ارسال لوح سلطان توسط جناب بدیع، شرحی در مورد کیفیت شهادت جناب بدیع و عاقبت قاتل او در حاشیه این کتاب یادداشت می‌کند (فیضی، لثالی ۴۰۹-۴۰۲).

۱۲- حضرت ولی امرالله در اصل انگلیسی متن توقیع مبارک قده ظهر یوم المیعاد The Promised Day is Come در مورد مراحل مختلف جنبش مشروطه بیاناتی می‌فرمایند که جای تأمل بسیار دارد. در حالیکه وقایع را که منجر به صدور فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین شاه شد تحت عنوان یک "حرکت" یاد می‌فرمایند، مرحله بعد از استبداد صغیر را یعنی مبارزاتی که منجر به بروی کار آمدن مجدد مشروطه طلبان شد، "انقلاب" می‌خوانند:

The Movement in favor of a constitution, limiting the sovereigns prerogatives gathered Force and culminated in the signature of the constitution by the dying shah . Muhammad - Ali shah ... by his summary action involving the bombardment of the Baharistan where the Assembly met, precipitated a revolution which led to his deposition by the nationalists (70)

فصل چهاردهم از مشروطه دوم تا جنگ جهانی اول

۱۳۳۲-۱۳۲۷ هـ ق

۱۹۱۴-۱۹۰۹ م

طهران در رجب ۱۳۲۷ هـ. ق توسط مشروطه خواهان فتح شد و مجلس دوم در ذی‌قعدة ۱۳۲۷ هـ. ق با طبعی "بسیار عرفی" تشکیل شد (آوری ۲۷۸) از این زمان تا شروع جنگ جهانی اول (۱۳۳۲ هـ. ق)، دورانی دیگر، پرتلاطم و آشوب، در ایران گذشت. انعکاساتی از وقایع این دوران در الواح حضرت عبدالبهاء بروز نمود، از آن جمله است: موضوع تشکیل و اختلاف احزاب، استفاده یحیایی ها از ضدیت بین احزاب مختلف جهت ایجاد مشکلات جدید برای جامعه بهایی، وضع ناسامان مملکت و بالاخره آزارهای وارده بر بهائیان.

هیکل مبارک، به احزاب سیاسی مختلفی که تشکیل شده اشاره می‌فرمایند و از "اعتدالیون" در مقابل "انقلابیون" یاد می‌فرمایند (مانده ۵:۲۲۴) لازمست در اینجا به شرح آن پردازیم که در سال ۱۳۲۷ هـ. ق در ایران، دو حزب به نام‌های "انقلابی" و "اعتدالی" پدید آمد بعد از اینکه در همین سال مجلس دوم افتتاح شد، این دو حزب، با اسامی "دموکرات عامیون" و "اجتماعیون اعتدالیون" رسمی شدند. و خود را به مجلس معرفی کردند ۲. بین طرفداران این دو حزب، مخالفت‌های آشکار، بلکه مخاصمت شدید وجود داشت. در ضمن حزب دمکرات با انگلیس‌ها و حزب اعتدال با روس‌ها روابط حسنه داشتند (بهار ۱۲-۸:۱).

لوحی که در آن حضرت عبدالبهاء در ضمن توصیه به اجباء برای استفاده از فرصت خوبی که برای تبلیغ فراهم آمده، از اختلاف احزاب در ایران یاد می‌فرمایند؛ به احتمال زیاد مربوط به همین زمان است. در

این لوح در مورد "احزاب ایران" می‌فرمایند: "کلّ مشغول به خود و اکثری از شدت نزع و جدال از حیات و زندگانی بیزار" (مکاتیب ۲:۲۸۷: مانده ۵:۷۹). هم در چنین وضعیتی است که در لوح دیگری، حصول نتایج مفیده را با وجود این همه احزاب متخاصمه و آراء مختلفه و مفساد خفیه و جمعیت‌های سریه، غیر ممکن دانسته تأکید می‌فرمایند که نجات ایران، به "عربده و‌های هوی انقلابیون و حسن تدبیر اعتدالیون" ممکن نیست و فقط به قوه معنویه نجات میسر است و البته به این نجات نهایی بشارت می‌دهند. در همین لوح، هیکل مبارک ظاهراً در پاسخ به سئوالی می‌فرمایند: "درخصوص عضویت در مجلس احبای الهی لازم است که به تمام قوت به خدمت دولت و ملت پردازند و به نهایت صداقت و خیرخواهی و پاکی و آزادگی حرکت کنند" و بعد تأکید می‌نمایند: "حضرات ایادی را باید هر قسم باشد عضویت در مجلس داشته باشند ۳" (مکاتیب ۲:۲۶۳) اینکه حضرات ایادی در اطاعت امریه حضرت عبدالبهاء چگونه برای عضویت در مجلس کوشیدند و نتیجه چه شد، از نکاتی است که انشاءالله باید تحقیقات آینده، روشن سازد. اما نظر هیکل مبارک در مورد عضویت بهائیان در مجلس چنان که در همین فصل خواهیم دید در زمانی نسبتاً کوتاه پس از این، به گونه‌ای متفاوت بود.

اما علت اصلی یادآوری هیکل مبارک از احزاب مذکور، چنانکه از متن یکی از الواح برمی‌آید متذکر ساختن احباصت در مورد فعالیت‌هایی که یحیائیان برای ایجاد فتنه و آشوب در اذهان بر علیه بهائیان داشتند می‌فرمایند:

"احبای الهی غافل و یحیائیا شب و روز در فساد. به هر حزبی که برسند بهائیان را به حزبی دیگر که ضد آن حزب است نسبت دهند چنانکه در پیش انقلابیون به بهتان عظیم شهرت دادند که بهائیان جمیعاً از اعتدالیون اند و دشمن انقلابیون، لهذا ستارخان ۴ گفته بود که فتوای علمارادر حق بهائیان باید مجری داشت تا حزب ما قوت گیرد ولی خدا به او مهلت نداد. بل رجّع کیده الی نحره حال که انقلابیون مقهور شده‌اند، یحیائیا در نزد جمهور

اعتدالیون علی‌الخصوص یفرم خان ۵، قلم داده‌اند که بهائیان حامی انقلابیونند (مائده ۲۲۵-۲۲۴:۵).

برای روشن شدن مفهوم قسمت اخیر بیان مبارک، "حال که انقلابیون مقهور شده‌اند..." باید دانست که مجلس دوم حدود دو سال و نیم پس از تشکیل، در محرم ۱۳۳۰ ه. ق، در نتیجه نفاق بین کابینه و مجلس و واقع به دنبال دخالت مستقیم روس‌ها در امور داخلی ایران به ناچار تعطیل شد ۶ با بسته شدن مجلس دوم رؤسای حزب دموکرات به قم تبعید و دموکرات‌ها در مجموع به شدت تضعیف شدند (آوری ۳۱۶-۳۱۵، ۳۰۷). به نظر می‌رسد این مرحله تضعیف دموکرات‌ها، همان مقهور شدن انقلابیون باشد که در بیان مبارک مورد اشاره قرار گرفته است. یفرم خان مذکور در لوح، سرداری که از زمان فتح طهران و آغاز مشروطه دوم نقش مؤثری در دفاع از نظم در رژیم جدید به عهده داشت در این زمان با دموکرات‌ها مخالف شده بود و از جانب نایب السلطنه و ظیفه‌بستن مجلس دوم به عهده وی گذاشته شده بود (سیفی ۱۶۸، ۶۳۵). بدیهی است در وضعیتی چنین بحرانی، قلمداد نمودن بهائیان بعنوان حامیان دموکرات‌ها در نزد کسی که چنین موقعیتی داشت، چه خطراتی را می‌توانست متوجه بهائیان سازد.

هیكل مبارک در ادامه لوح مذکور، عاملین اصلی وارد آمدن تهمت‌های یحیائیان به بهائیان را معرفی می‌نماید: "این فسادها را میرزایحیی ۷ و صدرالعلماء ۸ و ذکاء الملک ۹ می‌نمایند" (مائده ۲۲۵:۵).

پس از بسته شدن مجلس دوم، حضرت عبدالبهاء در چند لوح به وضع نابسامان ایران در این زمان اشاره می‌فرمایند. در لوحی که با استناد به بیان مبارک در سرآغاز آن، مقارن با عزم سفر ایشان به امریکا (۱۳۳۰ ه. ق = ۱۹۱۲ م) صادرگشته است، حال ایران را "مورث احزان" می‌خوانند و "انقلابات متتابعه و مخاصمات غرضکارانه و تشویش افکار و تخدیش اذهان" را در این کشور، نتیجه متابعت ایرانیان از علماء رسوم و علت آندوه بسیار ذکر می‌فرمایند (مکاتیب ۱۸۱:۵). در لوح دیگری که باز با توجه به اشاره هیكل مبارک در آن به شهید

نمودن چند نفر بهایی در ساری "در همین روزها" - واقعه‌ای که در ۱۳۳۰ هـ. ق و بدنبال حمله محمد علی میرزا به شمال ایران اتفاق افتاد ۱۰ - در همین سال صادر شده است، حضرت عبدالبهاء ایران را به دلیل نادانی پیشوایان و پیروی مردم از فتاوی علماء "یران" و فاقد امن و امان توصیف می‌فرمایند (مکاتیب ۵:۱۷۴).

جلوه‌هایی از این وضع "مورث احزان" و فقدان امن و امان در دخالت‌های مستقیم و غیر مستقیم روس و انگلیس در ایران، شورش‌هایی که در نقاط مختلف ایران بروز داشت ضعف مالی شدید، وجود انجمن‌های افراطی و فعالیت‌های تروریستی و بالاخره ضنیت احزاب مختلف با یکدیگر آشکار بود ۱۱ موارد مذکوره عمده مسائل مبتلا به ایران را در اولین سالهای پس از مشروطه دوم تشکیل می‌داد.

حضرت عبدالبهاء در ادامه لوحی که مقارن عزم سفر به امریکا صادر گشته است و پیش از این قسمتی از متن آن را زیارت نمودیم، مطالبی را در مورد وضعیت ایران بیان می‌فرمایند که روشن شدن مضامین آن محتاج بررسی‌های بیشتر است. در اینجا امکانات شرح این مضامین معروض می‌گردد. هیکل مبارک در این لوح اظهار امیدواری می‌فرمایند که، "آن شخص بزرگوار موفق به حسن انتظام و راحت و قرار ایران گردد" (مکاتیب ۵:۱۸۲). از آنجایی که لوح مبارک در زمانی صادر گشته است که ناصرالملک ۱۲ که پس از فوت نایب السلطنه اول احمد شاه به جای او به نیابت سلطنت رسیده بود؛ با تعطیل مجلس دوم در واقع زمامدار مطلق ایران بود (بهار ۱۲:۱) به نظر می‌رسد اشاره هیکل مبارک به "آن شخص بزرگوار" راجع به ناصرالملک باشد. در ادامه می‌فرمایند: "الحمدلله رئیس اشرار بی حیا آشکار گردید و معلوم شد که فتنه و فساد سری از چه مصدریست. ولی چه فایده که صدر همکار شفیع آن بد کردار شد" در انتهای لوح "این صدر" را "بوم شوم" از برای ایران می‌خوانند که "ایران را زیر و زبر نمود" و "هنوز ایرانیان ندانند" که وی "چه آفتی و چه نکبتی از برای ایران محروم بود" (مکاتیب ۵:۱۸۲-۱۸۳) در مورد "اشرار بی حیا"، چنین به نظر می‌رسد که با استناد به سایر الواح، حضرت عبدالبهاء صفت "بی حیا" را برای یک

گروه، اگر نه انحصاراً، می‌توان گفت غالباً، برای یحیائی‌ها استفاده فرموده‌اند ۱۳ به جنبه‌ای از فتنه و فساد سرّی یحیائی‌ها نیز پیش از این پرداختیم و می‌دانیم که ایشان فعالیت سیاسی بسیار داشتند. در مورد "رئیس اشرا بی‌حیا" از آنجایی که اصطلاح "رئیس" را برای ازلیان ایران حضرت عبدالبهاء بنا به قولی مذکور در بدایع الآثار در مورد یحیی دولت‌آبادی استفاده فرموده‌اند ۱۴ به احتمال قریب به یقین می‌توان گفت مقصود، این شخص می‌باشد و اما اشارهٔ هیکل مبارک به "صدری" که وی را "بوم شوم" برای ایران می‌خوانند یا راجع است به یکی از صدراعظم‌های متعددی که در این دوران کابینه‌های ضعیف و ناپایدار تشکیل دادند ۱۵ صدر اعظمی که به نحوی در ارتباط با یحیی دولت‌آبادی یا شخص ازلی دیگر، و تحت تأثیر وی بوده است. و یا اینکه مقصود از این "صدر" صدرالعلمای سابق الذکر است.

علاوه بر مفاد لوح فوق الذکر، اشارات دیگری نیز در الواح حضرت عبدالبهاء موجود است که گویای نقش حسّاس ازلیان در وقایع دوران مشروطه طلبی است. به نحوی که به نظر می‌رسد انجام تحقیقات خاصّ برای روشن شدن بیشتر تأثیر فعالیت‌های سیاسی ایشان لازم است. از جمله اشارات مذکور اینکه، در لوحی که بنا به قرائن موجود در آن - یعنی اشاره به شهدای خمسه ساری که در همین بخش بدان خواهیم پرداخت - در حدود سال ۱۳۳۰ هـ. ق صادر شده است، متذکّر می‌گردند که با وجود عدم مداخله احبای الهی و مهربانی ایشان با کل، "از طرفین تعلّیات متتابع است" و اضافه می‌فرمایند که عاقبت واضح شد در بین احزاب، بهائیان "مصیب" و سایرین بر خطا بودند، "علی‌الخصوص حزب بی‌حیا که سبب ویرانی ایران گردند و هنوز ایرانیان بیدار نشده‌اند" (فیضی، حیات عبدالبهاء ۱۷۹). در لوح دیگری که مفاد آن را در مورد افتراات یحیائی‌ها به بهائیان و نسبت دادن بهائیان به احزاب مختلف، توسط ایشان، پیش از این زیارت نمودیم نیز می‌فرمایند: "این نفوس مفتربه در رگ و ریشهٔ احزاب مختلفه حلول نموده‌اند و ایران را نمی‌گذارند آرام گیرد و هر فسادی می‌خواهند می‌کنند و سروران مملکت به کلی از این قضیه غافل ..." (مانده ۲۲۶:۵).

در فاصله تعطیل مجلس دوم تا گشایش دوره سوم مجلس (۱۳۳۰ هـ. ق تا ۱۳۳۲) نفوذ روسیه در ایران زیاد شده بود، در ۱۳۳۱ هـ. ق تعداد نیروهای این کشور در شمال ایران به ده تا یازده هزار تن رسید (بهار ۱۵-۱۲: ۱، آوری ۳۲۱). اوضاع چنان بود که حتی ناصر الملک نایب السلطنه صریحاً می گفت که به استقلال ایران نمی توان امید داشت (بهار ۱۶: ۱) در این دوران ناصرالملک و نیز بعضی رجال سیاسی دیگر ایران در اروپا به سر می بردند. در همین زمان است که بنا بر مفاد بدایع الاثار حضرت عبدالبهاء در ایام اقامت در پاریس در ۱۶ ربیع الثانی ۱۳۳۱ هـ. ق دو تن از بهائیان را نزد "یکی از سران ایران" فرستادند تا وی را در جریان اخبارات قلم اعلی راجع به وقایع طهران که عملاً نیز حادث گشت قرار داده، در صورت قیام وی بر نشر امرالله "از قبل مرکز پیمان" به وی "نوید تایید" دهند (۱۹۷-۱۹۶: ۲) با توجه به اینکه در این زمان نایب السلطنه در سوئیس اقامت داشت، احتمال دارد مقصود از "یکی از سران ایران" که ملاقات گشته، خود او بوده باشد.

نظر هیکل مبارک را در مورد ضرورت سعی "حضرات ایادی" برای عضویت در مجلس، که به احتمال قریب به یقین راجع به زمان مجلس دوم بود، پیش از این زیارت کردیم. اما در زمانی که مقدمات تشکیل مجلس سوم در جریان بود، پس از بازگشت هیکل مبارک از سفر غرب و مقارن اواخر ایام اقامت ایشان در رمله اسکندریه (اواخر سال ۱۳۳۱ هـ. ق و ۱۹۱۳م)، بنا بر مندرجات بدایع الاثار بهائیان طهران سعی نمودند که به واسطه عرائض شتی از حضور مبارک "استیذان عضویت" در "پارلمان ایران" حاصل نمایند و نمایندگان خود را به این منظور انتخاب نمایند. هیکل مبارک "به کلی احبا را منع فرمودند" و تلگرافی در جواب مخابره فرمودند که عیناً از این قرار بود: "رضایت الهی خواهید نه عضویت پارلمان"، شفاهاً نیز به اطرافیان فرمودند که تا حال ایرانیان مکرر به "انتخاب نفوس و تشکیل دارالشوری" پرداخته اند ولی نتیجه‌ئی نداشته است، جز آنکه اختلاف امور بیشتر شده، "این مرتبه هم مثل سابق"، و اضافه فرمودند که در این صورت هر قدر بهائیان از این آشوب‌ها برکنار، و مشغول به خدمت امرالله باشند،

آسوده‌ترند (۲:۳۷۰). علت این تغییر و تحول در نظر هیکل مبارک را می‌توان در مشاهده نابسامانی‌های مجلس دوم و وضعیتی که منجر به تعطیل نا به هنگام آن شد، جست. (به ضمیمه شماره ۵ رجوع فرمائید). موضوع دیگر در الواح این دوران، چنانکه گفتیم مطالب مربوط به آزار بهائیان در ایران است. از آغاز مشروطه دوم باز در نقاط مختلف ایران افرادی از احناء به شهادت می‌رسند ۱۶ وضعیت قضایی، آن هم در مورد بهائیان بسیار آشفته است و عملاً هیچ‌گونه دادرسی صورت نمی‌پذیرد. در اولین ماه‌های پس از شروع مشروطه دوم حاجی حیدر نامی از اهل نجف آباد را در اصفهان شهید می‌نمایند و هیکل مبارک برای حکومت این زمان ۱۷ نیز، همانند حکومت دوره استبداد صغیر، "انتقام و قصاص" این خون را شرط حصول "تأیید رب البریه" ذکر می‌فرمایند و تأکید می‌نمایند که "این مسئله بسیار مهم است" (مائده ۵:۲۵۵). در سال ۱۳۲۸ ه.ق، در مشهد به جان یکی از احناء به وسیله طلبه‌ای متعصب، سوء قصدی صورت گرفت. عریضه‌ای در این مورد حضور حضرت عبدالبهاء ارسال گشت. در جواب، لوحی صادر فرمودند که در آن احناء را به مراجعه به اولیای امور راهنمایی می‌فرمایند تا اهل ایران بدانند که ابدأ مشروطیت مجری نیست و آزادی جز از برای اهل طغیان نه، آزادی سبب تسلط متهوّران بر مظلومان شده است و تطاول ستمکاران بر ستمدگان" (سلیمانی ۳:۴۸۸).

در لوحی که احتمالاً در اواخر سال ۱۳۲۹ ه.ق صادر شده است ۱۸، پریشانی اوضاع مملکت را در واقع جزای ظلم ظالمان بر احناء محسوب می‌فرمایند: "... از وقایع طهران و پریشانی افکار ایرانیان شرح مفصلی مرقوم بود... ولی این از عصیان خود ایرانیان ملاحظه نمائید که این قوم چه بر سر یاران آوردند" و با تأکید بر اینکه "ممکن نیست که هیچ عملی بی‌تأثیر ماند"، شرحی از آزارهای وارده بر بهائیان در این دوران داده، می‌فرمایند: "با وجود این اعمال و این نوایا، البته خدا نیز چنین نماید" (مائده ۹:۱۲۹-۱۳۰). در لوح دیگری که به احتمال قوی، در اوایل سال ۱۳۳۰ ه.ق صادر شده است، زیرا در آن می‌فرمایند: "در همین روزها در ساری، حزب محمد علی شاه چند نفر را شهید

نمودند " و این واقعه ظاهراً در محرم ۱۳۳۰ هـ ق واقع شده است ۱۹ علاوه بر شهادت‌های مذکور از مظلومی که در سایر نقاط ایران بر اهل بهاء وارد آمده است یاد می‌فرمایند و نهایتاً تأثیرات ناگزیر این ظلم‌ها و بلایایی را که لابد در نتیجه آنها بر ظالمین وارد می‌آید بدین شکل متذکر می‌گردند: "یقین است که در برف و بوران و شدت طوفان دریا به هیجان آید و وقایع مولمه رخ بدهد" (مکاتیب ۵: ۱۷۶) این معنا را در بحث خود راجع به دیدگاه حضرت عبدالبهاء در مورد مشروطه ایران به یاد خواهیم داشت.

از آنجایی که در این مقطع زمانی ثمرات جنبش مشروطه آن چنان که بود، آشکار گشته بود، در فصل بعد به بررسی نظرات هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء در مورد این جنبش و نیز بررسی علل ذکر مطالب مربوط به آن در الواح مبارکه می‌پردازیم.

یادداشت‌های

"از مشروطه دوّم تا جنگ جهانی اوّل"

۱- مجلس دوّم بسیار بیش از آن که جولانگاه روحانیون باشد، محل اختلاف احزاب بود. این نکته در کاهش شدید قدرت علمای سردمدار مشروطه تجلّی داشت. سید عبدالله بهبهانی در آغاز مشروطه دوّم به طهران برگشت. امّا مطلقاً عزّت و قدرت سابق را نداشت (علاقبند ۳۳۱-۳۳۰؛ دولت آبادی ۱۲۶:۳) شاید بتوان گفت مصداق اینکه حضرات "آخور را دیدند ولی آخر را ندیدند" (مائده ۱۹۷:۵) علاوه بر تبدیل "عزّت" ها به "ذلت" در مرحله استبداد صغیر، در برقراری مجدد مشروطه به نحو پایدارتر تحقق یافت.

تحلیل حامد الگار از مشروطیت ایران و نقش علماء در آن، موضوع زوال قدرت علما را به طرز قابل تأملی مطرح می‌نماید: وی در عین آنکه مشروطیت را در واقع حاصل یک قرن اختلاف و کشمکش میان دولت و علما می‌بیند، می‌گوید که مشروطیت "پایان ماجرای سیطره روحانیان در روزگار قاجار" بود، زیرا با غلبه نهائی، عملاً از نفوذ گروه‌های روحانی در امور سیاسی و اجتماعی کاست، چون ظاهراً نوعی زندگی سیاسی غربی رواج یافت و علما نقش پیشین خودشان را به عنوان "تنها رهبران و سخنگویان مردم ناراضی"، از دست دادند (۳۵۵-۳۵۴).

۲- دمکرات‌ها هواداران فقرا و رنجبران معرفی گشته بودند و از بندهای مختلف مرامشان می‌توان این موارد را ذکر نمود: انفکاک کامل قوه سیاسی از قوه روحانی، تقسیم املاک بین رعایا، قانون منع احتکار، تعلیم اجباری، بانک فلاحتی، ترجیح مالیات غیر مستقیم بر مستقیم و مخالفت با مجلس اعیان (بهار ۱:۹).

اعتدالیون روش ملایم تری داشتند، فی‌المثل اعتقاد به کشتن مستبدان و ارتجاعی‌ها نداشتند، از این رو بیشتر اعیان به این حزب پناه می‌بردند. برای مثال سپهدار تنکابنی، سید عبدالله بهبهانی، سید محمّد

طباطبایی و نیز ناصرالملک که به نیابت سلطنت رسید، از اعتدالیون بودند. اعتدالیون، دموکراتها را انقلابی و تندرو می‌خواندند و در جراید خود به انتقاد از آنها پرداخته، احياناً از تکفیر و تهمت دینی پروایی نداشتند. ضدیت بین این دو حزب، از همان آغاز فتح طهران آغاز شد کار حتی به کشت و کشتار هم رسید بالاخره سید عبدالله بهبهانی کشته شد و گویا دموکرات‌ها در این کار دست داشتند (بهار ۱۲-۱:۸).

۳- چون این توصیه مبارک در ضمن لوحی وارد شده است که در آن به دو حزب انقلابیون و اعتدالیون اشاره رفته است و تشکیل این احزاب مربوط به زمان مجلس دوم بود، بنابراین مقصود هیکل مبارک عضویت در مجلس دوم است نه اول، هر چند می‌دانیم در مجلس اول گفتگویی از نماینده داشتن اقلیت‌های مذهبی در مجلس بوده است. ناظم الاسلام کرمانی در این مورد می‌نویسد که هرچند یهودیان، ارامنه و زرتشتیان سعی داشتند وکلایی برای خود انتخاب کنند، از آنجایی که بیم آن می‌رفت علمای نجف و اصفهان با این امر مخالفت کنند، با این اقلیتهای مذاکره شد و در نتیجه ارامنه حق خود را به سید عبدالله و یهودیان به سید محمد طباطبایی منتقل نمودند که یا این حق را ساقط نمایند و یا خود وکیل ایشان باشند. ولی زردشتی‌ها نماینده خود را به مجلس فرستادند (۵۸۴-۵۸۳:۱).

اما چنانچه قول حاج آقا محمد علاقبند را در خصوص نقطه نظر هیکل مبارک که در زمان مجلس اول "نهی از خلطه و آمیزش و مراده" اجبا با مجلس می‌فرمودند (۹) معتبر بدانیم: به نظر می‌رسد توصیه عضویت حضرات ایادی در مجلس دوم به نوبه خود تغییر نسبت به وجهه نظر اوئیه مبارک بوده باشد (در این مورد لطفاً به ضمیمه شماره ۵ رجوع فرمائید).

۴- ستارخان مبارز بزرگ آذربایجانی بود که در باره‌اش گفته‌اند که ایستادگی دلاورانه او در تبریز، در دوران استبداد صغیر مشروطه را به ایران برگردانید (کسروی ۶۹۳-۶۹۱). علت اینکه در نقل قول هیکل مبارک از ستارخان در لوح مذکور در متن، وی حزب انقلابیون را "حزب ما" خوانده، ممکن است این باشد که چون در بحبوحه اختلافات انقلابیون

و اعتدالیون، ستارخان به طهران آمد، ابتدا اعتدالیون به وی حسن روابطی ایجاد نمودند اما انقلابیون نیز بیکار ننشستند، از وی تعریف و تمجید بسیار کردند و با وی مناسبات مثبتی برقرار کردند (دولت آبادی ۱۳۵:۳). مناسباتی که باعث شد وی حزب انقلابیون را حداقل در مرحله‌ای، از خود بداند.

نکته جالب آن که گفته‌اند ستارخان در اواخر عمر خود موفق به تصدیق امر مبارک شده است. سیاوش سفیدوش در کتاب یار دیرین ضمن درج این مطلب، نامه آسید اسدالله قمی را در این مورد نقل می‌کند: "ذکر اقبال ستارخان روحی لسعاده الفدا در مکتوب به مثابه ستاره سحری درخشنده بود. الحمدلله که ایشان اقبال نمودند. از رنج و محن و زحمت و جدال و خون‌ریزی دست شستند" (۱۴۲). لیکن این مطلب با توجه به بیان حضرت عبدالبهاء در مورد وی که می‌فرماید: "خدا به او مهلت نداد" و "رجع کیده الی نحره" غیر محتمل، به نظر می‌رسد و محتاج بررسی بیشتر است.

۵- پیرم یا یفرم داویدیان گانتساکی از ارامنه قفقاز بود که در ۱۸۶۸م متولد شد از شانزده سالگی به نهضت‌های تندروی انقلابی پیوست. در بیست و یک سالگی محکوم به زندان و تبعید به ساخالین شد. اما از آنجا فرار کرده به ایران آمد. پیرم از اعضا حزب داشناکسیون - حزبی مرکب از ارامنه قفقاز که خواستار ایجاد ارمستان مستقل بودند - و از سران مجاهد قفقازیه بود. اعضاء داشناکسیون هوادار مشروطه ایران بودند. پیرم در سال ۱۳۲۷ هـ ق جزء سپاهیان محمد ولی خان تنکابنی سپهدار اعظم درآمد و در تصرف طهران با او همراه بود. بعدها به ریاست نظمیّه طهران منصوب شد (سیفی ۱۵۴-۱۵۳؛ آوری ۳۱۶-۳۱۲).

۶- شرحی از این جریان آنکه در شوال ۱۳۲۹ هـ ق هیئت وزراء حکمی صادر نمود که اموال دو برادر یاغی شاه مخلوع، شعاع السلطنه و سالارالوله مصادره گردد. مجلس به مرگان شوستر (Morgan Shuster آمریکایی، که خزانه‌دار کل ایران بود، اجازه داد که این حکم را توسط ژاندارمری خزانه‌داری اجرا کند. لیکن در عمل افسران و قزاقان

روسی مانع کار ژاندارم‌ها شدند، به این بهانه که به گفته کنسولگری روس، این دو برادر شاه از اتباع روسیه هستند. در ذی‌قعدة ۱۳۲۹ هـ ق وزیرمختار روس با فرستادن اولتیماتومی از وزارت خارجه ایران خواست که مامورین ژاندارم خزانه، ملک شعاع السلطنه را ترک کنند. در این میان شایع شد که روس‌ها تهدید به تصرف گیلان کرده‌اند. کابینه با نگرانی نظر انگلستان را جویا شد. وزیر خارجه انگلیس نیز توصیه کرد درخواست‌های روسیه پذیرفته شود. اما در این هنگام وزیر مختار روسیه که روابط با ایران را موقتاً قطع کرده بود خواسته‌های بیشتری را به این شرح مطرح کرد: اخراج شوشتر از ایران، خودداری ایران از استخدام اتباع خارجی بدون موافقت روسیه و انگلیس و بالاخره پرداخت غرامت لشکرکشی قوای روس به ایران! وی در ضمن تهدید نمود که اگر این خواسته‌ها عملی نشود نیروهای روس که در شمال ایران بودند پیشروی می‌نمایند (سیفی ۱۶۴-۱۶۳؛ آوری ۳۰۶-۳۰۴). در مورد رد یا قبول اولتیماتوم روسیه بین کابینه و مجلس نفاق بروز کرد. کابینه طرفدار پذیرش این اولتیماتوم و مجلس طالب مخالفت با آن بود سرانجام به شرحی که در متن خواندیم، امر منجر به تعطیل مجلس در دوم محرم ۱۳۳۰ هـ ق شد (آوری ۳۰۷-۳۰۶). یحیی دولت‌آبادی در شرح خود از این وقایع می‌نویسد که چون اولتیماتوم روسیه داده شد، کابینه متزلزل بلکه منحل بود. کشمکش دو فرقه اعتدالی و دموکرات مانع تشکیل کابینه جدید بود زیرا هر فرقه می‌خواست از خود، کابینه تشکیل دهد. در ضمن با وجود فرقه بازی و اختلافات موجود در مجلس، ممکن نبود بتوانند جوابی به روس‌ها بدهند. در نتیجه نایب السلطنه مجلس را منحل کرده حکومت نظامی اعلام کرد. روس‌ها در اوایل محرم ۱۳۳۰ هـ ق در رشت و تبریز مداخله نموده اسلحه را از دست قشون دولتی گرفتند (۱۹۹-۱۹۶:۳).

۷- به نظر می‌رسد مقصود هیکل مبارک در اینجا میرزایحیی دولت‌آبادی، پسرهادی دولت‌آبادی می‌باشد. هادی دولت‌آبادی از اعظام ازلیان ایران بود که جمال مبارک در چند لوح به غفلت و گمراهی وی اشاره می‌فرمایند. هادی دولت‌آبادی به واسطه عبدالخالق خان کارمند

سفارت ایران در اسلامبول که ازلی بود با ازل تماس داشت و در واقع رابط بین ازلی‌های ایران و ازل بود (بامداد ۴:۴۲۸). یحیی دولت‌آبادی از مشروطه طلبان فعال بود. به طوری که خود در حیات یحیی می‌نویسد در ایام استبداد صغیر از ایران تبعید شد و به اروپا رفت. در مشروطه دوم، به نمایندگی از کرمان به عضویت مجلس انتخاب می‌شود، اما چون نمایندگی او مورد اعتراض بعضی روحانیون مجلس قرار می‌گیرد، مجبور به استعفا می‌گردد. پس از آن، بعنوان نماینده ایران در کنگره نژادی لندن دعوت می‌شود. مدتی در اروپا اقامت می‌کند و بعدها در دوره پنجم مجلس به نمایندگی از اصفهان به عضویت مجلس درمی‌آید (۳:۱۴۷-۱۴۸، ۳۰۵).

یحیی در سراسر کتابش، به مشاورات مختلفی که با نفوس ذی نفوذ از شخص احمد شاه و ولیعهد او گرفته تا رئیس الوزراهای مختلف و بعدها حتی سردار سپه، داشته است اشاره می‌کند و البته از وضعیت اعتقادی خود چیزی را آشکار نمی‌کند و خود را مسلمان می‌نماید. از شرح مناسباتی که وی با نفوس ذی نفوذ داشته است می‌توان نتیجه گرفت که تا چه حد زمینه برای اجرای نیات نامبارک ازلیان علیه اهل بها فراهم بوده است. برادر وی، میرزاعلی محمد دولت‌آبادی نیز از فعالین سیاسی زمان خود بوده است (دولت‌آبادی ۳:۱۲۰).

حضرت عبدالبهاء در لوح خطاب به جمعیت صلح لاهای، ضمن اینکه مخاطبین را آگاه می‌کنند که ممکن است "نفوس نوهوس" از ایرانیان مضامین الواح را به نام خویش بنگارند، مثال می‌زنند که "چنانکه در انجمن وحلت نژاد پیش از حرب در لندن واقع شد. شخص ایرانی مضامین الواح حضرت بهاء‌الله را ضبط نمود و در آن جمعیت وارد شد و به نام خویش خطابه نمود و انتشار داد" (مکاتیب ۳:۱۱۳). به طوری که از مضامین کتاب حیات یحیی مستفاد می‌شود، شخصی که هیکل مبارک در لوح مذکور به وی اشاره فرموده‌اند، یحیی دولت‌آبادی بوده است. خود او می‌نویسد که چگونه هنگام شرکت در کنگره مطالبی در خصوص خط و زبان بین المللی، راه‌های حصول تفاهم بین معتقدین ادیان مختلف و بالاخره اینکه دنیا، وطن مشترک اوست

بیان داشته است (۱۷۳-۱۷۱:۳). چنانکه از نوشته او آشکار است، علاوه برمفاهیم، الفاظ مورد استفاده نیز برگرفته از آثار مبارکه بوده است.

۸- در طول تاریخ قاجار "صدرالعلماء" لقب چند نفس مختلف در زمانهای مختلف بوده است. صدرالعلمایی که در جریان مشروطه بسیار فعال بود، داماد سید عبدالله بهبهانی بود و میرزا سید جعفر نام داشت (کسروی ۲۵۶، ناظم الاسلام ۱:۴۷۹). به هر حال صدرالعلماء مذکور در لوح مبارک شخصی ازلی بوده است. چنانکه در بدایع الاثار می خوانیم، در سال ۱۳۳۱ هـ ق چون به تحریک ازلی ها محدودیت هائی برای اجبای طهران فراهم آمد، مسلّم بود که این تحریکات، "به واسطه صدرالعلماء ازلی ... که در امور سیاسی مداخله می نمود" صورت گرفته بوده است. هیکل مبارک فرمودند "عنقریب ریشه آن معاند پر خدعه و فریب، کَنده می شود" و به دنبال آن صدرالعلماء به خراسان رفت (۲:۳۰۶-۳۰۷).

۹- در تاریخ قاجار نام دو نفر، پدر و پسر، با لقب ذکاء الملک ثبت شده است. پدر میرزا محمد حسین متخلص به ادیب از همفکران ملکم خان بود و در سال ۱۳۲۵ هـ ق در گذشت (بامداد ۳۸۸-۳۸۴:۳). چون لوح مبارک در زمان مشروطه دوم (پس از ۱۳۲۷ هـ ق) صادر شده است، مقصود از ذکاء الملک باید پسر میرزا محمد حسین با نام محمدعلی فروغی ذکاء الملک، باشد که لقب پدر را به ارث برد. او در دوره اول مجلس شورای ملی، رئیس دفتر مجلس بود، بعد از آن نیز چندین بار وکیل مجلس و بارها وزیر شد و در زمان رضاشاه پهلوی نیز ملت کوتاهی به نخست وزیری رسید و در ۱۳۳۱ شمسی از دنیا رفت (بامداد ۴۵۱-۴۵۰:۳) مهدی بامداد که در کتابش، شرح حال رجال ایران در مورد بسیاری ازلی ها، ذکر اعتقادشان به ازل را نموده است، در باره فروغی چنین اشاره ای ندارد. اما از نوشته یحیی دولت آبادی در حیات یحیی چنین برمی آید که مناسبات دوستانه ای بین او و فروغی وجود داشته است (۴:۴۲۵) مناسباتی که شاید ناشی از اعتقاد مشترک ایشان به ازل بوده است.

۱۰- برای اطلاعات بیشتر راجع به حمله محمد علی میرزا به شمال

ایران، به یادداشت های شماره ۱۱ و ۱۹ همین فصل توجه فرمائید.

۱۱- برای روشن شدن بیشتر این موارد خصوصاً آنچه در مورد دخالت های بین دول دیگر ذکر شد، نگاهی گذرا به اتفاقات سالهای اولیه مشروطه دوم در ایران می اندازیم. البته مجموعه وقایع این چند سال مورد نظر در کشور ما به قدری پیچیده و ارتباط آن با مناسبات دول مقتدر خارجی با یکدیگر به قدری زیاد است که این نگاه مسلماً جز به انعکاس صحنه هایی گذرا از جریانی به هم پیوسته و پرحادثه نمی ماند. با این همه شاید بتواند حداقل تصویری از اینکه چگونه عدم آمیختگی دولت و ملت نهایتاً توانست زمینه را برای دخالت دول دیگر در ایران آماده کند به دست دهد:

عزل محمد علی شاه از سلطنت با امضای مقوله ای همراه بود که طی آن دو دولت روس و انگلیس تضمین می نمودند از هر گونه اقدام سیاسی این شاه مخلوع علیه ایران جلوگیری نمایند. امری که خود نشان از نفوذ این هر دو دولت در ایران داشت. در همان سال اول مشروطه دوم شورش هایی در نقاط مختلف مملکت، عمده با حمایت پشت پرده روسیه که قصدش حفظ نیروهای خود در آذربایجان و بلکه افزایش آنها بود، صورت گرفت. ضعف مالی ایران با این شورش ها وخیم تر می شد زیرا لازمه دفع این شورش ها تدارک قشون بیشتر بود. دو دولت روس و انگلیس حتی در زمینه کوشش های ایران برای دریافت وام به طرق مورد نظر مجلس دوم دخالت های باز دارنده داشتند. ترورهایی در ایران صورت گرفت و دولت به دلیل حمایت سفارت روسیه از قاتلین، موفق به مجازات ایشان نشد. در سال ۱۳۲۹ هـ ق اضطراب و وحشت بسیار در طهران حکمفرما بود. طرفداران شاه مخلوع از مجازات و آزار میلیون می ترسیدند، و میلیون از این نگران بودند که روسیه محمد علی میرزا را باز آورد. این نگرانی از جهاتی بیهوده نبود، چه که در همین سال محمد علی میرزا که میزبانان روس او مانع وی نشده بودند، به شمال ایران حمله کرد و جنگی بر پا نمود. برادرانش سالارالدوله و شعاع السلطنه نیز در کردستان و آذربایجان دست به طغیان زدند. در نتیجه، روسیه بهانه ای برای افزایش نیروهای خود در شمال کشور به دست آورد

و انگلستان نیز که قبلاً به ناامنی راه‌ها در بخش جنوبی کشور اعتراض نموده بود، فرصت را غنیمت شمرده با سپاهیان هندی در جنوب مملکت وارد نمود. البته روس‌ها نیز مجدداً بر نیروهای خود افزودند. از طرف دیگر، قبایل مختلف ایران، به دلیل ضعف حکومت مرکزی، شروع به یاغیگری نمودند، چنانکه فارس عملاً در دست قشقایی‌ها بود (آوری ۲۷۹-۲۷۰؛ سیفی ۱۶۲).

۱۲- نام اصلی ناصرالملک، ابوالقاسم خان قره‌گوزلو همدانی بود. در سفر دوم ناصرالتین شاه به فرنگ پدر بزرگ ناصرالملک که از ملتزمین رکاب بود وی را با خود به همراه برد و برای تحصیل در لندن گذاشت. وی در دانشگاه آکسفورد تحصیل کرد. در ۱۳۰۱ هـ.ق پس از خاتمه تحصیلاتش، به ایران آمد و در صدارت علی‌خان امین‌التوله وزیر دارایی شد، در اوّلین کابینه مشروطه نیز همین سمت را یافت سپس در زمان مجلس اول به نخست‌وزیری رسید، چون شاه از او رنجشی حاصل کرد مستعفی شد محمدعلی شاه وی را به زندان فرستاد اما با پادرمیانی انگلیس‌ها آزاد شد و به فرنگ رفت. پس از فوت اوّلین نایب‌السلطنه احمد شاه، در ۱۳۲۸ هـ.ق او که به ایران باز گشته بود، به نیابت سلطنت رسید. پس از رسیدن احمد شاه به سن قانونی ناصرالملک مجدداً تا سال ۱۳۴۵ هـ.ق در خارج از ایران زندگی می‌کرد (بامداد ۷۰-۶۹:۱؛ آوری ۲۷۳) یحیی دولت‌آبادی ازلی هنگامیکه ناصرالملک در زمان نیابت سلطنتش در اروپا به سر می‌برد مصاحب او بود (آوری ۳۳۵).

۱۳- برای مثال، می‌فرمایند: "ادوارد براون انگلیزی که در سفر ایران محاط به بی‌حیایی‌ها بود..." (مانده ۲۰۷:۵) و یحیائیه‌های بی‌حیا براون را دلالت کردند..." (مانده ۲۰۸:۵).

۱۴- در بدایع‌الاثار مذکور است که چون مسیو دریفوس شرحی از اعمال خلاف اخلاق حاج میرزایحیی در لوزان، به حضور مبارک عرض نمود فرمودند: "اساس اینها بر هرج و مرج است از این عمل رئیس اعمال باقی را بفهمید" (۲:۲۲).

۱۵- در فاصله سالهای ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ هـ.ق مطابق با ۱۲۹۰ تا ۱۲۹۳ شمسی وضع نخست‌وزیران ایران و کابینه‌هایشان، به ترتیب ذیل

بود (آوری ۵۲۲-۵۲۱؛ سیفی ۱۸۲-۱۸۱):

— سپهدار اعظم.
— مستوفی الممالک: دو دولت از اول مرداد ۱۲۸۹ تا ۲۰ اسفند ۱۲۸۹ ه.ش.

— محمّد ولی خان سپهدار اعظم: سه دولت از بیست اسفند ۱۲۸۹ تا مرداد ۱۲۹۰ ه.ش.

— صمصام السلطنه: از مرداد ۱۲۹۰ تا دی ۱۲۹۱ ه.ش، پنج دولت.
— مستوفی الممالک: ۱۲۹۲ تا ۱۲۹۳ ه.ش.

۱۶- برای شرح مختصری راجع به شهادت‌های سالهای ۱۳۲۷ تا ۱۳۲۹ ه.ق مراجعه فرمائید به کتاب حیات حضرت عبدالبهاء صفحات ۱۵۷-۱۵۵ و ۱۵۹.

۱۷- چون این شهادت در سال ۱۳۲۷ ه.ق اتفاق افتاد نیمی از آن (تا جمادی الثانی) در استبداد صغیر و نیم دیگر در مشروطه دوم گذشت، برای تشخیص حکومتی که در مورد آن قصاص خون را شرط حصول تأیید حق قرار داده‌اند، تعیین دقیق این تاریخ مهم است. فاضل شهیر اشراق خاوری در تقویم تاریخ امر شهادت را جزء وقایع ۲۸-۱۳۲۷ ه.ق ذکر نموده‌اند که خود حدوث واقعه را در نیمه دوم سال تأیید می‌کند چه اگر در نیمه اول ۱۳۲۷ حادث شده بود، در ضمن وقایع ۲۷-۱۳۲۶ ه.ق ذکر می‌شد (۱۳۹). آواره نیز شهادت حاجی حیدر در اصفهان را در تاریخ ۹ شوال ۱۳۲۷ ه.ق ذکر می‌کند (۲:۲۹۳)، یعنی تاریخ آن، سه ماه و اندی پس از شروع مشروطه دوم بوده است.

۱۸- شاهد برای تخمین زمان صدور این لوح آن که، در این لوح به شهادت میرزا باباخان در قم، در همین چند روزه اشاره می‌فرمایند و در لوح دیگری که در متن پس از این لوح بدان رجوع نموده‌ایم و احتمالاً در اوایل سال ۱۳۳۰ ه.ق صادر شده است (رجوع فرمائید به یادداشت شماره ۱۹ همین فصل)، ذکر شهادت آقاباباخان در قم، "در یک ماه پیش" گشته است.

۱۹- در مورد زمان وقوع شهادت‌های مذکور و بنابراین زمان صدور لوح، دقت در این نکات لازم است: حضرت عبدالبهاء به شهادت

چند نفر در ساری به دست "حزب محمد علی شاه" اشاره می‌فرمایند. جناب محمد علی فیضی در کتاب حیات حضرت عبدالبهاء زمان این وقایع را مربوط به وقت هجوم محمد علی میرزا به شمال ایران میدانند (۱۷۶_۱۷۵) هجوم محمد علی میرزا در رجب ۱۳۲۹ هـ ق مطابق ۱۹۱۱ م واقع شده است (آوری ۲۹۸) و ظاهراً تا نزدیک دو ماه بعد او و افرادش در ایران بوده‌اند و پس از درگیری‌های بسیار در رمضان ۱۳۲۹ هـ ق مجبور به فرار از ایران می‌شوند. جناب اشراق خاوری در تقویم تاریخ امر ۱۳ محرم ۱۳۳۰ هـ ق را تاریخ شهادت شهدای ساری ثبت فرموده‌اند (۱۴۴). بنابراین، این شهادت‌ها پس از فرار محمد علی میرزا و قشونش صورت گرفته است و مقصود از "حزب" او باید طرفدارانش در شمال ایران، وقتی او شکست خورده بوده، باشد. اما اگر مقصود هیکل مبارک از "حزب محمد علی شاه" همراهان او در حمله به ایران باشد، باید وقوع شهادت‌ها را مربوط به فاصله بین رجب تا رمضان ۱۳۲۹ هـ ق دانست. جناب فیضی در حیات حضرت عبدالبهاء تاریخ هجوم محمد علی میرزا را ۱۳۳۰ ذکر فرموده‌اند (۱۷۵)، اما تاریخ دقیق‌ترین واقعه به شهادت کتب تاریخ، آنچه معروض گشت، می‌باشد

فصل پانزدهم

گفتاری در دیدگاه حضرت عبدالبهاء راجع به مشروطه

ایران

نظر موافق امر مبارک نسبت به حکومت مشروطه، به طور کلی از بیان جمال قدم در لوح ملکه ویکتوریا، و تحسینی که مظهر امر از اقدام این تاجدار در نهادن زمام مشاوره به دست جمهور می نمایند، به خوبی آشکار است (الواح ملوک ۱۳۳) در آیه مبارکه کتاب مستطاب اقدس خطاب به طهران: "سَوْفَ تَنْقَلِبُ فِیکَ الامور و یَحْکُمُ عَلَیکَ جَمهورُ النَّاسِ" خبر نزدیکی تحقق انقلاب و حکومت جمهور ناس از لسان حق، داده شده است. به تبیین حضرت عبدالبهاء، "انقلاب ارض طاء" در عهد میثاق - که جز جنبش مشروطه نبود - تحقق انقلاب مصرح در الواح مستطاب بود (مانده ۹:۱).

اما نظر موافق امرالله نسبت به حکومت مشروطه به طور کلی، با توجه به آثار حضرت عبدالبهاء در زمینه وقایع مشروطه ایران به راحتی قابل تعمیم به آنچه در جریان این جنبش در ایران گذشت، نمی باشد. پیش از بررسی جنبه های مختلف نظر هیکل مبارک به وقایع مشروطه ایران، ابتدا مروری می نمایم بر دلایل ذکر مطالب راجع به این وقایع در الواح مرکز میثاق. این دلایل عبارتند از:

۱- سعی در هشیار ساختن طرفین دولت و ملت، به لزوم درهم آمیختن و اجتناب از بیگانگی همراه با متذکر ساختن ایشان در مورد نتایج وخیمه اختلاف و ضدیت.

۲- هشدار به احباء و متذکر ساختن ایشان در زمینه عدم مداخله در امور سیاسی و سعی در خیرخواهی عموم ۲.

۳- رفع شبهات مربوط به اتهامات وارده به بهائیان در زمینه طرفداری از استبداد یا مشروطه طلبی و نیز تشویق احباء به سعی در رفع و سلب اتهامات مذکور.

۴- رفع مظالم وارده بر احبا در این دوران و تشویق ایشان به دادخواهی از اولیای امور.

دیدگاه حضرت عبدالبهاء در زمینه‌های رهبری جنبش مشروطه، انگیزه محرکین، روش اقدام طرفین، زمان و موقعیت جنبش و بالاخره قضاوت هیکل مبارک راجع به نتایج آن را، از خلال آثار مبارکه ایشان بررسی می‌نماییم: در نظر هیکل مبارک، محرکین جنبش قطعاً علماء مذهبی بودند^۳. ایشان نقش اساسی و تعیین کننده در ایجاد و پیشبرد حرکت مذکور داشتند. صرف پیشوایی این نفوس بر خیل به پا خاستگان، به عقیده مبارک، حاکی از عاقبتی ناخوشایند بود: "جندی را که سردار، آیت متشابهه و علمدار، حجت الاسلام غیر بالغه باشد، البته به خَسف و نَسف مبتلا گردد.." (مکاتیب ۱۸۱:۵) و در این مورد شواهد تاریخی از زمان شاه سلطان حسین و زمان فتحعلی شاه بیان فرموده‌اند (مکاتیب ۱۷۴:۵) به فرمایش مبارک، همین رهبری مانع از اصغای نصیحت هیکل مبارک در خصوص ضرورت یگانگی دولت و ملت شد، چنانکه پس از یادآوری این نصایح به احزاب می‌فرمایند: "ابداً نپذیرفتند بلکه بر نزاع وجدال و قتال افزودند. زیرا پیشوایان نادان و حزب بی‌خردان مداخله در امور داشتند و علماء بی‌هوش متتابعاً فتوی دادند و عوام و خواص پیروی نمودند" (مکاتیب ۱۷۳:۵) هیکل مبارک در رهبری چنان نفوسی بر چنین نهضتی، از اساس تضادی آشکار می‌دیدند: "... شخصی که در خانه خود مروج استقلالست ۴ و مانع آزادی، چگونه دیگران را بر مشروطه و آزادی تحریک می‌کند" (بدایع الاثار ۱۰۵:۲) و بالاخره انگیزه این پیشوایان در، نه راه اندازی جنبش انگیزه‌ای عمده شخصی بوده است؛ چنانکه می‌فرمایند، ایرانیان "ندانستند که هرچند مشروطه خویست ولی محرک را مقصد، ترویج منافع شخصیّه است ۵" (بدایع الاثار ۱۰۵:۲).

حضرت عبدالبهاء با تأکید بر ضرورت هم‌آمیختگی دولت و ملت و با انذار به خطرات جدایی و بیگانگی دولت و ملت، در واقع به "روش" اقدام طرفین نظر دارند. قرار گرفتن ملت و دولت در مقابل یکدیگر، وعدم درهم آمیختگی آنها، به عقیده مبارک، منتج به نتایج وخیمه،

یافت و این نتیجه نامطلوب حاصل گشت.

نکته حائز اهمیت دیگر آنکه حضرت عبدالبهاء وضعیت ایرانیان را هنوز برای حصول مشروطیت در ایران، مساعد نمی‌دیدند. به عقیده مبارک، پیش از عملی شدن مشروطه، رسیدن به نوعی از آمادگی اجتماعی، آشنایی با قانون و کسب تجربه لازم بود:

"اقلّاً بایستی در تواریخ ملل و ممالک متمتّه ملاحظه کنند مثل مَلّت و مملکت فرانسه که اوّل حکومت نظامی و قانونی قرار دادند تا مَلّت در تحت قانون، استعدادِ ترقی حاصل نمایند، بعد به مرور به امور سائره توجّه کنند ایرانی که سالها خراب بود و اهالی بکلی از قانون بی‌خبر و نفوس بی‌تجربه، چگونه ممکن است یک مرتبه بتوانند حکومت مشروطه را محافظه و ترویج نمایند" (بدایع الاثار ۱۰۴-۲:۱۰۵).

همین نظر را به نحو کلی‌تر نیز چنین بیان می‌فرمایند: "باید کوشید تا اخلاق مَلّت تبدیل شود و استعداد مشروطه و امور سائره حاصل گردد و الاّ هر روز مشکلاتی رو دهد و یأس و پریشانی بیشتر شود" (بدایع الاثار ۲۹:۲).

می‌توان گفت با توجّه به آنچه تا کنون گفتیم، بعلاوه شواهدی دیگر، در مجموع جنبش مشروطه ایران از دیدگاه مبارک موقّق نبود. چنانکه دیدیم در مشروطه دوّم، آنجا که با مشاهده عدم فریادرسی حکومت به بهائیان مظلوم در سال ۱۳۲۸ هـ.ق اجباء را امر به دادخواهی بیشتر می‌نمایند، اشاره می‌فرمایند: "ابداً مشروطیت مجری نیست" و "آزادی سبب تسلّط متهوران بر مظلومان شده است" (سلیمانی ۳:۴۸۸). گویا فریادرسی بهائیان مظلوم، از دیدگاه هیکل مبارک، در حکم معیاری برای سنجش کیفیت عملکرد آن حکومت است. اگر حکومت به راستی برقراری عدل و داد را در مد نظر خود داشت، به فریادرسی بهائیان مظلوم نیز می‌پرداخت.

در سال ۱۳۳۱ هـ.ق، یعنی چند سالی پس از استقرار مشروطه دوّم آنچه در طی این جنبش و در نتیجه آن واقع شده را، تعبیر به "دفع فاسد به افسد" می‌نمایند و اضافه می‌فرمایند: "ایرانی که به هیچ وجه استعداد نداشت، بعضی به خیال دفع تعلق استقلال سبب مداخله دیگران گردیدند و عنوان به دست بهانه جویان دادند" (بدایع الاثار ۱۰۴:۲). در همین

زمان، حتّی اشاره می‌فرمایند که "... استقلال ایران را به باد دادند" (بدایع الاثار ۲:۱۱۰).

در تجزیه و تحلیل مطالب الواح مبارکه‌ای که در فصول اخیر بر آنها مروری داشتیم. نکته‌ای خاصّ چشمگیر است: هیکل مبارک وقایع دوران مشروطه را تحت قانون الهی مجازات و مکافات بررسی می‌فرمایند. به نحوی که خونخواهی شهدای امر و دادرسی مظلومین را شرط حصول تأیید الهی برای موفقیت حکومت وقت می‌دانند. و این امر چه در زمان استبداد صغیر و حکومت محمّد علی شاه و چه پس از آن در مشروطه دوّم مصداق دارد (مانده ۹:۳۳، مانده ۵:۲۵۵). هیکل مبارک ادامه ظلم و آزار فتنه مظلومه را، مورث فتور و ویرانی، و در یک دید کلی‌تر، مجموعه بلایا و محن وارده بر ایرانیان در این دوران را، حاصل آزار وارده بر احبای الهی می‌شمرند (مانده ۹:۱۲۹).

حرف آخر آنکه، حتّی زمانی که هیکل مبارک، ایران را به جسد متلاشی شده‌ای تشبیه می‌فرمایند ایرانیان را به سعی در ترقّی امور کشاورزی، صنعتی و تجاری ایران می‌خوانند، به نجات جسد متلاشی شده ایران و جمع اجزاء متفرقه آن در تحت "قوة الهی" و به "مدد غیبی" امیدوارند و بهائیان را دعوت به عمل و قیام بر آنچه مامورند می‌نمایند تا این نجات حصول یابد و اضافه می‌فرمایند: "ولو استقلال رفته باشد، ایران نمی‌رود" (بدایع الاثار ۲:۱۰۵) و به عاقبت پر روح و ریحان بشارت می‌دهند (مکاتیب ۴:۷۶).

یادداشت‌های

"گفتاری در دیدگاه حضرت عبدالبهاء راجع به مشروطه ایران"

۱- مضمون بیان مبارک به فارسی: "به زودی امور در تومنتقلب خواهد شد و جمهور مردم بر توحکم خواهند راند".

۲- در این زمینه، نکته‌ای در بیانات مندرج در بدایع الاثار وجود دارد که از حیث بررسی جنبه‌های عملی رفتار توصیه شده به بهائیان در آن زمان بسیار قابل توجه است. می‌فرمایند: "ای احبای الهی بکوشید تا در بین دولت و ملت الفت و التیام تام حاصل شود و اگر عاجز ماندید، به کلی کناره گیرید" (بدایع الاثار ۱۹۷: ۲) انشاءالله باید در الواحی که فعلاً چاپ نشده و در مجموعه‌های قابل دسترس ما نبوده است به دنبال چگونگی سعی در التیام بین دولت و ملت توسط احباء گشت.

۳- بی‌مناسبت نیست نظر بعضی از محققین را نیز در این مورد مطرح نماییم براون و آوری هر دو در تجزیه و تحلیل خود از انقلاب ایران در عین آنکه دو نیروی اصلاح گران عرفی و روحانیون را مشخص، جدا و در عین حال همراه می‌بینند برآنند که اصلاح گران عرفی برای پیشبرد اهداف خود قطعاً به نفوذ روحانیون در اذهان مردم و به توانایی ایشان در برانگیختن مردم به عمل محتاج بودند (براون ۱۵۱؛ آوری ۲۴۴) به عقیده حامد الگار در رویدادهایی که نهایتاً به صدور حکم مشروطیت منجر شد نقش برتر علما را نمی‌توان نادیده گرفت و در سراسر جنبش مشروطه نیز این انگیزه‌های مذهبی بود که مسیر هیجان را تعیین می‌کرد؛ انگیزه‌هایی که علماء رهبری و بیان می‌نمودند وی اصولاً جنبش مشروطه را تکرار نقش سنتی علماء در رهبری مخالفت مردم با دولت می‌داند (۳۴۹).

۴- چنانکه پیش از این نیز گفتیم، حضرت عبدالبهاء گاه "استقلال" را مترادف با "استبداد" استفاده فرموده‌اند. شاهد بر این معنی بیان مبارک ذیل است: "بیخردان یاران را ملامت کنند و شماتت نمایند که حامی استبدادند و فدائی استقلال" (مکاتیب ۱۴۹: ۴).

۵- چنانکه می‌دانیم یکی از محرکین مشروطه طلبی سید عبدالله

بهبهانی بود. یکی از شواهدی که برای بیان مبارک راجع به انگیزه شخصی محرکین می‌توان ذکر نمود مطالبی است که در مورد سید عبدالله و حرکات اوئیه او در جریان مشروطه طلبی گفته‌اند. انگیزه‌ای که وی حداقل در آغاز جنبش داشت، راجع به ضدیت با عین الدوله صدر اعظم و سعی در برانداختن او بود که با وی سخت دشمن بود (کسروی ۳۵،۴۸؛ الگار ۳۵۳) الگار حتی می‌نویسد بعد از تحصن اول چون علماء به طهران برگشتند و بهبهانی قدرت بسیار یافت. "برخی نگران بودند حالا که او به هدف خود - حائز مقام برتر در میان علما شدن - رسیده است، از درخواست عدالتخانه صرف نظر کند" (۳۴۵) ناظم الاسلام نیز حرفی از قول سید محمد طباطبایی نقل می‌کند که در زمان استبداد صغیر می‌گوید: "این آقا سید عبدالله، پدر مرا و خودش را و مردم را سوخت مرا آلت اجرای خیالات خود کرد مقصودش سلطنت بود، نه حفظ مشروطه" (۲:۱۶۸).

۶- واضح است که در اینجا "استقلال" را به معنای متداول خود استفاده فرموده‌اند.

فصل شانزدهم

از جنگ جهانی اول تا صعود حضرت عبدالبهاء

۱۳۴۰-۱۳۳۲ هـ.ق، ۱۹۲۱-۱۹۱۴ م

در همان سال شروع جنگ جهانی اول، احمد شاه که اکنون به هیجده سالگی رسیده بود، تاج‌گذاری کرد (شعبان ۱۳۳۲ هـ.ق = ۱۹۱۴ م) و مجلس سوم نیز به زودی افتتاح شد. تأثیرات جنگ جهانی و سلطنت شاه جوان بی‌تجربه که به فرمایش حضرت ولی‌ام‌الله^۱ وجودش در حکم عدم و نسبت به وظایف خود بی‌قید بود^۲ (قدظهر ۱۰۶) مملکت را بیش از پیش گرفتار مصیبات کرد.

در میان الواح و آثار حضرت عبدالبهاء آنچه صریحاً مربوط به وضع ایران در سالهای مقارن جنگ جهانی اول (۱۳۳۶-۱۳۳۲ هـ.ق = ۱۹۱۸-۱۹۱۴ م) باشد قلیل است. این نکته را میتوان تا حدی ناشی از ارتباط ضعیف بین ارض اقدس و بهائیان ایران در دوران جنگ جهانی دانست^۱.

در زمان جنگ، در مناطق مختلف ایران، در زمینه نا امنی عمومی که حکمفرما بود، باز، نفوسی از بهائیان به شهادت رسیدند: برای مثال، اعضای یک خانواده شامل اطفال صغیر و شیرخوار، در سلطان آباد اراک ۲ در ربیع‌الثانی ۱۳۳۴ هـ.ق و شیخ علی اکبر قوچانی که شهادت او در ۱۳۳۲ هـ.ق در مشهد، با وجود دادخواهی احباء بدون رسیدگی گذشت (سلیمانی ۲:۴۲۰). حضرت عبدالبهاء در خطابه‌ای که پس از واقعه اخیر ایراد فرمودند و متن آن در مصابیح هدایت جلد دوم مندرج است از شرارت ایرانی‌ها یاد نموده، اضافه می‌فرمایند، "این قدر بلایا و رزایا ۳ که بر ایرانیها وارد آمده، هنوز بر آن شرارت اولی هستند" (۴۲۳).

در اولین سالهای پس از جنگ، الواحی از هیکل مبارک در دست داریم که باز به نوعی به وخامت اوضاع سیاسی و اجتماعی در ایران اشاره دارند. به علاوه در همین زمان جنبه‌هایی خاص از اوضاع مذکور،

مانند فعالیت های مفسدانه یحیایی ها، تقلید ایرانیان از اهل غرب و تحولی در وضع اجتماعی زنان در الواح مبارکه یاد شده است. در لوحی مورخ ۲ رجب ۱۳۳۷ هـ ق (۱۹۱۹م)، وضع نابسامان ایران و اختلاف و تشتت احزاب را چنین توصیف می فرمایند: "در این سالهای پرملاط که جمهور از باده غرور مست و مخمور و اهل ایران در دست احزاب مختلفه محکوم و بی شعور، هر روز آشوب و فتنه‌ئی هر دم فتور و رخنه‌ئی ۴" از وضع احزاب بدینگونه یاد می نمایند: "حزب انقلاب سبب اضطراب شد و گروه اتحاد مورث اختلاف گشت حزب دیمقراط خودسرانه به استبداد برخاست و گروه اتفاق مورث شقاق شد ۵" آنگاه تصریح می فرمایند: "علمای سوء ایران را ویران نمودند و سروران بی شعور هریک به سرکار آمدند عاقبت ذلیل و خوار شدند" (مکاتیب ۴۳-۴۴).

در لوحی مورخ ۴ جولای ۱۹۱۹م (۱۳۳۷ هـ ق)، در مورد اقدامات ازلی ها می فرمایند: "بعضی نشریات در ایران، به تحریک یحیائیهات می شود، و بعضی از خود یحیائیهات" و اضافه می نمایند که شخص نگارنده مفتریات راجع به بهائیان، "یحیایی سرّی و مسلمانان ظاهرست" و شرح می دهند که چگونه یحیائیهات مصلحت خود دیده اند به حج روند "و در نظر خلق حاجی و کربلانی و زاهد و عابدی باشند و به انواع مفتریات در حقّ بهائیان پردازند که شاید فسادی برانگیزند" و مجدداً با اشاره به شخص یحیایی مذکور ۶ می فرمایند که وی "با عمامه سیادت پناهی"، تظاهر به "دلسوزی از ملت و خدمت به شریعه سمحای بیضاء کند"، در حالی که مقصد او آن است که "میان ایرانیان از بهائی و شیعه، فتنه و فسادی عظیم اندازد" (مکاتیب ۳:۲۸۲).

در لوح دیگری که در سال ۱۹۱۹م (۱۳۳۷ هـ ق)، خطاب به خانم دریفوس ۷ از مؤمنات عهد میثاق صادر فرموده اند، به غفلت ایرانیان از ظهور مبارک و تقلید ایشان از اهل غرب، اشاره می فرمایند و با یادآوری مذاکراتی که "جناب دریفوس" با "مشاورالممالک" ۸ داشته است، اظهار امیدواری می نماید که این مذاکرات "نتیجه خوشی" داشته باشد "بلکه این بیهوشان، قدری به هوش آیند"، و در توضیح مطلب

می‌فرمایند که این‌گونه نفوس در ایران بر این گمانند که "به واسطه تقالید از اهالی غرب و به واسطه افکار مختلفه مشوشه اهالی ایران ترقی می‌نمایند" و درحالی که از قوای احیاء کننده امر مبارک غافلند، "گمان کنند که به بونجور یا گودمورنینگ ایران احیاء شود" و بعد چنین قضاوت می‌فرمایند که "این ایرانیان هم بیهوشند و هم خودپسند. گمان کنند که هریک افلاطون زمانند و حال اینکه هیچ نمی‌دانند" آنگاه ضمن یادآوری اینکه مخاطب لوح "نخبه وزراء و" بزرگان ایران" را ملاقات کرده‌است، به وی می‌فرمایند: "اعظم شاهزاده ایران، ظلّ السلطان بود، دیدید که چگونه بود". نهایتاً هیکل مبارک، مخاطب را دعوت به دعا برای هوشیار شدن ایرانیان و توجه‌شان به "کوکب لامع" امر ابهی می‌فرمایند و نظر خود را در باره طرق مورد نظر ایرانیان برای اصلاح ایران، چنین بیان می‌فرمایند: "به چراغ شمع و زیت ایران منور نمی‌گردد" (مکاتیب ۳۱۵-۳۱۴:۳).

مطلبی راجع به وضع اجتماعی زنان ایران، در یکی از الواح مورخ ربیع الاول ۱۳۳۸ هـ.ق (۱۹۲۰م) آمده است. در این لوح که خطاب به یکی از نسوان بهایی ایران و در پاسخ بعضی مطالب در خصوص اقدامات اماء الرحمن ایران صادر شده است، به تغییری مثبت در وضع فعالیت اجتماعی زنان اشاره می‌فرمایند: "حضرات نساء نوعی بود که میدانید، حال به قوت میثاق، چنان شده است که شما مشهور و معروف و چهاراً و رسماً از طرف حکومت، مفتش مکاتب و معارف بنات عموم شده‌اید، قدر این موهبت را بدانید" (مکاتیب ۳۶:۷). اشاره هیکل مبارک به "مشهور و معروف" بودن مخاطب لوح که ظاهراً راجع به شهرت بهایی بودن وی است. در ضمن دلالت بر نکته دیگری نیز می‌نماید و آن اینکه شاید در این دوران، در بحبوحه جو متلاطم مملکت پس از جنگ، در بعضی مواضع، اختیار امور در دست نفوس فارغ از تعصب مذهبی بوده است، به نحوی که امکان چنین انتساب‌هایی موجود بود. در جمادی الاخر ۱۳۳۹ هـ.ق مطابق با حوت (اسفند) ۱۲۹۹ شمسی و فوریه ۱۹۲۱ میلادی، در ایران کودتایی صورت گرفت ۹ و به دنبال آن تغییر بسیار در توزیع قدرت سیاسی در ایران حاصل

گشت. از این تاریخ تا زمان صعود حضرت عبدالبهاء که حدوداً نه ماه بعد واقع شد، بازالواحی حاوی اشاراتی به وضع اجتماعی ایران از کلک میثاق صادر گشت.

یکی از الواح این زمان، در واقع پاسخ هیکل مبارک است به عریضه‌ای که فردی در تاریخ اول فوریه ۱۹۲۱ - حدود بیست روز پیش از وقوع کودتا - ظاهراً از طهران جهت تقدیم حضور حضرت عبدالبهاء نگاشته بوده است. با توجه به مدت زمان لازم در آن دوران، برای رسیدن نامه از طهران به ارض اقدس، به نظر می‌آید لوح هیکل مبارک در پاسخ به عریضه مذکور، پس از واقعه کودتا ولی در فاصله نسبتاً کمی از آن، نگاشته شده باشد. در این لوح، با اشاره به وضع کلی ایران، می‌فرمایند: "... ایران ویران است مشقت بسیار باید تحمل نمود. بلکه انشاءالله اصلاحی در حال ایران جلوه نماید" و در ادامه لوح اضافه می‌نمایند: "امور سیاسی ایران هر چند درهم است، ولی امور روحانی جمع و روبه قوت" (مکاتیب ۳۷۴-۳۷۳:۳).

در لوح دیگری که چنانچه از متن آن برمی‌آید پاسخی است بر عریضه‌ای که جناب امین در تاریخ پنجم رمضان ۱۳۳۹، یعنی دوسه ماه پس از وقوع کودتای مذکور نگاشته بوده است؛ به وقایع ایران اشاره دارند و تعبیر مبارک را از بروز آن وقایع بیان می‌فرمایند. باید دانست که در فاصله وقوع کودتا تا نزول این لوح چند ماه پر حادثه در ایران گذشت ۱۰. در این لوح می‌فرمایند: "امورات واقعه در ایران جمیع سبب تنبه نفوس است تا رئیس و مرئوس جمیع بیدار گردند و متنبه شوند که مصداق آیه مبارکه تحقق یافته، قد ظهر الفساد فی البر و البحر" و در ادامه، غفلت ناس و عدم تنبه ایشان را متذکر شده می‌فرمایند: "اگر چنانچه متنبه می‌شدند، بزودی زائل می‌شد. اما عدم تنبه سبب ازدیاد پریشانی است" (مائه ۲۶۳:۵).

لوح دیگری از حضرت عبدالبهاء در دست است که در شش ماه آخر حیات مبارک صادر شده است ۱۱ و خطاب به قوام السلطنه رئیس الوزراء وقت می‌باشد. در این لوح هیکل مبارک مساعدت قوام السلطنه را در "موضوع مدرسه وحدت بشر کاشان" خواسته بودند. این مدرسه از

مدارس بهایی بود که معاندین آن را تعطیل نموده بودند. ظاهراً رئیس الوزراء با دریافت تلگراف مبارک، دستور بازگشائی مدرسه مذکور را داد (فیضی، حیات عبدالبهاء ۳۰۹).

در آثار مبارکه به چاپ رسیده، جز آنچه گفته شد، لوحی مربوط به دوران مورد بحث در فصل حاضر یافت نشد. در فصل بعد، انعکاس وقایع سالهای آخر قاجاریه را در توقیعات حضرت ولی امرالله زیارت می‌نماییم .

یادداشت‌های

"از جنگ جهانی اول تا صعود حضرت عبدالبهاء"

۱- برای اطلاع بیشتر در این مورد، رجوع فرمائید به فیضی، حیات حضرت عبدالبهاء ۲۵۸.

۲- آواره در جزء ثانی کواکب الدرّیه شرح اندوهباری از شهادت این خانواده به همراه عکس اجساد به دست می‌دهد (۲۴۷-۲۴۱).

۳- تصویری از وضعی که در ایران مورث این "بلایا و رزایا" بود، با توجه به این مطالب بدست می‌آید: با شروع جنگ، هر چند ایران اعلام بی‌طرفی کرد، روح قرار داد ۱۹۰۷م ۱۳۲۵ق - که پیش از این بدان اشاره کردیم - با این بی‌طرفی چندان سازگار نبود و عملاً ایران، محل قدرت‌نمایی روس و انگلیس شد (آوری ۳۴۴ - ۳۴۳). در مجلس سوم که در ۱۳۳۲ تشکیل شد و عمر کوتاه یازده ماهه‌ای داشت، هنوز تشنجات سختی بین دستجات مختلف روی می‌داد. نشانه‌های اینکه ایران "میدان جولان دیگران" شود، از انذارات هیکل مبارک در آغاز مشروطه، در این وضعیت آشکار می‌شد که حتی در مجلس کشوری که اعلام بی‌طرفی نموده بود، افکار به دو طبقه "هواداران متّحدین و هواداران متّفقین" تقسیم می‌شد (بهار ۱۳:۱). در زمان مجلس دوم دموکرات‌ها با انگلیس‌ها مناسباتی داشتند و حزب اعتدال با روس‌ها. با شروع جنگ، چون دولت‌های انگلیس و روس هر دو بر ضدّ آلمان متّحد شده بودند و از طرف دیگر بین روس‌های تزاری و دموکرات‌ها عداوتی جلق وجود داشت. نظر دموکرات‌ها که در مقابل خطرات روسیه به انگلستان بود، حال با اتّحاد روس و انگلیس به سوی متّحدین اروپای مرکزی معطوف شد (بهار ۱۳:۱). به این ترتیب دو گروه در مجلس سوم، هر یک متمایل به یکی از طرفین متخاصمین جنگ جهانی بودند. از اواسط سنه ۱۳۳۴ هـ ق مشرق و شمال ایران تحت نفوذ روسیه و مغرب و جنوب تحت نفوذ انگلستان بود. روس‌ها با قوای خود و انگلیس با قوای ایرانی تحت فرماندهی صاحب منصبان انگلیسی دخالت می‌کردند. در این حال حکومت مرکزی طهران صورتی بی‌معنی بود که جز فرمانبرداری از بیگانگان چاره‌ای نداشت. هنگامیکه سلطنت روس تزاری سقوط نمود و ایران از قشون روس خالی شد، قوای نظامی

انگلستان فوراً مواقع خالی شده از قوای روس را اشغال کرد و سرتاسر ایران زیر نفوذ انگلستان درآمد فقط در آذربایجان بود که قوای عثمانی به جای روس به آن جا لشکر کشید. قشون عثمانی با مردم در نهایت خشونت رفتار می‌کرد و عملاً اختیارات را از دست ولیعهد (محمد حسن میرزا برادر احمد شاه) در آورده بود (دولت آبادی ۹۲-۸۲:۴).

۴- وضع ایران را در این سالهای پس از جنگ، به خوبی از مفاد اعلامیه‌ای که وثوق اللّوله رئیس الوزراء وقت برای اثبات ضرورت انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ با انگلیس صادر می‌کند، می‌توان دریافت. متن این قرارداد که سرانجام نیز عملی نشد، حاکی از آن بود که انگلستان با ترتیب تشکیلاتی برای حفظ نظم در داخله و سرحدات ایران، بر ارتش و مالیه ایران نظارت یابد. گفته‌اند که اجرای این قرارداد عملاً به معنی درآمدن ایران به تحت الحمایگی انگلستان بود (بامداد ۲:۴۶۱). بهرحال وثوق اللّوله برای توجیه این قرارداد در توصیف وضع ایران از این موارد یاد می‌نماید: قحطی و کمبود ارزاق عمومی، تهی بودن خزانه، مسدود بودن ابواب تجارت و نگرانی هر کس برای ضروریات زندگی، استیلای امراض، لاوصول بودن عایدات مالیاتی، تلاش قوای تأمینیه، یاغی‌گری و غارت‌گری در نقاط مختلف، وجود تشکیلات ترور در پایتخت، سلب امنیت در تمام مملکت و فقدان وسایل و اختیارات دولت (سیفی ۲۱۴). آنچه وثوق اللّوله از آن تحت عنوان یاغیگری در نقاط مختلف کشور یاد می‌کند، عمده‌تر است به قیام میرزا کوچک خان جنگلی در گیلان و قیام خیابانی در آذربایجان (برای اطلاع بیشتر از این موارد رجوع فرمائید به آوری ۴۱۷-۴۱۰ و ۴۱۹-۴۱۷).

۵- بیانات مبارک در زمانی ایراد می‌شود که مجلس سوّم، پس از تنها یازده ماه فعالیت در محرم ۱۳۳۴ ق تعطیل شده است و مجلس چهارم نیز هنوز تشکیل نشده است (افتتاح مجلس چهارم در ذیقعه ۱۳۳۷ بود). از میان احزابی که هیکل مبارک در این لوح نام می‌برند، حزب "اتفاق و ترقی" از زمان تشکیل مجلس دوّم با نمایندگان کمی در مجلس حضور داشت (بهار ۹-۸:۱). از حزب دموکرات که پیش از این گفته‌ایم، در این جا، اشاره هیکل مبارک به این که "حزب دیمقراط

خودسرانه به استبداد برخاست"، ممکن است راجع باشد به اینکه در آذربایجان، پس از خروج قشون روس، جمعی به نام فرقهٔ دموکرات در تبریز قدرت گرفتند و با ولیعهد محمد حسن میرزا حکمران آذربایجان نیز موافقت نکردند، تا اینکه با ورود عساکر عثمانی، به امر رئیس این عساکر، روسای قشون ظاهراً به تقاضای محرمانه ولیعهد از تبریز تبعید شدند (دولت آبادی ۸۴-۸۳:۴).

۶- در این جانیز کلیه اشارات هیکل مبارک، بنا بر اطلاعات موجود در حیات یحیی دالّ بر به حج رفتن و در کسوت روحانیون بودن یحیی دولت آبادی، راجع به اوست. مجدداً توجه فرمائید به یادداشت شماره ۷ از یادداشتهای فصل "از مشروطه دوم تا جنگ جهانی اول".

Deryfus_۷

۸- علی قلی خان انصاری، مشاور الممالک، از کارمندان وزارت خارجه بود. از سال ۱۳۳۴ هـ.ق تا ۱۳۳۶ هـ.ق در بعضی از کابینه‌هایی که پی در پی تشکیل می‌شد، مقام وزیر امور خارجه را داشت. در سال ۱۲۹۷ ش مطابق ۱۹۱۹ م در کابینه وثوق الدوله وزیر امور خارجه بود و پس از چندی، در رأس هیأتی عازم پاریس شد که به نمایندگی ایران در مذاکرات کنگره صلح ورسای شرکت نماید. به نظر می‌رسد زمان ملاقات آقای دریفوس با مشاور الممالک که در متن لوح به آن اشاره می‌فرمایند، در همین سفر مشاور الممالک به پاریس بوده باشد. پس از این زمان، وی مئتی سفیر ایران در اسلامبول بود و بعد در مسکو بود و مئتی نیز باز وزیر امور خارجه وی در ۱۳۱۹ شمسی در ۷۱ سالگی درگذشت (بامداد ۴۶۱-۴۵۹:۲).

۹- این کودتا توسط ضیاء اللّین طباطبایی که ابتدا در کسوت روحانیون ولی از روشنفکران ملی و نیز مدیر روزنامه "رعد" بود، به همراه رضاخان میرپنج افسر فوج قزاق صورت گرفت. نیروهای قزاق، به فرماندهی رضاخان شبانه به طهران وارد شدند. صدای تیراندازی نیمه شب در خیابان های این شهر شنیده شد. اما به زودی سکوت حکمفرما شد و صبح مردم اعلامیه‌هایی حاکی از تصرف پایتخت بر دیوارها دیدند مراکز مهم دولتی اشغال و حکومت نظامی دایر شد. سه روز پس از

آغاز کودتا شاه به تعیین سید ضیاء‌الدین به عنوان رئیس الوزراء رضا داد (آوری ۴۳۱-۴۲۴؛ دولت آبادی ۲۳۲-۲۲۷:۴).

۱۰- در زمانی که جناب امین عریضه نگار حضور حضرت عبدالبهاء شده بود یعنی رمضان ۱۳۳۹ هـ ق و قیام مهم دیگری پس از کودتا صورت پذیرفته بود. من جمله اختلاف بین سید ضیاء‌الدین طباطبائی رئیس الوزراء و رضاخان. اختلافی که منجر به کنار رفتن سید ضیاء از صحنه فعالیت و رسیدن رضاخان به وزارت جنگ شد. بعلاوه از ابتدای کودتا در خراسان و فارس قدرتمندانی با حکومت مخالفت کردند و طبیعتاً تشنجاتی را در این مناطق باعث شدند (آوری ۴۸۷-۴۸۶، ۴۳۵؛ دولت آبادی ۲۴۷-۲۴۶، ۴:۲۳۹).

۱۱- در واقع زمان نزول این لوح با توجه به زمان رئیس الوزرایی قوام السلطنه در این دور به طور تقریبی روشن می‌گردد. قوام السلطنه یا میرزا احمد خان قوام، پس از ساقط شدن کابینه سید ضیاء از رمضان ۱۳۴۰ ق مطابق خردادماه ۱۳۰۰ شمسی تا بهمن ماه همین سال رئیس الوزراء بود (مستوفی ۳:۲۷۵) بنابر این، وی از شش ماه پیش از صعود حضرت عبدالبهاء تا دو-سه ماه پس از آن بر این مقام بود.

فصل هفدهم

سالهای زوال قاجاریه

(۱۳۴۴-۱۳۴۰ هـ.ق، ۱۹۲۵-۱۹۲۱ م،

۱۳۰۴-۱۳۰۰ش)

سالهای اولیه عصر تکوین و ولایت امرالله، مقارن بود با زمان زوال تدریجی و قطعی سلطه قاجاریه. در چهار سال فاصله صعود حضرت عبدالبهاء تا سرنگونی سلسله قاجار، هرچند هنوز سلطنت رسماً به این سلسله تعلق داشت، تغییر و تحولاتی در جهت هرچه ضعیف‌تر شدن و سرانجام سقوط ایشان در جریان بود. در هر حال، تعلق رسمی سلطنت به خاندان مذکور، در این چهار سال، بررسی مطالب موجود در آثار حضرت ولی‌امرالله راجع به ایران در این دوران را برای ما ضروری می‌نماید.

مطالبی که در توقیعات مبارکه در زمینه مذکور آمده است، شامل اشاراتی به آشوب و التهاب و انقلاب کلی در کشور، آزار بهائیان در زمینه چنین اوضاعی، وجود احزاب گوناگون درگیر اختلافات و نیز مسئله حجاب زنان و ضرورت رعایت آن می‌باشد. به موضوع زوال قدرت علمای شیعه اشاراتی شده است که هرچند منحصرأ به مسائل این چهار سال راجع نمی‌گردد و عمده در مورد حوادث سالهای اولیه سلسله بعد است، از آنجایی که شروع این زوال در وقایع همین دوران نیز نشانه‌هایی دارد، اشارات هیکل مبارک در این مورد را نیز بررسی می‌نماییم. به علاوه توصیفات حضرت ولی‌امرالله از شخصیت احمد شاه و کیفیت زمامداری او و نیز از کل سلسله قاجاریه، به مناسبت بحث از زوال این سلسله، در همین فصل مطرح می‌گردد.

آشوب و التهاب کلی در کشور

حضرت ولی‌امرالله در سال ۱۹۲۳ م مطابق با ۱۳۴۱ هـ. ق در توقیعی خطاب به احبای شیراز و بعضی شهرهای دیگر، اشاره می‌فرمایند که "در این ایام که آشوب و انقلاب و هرج و مرج آن اقلیم

را فرا گرفته" احباء الهی باید در فعالیت های خود، "نهایت حکمت و بردباری و هوشیاری و ملاحظه" را رعایت نمایند (توقیعات مبارکه ۱:۵۷). در توقیع دیگری که در شباط همین سال خطاب به محفل مقلّس روحانی طهران صادر شده است، از "حوادث و انقلابات داخله کشور ایران"، یاد می فرمایند (توقیعات مبارکه ۳:۴) و در سال ۱۳۴۱ هـ.ق، احبای مشهد و چند شهر دیگر را چنین راهنمایی می فرمایند که باید "علی الخصوص در آن خطه منقلبه مراعات حکمت را نمایند" (توقیعات مبارکه ۱:۸۸).

در آخرین سال سلطنت قاجاریه، در توقیعی مورخ مارچ ۱۹۲۵ م. تصویری کلی از آشفتگی وضع سیاسی - اجتماعی ایران و وضع بهائیان در این میان به دست می دهند:

از جهتی تلونات و مقتضیات سیاسیه و آشوب و انقلابات داخله دشمنان خفته را بیدار نموده و بر شقاوت و جسارت اشرار ظلم و جهول افزوده و از جهتی دیگر تنگی و عسرت و ضیق معیشت و اختلال امور زندگانی دچار بندگان الهی گشته ... از طرفی تغییر مشرب و انقلاب افکار، اساس دیانت و تقوی را متزعزع ساخته و حزب تقلید و ارتیاب را امداد نموده و بر مشاکل و موانع تبلیغ افزوده... (توقیعات مبارکه ۱:۲۱۰).

احزاب سیاسی

در دسامبر ۱۹۲۳ م مطابق با جمادی الاولی ۱۳۴۲ ق در توقیعی به "احزاب و مشروعات سیاسیه و شئونات سائره ماده اشاره می فرمایند که "بالمآل هیچیک تنها کافل سعادت ایران و ایرانیان نخواهد گشت". و در ادامه، روشن می سازند که این "افکار مشوشه که حال در شرق سرایت نموده"، همه از غرب اقتباس گشته است و ملاحظه "امراض و اسقام" دنیای غرب نشان می دهد که جایی برای این اقتباس و تقلید نیست (توقیعات مبارکه ۱:۱۶۶). در توقیع دیگر که در تاریخ ۳۰ اکتبر سنه ۱۹۲۴ م مطابق با ۱۳۴۳ هـ.ق و ۱۳۰۳ هـ.ش صادر شده است تصریح می فرمایند: "اهل بهاء ... از احزاب و فرق مغروره متخاصمه

چه از حزب اشتراک و انقلاب و چه از نظامیان و سلطنت جویان و جمهوری طلبان و تقلید پرستان متحاید و در کنار "توقیعات مبارکه (۱:۲۰۵).

آزار بهائیان

نشانه‌هایی از آزار بهائیان و حتی به شهادت رساندن ایشان در ایران در توقیعات این زمان یافت می‌شود. در توقیع شباط ۱۹۲۳ م که پیش از این اشاره "حوادث و انقلاب" ایران را از آن نقل کردیم، در ادامه مطلب، از "فساد و تعوی اعدای امر الهی که اساس و بنیانشان بر باد است" یاد فرموده، "نهایت تأثر و تحسّر" را از این بابت ابراز می‌دارند و اطمینان می‌دهند که "این غیوم کثیفه متلاشی گردد" (توقیعات مبارکه ۳:۴). در ضمن توقیع دیگری مورخ سال ۸۰ بدیع (مطابق با ۱۳۰۲ هـ ش ۴۲ - ۱۳۴۱ هـ ق و ۲۴ - ۱۹۲۳ م)، به درگاه حقّ مناجات می‌فرمایند: "توشاهد و آگاهی که در این طوفان اخیر، محرکین پر تدلیس و علمای چون ابلیس چه فسادی برپا نمودند و چه آتشی برافروختند" و آنگاه، به "لثامت و دنانت" جهّال عوام و "سبّ و لعن" اشرار اشاره می‌فرمایند ۲ (مانده ۲۰: ۶) در توقیع دیگر، مورخ ۱۷ نوامبر ۱۹۲۴ (مطابق با ۱۳۰۳ هـ ق) از "تعدیّات مفسدین در بعضی نقاط ایران" و شهادت یکی از اماء الرّحمن یاد فرموده اضافه می‌نمایند: "اگر حکومت اقتدار مجازات نداشته باشد، مقتدر حقیقی دمار از روزگار ظالمین درآورده احقاق حقّ مظلومان را از ظالمان خواهد فرمود (توقیعات مبارکه ۳:۱۰). در ماه مارچ ۱۹۲۵ م یعنی در سال آخر سلطنت قاجاریه باز در چند توقیع موضوع آزار وارده بر احبای الهی در ایران در این زمان مطرح می‌گردد. در یکی از این توقیعات، اشاره می‌گردد که در صورت دوام ستمکاری، هیکل مبارک دستور خواهند داد که محافل، "تلگرافاً و کتباً" از رئیس دولت ۳ "دادخواهی طلبند" (توقیعات مبارکه ۳:۱۶)، و در توقیع دیگر با تاریخ مارچ ۱۹۲۵ م می‌فرمایند: "... ید تقدیر دست ستمکار را مرة اخرى بر ستمدیدگان

بیگناه مسلط فرمود" و "از ضرب و شکنجه و ابتلاء جوانان جدید الاقبال" یاد می‌فرماید (توقیعات مبارکه ۱:۲۱۲).

مسئله حجاب زنان

نکته دیگری که در توقیعات سالهای اولیه ولایت امر، حاکی از جنبه‌ای از وضعیّت اجتماعی ایران است، موضوع رعایت حجاب نسون است که آن را از "امور لازمه مهمّه واجبه" محسوب فرموده‌اند و انحراف از آن را به هیچ وجه جایز ندانسته‌اند و حتی عضویت اماءالرحمن را در محافل روحانی منوط به تخفیف این امر نموده‌اند (توقیعات مبارکه ۱:۱۷۶، ۱۳۷، ۱۲۱، ۱:۴۴) در یکی از توقیعات مبارکه مورخ ۲۷ شباط ۱۹۲۳م مطابق با ۱۱ رجب ۱۳۴۱ هـ.ق، با اشاره به ضرورت رعایت حجاب در ایران آن روز، در واقع جهت گیری صحیح بهائیان را در مقابل تجدد طلبی افراطی تعیین فرموده‌اند: "... شبهه‌ای نیست که نساء اجباء در این ایام پر وحشت و انقلاب که آثار حریت مفرطه ظاهر و معلوم گشته و افکار و مشرب نفوس تغییر سریع کرده و از حدّ اعتدال خارج گشته، نهایت تقید و مواظبت را مرعی خواهند داشت" (توقیعات مبارکه ۱:۱۲۱).

زوال قدرت علماء

چنانکه گفتیم، بیانات مبارکه‌ای از حضرت ولیّ امرالله راجع به زوال قدرت علمای شیعه در دست است که هرچند آشکارترین مصادیق آن در واقع پس از زوال قاجاریه ظاهر شد، اما شروع آن، به نحوی به مقطع زمانی مورد بحث ما یعنی سالهای آخر سلطنت قاجار مربوط است در اینجا به بررسی بیانات مبارکه مذکور می‌پردازیم:

حضرت ولیّ امرالله در توایع مختلف به اخبار و انذار حضرت عبدالبهاء راجع به از بین رفتن قدرت علماء دین اسلام و تحقق این انذار، اشاره فرموده‌اند (لوح قرن ۱۷۸-۱۷۷ قرن بدیع ۳:۳۳۷) در توقیع منبع قد ظهر یوم المیعاد به نحو مبسوط‌تر به این مطلب پرداخته‌اند و ضمن نقل قول مرکز میثاق راجع به علماء که: "عزّشان مبدل به ذلّت

کبری گردد و این سطوت و شوکت منقلب به مقهوریت عظمی شود...، این بیان را اعلام "بدبختیها و مصائبی که مقتر بود به زودی پس از صعود آن حضرت" بر این علما وارد گردد، دانسته اند. در شرح تحقق این انذار، حضرت ولی امرالله در مورد علمای سنی به انحلال اساس خلافت عثمانی، و در مورد علمای شیعه، به "اضمحلال باطنی مؤسسات شیعه اسلامی در ایران" اشاره فرموده اند (۱۴۰). در ادامه مطلب در همین تویع منیع، در تشریح آنچه بر علمای شیعه اسلام در ایران گذشت، می فرمایند:

انقلابی که از حیث دامنه و وسعت مخوف و از جهت اثرات ناشیه وسیع و از لحاظ عدم خونریزی و حتی شدتی که لازمه پیشرفت آن بود، تعجب آور است، از تسلط علمای مذهبی که قرنها جوهر اسلام در آن کشور به شمار می رفتند جلوگیری کرده و طبقه ای را که دستگاه دولت و حیات ملت به طرز لایتجزی با آن آمیخته شده بود، باطناً واژگون ساخت (۱۴۱).

و بعد، در تشریح انقلاب مذکور، اضافه می نمایند: "این انقلاب، مقدمه انقراض یک دین رسمی نگردید، بلکه در حقیقت اساس دولتی را که بر پایه شعائر دینانتی تشکیل یافته بود متلاشی ساخت" (۱۴۱).

پیش از این ملاحظه نمودیم که حضرت ولی امرالله، "زمان اضمحلال باطنی مؤسسات شیعه اسلامی در ایران را، بزودی پس از صعود حضرت عبدالبهاء مشخص فرموده اند. پس، مقصود از انقلاب مذکور، وقایع مربوط به انتقال قدرت سیاسی در این مملکت، پس از صعود حضرت عبدالبهاء است، به عبارت دیگر تبدیل عزت علماء به ذلت که از بیانات حضرت عبدالبهاء توسط حضرت ولی امرالله در اینجا نقل شده است، مطلبی کلی تر و نیز متأخر نسبت به تبدیل عزت علمای مشروطه طلب به ذلت ایشان در دوره استبداد صغیر در تاریخ مشروطه است، که پیش از این در جای خود بدان پرداختیم.

مطلب دیگر در تویع منیع تولد مدنیت جهانی، تخصیص و تصریح زمان زوال قدرت علماء را به حدود زمانی مورد بحث ما روشن می سازد: "سقوط سلسله قاجاریه که مدافع و آلت دست روحانیون منحط بود، با تحقیر و تذلیل رهبران مذهبی شیعه تقریباً مقارن بود." ۵ (نظم

جهانی بهائی (۱۱۶). بنابراین، "انقلاب" مورد اشاره حضرت ولی امرالله که از تسلط علمای مذهبی جلوگیری کرد، عبارتست از جریان انتقال قدرتی که نهایتاً منجر به سقوط قاجار و تغییر خاندان سلطنت شد. تغییر و تحول کلی که در وضع اداره امور با این انتقال قدرت پیش آمد، علت استفاده هیکل مبارک را از لفظ "انقلاب" در این موضع مشخص می‌کند. شیوه این انتقال قدرت نیز با توصیفات هیکل مبارک از "انقلاب"، مذکور منطبق است ۷.

شرحی که حضرت ولی امرالله در قد ظهریوم المیعاد، در ادامه مطلب، راجع به تضعیف قدرت علماء بیان می‌فرمایند یعنی از اعتبار افتادن تمام سلسله مراتب علمای مذهبی تقلیل عده ایشان و باقی ماندن "فقط مشتئی" از ایشان که "برای حفظ خود از خشم مردم بی‌اعتقاد" مجبور به تن در دادن به "تحقیر ارائه جواز" حکومتی برای پوشیدن عمامه و لباس معمول خود شدند و اجبار بقیه معتمین از "سادات و ملاکها و حاجی‌ها" برای تبدیل عمامه و عبای خود به لباس های اروپائی کلاً راجع به سالهای اولیه سلطنت رژیم بعد از قاجار است. ۸ اما به شهادت تاریخ در مقطع زمانی مورد بحث ما (۱۳۴۴-۱۳۴۰ هـ.ق) نیز نشانه های این زوال قدرت گاهگاه آشکار بوده است. ۹ و هم از این رو در بحث حاضر پرداختن به اشارات مبارکه در این مورد ضروری به نظر رسید.

آخرین پادشاه قاجار

در فصل پیش گفتیم که در توفیق قد ظهریوم المیعاد، حضرت ولی امرالله از بی قیدی احمد شاه نسبت به وظایفش و نیز فقدان تأثیر او در امور مملکت یاد می‌فرمایند. پس از ذکر این مطلب، هیکل مبارک، عواملی را که در زمان احمد شاه منجر به عزل قطعی قاجاریه از سلطنت شد، چنین برمی‌شمارند: "بی‌اعتنایی نسبت به ضروریات مملکت"، "ازدیاد هرج و مرج"، "ضعف حکومت مرکزی"، "وضع خراب مالیه مملکت"، "انحطاط روزافزون وضع عمومی کشور" و "سرانجام، سهل‌انگاری پادشاه که عیش و نوش در مجامع پایتخت‌های اروپائی را

به انجام وظیفه و مسئولیت‌های مهم و فوری مملکت" ترجیح می‌داد. ۱۰ در ادامه بیان، اشاره می‌فرمایند که مجلس شورای ملی در یکی از مسافرت‌های معمول شاه به خارج از مملکت، او را معزول ساخت. ۱۱ و "انقراض سلسله‌ای که مدت یک صد و سی سال بر ایران حکمفرمایی می‌کرد ۱۲، اعلان داشت" (۱۰۶) در قرن بدیع نیز از عدم کفایت لیاقت و نیز انهماک احمدشاه در شهوات نفسانیه یاد می‌فرمایند (۲:۴۳۴).

توصیفات حضرت ولی‌امرالله از سلسله قاجار

پیش از این، در دو فصل "صدرقا جاریه" و "پایان سلطنت ناصرالدین شاه" توصیفات از حضرت ولی‌امرالله را راجع به پادشاهان سلسله قاجار و زمامداری ایشان به طور کلی نقل نمودیم تنها نکته‌ای که راجع به مطالب مذکور، می‌توان در اینجا اضافه نمود، آن است که هیکل مبارک در کیفیت دوران سلطنت پادشاهان صدر قاجار و پادشاهان بعدی این سلسله، قائل به تفاوت‌هایی بودند. چنانکه گفتیم، در حالی که دوران زمامداری آقامحمدخان و جانشینان بلافاصله‌اش را، دورانی از "بربریت و جنگهای داخل و ملوک الطوائفی و یاغیگری و راهزنی و دوره مظالم قرون وسطی" می‌خوانند در "شرح تاریخ سلطنت پادشاهان بعدی سلسله قاجاریه"، از دورانی "توام با رکورد و خمود ملت و توطئه‌چینی و دسیسه بازی دربار پادشاهی و انحطاط اخلاقی شاهزادگان و عدم مسئولیت و اسراف شخص پادشاه و تبعیت سخیفانه او از یک عده علمای نالایق و رذل"، یاد می‌فرمایند (قدظهر ۱۰۰). غالب مضامین اخیرالذکر را به دلیل شباهت با توصیفات خاصی که هیکل مبارک از زمامداری ناصرالدین شاه فرموده‌اند (قدظهر ۱۰۲)، در فصل مربوط به بررسی دوران سلطنت وی مطرح نمودیم حضرت ولی‌امرالله، همچنین پس از اشاره به سقوط این سلسله می‌فرمایند: "همان سلسله‌ای که پادشاهان آن از روی غرور، خود را از اعقاب یافث پسر نوح می‌دانستند و کلیه پادشاهان آن به استثنای یک نفر به قتل رسیده و یا معزول شده و یا در اثر امراض مهلکه درگذشته‌اند. ۱۳" و از "اولاد بی‌شمار" این سلسله که "گروه شاهزادگان و یک نسل بیکاره را تشکیل می‌داد" و "باعث رسوایی و

تهدید هموطنانشان" بود، یاد می‌فرمایند (قد ظهر ۱۰۷-۱۰۶).
در توقیع تولّد مدنیّت جهانی، سلسله قاجار را "مدافع وآلت دست
روحانیون منحط" خوانده ۱۴، می‌فرمایند: "از محمد شاه گرفته تا آخرین
پادشاه ضعیف سلسله قاجار، هیچ یک امر حضرت بهاء‌الله را اعتنایی
نمودند..." و توضیح می‌دهند که چگونه افراد این سلسله، در مراحل
مختلف تاریخ امرالله تا آن زمان، باعث آزار طلعات مقدّسه دیانت
بهائی و مؤمنین به این دیانت شدند و اضافه می‌فرمایند که این اعمال
شوم، "تا ابد دامن آن سلسله خون آشام را ننگین خواهد ساخت" و
تصریح می‌فرمایند که "با سقوط سلسله قاجاریه، مانع دیگری که در راه
پیشرفت امر الهی بود، از میان برداشته شد (نظم جهانی بهائی
۱۱۷-۱۱۶).

یادداشتهای "سالهای زوال قاجاریه"

۱- تصویری از آشوب و انقلابات داخلی کشور در این زمان، با مروری بر تحولات مربوط به مراجع قدرت، به دست می‌آید:

پس از کودتای ۱۲۹۹ هـ.ش، ضعف سلطنت بود و قرار گرفتن قدرت در دست یکی از عاملین کودتا یعنی رضاخان سردار سپه (رک به یادداشت شماره ۹ فصل قبل) از حدود سه ماه بعد از کودتا، وی به مقام وزرات جنگ رسیده بود و با توجه به وضعیّت حکومت نظامی در کشور سردار سپه در این مقام، عملاً بیشترین قدرت را داشت. در سال بعد، یعنی در آبان ماه ۱۳۰۲ هـ.ش (مطابق با ۱۳۴۲ هـ.ق و اکتبر ۱۹۲۳ م)، سردار سپه به مقام ریاست وزراء رسید و احمدشاه با تعیین محمد حسن میرزا ولیعهد، به عنوان نایب السلطنه، عازم سفر اروپا شد. در غیاب شاه از ایران، سردار سپه اعلام کرد که مایل است به عنوان رئیس جمهور انتخاب شود و زمزمه‌ای از جمهوری طلبی در مملکت بلند شد. طرفداران سردار سپه و مخالفین او، هر دو گروه، در مجلس، در جراید و در میان مردم کاملاً فعال بودند و هر دسته به تبلیغات وسیع در زمینه مورد تمایل خود و به عملیات ضد طرف مقابل دست می‌زدند. در بعضی جراید که مقالات جمهوری طلبی درج می‌شد، حملاتی نیز نسبت به معتقدات مذهبی مردم صورت می‌گرفت. مخالفین جمهوری نیز در جراید خود، در اطراف سنن و آداب مذهبی و ترویج دین مقالاتی منتشر می‌نمودند و افکار عمومی را علیه سردار سپه تحریک می‌کردند و سردار سپه نیز در مقابل، برای جلب رضایت روحانیون و مردم، رفتارهایی حاکی از دین داری می‌نمود. به هر حال، جمهوری طلبی نهایتاً به جهت ناسازگاری آن با قانون اساسی به جایی نرسید و سردار سپه اعلام کرد که در نتیجه مذاکراتی که با علماء داشته، از این فکر صرف نظر نموده است. در مرحله بعد از تحولات مذکور، مجلس با تعیین سردار سپه به جای احمد شاه، به سمت فرمانده کل قوا، موافقت کرد و پس از آن، چنان که خواهیم گفت، مجلس رسماً قاجاریه را عزل و سردار سپه را به مقام سلطنت منصوب نمود (دولت آبادی

۳۶۱-۴:۲۴۹؛ مستوفی ۳:۶۰۱؛ مکی ۳:۲۳).

- ۲- در سال ۸۰ بدیع، یکی از بهائیان در فیروزآباد و دیگری در خراسان به شهادت رسیدند (اشراق خاوری، تقویم تاریخ امر ۱۶۵). بنابراین، اشارات مبارک ممکن است به این وقایع باز گردد.
- ۳- رئیس دولت در این زمان، سردار سپه است.
- ۴- متأسفانه در تقویم تاریخ امر در ضمن وقایع این سال، اشاره‌ای به حوادث نشده است.

۵- در اصل توقیع مبارک در کتاب The World Order of Baha'u'llah میفرمایند:

The downfall of the Qajar Dynasty, the avowed defender and the willing instrument of a decaying clergy, almost synchronized with the humiliation which the shi'ih ecclesiastical leaders had suffered (173).

۶- برای حصول تصویری از جهات مختلف تغییرات مراجعه فرمائید به شش جلد کتاب حسین مکی تحت عنوان تاریخ بیست ساله ایران، نشر ناشر تهران ۱۳۶۲.

۷- در شرح جریان کودتای ۱۲۹۹ش که در زمان حیات حضرت عبدالبهاء اتفاق افتاد و در فصل پیشین به آن اشاره کردیم (رجوع فرمائید به یادداشت شماره ۹ فصل قبل) گزارشی از خونریزی ثبت نکرده‌اند (مستوفی ۲۲۴-۳:۲۰۸؛ دولت آبادی ۲۲۹-۴:۲۲۷). پس از آن نیز، در آنچه به بحث فعلی ما مربوط است، انقراض قاجاریه و نصب پهلوی، چنانکه در یادداشت های شماره ۱ و ۱۱ همین فصل ملاحظه می‌فرمائید، ضمن یک جریان سیاسی و بدون خونریزی معمول در انقلابات اتفاق افتاد.

۸- در سال (۱۳۰۷ هـ.ش مطابق با ۱۳۴۷ هـ.ق) قانونی در مجلس گذشت که طی آن همه طبقات مردم ملزم به پوشیدن لباس متحدالشکل (کت و شلوار و کلاه لبه دار) گشتند و فقط نفوسی که به نوعی درگیر در امور مذهبی بودند، مانند مجتهدین و طلاب مجاز به پوشیدن عبا و عمامه بودند (مکی ۷۱-۷۰: ۵). اما مواردی که در اینجا، حضرت

ولی امرالله مورد اشاره قرار می‌دهند، عمده‌ی مربوط به ایجاد محدودیت برای روحانیون و تغییر کلاه و لباس در سال ۱۳۱۴ ه.ش است. چون قرار شد طرح به سرگذشتن کلاه شاپو به مرحله اجرا درآید، "دولت اعلام نمود از نظر اینکه اشخاص غیر روحانی یا روحانی‌نمایان نتوانند از پوشیدن لباس و عمامه سوء استفاده نمایند، باید اشخاصی که به این لباس ملتبس هستند، از دو نفر از مراجع گواهی گرفته باشند که صلاحیت دارند"، این گواهی نیز باید به تصویب وزارت معارف می‌رسید و تنها کسانی اجازه داشتند عمامه بر سر بگذارند که اجازه‌نامه وزارت معارف را داشته باشند. به این ترتیب کسانی که معمم بودند و جواز آن را نداشتند یا باید در خانه می‌ماندند و یا اگر در معابر ظاهر می‌شدند، گرفتار پلیس می‌گشتند (مکی ۶:۲۵۱).

۹_ نویسندگان مختلف تاریخ این زمان، بر این نکته متفق‌القولند که رضاخان سردار سپه در دوران وزارت جنگ و رئیس‌الوزرائی خود، سعی در جلب موافقت روحانیون داشت و در این زمینه به اقدامات جالب افکار مثل انجام عزاداری عاشورا در تکیه قزاقخانه می‌پرداخت (آوری ۵۰۸، ۵۰۵؛ دولت آبادی ۲۹۲، ۲۸۷؛ مکی ۳۷-۳۶، ۱۷-۱۶:۴) اما در عین حال، در همین دوران نشانه‌هایی از تضعیف قوای مذهبیون آشکار بود، به نحوی که در همان زمان، یحیی دولت‌آبادی که البته خود ازلی بود و در درون مناسبات حسنه با علما نداشت نوشت که نفوذ علماء "در حکومت کودتائی کم کم دارد به نقطه صفر می‌رسد و دست روحانی و روحانی‌نما از دخالت در سیاست بکلی کوتاه می‌گردد" (دولت‌آبادی ۲۸۸، ۲۸۷:۴). از نمونه‌های این تضعیف رفتار نماینده نظامی رضاخان در اصفهان بود، در دوران تصدی وزارت جنگ، این نماینده نظامی، رسماً مانع توسل مردم به روحانیون شد، و حیطة قدرت علمای صاحب‌نفوذ این شهر را به شلّت محدود نمود و در ضمن جریانی که ایشان قصد مقاومت در مقابل تصمیم دولت در تجدید کشت و خرید و فروش تریاک را داشتند، با دخالت نظامی مانع تحصّن ایشان شد و قدرتشان را درهم شکست (آوری ۵۰۶؛ دولت‌آبادی ۲۹۶-۲۹۲:۴). گفته‌اند که در یک سال اول پس از کودتا، سردار سپه سعی در جلب

نظر علمای مذهبی داشت، پس از آن برای یکی دو سال به ایشان بی‌احترامی آشکار می‌نمود، اما بعداً مجدداً برای رسیدن به سلطنت سعی در راضی نمودن ایشان کرد (مستوفی ۳: ۶۱۳؛ دولت‌آبادی ۴: ۳۶۶).

۱۰- گفته‌اند که چون سردار سپه، وزیر جنگ، تمایلش را به ریاست وزرائی بیان کرد، احمد شاه "که شوق مسافرت به فرنگ، به هر شوقی در وجود او غلبه" داشت راضی شد با این تمایل سردار سپه موافقت کند مشروط بر اینکه وی فوراً اسباب سفر او را به اروپا فراهم کند (دولت‌آبادی ۴: ۴۲۹).

۱۱- مجلس شورای ملی در ۹ آبان ۱۳۰۴ ه.ش (۱۳۴۴ ه.ق)، لایحه انقراض سلسله قاجار و تعیین رضاخان پهلوی بعنوان رئیس حکومت موقتی را تصویب کرد و قرار بر آن شد که مجلس مؤسسان تشکیل شود. از ۱۵ تا ۲۲ آذر ۱۳۰۴ ه.ش، مجلس مؤسسان تشکیل شد و آن مواردی از قانون اساسی که راجع به سلطنت محمد علی شاه قاجار و اعقاب او بود، تبدیل شد و سلطنت رسماً به سردار سپه و اعقاب او تفویض شد (آوری خلع احمد شاه را در ۳۱ اکتبر ۱۹۲۵ م مطابق اوایل آبان ۱۳۰۴ ش و رأی مجلس مؤسسان را به سلطنت رضاخان در ۱۲ دسامبر ۱۹۲۵ م مطابق ۲۱ آذر ۱۳۰۴ ش ثبت کرده است (۵۰۹)).

۱۲- از ۱۲ ذی‌قعدة ۱۲۰۹ ق تا ربیع‌الثانی ۱۳۴۴ ق (نهم آبان ماه ۱۳۰۴ ش)، که احمد شاه خلع شد، سلسله قاجار به حساب سالهای قمری ۱۳۴ سال و ۴ ماه و چند روز در ایران پادشاهی کردند (نفیسی ۱: ۵۸). بعضی نویسندگان آغاز سلطنت قاجاریه را در ۱۱۹۳ ق ثبت کرده‌اند (مستوفی ۳: ۶۷۱)، ظاهراً ایشان، قسمتی از دوران لشکرکشی‌های آقامحمدخان را که قبل از تاجگذاری او بوده، را نیز جزء طول دوران سلطنت وی محسوب داشته‌اند.

۱۳- از پادشاهان سلسله قاجار، آقامحمدخان و ناصرالدین شاه، به قتل رسیدند محمد شاه و مظفرالدین شاه بر اثر بیماری مهلک مردند. محمد علی شاه و احمد شاه معزول شدند.

۱۴- رجوع فرمائید به یادداشتهای دو فصل "صدرقاجاریه" و "پایان سلطنت ناصرالدین شاه".

فصل هجدهم

جنبه‌هایی از فرهنگ و حیات اجتماعی ایرانیان عهد قاجار

در فصل حاضر به بررسی جنبه‌هایی خاص در فرهنگ و حیات اجتماعی ایرانیان دوره قاجار می‌پردازیم که نوعاً قابل تخصیص به مقطع زمانی خاصی در عصر قاجار نیستند و محتوایی عام‌تر از آن دارند که تنها در ضمن بررسی مطالب مربوط به سالهایی بخصوص مطرح گردند. این جنبه‌ها تحت چند عنوان ذکر می‌گردند؛ پاره‌ای از این عناوین مانند تحصیل علم، یا زنان در عهد قاجار، خود البته موضوع تحقیقات مفصل و مستقل هستند. واضحاً آنچه در اینجا تحت این عناوین می‌آید، محدود است به مطالب آثار مبارکه در هر خصوص.

اندیشه و فکر

در زمینه‌ی اموری که به نحوی به اندیشه‌ی ایرانیان عهد قاجار برمی‌گردد، شایع‌ترین مطلب در آثار مبارکه، موضوع غفلت ایشان از ظهور مبارک است؛ غفلتی که از سرآغاز ظهور آشکار گشت. بعضی بیانات مبارک جمال قدم را در این مورد در الواح مربوط به سال ۱۳۰۸ ق زیارت نمودیم. حضرت عبدالبهاء نیز در الواح بسیار به غفلت ایرانیان از ظهور اشاره نموده‌اند و غالباً در این الواح، به طریق مقایسه‌ی ذکری نیز از توجه ملل سائره به امر الهی فرموده‌اند. در یکی از الواح مذکور، هیکل میثاق ایرانیان را "به خواب کابوسی گرفتار" توصیف فرموده، اضافه می‌نمایند ایرانیان باید قدر بدانند که با وجودی که "از انظار جهانیان افتاده بودند"، حال به دلیل ظهور جمال قدم در این سرزمین، چنین عزت پایدار یافتند. در انتهای لوح در ضمن مقایسه‌ای می‌فرمایند که اگر این ظهور در اقالیم دیگر عالم واقع می‌شد، مردم قدر می‌دانستند و "ولو مؤمن نبودند مسرور بودند" (مکاتیب ۳۴۹-۳۴۸:۳). شبیه به همین مضمون در الواح دیگری از حضرت عبدالبهاء نیز

مذکور گشته است (مکاتیب ۲: ۱۷۱؛ ۸: ۲۱۴؛ ۶: ۱۶۴) در میان این جو کلی غفلت و انکار، نفوس بسیاری "باطناً مایلند" که از امر مبارک اطلاع یابند، ولی خوف از شهرت" دارند. علت آن است که "یاران به مجرد اینکه نفسی اقبال نماید با کوس و کرنا اعلان نمایند"، و "این خوف و خطر" خصوصاً در مورد "نفوس مهمه" صادق است، چرا که "لابد با جمعی از مردم مشکلات و معضلات دارند، آنان بهانه نمایند، و قضیه ایمان نفوس مهمه را وسیله غلبه بر ایشان کنند" (مانده ۵: ۷۴). این است که هیکل مبارک دستور می‌فرماید: "هر نفس چون نفس دیگری را تبلیغ نماید، مستور دارد و ابدأً قطعاً افشا نکند، علی‌الخصوص بزرگان را باید بسیار محافظه نمود" و تصریح می‌فرماید که نفوس مهمه‌ای که "آرزوی دخول در ظلّ حق دارند، اگر بدانند مکتوم و محفوظ می‌مانند متتابعاً اقبال کنند" (مکاتیب ۴: ۱۳۹).

نکته دیگر در زمینه فکر و اندیشه اشاره به مسئله مادی گرایان ایران است، حضرت عبدالبهاء در لوحی که در نسخه چاپ شده فاقد تاریخ صدور است، مقایسه‌ای جالب توجه و دقیق بین مادیون ایران و فرنگ انجام می‌دهند، و می‌فرمایند: "هرچند غافلان ایران، متابعت مادیون فرنگیان خواهند و پیروی طبیعیون اروپا تقلیداً آرزو دارند، ولی از قواعد و اصول آنان بی‌خبرند" و توضیح می‌دهند که طبیعیون اروپا در عقاید خودشان، "به حسب فکر و آرای خویش محققند"، ولی طبیعیون ایرانی، "مقلد". به این سبب، مباحثه و گفتگو با فرنگیان آسان است، آنها طبق اصول صحبت می‌نمایند و پس می‌توان طبق همان اصول به ایشان جواب داد، "ولی با این مقلدان ایران، بسیار مکالمه مشکل است زیرا آنچه می‌گویند صرف متعاست، نه دلیل و برهان" (مکاتیب ۱: ۳۷۴-۳۷۵).

تقلید از غرب، نکته‌ای دیگر موجود در یکی از الواح و به شکلی مربوط به بحث حاضر است که به مناسبت تاریخ نزول لوح مذکور، در زیارت آثار مبارکه نخستین سالهای بعد از جنگ اول جهانی بدان پرداختیم (به فصل شانزدهم رجوع فرمائید).

موضوع دیگر در فکر و اندیشه و دارای انعکاسات وسیع در زندگی

عملی صوفی‌گری و درویشی است، هرچند این موضوع نیز مانند مادی‌گری، به هیچ روی خاص ایرانیان عهد قاجار نبود. لیکن از این جهت که به هر حال در میان این مردم رواجی داشته است، بی‌مناسبت نیست که در اینجا بدان پردازیم. جمال مبارک در یکی از الواح به تأویل احکام الهی توسط دراویش و "تنبلی و کسالت" ایشان اشاره می‌فرمایند. در همین لوح نکته‌ای است که مطلب را بیشتر به دراویش معاصر جمال قدم تخصیص می‌دهد: "اثر حرارت محبت‌الله تاحال از ایشان دیده نشده مگر معدود قلبی که حلاوت بیان را یافتند" (اقتدارات ۲۸۳). حضرت عبدالبهاء نیز در تذکرة الوفاء در شرح حال حاج محمدخان می‌فرماید که وی "از دراویش جز ریش روئیده و کیش تکدی و دریوزه ندید. به نام درویش، ولی به حقیقت در قید هر کم و بیش، مشاهده نمود (۱۴۲) و در همین کتاب در مورد درویش صدق علی می‌فرماید که او "مانند متصوفین دیگر، اوقات خویش را صرف حشیش اغبر نمی‌نمود" (۶۳).

آداب و رسوم

مراسم مذهبی:

از مراسم مذهبی ایرانیان زمان قاجار آنچه به طور خاص در آثار مبارکه مورد اشاره قرار گرفته است عزاداری‌های ماه محرم برای سیدالشهداء است ۲. جمال قدم در یکی از الواح از این مطلب چنین یاد می‌فرماید: "... نفوسیکه در هر سنه بر مظلومیت سیدالشهداء روح ماسواه فداه و اصحاب او نوحه و ندبه می‌نمایند و بر ظالمان لعنت می‌کنند ... خود به ظلمی ظاهر شده‌اند که ظلم ظالمان قبل نزدش معدوم صرف بوده ..." (مانده ۱۶:۴).

آداب و رسوم ازدواج:

از آداب و رسوم ایرانیان عهد قاجار در امر ازدواج، نکاتی چند در آثار مبارکه یاد شده‌است. بعضی مطالب در این زمینه، هرچند به طور مختصر، مستقیماً بیان شده و بعضی نیز از فحوای کلمات مبارکه

قابل استنتاج است. از جمله موارد دسته اخیر می‌توان موضوع نقش اساسی و تعیین کننده والدین، یا دقیق‌تر، والد را در ترتیب دادن ازدواج فرزندان ذکر نمود که از بیان جمال قدم در لوح رئیس فارسی قابل استنتاج است: "وقتی که این غلام طفل بود ... والد از برای یکی از اخوان که کبیر بود، در طهران اراده تزویج نمود" (دریای دانش ۴۸). دیگر، موضوع رواج خواستگاری و قرار ازدواج از سالهای پیش از عقد، حتی از کودکی، است که از بیان جمال مبارک راجع به اینکه "بنت اخوی" ایشان "مخطوبه غصن اعظم بوده" (لوح شیخ ۱۲۶)، و بیان حضرت عبدالبهاء که در واقع توضیح همین مطلب است: "یکی از بنات اعمام از صغرسن به اراده مبارک نامزد این عبد شد" (فیضی حیات عبدالبهاء ۳۰) قابل استنتاج است. نکته دیگر راجع به امر ازدواج در باره مراسم برگزاری آن است که رسم متداول مستقیماً مورد اشاره حضرت بهاء‌الله قرار گرفته است در لوح رئیس فارسی "عادت" اهل طهران را در "هفت شبانه روز" مشغولیت به جشن برای مراسم ازدواج مورد اشاره قرار می‌دهند (دریای دانش ۴۸).

عید نوروز:

حضرت عبدالبهاء در نطقی که در روز اول شهرالبهاء مطابق ۲۱ مارچ ۱۹۱۵ م (نوروز ۱۲۹۴ ش)، ایراد فرمودند، از نحوه برگزاری جشن‌های عید نوروز در ایران یاد می‌فرمایند: "فی الحقیقه در ایران خوب عید می‌گیرند معلوم است که عید می‌گیرند، به صورت تنها نیست. و بعد، از گذشته یاد می‌فرمایند: "اوقاتی که من در ایران بودم، چه قیامتی میکردند، خصوصاً در دهات جمیع اسباب سرور رافراهم می‌آوردند." و اضافه می‌فرمایند: "اگرچه حال تخفیف داده‌اند، باز هم خوب عید می‌گیرند" (اشراق خاوری، ایام تسعه ۳۴۸-۳۴۷). شاید این تنها اشاره مستقیم به سنت‌های ایران از این دست، در آثار مبارکه باشد.

تحصیل علم:

به جنبه‌هایی از موضوع تعلیم و تربیت در ایران عهد قاجار،

در آثار مبارکه، به طور پراکنده اشاراتی رفته است. حضرت بهاء‌الله در کتاب بدیع اشاره‌ای دارند به وضع مدارس علمیه. هر چند مدارس علمیه مخصوص به ایران نبود، اما جای قسمتی - و شاید قسمت عمده‌ای - از آموزش قابل دسترس مردم عهد قاجار، در همین مدارس علمیه بود ۳. از این رو، زیارت بیان مبارک مذکور در این جا مناسب به نظر می‌رسد. جمال مبارک به مخاطب کتاب بدیع که مطالبی را جهت اثبات وصایت یحیی ازل نوشته بوده است، می‌فرمایند: "بسیار دلم بعد از ملاحظه این کلمات سوخت بر شما، چه که به عینه مثل طلبه‌های مدرسه که حال در مدارس اثبات مطلب خود می‌نمایند، به همان دلایل وهمیه و کلمات متشابه مستدل شده‌اید" (۵۲). این بیان به خوبی گویای نقطه نظر مبارک در باره مدارس مذکور است.

بیانات حضرت عبداله‌اء در رساله مدنیّه، در خصوص برخی اشکالات دستگاه تعلیم و تربیت ایران عهد قاجار را پیش از این زیارت نمودیم (رجوع فرمائید به فصل چهارم). علاوه بر آن، در لوحی که ظاهراً حاکی از تحوّل نسبی است که در اواخر این عهد، نسبت به گذشته در وضع تعلیم و تربیت زنان صورت گرفته بود، می‌فرمایند: "در قرن سابق بنات ایران به کلی از تعلیم محروم، نه مکتبی، نه دبستانی ... حال، در این قرن عظیم، فضل کریم مشمول بنات نیز گردید. مکاتب متعدده در ایران، به جهت تعلیم دختران گشوده گشت". و بلافاصله به ضعف "تربیت" در این مکاتب، با وجود اهمیت بیشتر آن نسبت به "تعلیم"، اشاره‌ای دارند: "ولی تربیت مفقود، با آن که تربیت اعظم از تعلیم است" (مکاتیب ۴:۲۵).

عهد قاجار شاید زمان آغاز فرستادن محصلین ایرانی به خارج از ایران برای تحصیل علوم، و همچنین ورود معلمین خارجی به این کشور برای تعلیم بود ۴. راجع به هر دو این موارد مطالبی در آثار مبارکه حضرت عبداله‌اء زیارت می‌نماییم. در لوحی از وضع نامطلوب محصلین ایرانی در دیار غرب یاد می‌فرمایند که "جز پریشانی فکر وهوی و هوس چیز دیگر استفاده ننمایند. دل به درس ندهند". و بعد ذکر می‌فرمایند که چطور در ملاقات با بعضی از این محصلین،

هنگامی که از ایشان راجع به "علوم و فنون مادیه" پرسش شد، "ملاحظه گردید که در علوم عاریهٔ مادیه جاهل و ناقصند تا چه رسد به علوم عالیه"، با وجود این، "درکمال غرور از مسائل سیاسی و اجتماعی و هتک نوامیس انسانیّه و خرق شرایع الهیّه دم زنند". و شدت بیخبری ایشان را در موارد مذکور، با این جمله بیان می‌فرمایند که: "ای کاش از عالم سیاسی و روابط هیئت اجتماعیّه خبری داشتند" و قضاوت نهایی هیکل مبارک در بارهٔ منش و طرز سلوک این محصلین اینکّه: "بسیار خودخواه و خودپسند، ولی به کلی از فضائل عالم انسانی حتّی فنون موجوده در مدارس، بی‌خبر. نهایت آمالشان این که گویند ما در مدارس عالیّه پاریس تحصیل نمودیم" (مکاتیب ۱۴۳:۴). و از بیانات مبارکه در بدایع الاثار است که محصلین ایرانی "اکثر علمومی را که در اروپا تحصیل می‌نمایند، چون به ایران می‌روند در آنجا اسباب اجرا موجود نیست، بی‌ثمر ماند" (۱۴۶:۲). حضرت عبدالبهاء همچنین قضاوت خود را در مورد کار معلّمان خارجی که ظاهراً برای تدریس کلیمیان به ایران آمده بودند، در لوحی که در جواب عریضهٔ یکی از بهائیان کلیمی نژاد صادر فرموده‌اند، بدین ترتیب بیان می‌نمایند: "معلّمانی که به ایران آمده‌اند، سبب ترقّی و مدنیّت اسرائیلیان نگردیدند". آنگاه توضیح می‌دهند که این معلّمان "جوانان را از حلیهٔ ایمان عاری" ساخته، به افکار ولتر و داروین متمایل نمودند (مکاتیب ۴۵۸:۳).

زنان

در آثار مبارکه، بیانات صریحه‌ای که به طور خاصّ راجع به وضع زنان و حقوق اجتماعی ایشان در ایران عهد قاجار باشد، نادر است. از اشارات معدود در این زمینه یکی لوحی است که مفاد آن را ضمن یکی از فصول اخیر زیارت نمودیم و در آن حضرت عبدالبهاء با بیان مبارک "حضرات نساء نوعی بود که می‌دانید"، به وضعیّت نامطلوب پیشین نسوان در جامعهٔ ایران و محرومیّت‌های اجتماعی ایشان اشاره فرموده بودند و در مقابل آن از تحولاتی که باعث شده بود مخاطب

لوح، یکی از نسوان احباء، "از طرف حکومت" بازرس مدارس دختران شود یاد نموده بودند. (مکاتیب ۷:۳۶). دیگر، لوحی است که در بحث حاضر در قسمت مربوط به تعلیم و تربیت، در مورد گشوده شدن مدارس دخترانه در عهد قاجار زیارت نمودیم (مکاتیب ۴:۲۵). علاوه بر این، در توقیعات مبارکه حضرت ولی امرالله، مربوط به سالهای آخر سلطنت قاجاریه، مسئله حجاب زنان در ایران را به عنوان مانعی در عضویت نسوان در محافل روحانی آن زمان، زیارت کردیم ۵ (به فصل هفدهم رجوع فرمائید).

مطلب دیگر راجع به زنان، در یکی از الواح حضرت عبدالبهاست که طی آن از عترتی که در این دور بدیع برای اماءالرحمن ممکن شده است، در مقابل شأن نازل ایشان در ادوار قبل، چنان که "در لسان فارسی در ذکر زن بلانسیب می گفتند و تعبیر به ضعیفه می نمودند" یاد شده است (مکاتیب ۷:۹۳؛ مائده ۵:۲۹۳) البته اشاره مذکور در باره شان نازل، زنان در ادوار قبل را نمی توان خاص عهد قاجار دانست با آن که البته توصیف وضعیت زنان این عهد را نیز شامل می شود.

حضرت ولی امرالله نیز در شرح نگارش نامه از جانب جناب طاهره به علماء شیعه کربلا، اشاره می فرمایند که این علماء "نسوان را پست و حقیر، بل فاقد احساسات و فارغ از عواطف روحی و معنوی می شمردند" (قرن بدیع ۱:۳۲۸) این اشاره نیز هرچند به طورخاص راجع به علمای شیعه می باشد، اما نظر به اینکه این علماء محل توجه اکثر قریب به اتفاق ایرانیان شیعه بودند، در واقع نظر ایشان گویای کیفیت نگرش بخش عظیمی از ایرانیان عهد قاجار به مسئله نسوان می باشد.

اگر ذکر تعدد زوجات بعضی اشخاص را در آثار مبارکه ۶ بتوانیم تعبیر به اشاره کلی راجع به وجود تعدد زوجات در عهد قاجاریه بین ایرانیان نماییم؛ این مطلب، به علاوه موضوع صیغه یا ازدواج موقت را که در بیانات مبارکه اشارات مختصری بدان شده است؛ می توان نشانه هایی دال بر مقام نازل زن و حقوق مسلوبه او در عهد قاجار دانست. اشارات راجع به صیغه، یکی از حضرت عبدالبهاست که در ضمن نطق مبارک در حیفا در دوم ژانویه ۱۹۱۶م صیغه گرفتن ایرانی ها را با

"مترس" گرفتن فرنگی‌ها قابل مقایسه می‌دانند (اشراق خاوری، رحیق مختوم ۱۳۱:۲)، و دیگر بیان حضرت ولی امرالله در قذظهر یوم المیعاد است که از الغاء صیغه که "چون برای مدت کوتاهی انجام می‌گرفت، با فحشاء چندان تفاوتی نداشت" در زمان بلافاصله پس از اتمام عهد قاجار اشاره می‌فرمایند (۱۴۶).

بهداشت

حمام‌های ایران:

در لوحی که بمناسبت ساخته شدن حمامی مطابق تعالیم مبارکه در آباده خطاب به سازنده این حمام، صادر شده است، حضرت عبدالبهاء وضع حمام‌های متداول آن عهد، یعنی خزینه‌ها را یادآور می‌گردند: "ای بنده صادق حق، تا بحال در آن شهر ریش و پشم و روی و موی مردم در حوض و خزینه حمام چون خویشان ملوث می‌شد... اضافه می‌فرمایند که احبای الهی باید جشن بگیرند که "از آن چاله کثافت، یعنی خزینه کریهه پر عفونت، به همت آن حضرت نجات یافتند" (مانده ۳۳ - ۳۲:۵). جالب آن است که با وجود چنین وضعی در حمام‌ها، بنا بر یکی دیگر از الواح حضرت عبدالبهاء متعصّبین به عنوان نوعی آزار، ایجاد محرومیت یا توهین، بهائیان را از ورود به حمام مانع می‌گشتند (مکاتیب ۱۴۹:۶).

شیوع بیماری‌ها

در آثار مبارکه به شیوع بعضی بیماری‌های مهلک در ایران عهد قاجار اشاره شده است. به وبایی که پس از شهادت جناب بدیع همراه با قحطی در ایران شایع شد، پیش از این اشاره نمودیم. ظاهراً شیوع این بیماری در عهد قاجار مکرر بوده است ۷. علاوه بر آنچه تا کنون در این مورد زیارت کردیم، در الواح دیگری نیز به شیوع وبا اشاره شده است. از جمله دو لوح از حضرت عبدالبهاء که در نسخه چاپی فاقد تاریخ صدورند (مانده ۸۷-۸۶:۹). در یکی از این الواح حضرت عبدالبهاء شیوع وبا را به عذاب الهی در نتیجه عدم تنبه ناس تعبیر می‌فرمایند

و نکتهٔ جالب توجهی در فضای فکری ایرانیان را در همین زمینه مورد اشاره قرار می‌دهند و آن اینکه ایرانیان "نسبت نزول این بلا و قهر و غلا" را "به حضرات احباء می‌دهند که آنان سببند..."

هنر

شاید بتوان گفت، تنها اشارهٔ خاصّ به هنر در عهد قاجار - یا محتاطانه‌تر سخن گفته باشیم - اشارهٔ صریح به هنر نمایش در عهد قاجار، در آثار مبارکه مطلبی است که حضرت بهاء‌الله در لوح رئیس فارسی در باب خیمه‌شب‌بازی "شاه سلطان سلیم" ذکر می‌فرمایند^۸. هیکل مبارک در این لوح، حتّیٰ به ذکر جزئیاتی از نمایش مذکور می‌پردازند و نیز به میزان استقبال تماشاگران اشاره می‌فرمایند: "از امراء و اعیان و ارکان بلد جمعیت بسیار شد" (دریای دانش ۵۰-۴۸).

رشوه و رشوه‌خواری

موضوع رواج رشوه که پیش از این در فصولی بدان پرداختیم، در یکی از الواح طنزآلود حضرت عبدالبهاء نیز مورد اشاره قرار گرفته است. در این لوح خطاب به "مشهدی علی قهوه‌چی" که به خدمت احباء پرداخته است، هشدار می‌دهند که منصب هیکل مبارک را غصب نموده، پس باید یا "از ادعای اصالت" بگذرد یا آنکه هیکل مبارک، "شکایت به قاضی شهر و مفتی قصر" می‌نمایند و اضافه می‌فرمایند: "الحمدلله مجتهدین بسیار، به یک نقض عهد رشوت، هر حکم می‌توان گرفت" (مائده ۵:۳۲).

یادداشتهای "جنبه‌هایی از فرهنگ و حیات اجتماعی ایرانیان عهد قاجار"

- ۱- از جمله بزرگان قاجار که به امر مبارک اقبال نمودند، بنابر مراجع مذکور در ذیل این کسانند:
 - شاهزاده مؤید السلطنه و پسرش مؤید التوله (سلیمانی ۲:۲۶۶).
 - معیرالممالک داماد ناصرالتین شاه (اشراق خاوری، نورین نیرین ۶۳).
 - شجاع التوله (سلیمانی ۷:۴۲۴).
 - محمّد حسن میرزا یا شاهزاده ذخیره (اشراق خاوری، محاضرات ۱:۴۲).
 - شاهزاده حبیب الله میرزا (اشراق خاوری، ریحق مختوم ۱:۴۶۴).
 - مستشارالملک، مؤتمن التوله، مؤتمن السلطنه (سلیمانی ۷:۴۲۴).
- البته چنان که از پیش گذشت، ابوالحسن میرزا شیخ رئیس را باید در رأس این اسامی ذکر نمود قولی را نیز راجع به ایمان میرزا سعیدخان وزیرامور خارجه ذکر نمودیم (فصل سوم، یادداشت شماره ۴ به نقل از: اشراق خاوری، محاضرات ۲:۶۹۲) که جای تأمل و تردید دارد.
- ۲- این مراسم بطور خاصّ مورد توجه سیّاحان و سفرنامه نویس‌های آن عهد قرار می‌گرفته است (برای مثال رجوع فرمائید به: فوریه ۳۰۱-۳۰۰، ۲۷۰) و در ثبت تاریخ اجتماعی ایرانیان آن عهد نیز مکرّر آمده است (برای مثال رجوع فرمائید به: مستوفی ۲۸۳-۲۷۴:۱).
- ۳- احمد کسروی توضیح می‌دهد که پیش از مشروطه در ایران دو نوع درس خواندن متداول بود یکی تحصیل در مدارس علمیه برای "ملاً" شدن" و دیگر تحصیل در مکتب‌خانه‌های معمول برای کودکان (۱۹).
- ۴- ظاهراً اولین دسته محصلین به توصیه و انتخاب میرزا بزرگ قائم مقام (پدر میرزا ابوالقاسم قائم مقام) وزیر عباس میرزا به خارج فرستاده شدند. این دسته مرکب از پنج تن بود و به لندن اعزام شد بعدها میرزا تقی‌خان امیرکبیر شاگردان بیشتری به فرنگ فرستاد (اعتماد السلطنه ۶۱، ۲۱۳). و نیز در زمان میرزاتقی خان امیرکبیر بود که ترتیب آمدن معلّمین خارجی برای تدریس محصلین دارالفنون داده شد

(آدمیت، امیرکبیر ۳۶۰-۳۵۶).

۵- حضرت ولی‌امرالله در توصیف ذهنیات حضار در واقعه بدشت می‌فرمایند که این نفوس "حتی" مشاهده سایه جناب طاهره را ناصواب و مردود می‌شمردند" (قرن بدیع ۱:۱۷۴). صرف ملاحظه این ترجمه فارسی چنین تصویری به دست می‌دهد که منظور حضرت ولی‌امرالله، اشاره به شدت تمسک نفوس حاضر، به مسئله حجاب زنان است، و بنابراین تصور، می‌بایستی این بیان حضرت ولی‌امرالله به عنوان توصیف هیکل مبارک از اهمیت حجاب زن در عهد قاجار در این بررسی مذکور می‌گردید. لیکن توجه به اصل انگلیسی بیان مبارک روشن می‌سازد که مقصود مبارک بیشتر تأکید بر شدت تقدس و احترام جناب طاهره در نظر حضار بوده است. تقدسی که باعث می‌شد حتی نگاه به سایه ایشان را ناصواب دانند. در اصل متن God Passes By چنین می‌فرمایند:

'she, of such stainless purity, so revered that even to gaze at her shadow was deemed an improper act...' (32)

۶- برای مثال اشاره به تعدد زوجات یحیی ازل (لوح شیخ ۱۲۸).

۷- رجوع فرمائید به: آدمیت، اندیشه ترقی ۱۲۰. عبدالله مستوفی نیز در شرح وقایع سال ۱۳۱۰ ق به شیوع وبا در این سال اشاره می‌کند و می‌نویسد "تا قبل از هزار و دوویست و نود هر چند سالی یک بار، مرض مسری وبا به تهران و سایر ولایات ایران می‌آمد..." (۱:۴۷۳).

۸- بهرام بیضایی در مقاله "خیمه شب بازی در ایران" می‌نویسد، بازی شاه سلطان سلیم در مورد جنگ‌ها و کارهای شاه سلطان سلیم عثمانی از نمایش‌های بزرگ خیمه شب بازی بود. بیضایی با نقل کامل قسمت مربوط به ذکر این نمایش از لوح رئیس توضیح می‌دهد که آنچه در این بیانات نقل شده است راجع به کامل‌ترین نوع نمایش مذکور است. (۲۹-۳۶).

نتیجه

در پاسخ به سؤالاتی که هنگام آغاز این بررسی مطرح شد - این که: در خصوص ایران عهد قاجار در آثار مبارکه عمده چه مطالبی بیان گشته، مناسبت‌های درج این مطالب چه بوده است، و از مجموع آنچه ذکر شده چه نتیجه‌ای می‌توان راجع به دیدگاه‌های طلعات مقدسه در این زمینه اخذ نمود - چون به مناسبت‌های ذکر اشارات راجع به اوضاع اجتماعی ایران در عهد قاجار در آثار مبارکه پردازیم، خود به خود زمینه را برای درک و کشف مطالب عمده این اشارات آماده نموده‌ایم و آن‌گاه ضمن بازگو نمودن این مطالب عمده دیدگاه‌ها را می‌شناسیم.

اشارات راجع به اوضاع اجتماعی ایران در عهد قاجار در آثار مبارکه را از حیث علت ذکر، می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: اول و عمده، اشاراتی هستند که به علت یا به تبع پرداختن نگارندگان عظیم الشان این آثار به شرح آزارهای وارده بر طلعات مقدسه و مؤمنین ایشان، در آثار مذکور گشته‌اند. دسته دوم، آن‌هایی هستند که هرچند به تبع شرح آزارهای مذکور نیامده‌اند، اما نهایتاً علت ذکر آن‌ها باز به نحوی دیگر به امر مبارک و بهائیان راجع می‌گردد؛ و دسته سوم، آن‌هایی که بیانشان فی‌نفسه و به خودی خود هدف بوده است. مطالب دسته اخیر بالنسبه قلیلند. به عبارت دیگر، می‌توان گفت مطالبی که به نوعی راجع به اوضاع اجتماعی ایران در عهد قاجار می‌باشند عمده در زمینه ارتباطی با امر مبارک و مؤمنین بدان در آثار مبارکه مطرح گشته‌اند و مطالبی که اصالتاً و اساساً به منظور بیان نظر راجع به ایران و ایرانیان آن عهد مذکور گشته باشند، قلیل، ولی البته موجودند.

تا آن جا که به صدر امر، اواخر عهد محمدشاه و اوایل عهد ناصرالدین شاه برمی‌گردد عمده مطالب آثار مبارکه راجع به اوضاع اجتماعی ایران به شکل روایت تاریخ امر، از جانب طلعات مقدسه و عبارت از توصیفات کلی در مورد مردمی است که امر مبارک در میان ایشان زاده شد؛ به علاوه مطالبی مربوط به قدرتمندان زمان یا شخصیت

های حکومتی که در تعیین وقایع حیات عنصری طلعات مقدسه و وضعیت زندگی مؤمنین اولیه نقشی برعهده داشتند.

پس از آن جز در تقریباً دو دهه اول خروج مظهر امرالله از موطن خود، یا دقیق‌تر، فاصله بین سالهای ۱۲۷۰ ق تا ۱۲۹۰ ق که اشارات مربوط به ایران و وضع اجتماعی آن در آثار مبارکه اساساً کم است؛ می‌توان گفت انعکاس مطالب راجع به ایران و ایرانیان در آثار مبارکه بیشتر تابعی بوده است از حدوث وقایع پراهمیتی که برای بهائیان در این سرزمین، به دلیل ایمانشان پیش می‌آمده است. در مقاطع زمانی مختلف چون ۱۳۰۰ هـ.ق، ۱۳۰۸ هـ.ق، و یا ۱۳۲۱ هـ.ق، آزار بهائیان در ایران علت آن می‌گردد که نکات بسیاری در خصوص اوضاع سیاسی-اجتماعی ایران در آثار مبارکه ذکر گردد. آنچه بر سر بهائیان می‌آوردند، ریشه در اوضاع خاص سیاسی-اجتماعی داشت. اما علت ذکر آن نکات در آثار، البته نه پرداختن به این اوضاع، بلکه خود شرح مظالم وارده بر اجباء بود که در ضمن آن طبیعتاً به زمینه‌های سیاسی-اجتماعی این آزارها نیز اشاره می‌شد.

بیشتر به همین دلیل که وضع مبتلا به بهائیان غالباً انعکاسی بود از اوضاع سیاسی-اجتماعی، این نکته قابل مشاهده است که اغلب مقاطع زمانی که به دلیل قرار گرفتن جمعی از بهائیان تحت آزاری خاص، در آثار مبارکه مطالبی راجع به وضع ایران آمده است، با دوران‌های خاص تلاطم اجتماعی مصادف و همزمان بوده است؛ برای مثال، ۱۳۰۸ ق که سالی پرتلاطم در ایران بود. یا حتی ۱۳۲۱ ق که بعضی نارضایی‌های مردم در آن سال اوج گرفته بود (رجوع فرمائید به فصل هفتم، و فصل دهم یادداشت ۱۳، و فصل یازدهم یادداشت ۵). بنابراین، بی‌آنکه در اشارات مربوط به ایران در آثار مبارکه -البته چنان که اقتضای مقام صاحبان عظیم الشان این آثار است- مقصد انعکاس تلاطمات اجتماعی بوده باشد، با پرداختن به وضعیت موجود برای بهائیان، غالباً این انعکاس نیز خود به خود به شکلی صورت گرفته است. اوج تطابق و تناسب میزان درج مطالب مربوط به اوضاع اجتماعی ایران، در آثار مبارکه با تلاطمات اجتماعی حاکم بر این سرزمین، در

جریان مشروطه طلبی قابل مشاهده است. یعنی، زمانی بیشترین و مکررترین اشارات به اوضاع اجتماعی ایران در آثار مبارکه ظاهر می‌گردد که متلاطم‌ترین و متحول‌ترین دوران هاست. لیکن، این امر نیز عمدهٔ بدان دلیل صورت گرفته است که بهائیان به نحوی در جریان آن تلاطمات قرار می‌گرفتند و در مراحل نیز آزار می‌دیدند (رجوع فرمائید به فصول دوازدهم و سیزدهم) از طرف دیگر، حفظ و هدایت بهائیان در چنان وضعیتی، عکس دیگر ذکر اشارات راجع به آن اوضاع در الواح بود. الواحی که در آن بهائیان در جهت عدم مداخله در امور سیاسی و خیرخواهی طرفین هدایت می‌گشتند، و در واقع شامل اشاراتی از نوع دوم تقسیم‌بندی ما بودند.

دستهٔ دوم اشارات به اوضاع اجتماعی ایران یعنی آن‌هایی که نه به سبب آزار وارده بر بهائیان، بلکه به طرق دیگر به امر مبارک و یا مؤمنین آن مربوطند، عمدهٔ در لوح مبارک سلطان، رسالهٔ سیاسی و رسالهٔ مدنیته زیارت می‌گردند.

ضمن دو دهه‌ای که از آن به عنوان دوره‌ای که اشارات مربوط به ایران در آن قلیل است، یاد کردیم؛ صدور لوح سلطان واقعه‌ای عظیم بود. اما حتی در این لوح، نیز که مخاطب آن پادشاه ایران است، مقصود اصلی چنان که در بیان حضرت ولی‌امرالله زیارت نمودیم (رجوع فرمائید به فصل سوم)، تشریح اصول امر و بیان دلایل حقایق آن بوده است؛ و نه پرداختن به مسائل خاص راجع به ایران، هر چند در ضمن، اشاراتی نیز در این زمینه از قلم قدم در متن لوح جاری می‌گردد.

رسالهٔ سیاسی البته محتوایی کاملاً مربوط به وضع اجتماعی-سیاسی ایران دارد، و نگارش آن بر مبنای وضعیت خاص موجود در ایران صورت گرفته است. اما در اینجا نیز انگیزهٔ نگارش باز به نوعی با مؤمنین امر مبارک ارتباط دارد: "به جهت هوشیاری و بیداری یاران" ذکر می‌گردد (۳)، و "احبای الهی" هستند که مخاطب قرار می‌گیرند تا "گوش هوش" باز، و از فتنه جویان احتراز نمایند (۵۲).

رسالهٔ مدنیته از حیث کیفیت و گستره پرداختن به اوضاع اجتماعی ایران در عهد قاجار در میان آثار مبارکه، حالتی استثنایی دارد.

می‌توان گفت در هیچیک دیگر از آثار مبارکه به تنهایی به نحوی چنین تفصیلی، خاص و مستقیم مسائل اجتماعی ایران عهد قاجار مطرح نگشته است. اما در این مورد نیز، چنان که گفتیم در اصل جهت مستعد ساختن نفوس برای اصغای ندای الهیه است که حضرت عبدالبهاء قالبی مربوط به اصلاحات مورد نظر ناصرالدین شاه و بحث در خصوص این اصلاحات و مخالفین آنها و در این ضمن طرح جنبه‌هایی خاص از وضع اجتماعی ایران آن روز را برمی‌گزینند، نه اینکه بیان نظر در این خصوص فی‌نفسه هدف بوده باشد.

دسته سوم اشارات که به نحو مستقل راجع به ایران و ایرانیان هستند، و در بیان آنها نه جهتی از جهات وضعیت بهائیان در ایران، و نه حفظ و هدایت ایشان به طور خاص مورد نظر بوده؛ و نه حتی چون اشارات مذکور در رساله مدنیّه در جهت اهداف کلی تر مطرح شده‌اند؛ آنهایی هستند که گفتیم در آثار مبارکه قلیل، ولی موجودند.

در آثار حضرت بهاءالله، مطالبی از این دست، به شکل بیان نظرات هیکل مبارک و نیز ارائه طریق در زمینه‌های گوناگون مطرح گشته است. نکته قابل توجه آن که عمده این مطالب در الواح و آثار نازله در سنه ۱۳۰۸ق زیارت می‌گردند، یعنی زمانی که ایران مبتلا به مسائل گوناگون بود (رجوع فرمائید به فصل هفتم) از جمله مطالب مذکور می‌توان این موارد را یادآور شد: اشارات هیکل مبارک در لوح دنیا به ضرورت وضع "قانون و اصول" از برای ایران، نفوذ افکار سید جمال الدین افغانی در میان ایرانیان، و نیز موضوع عقب افتادگی وضع زراعت در ایران و تذکر به لزوم توجه به آن (دریای دانش ۹۷، ۹۵، ۹۲) و در لوح شیخ به ضرورت متحد گشتن علماء با شاه و خدمت مشترک ایشان در جهت خیر دولت و ملت و همچنین به تصمیم دولت ایران برای افزایش قشون، و بیان نظر هیکل مبارک در این مورد (۱۰۱، ۶۵، ۲۴) و در سایر الواح نازله در ۱۳۰۸ق، تأییدی که حضرت بهاءالله در "ساعی و جاهد" بودن ناصرالدین شاه در "عمار بلاد" فرموده‌اند (مائه ۴:۱۲۷)، و دیگر اشاره‌ای که می‌توان آن را در واقع به اخبار و اندازی تعبیر کرد در باره نفوذ "اوامر و احکام خارجه" در ایران (مائه ۴:۳۶).

در آثار حضرت عبدالبهاء از جمله این گونه مطالب، نصایح هیکل مبارک است در بدایت انقلاب مشروطه راجع به ضرورت یگانگی و درهم آمیختن دولت و ملت، و انذارات مکرر ایشان در این خصوص که اختلاف بین این دو منتج به نتایج وخیمه دخالت دول دیگر در امور ایران می گردد، و دیگر، نظراتی که هیکل مبارک پس از جنبش مشروطه ایران در باره آن بیان فرموده اند و غالباً در بدایع الآثار ثبت شده است (رجوع فرمائید به فصول یازدهم تا پانزدهم). به این مجموعه می بایست بعضی اظهار نظرهای حضرت عبدالبهاء در زمینه هایی چون وضعیّت محصلین ایرانی در غرب را اضافه نمود (رجوع فرمائید به فصل هیجدهم).

در کلّ اشارات راجع به اوضاع اجتماعی ایران که به دلایل مختلفِ مذکور، در آثار مبارکه آمده اند می توان موضوع یا موضوعاتی اساسی و محوری را تشخیص داد. شایع ترین موضوعات آن هایی هستند که تحت عنوان کلی "سیاسی" جا می گیرند یا دقیق تر گفته باشیم به نوعی به عملکرد هیئت حاکمه و کارگزاران آن راجعند. بعضی از مشخص ترین مثال های این دسته از موضوعات، در جریانات مربوط به ظل السلطان و اقدامات او، مناسبات اعضاء سفارتخانه ایران در عثمانی با افرادی تبعه دولت متبوع خود، نفوذ اندیشه های سید جمال الدین افغانی در میان بزرگان ایران و بالاخره وقایع مربوط به جنبش مشروطه ملاحظه شد. اما چون دقیق تر نظر کنیم در میان موضوعات سیاسی نیز یک مسئله نقش اساسی و محوری دارد و آن ارتباط علماء شیعه و حکومت است. دیدیم که ارتباط روحانیت شیعه با حکومت در ایران، در اکثر فصول بررسی ما بر روی آثار مبارکه، به شکلی مطرح شده است:

در نصوص مبارکه مربوط به صدر قاجاریه، دخالت علماء در سیاست در بدایت سلطنت آقامحمدخان قاجار مورد اشاره قرار می گیرد. در عصر اصلاحات مورد نظر ناصرالدین شاه، علماء مذهبی به عنوان مخالفین اصلی اصلاحات مطرح می گردند، و بعد در حدود دو دهه بعد از آن، در ۱۳۱۰ هـ ق از فتنه جویی سیاسی پیشوایان مذهبی سخن می رود، و در زمان مشروطه طلبی، علماء مذهبی، محرکین اصلی انقلاب در مقابل حکومت شناخته می شوند.

اما غالب مواردی که در آثار مبارکه ذکر علماء و حکومت گشته، راجع است به ارتباط این دو عامل قدرت با امر مبارک و مؤمنین بدان. از سر آغاز ظهور مبارک چون علماء و حکومت به عنوان مخالفین اصلی امر بدیع مطرح گشتند، مواجهه با دیانت تازه، در ضمن زمینه‌ای جدید برای تعاملات خود این دو عامل با یکدیگر فراهم ساخت (رجوع فرمائید به فصل دوم زیر فصل سوم). بعد، در دههٔ اول اقامت مظهر امرالله در خارج از ایران می‌بینیم که عالم تبعیدی با کارگزاران حکومت، به همکاری بر علیه مظهر امر و پیروانش برمی‌خیزند. و سپس زیارت می‌نماییم که جمال قدم در لوحی که خطاب به پادشاه، رأس حکومت در ایران، نازل می‌فرمایند، علماء را بعنوان عاملین اصلی در تکذّر خاطر شاه نسبت به امر مبارک، مطرح می‌فرمایند و از جانب دیگر، علت جرات علماء در ظلم به بهائیان را، محروم دیدن ایشان از حمایت حکومت بیان می‌فرمایند. در سالهای پس از عصر اصلاحات، باز در نشانه‌های ظلم (به شهادت رساندن سلطان الشهداء و محبوب الشهداء)، جای پای روابط خاصی فی‌مابین این دو عامل قدرت، علماء و حکومت یا سمبل کامل آن یعنی شاه، می‌بینیم. روابطی که به نوعی جایی برای چشم پوشی شاه از ظلم فاحش علماء می‌گذارد، و پس از آن در پرداختن به شرح مشکلاتی که برای بهائیان در ۱۳۰۰ ق پیش می‌آید، انعکاسی از ارتباطات بین خود اجزاء حکومت (شاهزادگان قاجار) از طرفی، و حکومت و علماء از طرف دیگر را شاهدیم. در وقایع ۱۳۰۸ و جریان شهادت شهدای سبعة یزد، می‌بینیم که عاملین حکومت در به شهادت رساندن بهائیان برای حفظ منافع و موقعیت خود، "علماء را حاضر می‌نمایند و تحریک می‌نمایند." در طی این دو جریان (۱۳۰۰ و ۱۳۰۸ ق) مصداق بیان حضرت ولی‌امرالله را در این مورد که شاهزادگان قاجار در رقابت با یکدیگر به پشتیبانی روحانیون ساکن مناطق خود، با آزردن بهائیان در کسب امتیاز بیشتر برای خود می‌کوشیدند، مشاهده می‌گردد. پس از آن نیز در ۱۳۲۱ ق. در جریان آشوب و فتنهٔ تقریباً سراسری در ایران می‌بینیم که چون در یزد و اصفهان، به تحریک علماء بهائیان را غارت کرده شهید می‌نمایند؛

حکومت محلی نظر به "حکمتی و مقصدی" در محافظه بهائیان سستی می نماید و صدراعظم نیز به دادخواهی بهائیان وقعی نمی نهد. با آغاز عصر مشروطه طلبی در ایران؛ هر چند چنان که گفتیم در الواح مبارکه راجع به اوضاع سیاسی ایران در این دوران نیز، تقابل علماء با حکومت موضوع اصلی است، اما در این مرحله تعاملات این دو قوه در قبال بهائیان، بنا بر تحولات حاصله در ارتباطات فیما بین خودشان، شکلی دیگر گرفت. علماء مخالف مشروطه البته در کنار حکومت استبداد، و نه در مقابل آن، قرار داشتند و از همین جبهه مشترک، مشروطه طلبان را بهائی و بهائیان را مشروطه طلب می خواندند.

بعدها در زمان زوال قاجاریه، نحوه اشاره حضرت ولی امرالله به همزمانی تقریبی سقوط قاجاریه با تحقیر و تذلیل رهبران مذهبی ایران، در عین اشاره به خاتمه حیات فعال هر دو، نشانی دیگر است از ترسیم این دو عامل قدرت، حکومت و علماء به عنوان دو قوه ای که فعالیت های ایشان موضوع اصلی مطالب موجود در آثار بهایی در باره اوضاع اجتماعی عهد قاجار را تشکیل می دهد.

کثرت مطالب راجع به علماء و حکومت در آثار مبارکه بهائی ناشی از آن است که این دو مرجع قدرت در متنی وارد می گردند که بنیان آن، بر وجود یک دیانت جدید و پیروانش است. یعنی، محوری که می تواند مرکز مناسبی برای تسهیل جریان امور میان این دو مرجع و کاهش تشنجات فیما بین آنها باشد. بهائیان، ایمان آورندگان به امر بدیع، و بنابراین آماج تعصبات علمایی که منافع خود را در خطر می بینند، وجه المصالحه ای می گردند بین علماء مذهبی و حکومت، یعنی دو عاملی که خود در نوسانات مربوط به توازن قدرت درگیر تعاملات بسیارند. گاه این وسیله پیشبرد اغراض آن می گردد و گاه، برعکس به طور کلی نکته ای که از زیارت مجموعه آثار مبارکه در زمینه مورد بحث می توان در خصوص تعاملات بین این دو قوه نتیجه گرفت، آن است که با توجه به آنچه حضرت ولی امرالله از آن تحت عنوان "تبعیت سخیفانه" پادشاهان قاجار از بعضی علماء مذهبی یاد می فرمایند، و بنا بر آن، پادشاهان مذکور را "مدافع و آلت دست" این

گروه روحانیون می خوانند؛ در جمع بندی نهایی، دید کلی در آثار مبارکه حاکی از ضعف حکومت در قبال علماست. اما باز با توجه به آنچه در شرح جزئیات تاریخی در آثار مبارکه آمده، می توان مشاهده کرد که گاه نیز در طی جریانات و حوادث، این علماء بودند که در راه اهداف حکام به کار گرفته می شدند.

در بحث از شایع ترین مطالبی که در آثار مبارکه راجع به اوضاع اجتماعی ایران عهد قاجار، ذکر شده؛ پس از مسائل سیاسی و جنبه های خاص آن یعنی ارتباط علماء و حکومت با هم، و نیز در مقابل بهائیان؛ باید از مسائل قضایی یاد کرد. به وضعیت دستگاه قضایی آن عهد به طرق مختلف در آثار مبارکه اشاره شده است. پاره ای از اشکالات این دستگاه، یا دقیق تر، قسمتی از آن که تحت عنوان محاکم شرع شناخته می شد، در رساله مدنیّه مطرح گشته است و به طور خلاصه، عبارت از فقدان ضوابط، تغییرپذیری و عدم قطعیت احکام است. خصائص دیگر اوضاع قضایی ایران عهد قاجار را از بسیاری مطالب که در شرح مظالم وارده بر احواء در آثار مبارکه زیارت می نماییم، می توان استنتاج کرد. از صدر امر، آنچه پس از واقعه رمی شاه بر گروه بزرگی از بایبان وارد گشت، از میان نکات بسیاری که در خصوص ایران آن عهد آشکار ساخت هرج و مرج قضایی بود پیش از آن، و بارها پس از آن نیز، در آزارهای وارده بر مؤمنین به امر جدید، بی توجهی به دادخواهی مظلومین و عدم مجازات ظالمان از جانب دستگاه قضایی داستان مکرر بود. هر از گاهی نیز که دستگاه های رسمی مملکت بهائیان را به عنوان متهم، به دلیل اعتقادشان یا با بستن پیرایه های دیگر دستگیر می کردند، قضاوت در باره ایشان به عهده همین دستگاه قضایی بود؛ دستگاهی که در آن رشوه و رشوه خواری جریان تام داشت، به نحوی که خود، محلی برای کسب مداخل قدرتمندان بود. امکان آزاد ساختن متهمین با اخذ پول امری مسلم بود. هر چند زمانی در پنهان مطرح می گشت، و وقتی، آشکارا اعلام می شد (رجوع فرمائید به فصول دوم و هفتم). مسئله رواج رشوه را که خود نقطه سیاهی بر دامان دستگاه قضایی بود، می توان به سبب شدت شیوع آن

در فعالیت‌های مختلف حیات اجتماعی، انعکاسی از ضعف اخلاقیات حاکم بر جامعه ایران آن روز دانست (رجوع فرمائید به فصول چهارم، نهم، و هفدهم).

توصیفات کلی از حال و وضع ایرانیان عهد قاجار نیز از مطالبی است که در آثار مبارکه در مواضع مختلف بدان پرداخته شده است. حضرت بهاء‌الله در لوح مبارک دنیا در ۱۳۰۸ق و حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیّه شرح احوال کلی این ملت را بیان می‌فرمایند و حضرت ولی‌امرالله در آثار خود وسیعاً به توصیف مردمی که امرمبارک در میان ایشان زاده شد، می‌پردازند (به فصول دوم، چهارم و هفتم مراجعه فرمائید). عنصر مشترک همه این توصیفات نوعی ارزیابی منفی از حال و وضع ایرانیان است، غالباً در تقابل با ارزیابی‌های بسیار مثبت از گذشته پرافتخار ایشان.

از دیگر جنبه‌های حیات اجتماعی ایران عهد قاجار که در آثار مبارکه به طور خاص مورد بحث قرار گرفته است. یکی دستگاه تعلیم و تربیت است (رجوع فرمائید به فصول چهارم و هفدهم) و دیگر موضوع کیفیت ارتباط حکومت مرکزی و حکومت محلی، یا به عبارت دیگر نوعی استقلال حکومت محلی در دایره اقتدار خود است که در مقاله شخصی سیاح بدان اشاره شده و در رساله مدنیّه صریحاً مطرح گشته است.

در مورد پاره‌ای از مسائل عمده اجتماعی، چون مسئله حقوق زنان یا وضع اقتصادی ایران در عهد قاجار، مطالب بسیار قلیلی در آثار مبارکه وارد گشته است. این امر با وجود آن که برای مثال، موضوعات تساوی حقوق رجال و نساء و یا تعدیل معیشت، خود از تعالیم اساسی دیانت بهایی محسوبند، البته تعجبی ندارد. پیام امر مبارک برای همه جهان است و بی‌شک در بیان ضرورت تعالیم خود محتاج و متکی بر توصیف وضع موجود در گوشه‌ای از دنیا نیست. اگرچه این، گوشه‌ای مبارک و متمیز، یعنی خاستگاه پیام آورنده قدسی در این کره خاک باشد. از همین رو می‌توان گفت همان مقدار اشاره‌های مذکور در آثار مبارکه در باره اوضاع اجتماعی ایران نیز تنها ناشی از لطف و محبت

خاصّ هیاکل مبارکه نسبت به موطن خویش بوده است. خاتمۀ کلام را با بیان حضرت عبدالبهاء متبرک می‌نماییم: "عنقریب ملاحظه خواهد شد که دولت وطنی جمال مبارک در جمیع بسیط زمین محترم‌ترین حکومت خواهد گشت، انّ فی ذلک عبرةً للناظرین و ایران معمورترین بقاع عالم خواهد شد، انّ هذا لفضل عظیم" (کشور مقتس ایران ۱۰).

برای تحقیقات آینده

پیش از این در فصول مختلف ضرورت تحقیق بیشتر جهت روشن ساختن بعضی موضوعات خاصّ کلی یا جزئی مورد اشاره در آثار مبارکه، در زمینه جستجوی خود را یادآور گشتیم. از جمله این موضوعات موارد ذیل بودند:

فصل اول - موضوع دخالت علماء در امور سیاسیّه در بدایت سلطنت آقامحمد خان.

فصل سوم - مطلب مذکور در لوح سلطان در باب "اجمالی" که جمال قدم به میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه در مورد "افعال معتدین" در بغداد، "اظهار" فرمودند و ارتباط (؟) این مطلب با لوح شکرشکن (یادداشت شماره ۲ فصل سوم).

فصل هفتم - مقصود از "جبل ممدود" در لوح مبارک شیخ نجفی.

فصل هشتم - فتنه سیاسی علماء دین، در حدود سال ۱۳۱۰ ق مورد اشاره حضرت عبدالبهاء در رساله سیاسیّه.

فصل یازدهم - توضیح بیشتر در مورد "طرفین" مخاطب نصایح مبارک در بدایت انقلاب مشروطه.

فصل سیزدهم - ضرورت زیارت نسخه اصل لوح مبارک حضرت عبدالبهاء (رجوع فرمائید به یادداشت شماره ۱۰ فصل مذکور).

فصل چهاردهم - تحقیق بیشتر در دخالت ازلی‌ها در امور سیاسیّه در تاریخ مشروطه و مضراتی که از این طریق بر جامعه بهائی وارد می‌آوردند.

علاوه بر مطالب مذکور، در میان الواح حاوی اشاراتی به ایران عهد قاجار نگارنده این سطور مواردی را زیارت نمود که عمده به دلیل عدم تصریح به تاریخ صدور الواح و فقدان قرآنی در متن آن‌ها برای پی بردن به تاریخ صدور و یافتن سرخی جهت پی گیری نکات مورد اشاره در توضیح مضامین آنها اطمینانی حاصل نشد ذیل به ذکر فهرستی از این الواح و در پاره‌ای موارد به ذکر احتمالاتی در باره مضامین آنها

می پردازیم.

الف - مائده آسمانی ۴:۳۴ (=اقتدارات ۳۱۸) لوحی که جمالمقدم در آن به "انقلاب و اختلاف" ایران به عنوان "تحقق وعده الهی اشاره می فرمایند.

ادامه لوح راجع به اتمام حجّت با اهل ایران پس از ارسال لوح سلطان به واسطه جناب بدیع و بلای قحطی بعد از آن است "انقلاب و اختلاف" مذکور را می توان به احتمالی راجع به یکی از پرآشوب ترین زمان ها در عصر ناصری یعنی حول و حوش سال ۱۳۰۸ ق دانست (رجوع فرمائید به یادداشت شماره ۱۵ فصل هفتم). از جانب دیگر، نظر به نزدیکی بیشتر زمانی عصر اصلاحات (رجوع فرمائید به فصل چهارم) به واقعه شهادت جناب بدیع، می توان گفت شاید مقصود از این "انقلاب و اختلاف" مخالفت هایی باشد که نسبت به اصلاحات مورد نظر شاه و میرزاحسین خان سپهسالار صورت گرفت.

ب - مائده آسمانی ۲:۹۶ لوح حضرت عبدالبهاء که در آن به عدالت حکومت در حق احبای الهی در وضعیتیی که "افکار حکومت" خود "مشوش" است، می پردازند.

ج - مکاتیب ۱:۳۸۹-۳۹۰ لوح مبارک شامل تذکر به احباء در مورد کناره جویی از اهل فساد و فتنه جویانی که به ظاهر آرزوی حریت می نمایند، ولی در باطن مقصد دیگر دارند؛ اشاره به وجود حکمرانی عادل و قرار داشتن شخصی مهربان بر کرسی صدارت؛ و نیز اشاره به اینکه فتنه از جانب کسانی است "به ظاهر آراسته و به باطن کاسته" که در لباس اهل علم در آمده اند و تأکید بر اینکه قدرت دولت و سعادت ملت توأم است. این لوح مبارک را با توجه به مفاد آن می توان مربوط به زمان اوّلین حرکت های آشکار جنبش مشروطه دانست، یعنی از الواحی که در این زمان صادر می گشت و طی آن هیکل مبارک بر ضرورت درهم آمیختگی دولت و ملت تأکید می فرمودند، ولی از طرف دیگر نمی توان این امکان را نیز رد نمود که لوح مبارک مربوط به زمان نگارش رساله سیاسیّه باشد.

د - مکاتیب ۲:۲۰۹ لوحی که در آن از مهربانی و دادپوروی "اعلیحضرت شهریار" یاد می فرمایند و اشاره می نمایند که انشاءالله

ایران در ظلّ سلطنت این پادشاه "دارالامان" گردد. اشارهٔ اخیر مشخص می‌نماید که لوح ظاهراً در اوایل سلطنت یکی از پادشاهان قاجار نازل گشته است، اما به صرف استناد به مفاد آن، نمی‌توان امکان انتساب لوح مبارک را به زمان هیچیک از دو پادشاه مظفرالدین شاه یا محمد علی شاه، با اطمینان ردّ نمود. به عبارت دیگر، در حدّی که می‌توان از محتوای لوح مبارک استنباط نمود امکان انتساب آن به زمان هریک از این دو پادشاه موجود می‌باشد.

هـ- مکاتیب ۶۷-۶۶:۴ لوحی که در آن به "رعیت پرور" پادشاه ایران و خیرخواهی "جناب صدارت پناهی" اشاره می‌فرمایند و به احباً تذکّر می‌دهند که حکمت را رعایت نمایند، زیرا در غیر این صورت، ممکن است وضعی پیش آید که "حکومت با وجود کمال عدالت، عاجز از حمایت گردد".

و- مکاتیب ۹۲-۹۱:۶ لوحی که در آن زمان از مهربانی شهرداری عدالت پرور و رعیت پروری حضرت صدارت پناهی یاد می‌فرمایند.

ز- مکاتیب ۱۹۸-۱۹۷:۶ لوح مبارک در پاسخ به سؤال عده‌ای از احبای ایران که رأی حضرت عبدالبهاء را در مورد دستوری صادر از اولیای امور ایران، خواسته بودند. هیکل مبارک به عدم دخالت خود در این گونه امور تصریح می‌فرمایند و با یادآوری حکم اطاعت از حکومت به عادل و دادپرور بودن پادشاه اشاره می‌فرمایند.

ح- مکاتیب ۱۹۴:۶ لوح مبارک در مورد تهمت اعداء به بهائیان و عملی که "قمیص لطیف ایران را ملوث نمود". با توجه به اینکه صحبت از تهمتی وارد بر بهائیان است، احتمالی می‌رود که لوح مبارک راجع به حادثهٔ قتل ناصرالدین شاه باشد. لیکن آنچه این احتمال را تا حدّی تضعیف می‌کند، آن است که در این حادثه، خیلی زود، شاید به فاصلهٔ چند ساعت، از بهائیان توسط صدر اعظم وقت رفع اتهام شد. (رجوع فرمائید به فصل نهم یادداشت شماره ۶). در حالی که در این لوح می‌فرمایند: "عنقریب حقیقت حال معلوم شود و برائت احبای الهی ظاهر شود" و این دالّ بر آن است که بهائیان تا مدتی هنوز از تهمت مذکور مبری نگشته بودند. زیرا صدور این لوح با توجه به مفاد آن مسبوق به دریافت مکتوباتی از ایران در بارهٔ تهمت مذکور و آزار وارده بر بهائیان

به دنبال آن می‌باشد یعنی مدت زمان فاصله بین وارد آمدن این تهمت تا صدور لوح حدّاقبل به اندازه زمان لازم برای رسیدن مکتوبات مذکور از ایران به ارض اقدس بوده است و در این مدت زمان هنوز از احباء رفع اتهام نشده بوده است.

امید آنکه درج موارد مذکور در این اوراق موجب تحقیقات بعدی گردد و این پایان خود، شوق آغازهای دیگر را برانگیزد.

فهرست مجموع الواح مبارکه
شامل اشاراتی به اوضاع اجتماعی ایران در عهد قاجار
به ترتیب ذکر در این رساله.

صفحه	فصل اول - صدر قاجاریه
۲۵	رسالهٔ سیاسیّه ۲۳-۲۴ دخالت علماء در امور سیاسیّه در بدایت حکومت آقا محمدخان
۲۶	قد ظهر یوم المیعاد ۱۰۰ توصیف آقا محمدخان و سلطنت او و جانشینش
۲۶	لوح سلطان ۳۹-۴۰ جنگ ایران و روس در زمان فتحعلیشاه
۲۶	لوح شیخ ۱۱ (اشراقات ۱۳۴ با اندکی تفاوت) جنگ ایران و روس در زمان فتحعلیشاه
۲۶	رسالهٔ سیاسیّه ۲۰-۲۱، ۲۴-۲۵ جنگ ایران و روس در زمان فتحعلیشاه
۲۷	لوح حضرت عبدالبهاء مندرج در محاضرات ۲: ۷۸۶-۷۸۷ جنگ ایران و روس در زمان فتحعلیشاه
۲۷	تذکرهٔ الوفا ۱۶۷ توصیفی از فتحعلیشاه
۲۷	بدایع الآثار ۲: ۱۰۸ توصیفی از کیفیت مشورت میان وزرای فتحعلیشاه
۲۸	قد ظهر یوم المیعاد ۱۰۱ توصیفی از فتحعلیشاه و سلطنت او
	فصل دوم - ایران در سر آغاز ظهور چند تصویر از ایرانیان در آغاز ظهور
۳۸	اقتدارات ۳۱ اشاره‌ای به عقاید ایرانیان معاصر اظهار امر
۳۸	لوح شیخ ۸۸ اشاره‌ای به عقاید ایرانیان معاصر اظهار امر
۳۹	مکاتیب ۲: ۷۹ احوال کلی ایرانیان در صدر امر
۳۹	مکاتیب ۱: ۳۵۸-۳۵۹ اختلاف مذاهب در ایران صدر امر
۴۰	مکاتیب ۴: ۱۶۰ نفرت بین ملل مختلف در ایران صدر امر

- ۴۰ مقاله شخصی سیاح ۲۶-۲۷ عقاید ایرانیان معاصر اظهار امر
- ۴۰ قرن بدیع ۱: ۶۸ توصیفات کلی ایرانیان صدر امر
- ۴۰ قرن بدیع ۱: ۳۷۲ توصیفات کلی ایرانیان صدر امر
- ۴۰ قد ظهر یوم الميعاد ۸ توصیفات کلی ایرانیان صدر امر
- ۴۰ لوح قرن ۱۷-۱۸ توصیفات کلی ایرانیان صدر امر
- ۴۱ لوح قرن ۱۷۹-۱۸۰ توصیفات کلی ایرانیان صدر اسلام
- ۴۱ قد ظهر یوم الميعاد ۸-۹ توصیف کلی از واکنش ایرانیان
از اظهار امر حضرت اعلی
- شخصیت های این زمان
- الف - محمد شاه
- ۴۱ کلمات فردوسیّه، نبذة ۵۰ توصیف محمد شاه
- مقاله شخصی سیاح ۲۵ توصیف محمد شاه و دادن
- ۴۱ زمام امور به حاج میرزا آقاسی
- ۴۲ رحیق مختوم ۲: ۶۳۵-۶۳۷ توصیف محمد شاه
- ۴۲ قرن بدیع ۱: ۳۶۳ توصیف محمد شاه
- ۴۲ قرن بدیع ۲: ۲ توصیف محمد شاه
- ۴۲ قرن بدیع ۱: ۷۰ توصیف محمد شاه
- ۴۲ قد ظهر یوم الميعاد ۱۰۱ توصیف محمد شاه
- ب - میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی
- ۴۳ بدایع الآثار ۲: ۱۰۱ توصیف قائم مقام فراهانی
- ۴۳ رحیق مختوم ۲: ۶۳۶-۶۳۷ توصیف قائم مقام فراهانی
- ۴۳ محاضرات ۲: ۹۳۲-۹۳۳ توصیف قائم مقام فراهانی
- ۴۳ بدایع الآثار ۲: ۱۰۱ توصیف قائم مقام فراهانی
- ۴۴ بیانات حضرت عبدالبهاء عینا مندرج در کتاب حضرت بهاء الله
در ارتباط قائم مقام با والد جمال قدم
- ج - حاج میرزا آقاسی
- ۴۴ مقاله شخصی سیاح ۱۹، ۲۵، ۲۶ توصیف حاج میرزا آقاسی،
نحوه و نتیجه اقدامات او
- ۴۵ رحیق مختوم ۲: ۶۳۵-۶۳۷ توصیف حاج میرزا آقاسی

- قرن بدیع ۱: ۷۰، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۸۶، ۱۸۷ توصیف ۴۵-۴۶
 حاج میرزا آقاسی
- قد ظهر یوم المیعاد ۱۰۱ توصیف حاج میرزا آقاسی ۴۶
- لوح قرن ۱۸۱ توصیف حاج میرزا آقاسی ۴۶
- مجموعه توقیعات ۲: ۱۷۰ توصیف حاج میرزا آقاسی ۴۶
- قرن بدیع ۱: ۷۰، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۷، ۳۶۳ توصیف
 حاج میرزا آقاسی و مناسبات او با محمد شاه
 و آنچه بدین واسطه بر امر مبارک وارد نمود ۴۶
- بیانات حضرت عبدالبهاء عیناً مندرج در کتاب حضرت بهاء الله
 رفتار حاج میرزا آقاسی در قبال جمال قدم ۴۷
- قرن بدیع ۱: ۳۱۵ رفتار حاج میرزا آقاسی در قبال جمال قدم ۴۷
- قرن بدیع ۱: ۳۹۴ عاقبت حاج میرزا آقاسی ۴۷
- د - منوچهر خان معتمد الدوله
- مقاله شخصی سیاح ۱۶ توصیف منوچهر خان ۴۸
- مائدة آسمانی ۵: ۲۲۷ زیارت قبر شمس الوزراء ۴۸
- محاضرات ۱: ۴۷-۴۸ اشاره به نامی که منوچهر خان در امر یافت ۴۸
- بدایع الآثار ۲: ۱۵۸ ایمان منوچهر خان معتمد الدوله ۴۸
- قرن بدیع ۱: ۱۱۰-۱۱۵ توصیف منوچهر خان معتمد الدوله ۴۸
- و - میرزا تقی خان امیر کبیر
- مقاله شخصی سیاح ۳۴-۳۵، ۵۴ توصیف امیر کبیر ۵۰
- لوح قرن احتیای شرق ۴۹ توصیف امیر کبیر ۵۱
- قرن بدیع ۱۹۱ توصیف امیر کبیر ۵۱
- قرن بدیع ۱: ۲۴۴-۲۴۶ جهت گیری امیر کبیر در قبال
 امر مبارک ۵۱
- بدایع الآثار ۲: ۱۴۴ اشاره به جنبه های مثبت زمامداری
 امیر کبیر ۵۲
- رحیق مختوم ۲: ۲۸۵ نقش امیر کبیر در شهادت حضرت اعلی، ۵۲
 و قتل او به عنوان جزای این امر
 ز - میرزا آقاخان نوری

- ۵۲ رحیق مختوم ۲: ۲۸۰ تا ۲۸۲ (بیانات حضرت عبدالبهاء)
 اشاره به جنبه هائی تأسف انگیز از وضع اجتماعی ایران
- ۵۳ قرن بدیع ۱: ۳۱۷ مناسبات میرزا آقاخان با جمال مبارک
- ۵۳ قرن بدیع ۱: ۳۱۹ رفتار میرزا آقا خان در قبال جمال مبارک
- ۵۳ قرن بدیع ۱: ۲۸۸-۲۸۹ رفتار میرزا آقا خان در واقعه رمی شاه
- ۵۳ قرن بدیع ۲: ۴۴-۴۷ رفتار میرزا آقاخان در آزادی جمال قدم
- ۵۳ از سیاه چال طهران و صدور حکم منع آزار بیشتر بابیان
- ۵۴ قرن بدیع ۱: ۳۶۶ عاقبت حال میرزا آقا خان
- تصاویری از علما و حکومت در مواجهه با امر جدید
- ۵۵ کتاب بدیع ۱۴۶ قیام علماء ایران علیه امر در آغاز ظهور
 مقاله شخصی سیاح ۶، ۷، ۱۲، ۱۴، قیام علمای ایران
 علیه امر در آغاز ظهور
- ۵۶ قرن بدیع ۱: ۱۱۱ قیام علما علیه امر در آغاز ظهور
 مقاله شخصی سیاح ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۲۴ حاج میرزا آقاسی و
 علما و امر جدید
- ۵۶ مقاله شخصی سیاح ۲۴-۲۵ برخورد شخص محمد شاه با
 مؤمنین عهد اعلی
- ۵۷ قرن بدیع ۱: ۲۴۶ برخورد امیرکبیر با امر مبارک
- ۵۷ مقاله شخصی سیاح ۳۷ علما و حکومت و آزار بابیان
- ۵۸ قرن بدیع ۱: ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸ علما و حکومت و آزار بابیان
- ۵۸ قرن بدیع ۱: ۲۶۹، ۲۸۶، علما، حکومت، توده مردم، جبهه
 متحد علیه بابیان
- ۵۸ قرن بدیع ۷۰- ۱: ۶۹ علما، مخالفین اصلی با حضرت اعلی،
 مناسبات این علما با حکومت
- ۵۸ قد ظهر یوم المیعاد ۱۱۶ علما اولین مخالفین امر

چند نکته به استنتاج از آثار مبارکه

- کتاب بدیع ۳۰۵ امکان آزادی حضرت اعلی با دادن زخارف ۵۹
- مقاله شخص سیاح ۳۷ آزار بابیان بهانه مداخل حکام ۵۹
- قرن بدیع ۱:۱۹۱ آزار بابیان بهانه مداخل حکام ۵۹
- قرن بدیع ۱:۲۹۰ اخذ رشوه از نفوسی که متهم به بابی بودند می شوند ۶۰
- مقاله شخصی سیاح ۴۳-۴۱ پیمان شکن سران لشکریان دولتی ۶۰
- قرن بدیع ۲۰۹- ۱:۲۰۸ پیمان شکن سران لشکریان دولتی ۶۰
- قرن بدیع ۲۸۹- ۱:۲۸۸ پی آمدهای واقعه رمی شاه برای بابیان ۶۱
- قرن بدیع ۱:۲۸۶ هلاکت پس از رمی شاه ۶۱
- قرن بدیع ۲۹۸- ۱:۲۹۴ رفتار فجیع مردم در مجازات بابیان پس از رمی شاه ۶۱
- لوح شیخ ۵۷، ۱۶ وضعیت سجن ساه چال ۶۱
- بدایع الآثار ۲:۲۰۶ وضعیت سجن سیاه چال ۶۲
- فصل سوم - مطالب مربوط به ایران در دهه اول هجران
مظهر امرالله
- الواح ملوک ۶۲- ۶۱ توصیف کاربرد از سفارت ایران در بغداد بر اقدامات وی ۸۶
- لوح سلطان ۲۶- ۲۵ توصیف کاربرد از سفارت ایران در بغداد بر اقدامات وی ۸۶
- مقاله شخصی سیاح ۹۲-۹۳ سعایت بر علیه جمال قدم در دربار ایران، اقدامات علما و کاربرد از سفارت ایران در بغداد علیه جمال قدم و اصحاب ۶۷-۶۸

- ۸۶ مقاله شخصی سیاح ۹۲-۹۳ اقدامات علما و کارپرداز
سفارت ایران در بغداد علیه جمال قدم و اصحاب
- ۸۷ قرن بدیع ۲: ۱۵۶-۱۵۷ شیخ عبدالحسین و اقدامات او علیه امر
لوح قرن اجبای شرق ۶۷ توصیف میرزابزرگ خان، شیخ
عبدالحسین و اشاره به همکاری این دو
- ۸۸ قرن بدیع ۲: ۱۷۱ اقدامات حکومت ایران در دور نمودن
جمال قدم از بغداد
- ۸۹ قرن بدیع ۲: ۱۲۴-۱۲۵ تماس بعضی رجال سیاسی
ایران با جمال قدم
- ۸۹ مقاله شخصی سیاح ۹۲-۹۱ بستگی بعضی از افراد خانواده
سلطنت با دول اجنبیه.
- ۸۹ الواح ملوک ۴۹-۶۴ کیفیت سلوک سفیر ایران در عثمانی
- ۹۰ قرن بدیع ۲: ۲۵۷-۲۵۸ کیفیت سلوک سفیر ایران در عثمانی
- ۹۱ قرن بدیع ۲: ۲۰۹-۲۱۰ کیفیت سلوک سفیر ایران در عثمانی
- ۹۱ تذکره الوفا ۱۵۴-۱۵۵ نشانه های سلوک مغرضانه اعضای
سفارت ایران در عثمانی با اصحاب جمال قدم
- ۹۲ تذکره الوفا ۱۷۰ نشانه های سلوک مغرضانه اعضای
سفارت ایران در عثمانی با اصحاب جمال قدم
- ۹۲ قرن بدیع ۲: ۲۶۸ نشانه های سلوک مغرضانه اعضای
سفارت ایران در عثمانی با اصحاب جمال قدم
- از نزول لوح سلطان تا الواح پس از شهادت بدیع
- ۹۲ قرن بدیع ۲: ۲۴۸ مفاد لوح سلطان از دیدگاه حضرت ولی امرالله
- ۹۲ لوح سلطان ۴۳، ۵۹، ۷۴ عملکرد علماء مذهبی در تخدیش ذهن شاه
- ۹۳ لوح سلطان ۳۵، ۴۸، ۵۰، ۷۴ بیان ضرورت اینکه شاه مستقلاً
در امور قضاوت نماید
- ۹۳ لوح سلطان ۴۵، ۵۳، ۵۴، ۵۵ توصیف کلی از حال علمای اسلامی ایران
- ۹۳ لوح سلطان ۵۵ عدم حمایت حکومت از بهاییان علت جرات یافتن

علماء در آزار بهائیان

- ۹۳ لوح سلطان ۱۰ بیان اینکه اظهار لطف اطرافیان شاه به او برای حفظ منافع خودشان است
- ۹۴ مقاله شخصی سیاح ۱۰۹-۱۰ واکنش شاه وملازمان او در مقابل ملاقات جناب بدیع و دریافت لوح سلطان
- ۹۵ مائده آسمانی ۳۷،۳۶:۴ قحطی پس از شهادت بدیع
- ۹۵ مائده آسمانی ۳۴:۴ قحطی پس از شهادت بدیع
- ۹۵ قرن بدیع ۳۳۵:۲ قحطی پس از شهادت بدیع
- ۹۵ مقاله شخص سیاح ۱۷۰-۱۸۳ بیان اظهار نظر اشخاص بصیر به شاه درمورد ضرورت آزادی وجدانی

فصل چهارم - رساله مدنیه وعصر اصلاحات

- ۱۰۳ بیان جمال قدم مندرج در کتاب حیات حضرت عبدالبهاء ۴۲ امریه جمالقدم به حضرت عبدالبهاء در خصوص نگارش رساله مدنیه
- ۱۰۵ رساله مدنیه ۱۵،۱۴،۷ اشاره به تعلق رأی پادشاه ایران به ترقی وآبادی بلدان
- ۱۰۵ رساله مدنیه ۱۱،۱۰ احوال کلی ایرانیان در گذشته وحال
- ۱۰۵ رساله مدنیه ۱۶ ذکر گروههای مختلف مخالف اصلاحات
- ۱۰۵ رساله مدنیه ۱۴،۱۵،۱۸،۲۰،۳۶،۱ شرح اصلاحات مورد نظر شاه در ایران ۱۰۶-۱۰۵
- ۱۰۶ رساله مدنیه ۱۵،۳۲،۳۹،۴۰،۶۵، انگیزه های مخالفین اصلاحات
- ۱۱۰ رساله مدنیه ۶۷،۶۵ توصیفاتی از گروه مذهبیبون مخالف اصلاحات
- ۱۱۳ رساله مدنیه ۱۱،۱۲،۱۶،۱۷،۲۰،۱۰۸،۱۰۹، توصیفات احوال عمومی ایرانیان
- ۱۱۴ رساله مدنیه ۲۱،۲۰ قَلتَ هَمّتَ متنفذان و بزرگان ایران
- ۱۱۵ رساله مدنیه ۱۱،۲۱،۲۳،۲۴،۱۲۹،۱۳۰ قَلتَ معارف ایرانیان

- ۱۱۶ رساله مدنیه ۱۲۴، ۱۲۵ اشکالات سیستم قضائی (وضع محاکم شرعی)
- ۱۱۷ رساله مدنیه ۱۱۹ اختیارات مطلقه حکام
- ۱۱۷-۱۱۸ رساله مدنیه ۲۰، ۲۱، ۲۳ رواج رشوت و برطیل
اشاره به بعضی شخصت های این زمان در آثار مبارکه
الف: میرزاحسین خان سپهسالار
 لوح شیخ نجفی ۵۰، ۵۱ تعریف میرزاحسین خان
- ۱۱۸ سپهسالار از جمال قدم
- ۱۱۹ مائده آسمانی ۴: ۱۰۹، ۱۱۰ توصیفی از میرزاحسین خان سپهسالار
- ۱۲۰ مکاتیب ۲: ۱۷۷ بیان محاسن جمالقدم از جانب میرزاحسینخان
- ۱۲۰ بدایع الاثار: ۱: ۱۵۴ بیان محاسن جمالقدم از جانب میرزاحسینخان
- ۱۲۰ مکاتیب ۳: ۶۸، ۶۹ رفع آفت وبا و تعیین مرکزی جهت احقاق حقوق مردم درهر شهر
- ب: مستوفی الممالک
- ۱۲۱ تذکره الوفا ۱۴۴، ۱۴۵ شرحی از میرزایوسف خان مستوفی الممالک
- ۱۲۲ مائده آسمانی ۹: ۱۳۸، ۱۴۰ شرحی از میرزایوسف خان
مستوفی الممالک
 فصل پنجم - نشانه های ظلم، پس از اندیشه اصلاحات
- ۱۳۶ آثار قلم اعلی ۷: ۱۹۷، ۲۰۰ مقایسه ای میان سلطان و علماء
 از حیث سلوک با مؤمنین به امر بدیع ، امکان خبرچینی در دستگاه اداره امور در مورد فعالیت های بهائیان
- ۱۳۶ لوح برهان: مجموعه الواح مبارکه ۶۱ نحوه سلوک سلطان در
 قبال ظلم علما بر بهائیان ، مشاهده ظلم در ایران
 علیرغم انتشار این خبر که اسباب اجرای عدل در این مملکت بر پا گشته
- ۱۳۶ مقاله شخصی سیاح ۱۸۲-۱۸۶ حصول بصیرت در شاه نسبت
 به موقف بهائیان آزار احبا به دست بعضی علماء رسمی
 بنابر اغراض شخصی
- ۱۳۷ تذکره الوفا ۲۶۵ - اشاره به خونخواری پادشاه درندگی حکومت

محلی اصفهان

- ۱۳۸ تذکرة الوفا ۲۷۹-۲۲۷ - تبری از امر مبارک، تنها راه رهایی
از بند و قتل
مجموعه الواح - ضرورت رعایت ستر و حکمت و احتمال
- ۱۳۹ عنذلیب ۱۳، ۱۱، ۸، ۶، ۳ - خطرات دیگر برای جامعه بهائی
فصل ششم - سال ۱۳۰۰: ریشه یابی وقایع
- ۱۴۳ مجموعه الواح عنذلیب ۱۷۶، ۱۷۵ دستگیری عدله ای از
بهائیان در طهران به فتوای علماء
- ۱۴۳ لوح مندرج در رحیق مختوم ۳۳۴:۲ - دستگیری عده ای از
بهائیان در طهران به فتوای علماء
- ۱۴۴ اشراقات ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۴ (و مقاله شخصی سیاح ۸۹، ۷۷) عداوت
نون و نون دیگر با بهائیان، انگیزه دستگیری بهائیان.
اشاره به تهمت یکی از شاهزادگان نسبت به جمال قدم،
آزادی مسجونین
- ۱۴۴ مانده آسمانی ۵:۳ - روشن ساختن علنی نون و نون دیگر
- ۱۴۵ مجموعه الواح عنذلیب ۲۳۲ - آزادی مسجونین توسط شاه
به صرافت طبع وی
- ۱۴۶ مانده آسمانی ۱۴۷:۸ - اظهار رضامندی جمال مبارک از
شاه نایب السلطنه به سبب آزاد ساختن مسجونین
نشانه هایی از حمایت حکومت از بهائیان
- ۱۴۷ مقاله شخصی سیاح ۹۰، ۷۳، ۷۲ - تبدیل اعتراض ایرانیان به
اقوال و اعمال بهائیان به اعتراضی نسبت به عقاید ایشان.
- ۱۴۸ قرن بدیع ۳۳۳:۲ - تفویض امور مملکت توسط شاه به سه پسر
خود مناسبات این سه شاهزاده بامردم، علما و بهائیان
در مقر حکومت آنان
- ۱۴۸ رحیق مختوم ۳۳۳:۲ - سرنوشت صادق طباطبایی، عامل
مسجونیت احبا
- ۱۴۹ قرن بدیع ۷۱:۱ - حکام، آلت دست علما در آزار بهائیان
- ۱۴۹ نظم جهانی بهایی ۱۱۶ - حکام، آلت دست علما در آزار بهائیان

- ۱۵۰ مجموعه الواح. عندلیب ۱، ۵۵، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۸۷، ۲۶۶ احتمال خطر
بیشتر برای بهائیان در ایران در این زمان
- ۱۵۰ مجموعه الواح، عندلیب ۱۴، ۱۵ رسم پادشاه بر غضب اموال
امرای مرحوم
- فصل هفتم - انعکاس وقایع سالی پرآشوب در آثار مبارکه: ۱۳۰۸
مآخذ آسمانی ۴: ۱۵۶ - توصیف مسعود میرزا ظل السلطان و ۱۵۹-۱۵۸
اقدامات او، رفتن سیاح از جانب او به حضور
جمال قدم
- ۱۶۱ مآخذ آسمانی ۴: ۱۲۵، ۱۳۳ - رفتن سیاح از جانب
ظل السلطان به حضور جمال قدم، پی آمدهای
این واقعه، زندانی نمودن جمعی از فعالین سیاسی
در ایران، از جمله سیاح، به شهادت رساندن هفت
تن از بهائیان در یزد، اخذ پول از محبوسین
بهائی به عنوان شرط آزادی ایشان، تحریک نمودن
علما برای این شهادت‌ها.
- ۱۶۱ قرن بدیع ۲: ۳۳۳ - شرح شهادت اشرف آباءه ای در اصفهان
- ۱۶۱ لوح دنیا، دریای دانش ۸۶، ۸۴ - شهدای سبعه یزد
- ۱۶۲ مآخذ آسمانی ۴: ۱۳۲، ۱۳۳ - تغییر نحوه سلوک شاه نسبت به
جامعه بهائی
- ۱۶۴ لوح شیخ ۹۱ - عتّ جرأت و جسارت سفارت ایران در تهمت
زدن به بهائیان
- ۱۶۵ مجموعه الواح مبارکه ۳۶۶، ۳۶۵ - مقایسه‌ای بین مأمورین
دولت و ارباب عمام، اشاره به اینکه ناصرالدین شاه
متنی است بهائیان را از ظلم اعداء حفظ می‌نماید.
- ۱۶۵ لوح شیخ ۶۷، ۱۰۱ - ضرورت اعتماد علما و پادشاه
- ۱۶۶ لوح دنیا، دریای دانش ۸۵، ۸۶ حال و وضع عمومی ایرانیان در
این زمان
- ۱۶۶ مآخذ آسمانی ۴: ۳۶ - غفلت ایرانیان از امر مبارک نفوذ

- "روزافرون اوامر واحکام خارجه" در ایران
 لوح شیخ ۲۴ - قصد دولت ایران در افزایش قشون ۱۶۷
 لوح شیخ ۲۶، ۵۰، ۷۸، ۹۱، تهمت های سفارت ایران به بهائیان
 مقیم عثمانی ۱۶۷
 لوح دنیا، دریای دانش ۹۲ ضرورت توجه بیشتر به کشاورزی
 در ایران ۱۶۷

سید جمال الدین افغانی

- لوح دنیا، دریای دانش ۹۸، ۹۷ و مانده آسمانی ۴: ۱۲۰، ۱۲۱ ۱۶۸
 آمدن سید جمال الدین به ایران وتأثیر گرفتن نفوسی
 از بزرگان از او، دشمنی او با امر مبارک
 مانده آسمانی ۴: ۱۳۳ - اخراج سید جمال الدین از ایران و بست
 نشینی اودر عبدالعظیم ۱۶۸
 مانده آسمانی ۹: ۱۱۱ ۱۶۹
 دشمنی سید جمال الدین با امر مبارک و اقدامات
 وی در این زمینه
 قرن بدیع ۳: ۲۵۵، ۲۵۶ - توصیف سید جمال الدین افغانی ۱۶۹

احمد کرمانی، شیخ احمد روحی، میرزا آقاخان کرمانی

- لوح مبارک جمال قدم مندرج در رحیق مختوم ۱: ۷۵۴، ۷۵۵ ۱۷۰
 توصیف شیخ احمد روحی
 مانده آسمانی ۴: ۱۳۳، ۱۳۴ در مورد احمد کرمانی ۱۷۰
 مجموعه الواح، عندلیب ۹۰، ۹۲ در مورد احمد کرمانی ۱۷۱
 آثار قلم اعلیٰ ۷: ۱۳۱، ۱۳۲ در مورد احمد کرمانی ۱۷۱
 اشراقات ۱۳ احتمالاً در مورد احمد کرمانی ۱۷۲
 لوح مبارک حضرت عبدالبهاء مندرج در رحیق مختوم ۱: ۷۵۰ ۱۷۲
 توصیف آقاخان کرمانی
 مانده آسمانی ۵: ۲۱۰، ۲۲۰ اقدامات سید جمال الدین،
 آقاخان، شیخ احمد علیه امرالله ۱۷۳

- ۱۷۳ مائده آسمانی ۵:۲۲۳-۲۲۴ اشاره به اقدامات ضد حکومتی
شیخ احمد روحی و آقاخان کرمانی

جراید

- ۱۷۴ اقتدارات ۱۴+۱۵ در مورد جریده اختر
۱۷۴ اشراقات ۱۳، ۱۴ در مورد جریده اختر
۱۷۴ لوح شیخ ۷۹ در مورد جریده اختر
۱۷۴ مائده آسمانی ۵:۲۱۶ در مورد جریده اختر
۱۷۵ لوح شیخ ۷۷، ۷۸ اشاره به حرکت سری جبل ممدود
۱۷۶ مائده آسمانی ۵:۲۱۸ اشاره به روزنامه قانون
۱۷۶ مائده آسمانی ۵:۲۲۱ اشاراتی به روزنامه های ثریاء
جبل المتین و پرورش
فصل هشتم - ۱۳۱۰ قمری ، هشدارحضرت عبدالبهاء در مورد
علماء در امور سیاسیه
۲۰۱ لوح حضرت عبدالبهاء مندرج در محاضرات ۲:۷۸۶، ۷۸۷ در
اشاره به خلاصه مفاد رساله سیاسیه
۲۰۱ رساله سیاسیه ۲-۳ اشاره به بعضی وقایعی که از شورشیان
و فتنه جویان در ایران سرزده
۲۰۲ رساله سیاسیه ۱۹-۲۹ دخالت علما در امور سیاسیه و نتایج آن
۲۰۳ رساله سیاسیه ۵۲-۳۰ وظیفه اصلی علما و مناسبت صحیح بین
شریعت و حکومت و هشدار به اجبا الهی در خصوص
ضرورت احتراز از فتنه جویان
۲۰۵ مائده آسمانی ۵:۱۹۷ و مکاتیب ۵:۱۷۴ یاد نمودن از زمان
نگارش رساله سیاسیه به عنوان "بدایت انقلاب"

فصل نهم - پایان سلطنت ناصرالدین شاه

- ۲۰۷ مائده آسمانی ۵:۲۱۹، قتل ناصرالدین شاه و نقش سید جمال الدین
افغانی و عونہ اش در آن
۲۰۸ مائده آسمانی ۵:۲۶۱، اطلاع صدراعظم به اطراف در مورد قتل شاه

زمان سلطنت او

- ۲۱۲ قد ظهر یوم المیعاد ۹۹-۱۰۰، اشاره به مظالم وارده بر طلعات مقدسه و مؤمنین امر مبارک در زمان ناصرالدین شاه.
- ۲۱۳ قد ظهر یوم المیعاد ۱۰۰، جنبه های مشترک در کیفیت سلطنت محمد شاه و پادشاهان بعدی سلسله قاجاریه، تبعیت سخیفانه پادشاهی مذکور از علماء.
- ۲۱۳ قرن بدیع ۲:۳۳۲، قد ظهر یوم المیعاد، توصیف مظفرالدین شاه.

امین السلطان

- ۲۱۴-۲۱۵ تذکره الوفا ۲۰۹ و بدایع الاثار ۲:۱۵۸-۱۵۹ و محاضرات ۴۷:۱، یاری امین السلطان در مورد مسجونین بهائی
- ۲۱۵ تذکره الوفا ۲۰۹-۲۱۰ و مکاتیب ۶:۵۵-۵۶، نکاتی در مورد مسجونیت یکی از احواء، مناسبات خاص بین علماء، حکومت و مردم.
- ۲۱۶ مکاتیب ۲:۲۲۳-۲۲۷ و لوح مبارک حضرت عبدالبهاء مندرج در درمصاییح هدایت ۶:۴۷۳-۴۷۴، محبت امین السلطان نسبت به یک مسجون بهائی، مقایسه این محبت بل آزار وارده از جانب کامران میرزا بر مسجون دیگر بهائی
- ۲۱۷ لوح مبارک حضرت عبدالبهاء مندرج در مصاییح هدایت ۳:۴۷۴-۴۷۵، یاری امین السلطان در رفع تهمت از بهائیان در قتل ناصرالدین شاه
- ۲۱۷ تذکره الوفاء ۲۱۱-۲۱۲، فرستادن یکی از احواء از جانب حضرت عبدالبهاء برای ملاقات امین السلطان در زمان معزولیت او.
- ۲۱۷ بیانات حضرت عبدالبهاء مندرج در محاضرات ۱:۴۷-۴۸، عاقبت امین السلطان
- ۲۱۷ بدایع الاثار ۲:۱۵۸-۱۵۹، عاقبت امین السلطان تذکره الوفاء ۲۱۲، عاقبت امین السلطان
- ۲۱۸ قرن بدیع ۳:۲۵۹، رفتن نمایندگانی از جانب بهائیان غربی برای

- ۲۰۸ قد ظهر یوم الميعاد ۱۰۳-۱۰۴، شرح وقایع روز قتل شاه
- ۲۰۸ قرن بدیع ۲:۴۲۴، اشاره به قاتل شاه
- ۲۰۸ قرن بدیع ۳:۲۵۵-۲۵۶، نسبت دادن قتل شاه در بدوا مر به بهائیان
- ۲۰۸ قد ظهر یوم الميعاد ۱۰۲، تعبیر قتل ناصرالدین شاه به عنوان اولین علامت انقلاب آینده
- ۲۰۹ لوح قرن ۱۸۸ و قد ظهر یوم الميعاد ۱۰۰، تعبیر قتل شاه بعنوان مجازات الهی
- ۲۰۹ قرن بدیع ۲:۴۲۴، تعبیر قتل شاه به عنوان واقعه‌ای که پس از آن آثار انحطاط را در خاندان قاجار نمودار کرد
- گفتاری در سلطنت ناصرالدین شاه
- ۲۰۹ آثار قلم اعلیٰ ۴:۳۱۵، ناصرالدین شاه عامل اصلی شهادت حضرت اعلیٰ و وارد آوردن بلایا بر حضرت بهاء الله وعائله مبارکه
- ۲۱۰ لوح قرن ۱۰۰، مقایسه ناصرالدین شاه و سلطان عثمانی در ضدیت با امر مبارک
- ۲۱۰ مانده آسمانی ۴:۳۴، مهلت ناصرالدین شاه پس از دریافت لوح سلطان
- ۲۱۰ کتاب مبین ۲۱۹، ناصرالدین شاه عبرة للعالمین
- ۲۱۰ مقاله شخصی سیاح ۱۸۳-۱۸۴، تغییر نحوه سلوک شاه با بهائیان
- ۲۱۰ مانده آسمانی ۸:۱۱۶، غفلت ناصرالدین شاه از امر حق و آنچه در نتیجه این غفلت بر وی عارض شد.
- ۲۱۱ مانده آسمانی ۴:۱۲۷، سعی ناصرالدین شاه در آبادانی مملکت
- ۲۱۱ لوح قرن ۵۸-۱۸۷ و قرن بدیع ۲:۳۲۱، اشاره به ملقب شدن ناصرالدین شاه به رئیس الظالمین توسط جمال قدم.
- ۲۱۲ قرن بدیع ۲:۲۶۱-۲۶۰ توصیف ناصرالدین شاه، دستگاه اداره امور در ایران قدرت علما و احوال عمومی مردم در عصر ناصری.
- ۲۱۲ قد ظهر یوم الميعاد ۱۰۲، توصیف ناصرالدین شاه و خصائص

ملاقات مظفرالدین شاه و صدراعظم او اتابک

- فصل دهم - سال ۱۳۲۱ ق: تحلیل وقایع
- ۲۳۹ مکاتیب عبدالبهاء ۱۲۲:۳-۱۴۶ کیفیت حرکت و جهت گیری
علماء، حکومت و عامه ناس در آزار بهائیان در ضمن
وضوایی در بسیاری از شهرهای ایران
- ۲۴۳ مکاتیب عبدالبهاء ۲۸۲:۱-۲۸۳، اشاره به وقایع ۱۳۲۱ ق
در یزد و اصفهان
- ۲۴۳ مکاتیب عبدالبهاء ۱۱۸:۴-۱۲۲، ضوئا بر علیه بهائیان،
عادل بودن شاه و صدراعظم.
- ۲۴۵ مانده ۹:۱۱۲، اشاره به قصاص حکومتی پس از وقایع یزد
و اصفهان
- ۲۴۷ قد ظهر یوم المیعاد ۱۰۵، توصیف مظفرالدین شاه
- فصل یازدهم جنبش مشروطه از بدایت تا واقعه به توپ بستن
مجلس
- ۲۵۷ مکاتیب ۴:۱۷۷ و مانده آسمانی ۲۰۵:۵-۲۰۶، عدم شرکت
بهائیان در تحصن عمومی در سفارت انگلیس
- ۲۵۷ قد ظهیر یوم المیعاد ۱۰۵، امضای فرمان مشروطیت توسط
مظفرالدین شاه
- ۲۵۸ مانده آسمانی ۵:۱۹۶-۱۹۷، و بدایع الاثار ۲:۱۱۴، اشاره به
بازگشت علما از قم به طهران و اخبار از زوال
عزت ایشان
- ۲۵۸ مکاتیب عبدالبهاء ۵:۱۷۳ و ۴:۴۴ و بدایع الاثار ۱:۱۶۸
یادآوری توصیه مبارک در زمینه لزوم درهم آمیختگی
دولت و ملت
- ۲۵۹ لوح مبارک مندرج در انقلاب ایران ۴۲۳ و بدایع الاثار
۲۰۴:۱ و ۴۵:۲، نتیجه وخیم جدایی ملت و دولت:
فراهم آمدن امکان دخالت دول دیگر در ایران.

- ۲۶۰ مکاتیب ۱۷۳:۵، نصایح خفیه هیکل مبارک به احزاب
 لوح مبارک مندرج در انقلاب ایران ۴۲۳، دخالت
 دول متجاوره در ایران، تحقق انذار هیکل مبارک
 دراین مورد
- ۲۶۱ قد ظهر یوم المیعاد ۱۰۶، توصیف محمّد علی شاه و اشاره به
 توپ بستن مجلس توسط او
- فصل دوازدهم - بهائیان، از آغاز جنبش مشروطیت تا استبداد صغیر
مروری بر مضامین الواح در مورد تهمتهای وارده بر بهائیان از آغاز
 جنبش مشروطه تا استبداد صغیر
- ۲۷۶ مکاتیب عبدالبهاء ۱۸۰:۴ و ۷۲:۴، مانده آسمانی ۶۴:۵
 ملامت بهائیان به خاطر عدم شرکت در فعالیت های
 مشروطه طلبی
- ۲۷۷ مکاتیب عبدالبهاء ۱۳۷:۴، وارد آوردن تهمت طرفداری از استبداد
 به بهائیان.
- ۲۷۷ لوح مبارک مندرج در انقلاب ایران ۴۲۴ نسبت دادن هواخواهی
 دولت استبداد به بهائیان، از جانب یحیائی ها
- ۲۷۷ مانده آسمانی ۲۲۶:۵-۲۲۶ و لوح مبارک مندرج در انقلاب ایران
 ۴۲۴، تهمت های متضاد طرفداری از استبداد و از
 مشروطه، از جانب یحیایی ها و بهائیان.
- ۲۷۷ مانده آسمانی ۲۶:۵-۲۲۵، اعلامیه قبیح میرزا فضل الله نوری
 در این مورد که بهائیان جهت اثبات معجزه کتاب اقدس
 قصد تأسیس مشروطه دارند.
- برخی از فعالیت های سیاسی ازلیان بنا بر الواح مبارکه
- ۲۷۸ مانده آسمانی ۹:۲ و ۲۲۵:۵ فعالیت یحیائیه در امور سیاسیه
 و سیر فعالیت های آنها
- ۲۷۹ لوح مبارک مندرج در اسرارالاثار ۲۹۹:۴-۳۰۰، وعده سلطنت
 یحیائی ها به ظل السلطان

- ۲۷۹ مکاتیب عبدالبهاء ۴:۱۸۰، مانده آسمانی ۲:۹، فعالیت مشروطه
 طلبی ازلیان
رفتار بهائیان در جنبش مشروطه
- ۲۷۹ مکاتیب عبدالبهاء ۴:۱۳۶-۱۳۷ مکاتیب عبدالبهاء ۴:۱۷۹، ۷۲:۴،
 ۱۸۰ تذکر در مورد عدم مداخله در امور سیاسیه و
 گوش هوش فرا دادن بهائیان به این تذکر
- ۲۸۰ مانده آسمانی ۵:۲۲۴-۲۲۵، لوح مبارک در انقلاب ایران
 ۴۲۴ توصیه مبارک به بهائیان در مورد ضرورت
 رفع اتهام از خود در مقابل افتراات سیاسی یحیائی ها
- ۲۸۰ مکاتیب عبدالبهاء ۳:۴۵۵، ضرورت تذکر به شاهزاده مومن
 به امر مبارک در مداخله در امور سیاسیه
- ۲۸۱ قرن بدیع ۳:۲۵۹-۲۶۰، مشروطه طلب دانستن بهائیان،
 وسیله تضعیف مشروطه طلبی و بهاء آزار بهائیان.
- ۲۸۳ بدایع الاثار ۲:۱۹۶-۱۹۷، خواندن آیه کتاب مستطاب اقدس
 بر بالای منبر توسط مخالفین مشروطه، جهت اثبات
 اینکه بهائیان مشروطه طلباند
- فصل سیزدهم - استبداد صغیر
- ۲۸۹ مکاتیب عبدالبهاء ۳:۱۴۸، اشاره به آشوب واضطراب در
 تبریز در دوران استبدادصغیر.
- ۲۸۹ مکاتیب عبدالبهاء ۵:۱۷۵ مانده آسمانی ۵:۱۹۸ آزار وارده
 بر بهائیان در تبریز در دوران استبداد صغیر
- ۲۹۰ مانده آسمانی ۹:۳۲-۳۳، آزار بهائیان و فتوای قتل ایشان
 مکاتیب عبدالبهاء ۳:۱۴۸، آزار بهائیان و فتوای قتل ایشان
- ۲۹۰-۲۹۱ مانده آسمانی ۹:۹۳ مکاتیب عبدالبهاء ۵:۱۶۱ وضعیت
 موجود دراستبدادصغیر، تحقق پیش بینی هیکل مبارک در
 مورد ذلیل گشتن اعزه
- ۲۹۱ مانده آسمانی ۵:۶۴، بدایع الاثار ۱:۱۶۸، مانده آسمانی ۹:۹۸
 خونخواهی مطلوبان شرط استمرار ظفر

- ۲۹۲ مائده آسمانی ۹۳:۹، آزار وارده بر بهائیان در ایام استبداد صغیر
- ۲۹۲ مائده آسمانی ۱۳۶:۴ و ۶۵:۵ و مکاتیب عبدالبهاء ۱۶۱:۵،
تذکار به احباء در مورد عدم مداخله در امور سیاسیه
در جنبش مشروطه
- ۲۹۴ مکاتیب عبدالبهاء ۱۴۹:۴ و ۷۲:۴ نمونه استفاده از کلمه
"استقلال" برای معنی "استبداد" توسط حضرت عبدالبهاء
- فصل چهاردهم - از مشروطه دوم تا جنگ جهانی اول
- ۲۹۹ مائده آسمانی ۵: ۲۲۴، اشاره به اعتدالیون و انقلابیون
- ۳۰۰ مکاتیب عبدالبهاء ۲۸۷:۲ مائده آسمانی ۷۹:۵ توصیه
عضویت حضرات ایادی در مجلس
- ۳۰۱ مائده آسمانی ۲۲۴-۲۲۵ تهمت یحیائیهها به بهائیان در
خصوص طرفداری از احزاب مختلف
- ۳۰۱ مکاتیب عبدالبهاء ۱۸۱:۵، مخاصمات غرض کارانه و تشویش
افکار در ایران
- ۳۰۲ مکاتیب عبدالبهاء ۱۷۴:۵، ویرانی و فقدان امن و امان در ایران
- ۳۰۲ مکاتیب عبدالبهاء ۱۸۲:۵، اظهار امیدواری که "شخص بزرگوار"
موفق بر حسن انتظام امور ایران گردد.
- ۳۰۲ مکاتیب عبدالبهاء ۱۸۲-۱۸۳ اشاره به اشرار "بی حیا" و به
"صدری" که "بوم شوم" برای ایران بود
- ۳۰۳ لوح مبارک مندرج در کتاب حیات حضرت عبدالبهاء ۱۷۹
"حزب بی حیا" سبب ویرانی ایران
- ۳۰۳ مائده آسمانی ۲۲۶:۵، نفوذ نفوس مفتریه در رگ و ریشه احزاب
مختلفه
- ۳۰۴ بدایع الاثار ۱۹۶:۲-۱۹۷، ملاقات بهائیان با یکی از سران
ایران از قبل مرکز پیمان
- ۳۰۵ بدایع الاثار ۳۷۰:۲، بی نتیجه بودن تشکیل "دارالشوری" در ایران،
و توصیه هیکل مبارک در مورد عدم شرکت بهائیان در
این تشکیل

- ۳۰۵ مائده آسمانی ۲۵۵:۵، آزار وارده بر بهائیان، ۳۱۷ قصاص خون
مظلومین، شرط حصول تأیید
- ۳۰۵ مائده آسمانی ۱۲۹:۹-۱۳۰، پریشانی اوضاع مملکت، جزای عمل
ظالمان
- ۳۰۶ مکاتیب عبدالبهاء ۱۷۶:۵، پریشانی اوضاع مملکت، جزای عمل
ظالمان
- ۳۱۱ مکاتیب عبدالبهاء ۱۱۳:۳، شرکت یک ایرانی در انجمن
وحدت نژاد در نون و نسبت دادن او بعضی مضامین
اوبعضی مضامین الواح حضرت عبدالبهاء را بخود
- ۳۱۲ بدایع الآثار ۳۰۶:۲-۳۰۷، دخالت صدرالعلماء ازلی در
امور سیاسیه و محدودیت هایی که تحریک وی برای
بهائیان طهران به وجود می آورد
- فصل پانزدهم - گفتاری در دیدگاه حضرت عبدالبهاء راجع به
مشروطه ایران
- ۳۱۷ الواح ملوک ۱۳۳، تحسین جمال قدم از نهادن زمام مشاوره
به دست جمهور خلق
آیه کتاب مستطاب اقدس، اخبارجمالقدم ازحکم نمودن جمهور
ناس بر طهران
- ۳۱۷ مائده آسمانی ۹:۱، انقلاب ارض طاء
- ۳۱۸ مکاتیب عبدالبهاء ۵: ۱۸۱، پیشوایی علماء مذهبی در
مشروطه طلبی
- ۳۱۸ مکاتیب عبدالبهاء ۱۷۴:۵، شواهدتاریخی درمورد نتیجه
دخالت علما در امور سیاسیه
- ۳۱۸ مکاتیب عبدالبهاء ۱۷۳:۵، پیشوایی علماء مذهبی درمشروطه
و پیروی مردم ازایشان علت عدم اصغای نصیحت
حضرت عبدالبهاء
- ۳۱۸ بدایع الآثار ۱۰۵:۲، پیشوایان مشروطه طلبی، مانع آزادی
ومروج استبداد در خانه خود.

- ۳۱۸ بدایع الاثار ۱۰۵:۲، ترویج منافع شخصیه، مقصد محرکین
مشروطه طلبی
- ۳۱۹ بدایع الاثار ۱۰۴:۲-۱۰۵، ضرورت کسب استعدادترقی در تحت
قانون، پیش از ترویج مشروطه، عدم استعداد ایران برای
مشروطه در آن زمان ایجاد زمینه دخالت دیگران در ایران
- ۳۱۹ بدایع الاثار ۲۹:۲، ضرورت سعی در تبدیل اخلاق ملت و حصول
استعداد مشروطه
- ۳۱۹ بدایع الاثار ۱۱۰:۲، ازدست رفتن استقلال ایران
- ۳۱۹ بدایع الاثار ۱۰۵:۲ امید به نجات جسد متلاشی شده ایران
به قوه الهی
- ۳۲۰ مکاتیب عبدالبهاء ۷۶:۴، عاقبت پر روح و ریحان ایران
- فصل شانزدهم + جنگ جهانی اول تا صعود حضرت عبدالبهاء
قدظهر یوم المیعاد ۱۰۶، توصیف احمد شاه
- ۳۲۳ خطابه حضرت عبدالبهاء مندرج در مصابیح هدایت ۲:۴۲۳
اشاره به بلایا و رزایای وارده بر ایرانیان در این زمان
- ۳۲۴ مکاتیب عبدالبهاء ۴۳:۴-۴۴، وضع نابه سامان ایران، تشست و
اختلاف احزاب
- ۳۲۴ مکاتیب عبدالبهاء ۲۸۲:۳، اقدامات یحیایی هادر این زمان در ایران
- ۳۲۵ مکاتیب عبدالبهاء ۳۱۴:۳-۳۱۵، ملاقات جناب دریفوس با
مشاورالممالک، تقلید ایرانیان از اهل غرب، اشاره به
احوال نخبه وزراء و بزرگان ایران
- ۳۲۵ مکاتیب عبدالبهاء ۳۶:۷، تغییری مثبت در وضع فعالیت های
اجتماعی زنان در این زمان
- ۳۲۶ مکاتیب عبدالبهاء ۳۷۳:۳-۳۷۴، ویرانی ایران و درهم بودن امور
سیاسی آن
- ۳۲۶ مانده آسمانی ۲۶۳:۵، امورات واقعه در ایران سبب تنبه
- ۳۲۷ لوح مبارک مندرج در کتاب حیات حضرت عبدالبهاء ۳۰۹،
لوح مبارک خطاب به قوام السلطنه رئیس الوزراء در

مورد مدرسه وحدت بشر

فصل هفدهم - سالهای زوال قاجاریه

آشوب و التهاب کلی در کشور

- ۳۳۴ توقیعات مبارکه ۵۷:۱ و ۴:۳ توقیعات مبارکه ۸۸:۱ آشوب و
انقلاب و هرج و مرج در ایران
- ۳۳۴ توقیعات مبارکه ۲۱۰:۱ آشفتگی وضع سیاسی - اجتماعی ایران

احزاب سیاسی

- ۳۳۴ توقیعات مبارکه ۱۶۴:۱، احزاب سیاسی، افکار مقتبس از غرب
- ۳۳۵ توقیعات مبارکه ۲۰۵:۱، دوری اهل بها از احزاب مختلفه سیاسی
موجود در ایران

آزاربهایان

- ۳۳۵ توقیعات مبارکه ۴:۳ مانده آسمانی ۲۰:۶، تعنی اعدا بر بهائیان
- ۳۳۵ توقیعات مبارکه ۱۰:۳، حکومت و مجازات اعداء
- ۳۳۵ توقیعات مبارکه ۱۶:۳، لزوم دادخواهی از رئیس دولت در صورت
دوام ستمکاری
- ۳۳۶ توقیعات مبارکه ۲۱۲:۱، ضرب و شکنجه جوانان جدیدالاقبال
- ۳۳۶ توقیعات مبارکه ۱۲۱، ۱۳۷، ۱۷۶، ضرورت رعایت
حجاب نسوان
- ۳۳۶ توقیعات مبارکه ۱۲۱:۱، بروز آثار حریت مفرطه و تغییر افکار
نفوس

زوال قدرت علماء

- ۳۳۶ قرن بدیع ۳:۳۳۷ لوح قرن ۱۷۷-۱۷۸، تحقق انذار حضرت
عبدالبهاء در مورد زوال قدرت علماء دین
- ۳۳۷ قد ظهر یوم المیعاد ۱۴۰-۱۴۱، تحقق انذار حضرت عبدالبهاء
در مورد زوال قدرت علماء دین

- ۳۳۸ نظم جهانی بهائی ۱۱۶، تحقیر و تذلیل رهبران مذهبی
 ۳۳۸ قد ظهر یوم المیعاد ۱۴۳، تضعیف علماء

آخرین پادشاه قاجار

- ۳۳۹ قد ظهر یوم المیعاد ۱۰۶، اوضاعی که به عزل محمد شاه و
 انقراض قاجاریه منجر شد.
 ۳۳۹ قرن بدیع ۲:۴۳۴ عدم کفایت احمد شاه

توصیفات حضرت ولی امرالله از سلسله قاجار

- ۳۳۹-۳۴۰ قد ظهر یوم المیعاد ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۷، نظم جهانی بهائی
 ۱۱۶-۱۱۷، سقوط قاجار، برداشته شدن مانعی دیگر
 از سر راه پیشرفت امر مبارک

اندیشه و فکر

- ۳۴۵-۳۴۶ مکاتیب عبدالبهاء ۳:۳۴۸-۳۴۹ و ۲:۱۷۱ و ۸:۲۱۴ و
 ۱۶۴:۶ غفلت ایرانیان از ظهور و مقایسه این مطلب
 با توجه سایرملل به امرالله
 ۳۴۶ مانده آسمانی ۵:۷۴، ایمان نفوس بسیار که خوف از شهرت
 دارند
 ۳۴۶ مکاتیب عبدالبهاء ۴:۱۳۹، ضرورت مکتوم داشتن نام بزرگانی
 که ایمان می آورند.
 ۳۴۶ مکاتیب عبدالبهاء ۱:۳۷۴-۳۷۵، مادیون ایران
 ۳۴۷ اقتدارات ۲۸۳، تنبلی و کسالت دراویش و عدم اقبال ایشان
 به امر
 ۳۴۷ تذکرة الوفا ۶۳-۱۴۲، توصیفی از دراویش

آداب و رسوم، مراسم مذهبی

- ۳۴۷ مانده آسمانی ۴:۱۶-آداب و رسوم ازدواج، نوحه و ندبه بر
 مظلومیت سیدالشهداء

- ۳۴۸ لوح رئیس، دریای دانش ۴۸، اراده تزویج والد جمال قدم برای یکی از اخوان ایشان.
- ۳۴۸ لوح شیخ ۱۲۶، خواستگاری و قرار ازدواج از صغر سن
- ۳۴۸ لوح مبارک حضرت عبدالبهاء مندرج در کتاب حیات حضرت عبدالبهاء ۳۰ خواستگاری و قرار ازدواج از صغر سن
- ۳۴۸ لوح رئیس، دریای دانش ۴۸، عید نوروز عادت اهل طهران به هفت شبانه روز برگزاری جشن عروسی
- ۳۴۸ نطق حضرت عبدالبهاء مندرج در ایام تسعه ۳۴۷-۳۴۸ کیفیت برگزاری مراسم عید نوروز در ایران عهد قاجار

تعلیم و تربیت

- ۳۴۹ کتاب بدیع ۵۲، اشاره به وضع مدارس علمیه
- ۳۴۹ مکاتیب عبدالبهاء ۲۵:۴، تغییری در وضع تعلیم و تربیت زنان ایران نسبت به قرن قبل
- ۳۵۰ مکاتیب عبدالبهاء ۱۴۳:۴، وضع محصلین ایرانی در دیار غرب
- ۳۵۰ بدایع الاثار ۱۴۶:۲، بی ثمر بودن علمی که درغرب تحصیل شده در ایران
- ۳۵۰ مکاتیب عبدالبهاء ۴۵۸:۳، تأثیر معلمانی که به ایران آمده اند، در افکار جوانان

زنان

- ۳۵۱ مکاتیب عبدالبهاء ۳۶:۷، تغییری در جهت مثبت در وضعیت زنان
- ۳۵۱ مکاتیب عبدالبهاء ۲۵:۴، تغییری در جهت مثبت در وضعیت زنان
- ۳۵۱ مکاتیب عبدالبهاء ۹۳:۷ (همچنین مندرج در مائده آسمانی
- ۳۵۱ ۲۹۳:۵) عزتی که در این دور برای اماء الرحمن ممکن شده است
- ۳۵۱ قرن بدیع ۳۲۸:۱، طرز تلقی علماء شیعه از مقام نسوان
- ۳۵۲ حریق مختوم ۱۳۱:۲، اشاراتی در مورد صیغه یا ازدواج موقت
- ۳۵۲ قد ظهر یوم المیعاد ۱۴۶، اشاراتی در مورد صیغه یا ازدواج موقت

بهداشت

- ۳۵۲ مائده آسمانی ۳۳، ۳۲:۵، وضع حمام های ایران
 ۳۵۲ مکاتیب عبدالبهاء ۱۴۹:۶، ممانعت از ورود بهائیان به حمام
 ۳۵۲ مائده آسمانی ۸۷-۸۶:۹، شیوع وبا در ایران

رشوه و رشوه خواری

- ۳۵۳ مائده آسمانی ۳۲:۵ اشاره ای طنز آلود به رواج رشوه

هنر

- ۳۵۳ لوح رئیس دریای دانش ۴۸-۵۰، ذکری از خیمه شب بازی

برای تحقیقات بعدی

- ۳۶۸ مائده آسمانی ۳۴:۴ (اقتدارات ۳۱۸) اشاره به "انقلاب و اختلاف" ایران
 ۳۶۸ مائده آسمانی ۹۶:۲، عدالت حکومت در حق احبا، مشوش بودن افکار حکومت
 ۳۶۸ مکاتیب عبدالبهاء ۳۸۹:۱-۳۹۰، تذکر به احبا در کناره جوئی از اهل فساد فتنه جوانی که به ظاهر آرزوی حریت نمایند و در باطن مقصد دیگر دارند.
 ۳۶۸ مکاتیب عبدالبهاء ۲۰۹:۲، مهربانی و دادپروری اعلیحضرت شهریاری
 ۳۶۹ مکاتیب عبدالبهاء ۶۶:۴-۶۷ رعیت پروری پادشاه و خیرخواهی صدراعظم
 ۳۶۹ مکاتیب عبدالبهاء ۹۱:۶-۹۲، مهربانی شهریاری و رعیت پروری حضرت صدارت پناهی
 ۳۶۹ مکاتیب عبدالبهاء ۱۹۷:۶-۱۹۸، سؤال احبا از حضرت عبدالبهاء در مورد دستور حکومت، عدالت پادشاه
 ۳۶۹ مکاتیب عبدالبهاء ۱۹۴:۶، تهمتی که قمیص ایران را ملوث نمود

فهرست مراجع

آثار مبارکه:

- حضرت بهاء‌الله. آثار قلم اعلیٰ، جلد اول، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۰ بدیع
- — — آثار قلم اعلیٰ، جلد چهارم، طهران: مؤسسه مطبوعات امری ۱۳۳ بدیع
- — — آثار قلم اعلیٰ، جلد هفتم، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۳۴ بدیع
- — — اشراقات، محل نشر؟ ناشر؟ سال؟
- — — الواح نازله خطاب به ملوک و روسای ارض، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۴ بدیع
- — — دریای دانش، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۳۳ بدیع
- — — کتاب بدیع در جواب اسئله قاضی، محل نشر؟ ناشر؟ سال؟
- — — لوح مبارک سلطان ایران، با اعراب گذاری و لغتنامه به تنظیم عزیزالله سلیمانی اردکانی طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع
- — — لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی معروف به نجفی، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۹ بدیع
- — — مائده آسمانی، جلد چهارم، مؤلف، عبدالحمید اشراق خاوری، طهران: مؤسسه مطبوعات امری ۱۲۹ بدیع
- — — مائده آسمانی، جلد هشتم. مؤلف، عبدالحمید اشراق خاوری. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۹ بدیع
- — — مجموعه الواح مبارکه، مصر (قاهره) مطبعه سعاده، ۱۳۳۸ ه. ق = ۱۹۲۲م
- — — مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاء‌الله عکسبرداری شده از روی خط علی اشرف لاهیجانی (عندلیب) طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۳۲ بدیع

- — — نبذة من تعاليم حضرة بهاء الله، مصر (قااهرة)، ۱۳۴۳ هـ. ق
 حضرت عبدالبهاء. تذكرة الوفا في ترجمة حياة قدماء الاحياء،
 حيفا مطبعة _ العباسيه، ۱۳۴۳ هـ. ق
- — — رساله سياسيه، طهران: محمد لبيب، سنه ۹۱ (هـ. ش؟)
- — — الرسالة المدنيه مصر(?) مطبعة كردستان العلميه، ۱۳۲۹ هـ. ق
- — — مانده آسماني، جلد پنجم. مؤلف، عبدالحميد اشراق خاوري طهران:
 مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۹ بدیع
- — — مانده آسماني، جلد نهم. مؤلف، عبدالحميد اشراق خاوري.
 طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۹ بدیع
- — — مقاله شخصی سیاح، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری،
 ۱۱۹ بدیع
- — — مکاتیب عبدالبهاء، جلد اول، محل نشر؟ ناشر؟ سال؟
- — — مکاتیب عبدالبهاء، جلد دوم، مصر: مطبعة كردستان العلميه،
 ۱۳۳۰ هـ. ق
- — — مکاتیب عبدالبهاء، جلد سوم، مصر: ۱۳۴۰ هـ. ق = ۱۹۲۱ م
- — — مکاتیب عبدالبهاء، جلد چهارم، طهران: مؤسسه مطبوعات امری،
 ۱۲۱ بدیع
- — — مکاتیب عبدالبهاء، جلد پنجم، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات
 امری، ۱۳۲ بدیع
- — — مکاتیب عبدالبهاء، جلد ششم، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات
 امری، ۱۳۳ بدیع
- — — مکاتیب عبدالبهاء، جلد هفتم، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات
 امری، ۱۳۴ بدیع
- — — مکاتیب عبدالبهاء، جلد هشتم، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات
 امری، ۱۳۴ بدیع
- — — حضرت ولی امرالله، توقيعات مبارکه ۱۹۲۲-۱۹۱۶ جلد اول، طهران:
 مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۹ بدیع
- — — توقيعات مبارکه ۱۹۳۹-۱۹۲۷ جلد دوم، طهران: مؤسسه
 ملی مطبوعات امری ۱۲۹ بدیع

- — — توقیعات مبارکه ۱۹۴۸-۱۹۲۲ جلد سوم، طهران:
- مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۳۰ بدیع
- — — توقیعات مبارکه لوح قرن احبای شرق نوروز ۱۰۱ بدیع.
- طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۳ بدیع
- — — قد ظهر یوم المیعاد. ترجمه؟ طهران: لجنه ملی نشر آثار
- امری ۱۰۴ بدیع
- — — کتاب قرن بدیع "نوروز ۱۰۱" قسمت اول ترجمه نصرالله
- مودت. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۴ بدیع
- — — کتاب قرن بدیع "نوروز ۱۰۱" قسمت دوم ترجمه نصرالله
- مودت. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری
- — — کتاب قرن بدیع "نوروز ۱۰۱" قسمت سوم. ترجمه نصرالله
- مودت. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۲ بدیع
- — — مائده آسمانی، جلد سوم. مؤلف، عبدالحمید اشراق خاوری.
- طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۹ بدیع.
- — — مائده آسمانی. جلد ششم. مؤلف، عبدالحمید اشراق خاوری
- طهران: مؤسسه ملی مطبوعات
- — — نظم جهانی بهائی. ترجمه و اقتباس هوشمند فتح اعظم
- کانادا: مؤسسه معارف بهائی به فارسی ۱۹۸۹

سایر منابع

- آدمیت، فریدون. اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار، چاپ
- دوم، طهران: انتشارات خوارزمی ۲۵۳۶ شاهنشاهی (=۱۳۵۶ ش)
- — — امیرکبیر و ایران. چاپ پنجم. طهران: انتشارات خوارزمی، ۲۵۳۵
- شاهنشاهی (=۱۳۵۵ ش)
- — — و هما ناطق. افکار اجتماعی و سیاسی اقتصادی در آثار منتشر
- نشده دوران قاجار طهران: انتشارات آگاه ۱۳۵۶
- آواره (عبدالحسین آیتی). الکواکب الدریه فی مآثر البهائیه. دو جلد.
- مصر: ۱۳۴۲ ق
- آوری، پیتر. تاریخ معاصر ایران از تأسیس تا انقراض سلسله قاجاریه.

- ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. چاپ دوم طهران: انتشارات؟
(چاپخانه حیدری)، ۱۳۶۹
- آرین پور، یحیی. از صبا تا نیما تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی. چاپ
چهارم: دوجلد. طهران: کتابهای جیبی با همکاری فرانکلین
۲۵۳۵ (=۱۳۵۵ش)
- اشراق خاوری، عبدالحمید. مؤلف ایام تسعه نشر پنجم، طهران: مؤسسه
ملی مطبوعات امری ۱۲۹ بدیع
- — — رحیق مختوم دو جلد. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری.
۱۳۰ و ۱۳۱
- — — گنج شایگان، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع
- — — محاضرات، دو جلد طهران: مؤسسه مطبوعات امری. ۱۲۰ و
۱۲۱ بدیع
- — — نورین نیرین. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۳ بدیع
- اعتماد السلطنه، محمد حسن خان (صنیع الدوله) صدرالتواریخ به
تصحیح و تحشیه محمد مشیری. چاپ دوم طهران: انتشارات
روزبهان، ۱۳۵۷
- اکبری، محمدعلی. "ویژگیهای ساختار قدرت در ایران دوره اول قاجار" نامه
فرهنگ. سال دوم شماره ۴، ۱۳۷۱
- الگار، حامد. نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت — دین و دولت
در ایران: نقش علماء در دوره قاجاریه ترجمه ابوالقاسم
سری. طهران: انتشارات توس، ۱۳۵۶
- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری سوم ،
شش جلد. طهران: زوار، ۱۳۶۳ مجلدات اول، دوم و سوم.
براون، ادوارد. انقلاب ایران. چاپ دوم. ترجمه و حواشی از احمد پژوه.
طهران: انتشارات معرفت، ۱۳۳۸
- بنانی، امین ، "آثار حضرت عبدالبهاء" آهنگ بدیع سال سی و دوم شماره
۴۳۴ و ۱۳۴ بدیع صفحات ۳۲ تا ۴۱
- بهار، محمد تقی (ملک الشعراء). تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران
انقراض قاجاریه. چاپ چهارم. جلد اول، طهران: انتشارات
امیرکبیر، ۱۳۷۱

- — — تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران انقراض قاجاریه.
چاپ دوم جلد دوم. طهران: انتشارات امیرکبیر ۱۳۷۱
"بیاد دکتر داوی". پیام بهائی. سال شانزدهم شماره ، ۱۸۰
۱۳۷۳ ش (۱۵۱ بدیع) صفحات ۳۶-۴۲
بیضائی ، بهرام. "خیمه شب بازی در ایران" مجله آرش. اردیبهشت ۱۳۴۱
. صفحات ۲۵ تا ۴۳ .
- خان ملک ساسانی، احمد. سیاستگران دوره قاجار دو جلد. طهران:
انتشارات هدایت با همکاری انتشارات بابک. ۱۳۳۸ و ۱۳۴۶ ش
دولت آبادی، یحیی. حیات یحیی. چاپ چهارم. جلد سوم .
طهران: انتشارات فردوسی.
- — — تاریخ عصر حاضر یا حیات یحیی. طهران: از انتشارات
کتابفروشی سینا ۱۳۳۱
راوندی، مرتضی. تاریخ اجتماعی ایران. چاپ دوم. جلد چهارم. قسمت اول
طهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۷
— — — تاریخ اجتماعی ایران. جلد چهارم. قسمت دوم طهران: مؤسسه
انتشارات امیر کبیر ۱۳۵۹
- رضوانی، هما. لویح شیخ فضل الله نوری طهران: نشر تاریخ ایران ۱۳۶۲
زرقانی، محمود. بدایع الاثار. دو جلد هند (بمبئی) کرومی پرس،
۱۳۴۰ ق = ۱۹۲۱
- سعید سیرجانی، علی اکبر، مؤلف. وقایع اتفاقیه. طهران: انتشارات نوین
۱۳۶۲
- سفیدوش، سیاوش. یاردیرین. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری.
سلیمانی، عزیزالله. مصابیح هدایت جلد اول. طهران: مؤسسه ملی
مطبوعات امری ۱۰۹ بدیع
- — — مصابیح هدایت نشر دوم. جلد دوم . طهران: مؤسسه ملی
مطبوعات امری ۱۲۱ بدیع
- — — مصابیح هدایت. نشر دوم. جلد سوم. طهران: مؤسسه ملی
مطبوعات امری ۱۲۱ بدیع
- — — مصابیح هدایت . جلد ششم. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات

امری ۱۲۵ بدیع

— — — مصایح هدایت. جلد هفتم. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات

امری ۱۲۹ بدیع

سیاح محلاتی، محمد علی. خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت.

به کوشش حمید سیاح و به تصحیح سیف الله گلکار. چاپ

سوم. طهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۹

سیفی قمی تفرشی، مرتضی. نظم و نظمیہ در دوره قاجاریہ. طهران:

انتشارات یساوولی فرهنگسرا، ۱۳۶۲.

عاقلی، باقر. روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی. چاپ

چهارم. طهران: نشر گفتار، ۱۳۷۶

علاقبند، محمد (حاج آقا). تاریخ مشروطیت. طهران: لجنه ملی محفظه

آثار و آرشو امر ۱۳۲ بدیع

علائی، عبدالعلی. مؤسسه ایادی امراالله. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات

امری، ۱۳۰ بدیع

فاضل مازندرانی، اسدالله. اسرارالاثار. پنج جلد. طهران: مؤسسه ملی

مطبوعات امری ۱۲۹.۱۲۴ بدیع (مجلدات اول، سوم و چهارم)

— — — کتاب ظهورالحق. جلد سوم. محل نشر؟ ناشر؟ سال؟— — — تاریخ ظهورالحق. جلد هشتم، قسمت اول. طهران: مؤسسه ملی

مطبوعات امری ۱۳۱ بدیع

فلور، ویلم. جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار. مترجم:

ابوالقاسم سرّی دو جلد طهران: انتشارات توس، ۱۳۶۵

فوریه (دکتر). سه سال در دربار ایران خاطرات دکتر فوریه پزشک ویژهناصرالدینشاه قاجار. ترجمه عباس اقبال آشتیانی. به کوشش

همایون شهیدی پور. طهران: دنیای کتاب ۱۳۶۸

فیضی، محمدعلی. حضرت بهاءالله. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات

امری، ۱۲۵ بدیع

— — — حضرت نقطه اولی. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲

بدیع

— — — حیات حضرت عبدالبهاء و حوادث دوره میثاق. طهران: مؤسسه

ملی مطبوعات امری ۱۲۸ بدیع.

کاظم زاده. فیروز. روس وانگلیس در ایران ۱۸۶۴-۱۹۱۴ پژوهشی درباره
امپریالیسم ترجمه منوچهر امیری. طهران: انتشارات فرانکلین،
۱۳۵۴

کرزن، جرج. ن. ایران و قضیه ایران ترجمه خ. وحید مازندرانی. چاپ دوم
دو جلد، طهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲
کسروی تبریزی، احمد. تاریخ مشروطه ایران. چاپ سیزدهم.

طهران: انتشارات امیرکبیر ۲۵۳۶ (=۱۳۵۶ش)
کشور مقدس ایران (مجموعه‌ای از نصوص مبارکه در باره ایران)
محل نشر؟ ناشر؟ سال؟

کلپایگانی، ابوالفضائل. رسائل و رقايم. مؤلف روح الله مهرباخانی. طهران:
مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۳۴

— — — کتاب الفرائد. مصر: مطبعه هندی. سال انتشار؟

لوی، حبیب. تاریخ یهود ایران طهران: انتشارات بروخیم، ۱۳۳۹ش

مستوفی، عبدالله. شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی واداری دوره

قاجاریه. چاپ سوم. سه جلد. طهران: زوآر ۱۳۶۰

محمد حسینی، نصرت الله. "شمس الوزراء منوچهرخان معتمدالدوله" آهنگ

بدیع سال ۲۴ (۱۲۶ بدیع = ۱۳۴۸ش)، شماره ۵ و ۶، صفحات

۲۳۵ تا ۱۴۰

محمودی، هوشنگ. یادداشت‌هایی در باره حضرت عبدالبهاء دو جلد.

طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۳۰ بدیع.

محیط مافی، هاشم. مقدمات مشروطیت. به کوشش مجید تفرشی

و جواد جان فدا. طهران: انتشارات فردوسی، ۱۳۶۳

مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران. شش جلد. طهران: نشر ناشر،

۱۳۶۲ — مجلدات سوم، پنجم و ششم

"معرفی کتاب رساله مدنیه و مساله تجدد در خاورمیانه" پیام بهائی

شماره ۱۷۶ (ژوئیه ۱۹۹۴) صفحات ۳ تا ۳۹

ملک خسروی، محمدعلی. "قریه کوچ حصارملک حضرت بهاء الله" آهنگ

بدیع. سال ۲۶ شماره ۵ و ۴ صفحات ۳۶ تا ۴۰

مؤید، حشمت. "مناظره ابوالفضائل با فرهاد میرزا معتمدالدوله" پیام بهائی شماره دی و بهمن ۱۳۶۸ شهرالشرف، شهرالسلطان ۱۴۶. صفحات ۴۹ تا ۵۹

مهرابخانی، روح الله. شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۳۱ بدیع
ناظم الاسلام کرمانی، محمد. تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی. چاپ چهارم دو بخش. طهران: انتشارات نوین و انتشارات آگاه ۱۳۶۲

نفیسی، سعید. تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، نشر نهم ج ۱ و ۲ طهران: بنیاد ۱۳۷۲.
نواب صفا، اسماعیل. شرح حال فرهاد میرزا معتمدالدوله. طهران: زوار، ۱۳۶۶

ویلس، چارلز جیمز. تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه. مترجم: سید عبدالله به کوشش جمشید دودانگه و مهرداد نیکنام. طهران: انتشارات زرین ۱۳۶۳

"یادداشت‌هایی در باره حیات و خدمات ایادی امرالله جناب میرزا محمد تقی معروف به ابن ابهر" (۴) آهنگ بدیع. سال ۲۵، ۱۲۷ بدیع. شماره ۷ و ۸، صفحات ۱۸۶ تا ۱۹۲.

مراجع غیر فارسی

Baha'u'llah- Epsitile to the son of the Wolf. Trans. Shoghi Effendi- 6 th. ed. Wilmette, illinoise: Baha'i publishing Trust, 1979.

Shoghi Effendi. God Passes By. 7th. ed. Wilmette, Illinoise: Baha'i Publishing Trust, 1974.

Shoghi Effendi. The Promised Day Is Come. 2 nd Indian ed. New Delhi, India: Baha,i Publishing trust, 1976

Shogi Effendi: the World Order of Baha'u'llah. New York: Baha,i publishing committee, 1938.

فهرست اعلام

- آ
- آبادیه، ۲۵۱
- آبادیه ای، میرزا اشرف، ۱۶۰، ۱۸۵
- آبادیه ای، میرزا قابل، ۲۵۱
- آدمیت، فریدون، ۷۶، ۷۷، ۱۸۱
- آذربایجلن، ۳۱، ۳۲، ۴۹، ۶۶، ۶۸، ۲۳۵، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۱۳، ۳۳۰
- آرین پور، یحیی، ۱۹۶، ۱۹۸
- آقا خان نوری، میرزا، ر.ک: نوری، میرزا آقا خان
- آقاسی، حاجی میرزا(ملا عباس ماکویی)، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۵۵، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۷، ۹۸، ۱۱۷، ۲۶۵
- آقا محمد خان قاجار، ۲۵، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۱۰۰، ۳۴۴
- آکسفورد، ۳۱۴
- آلمان، ۳۲۸
- آواره(عبدالحسین آیتی) ۱۹۵، ۲۵۲، ۲۸۶، ۲۹۵، ۳۲۸
- آوری، پیتر، ۱۲۸، ۱۹۰، ۱۹۷، ۲۱۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۳۲۱
- اباصلت، خواجه، ۵۳
- اتابک اعظم، میرزا علی اصغر خان، ر.ک امین السلطان
- ابراهیم، آقا میرزا، ۲۴۸
- ابراهیم، سید، ۲۴۱، ۲۴۶
- ابن ابهر، ۱۸۶، ۲۵۱
- ابن الذئب، ر.ک: نجفی، شیخ محمد تقی
- ابن بابویه، ۲۵۷
- ابوالفضائل، جناب ابوالفضل، رجوع کنید: گلپایگانی، جناب ابوالفضائل
- اتفاق و ترقی(حزب)، ۳۲۹
- اجتماعیون، اعتدالیون(حزب) ر.ک: اعتدالیون (حزب)
- احمد شاه قاجار، ۲۹۳، ۳۱۱، ۳۲۳، ۳۳۱، ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۴
- اختر(جریده)، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۹۴، ۱۹۶
- ادرنه، ۹۱، ۹۲، ۱۶۷
- ادیب، میرزا محمد حسین، ر.ک: ذکاءالملک
- اردبیل، ۲۱۵، ۲۳۳
- اردکانی(جناب حاجی عبدالحسن امین) ر.ک: امین (جناب حاجی

- ابوالحسن اردکانی)
 ارزنة الروم، ۷۷
 ارمنستان، ۳۰۹
 اروپا، ۲۱۷، ۲۳۱
 ازل، ر.ک: یحیی
 ازلیان، ر.ک: یحیایی ها
 اسدآبادی، سید جمال الدین، ر.ک:
 افغانی، سیدجمال الدین
 اسرار الآثار (کتاب)، ۹۶
 اسلامبول، ۸۹، ۹۱، ۱۶۴، ۱۶۷،
 ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۰، ۱۷۳، ۱۷۲،
 ۱۹۶، ۳۱۱، ۳۳۰
 اسم الله (سید مهدی دهجی) ر.ک:
 دهجی، سید مهدی (اسم الله)
 اشراقات (کتاب مجموعه الواح)، ۱۴۵
 ۱۷۴
 اشراق خاوری، عبدالحمید، ۵۲، ۹۶
 ۱۵۳، ۱۳۳، ۳۱۵، ۲۹۵، ۱۸۴
 اشرف آباده ای، میرزا، ر.ک:
 آباده ای، میرزا اشرف
 اصبحی، خولی، ۲۳۳
 اصطهباناتی، سید جعفر، ۲۹۷
 اصفهان، ۴۶، ۵۵، ۷۲، ۷۵، ۱۳۳،
 ۲۳۱، ۲۲۵، ۲۱۷، ۱۹۴، ۱۸۷، ۱۸۵،
 ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۵،
 ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۸۵،
- ۲۹۱، ۲۸۶، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۱۱،
 ۳۶۲، ۳۴۳، ۳۱۵
 اصفهانی، میرزا محمد حسن
 محبوب الشهداء (۱۳۶، ۱۳۸،
 ۱۴۰، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵،
 ۳۶۲
 اصفهانی، حاجی سید محمد (سید
 محمد بن علی طباطبائی
 معروف به سید مجاهد)، ۲۶،
 ۳۳، ۳۴
 اصفهانی، میرزا محمد حسین
 (سلطان الشهداء)، ۱۳۶، ۱۳۷،
 ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۲،
 ۱۸۵، ۳۶۲
 اصفهانی، حاج میرزا حیدر علی،
 ۱۰۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۸۲، ۲۲۱،
 ۲۳۶، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱
 اعتدالیون (حزب) = اجتماعيون
 اعتدالیون، ۲۶۸، ۲۹۹، ۳۰۰،
 ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰،
 ۳۲۸
 اعتماد السلطنة (محمد حسن خان ضیع
 الدوله)، ۶۷، ۷۹، ۱۳۱، ۱۸۱،
 ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۳
 اعلی، حضرت (سید علی محمد باب
 شیرازی)، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۶

۲۵۲، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۷۰، ۲۷۱،

۳۰۲

امیر کبیر، میرزا تقی خان (وزیر

نظام)، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۷، ۵۹،

۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۹۸، ۱۲۳،

۳۵۴

امین، جناب حاجی ابوالحسن

اردکانی، ۱۶۱، ۱۸۶، ۲۱۵،

۲۳۴، ۳۲۱، ۳۲۶

امین، جناب، ۳۲۶، ۳۲۱

امین السلطان، میرزا علی اصغر

خان (اتابک اعظم)، ۱۹۱، ۱۹۵،

۱۹۷، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷

، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۱،

، ۲۳۱، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴،

۲۳۶، ۲۳۷

امین الملک، فرّخ خان، ۶۴

اندیشه ترقی (کتاب)، ۱۲۹، ۱۳۱

انزلی، ۱۸۰

انصاری، میرزا سعید خان (میرزا

محمد سعید عشقلی، مؤتمن

الملک)، ۹۸، ۹۹، ۳۵۴

انصاری، علی قلی خان، ر.ک:

مشاور الممالک

انقلاب ایران (کتاب)، ۲۲۰، ۲۵۹،

۲۶۴، ۲۷۷

، ۵۰، ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۳،

۸۰، ۹۸، ۲۰۹، ۲۷۷، ۲۸۲

افریقا، ۱۰۱

افشار (عالیشاه)، ۳۱

افشار (نادرشاه)، ۳۱،

افغانستان

افغانی، سید جمال الدین، ۱۵۷،

۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۲،

۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۸۸،

۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳،

۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۰۸،

۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۵،

۲۶۳،

افغان، میرزا حبیب الله، ۶۳

افغان، میرزا سید حسن، ۱۷۴

افریقا، ۱۰۱

افندی، جمال، ر.ک: تنکابنی، سلیمان

خان

اقتدارات (کتاب مجموعه الواح)،

۱۷۴

اقدس (کتاب)، ۱۷۱، ۲۷۷، ۲۸۳،

۳۱۷

اکبری، محمد علی، ۲۲۹، ۲۳۰،

الله یار، حاجی، ۸۰

الگار، حامد، ۳۰۷، ۳۲۱

امریکا، ۱۹۰، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۰،

۲۶۴ ، ۲۸۳ ، ۳۰۱ ، ۳۰۵ ، ۳۱۸

، ۳۲۰ ، ۳۳۴ ، ۳۵۷ ، ۳۵۸

ایروان، ۳۲، ۶۹

ب

بهاء الله، حضرت (جمال قدم، جمال

مبارک، جمال اقدس ابهی) -

نظریا اشاره هیکل مبارک راجع

به: حاجی سید محمد و جنگ دوم

ایران و روس ۲۶ وضع ایرانیان

معاصر زمان ظهور ۳۸، محمد

شاه ۴۱، ۴۳، قائم مقام فراهانی

۴۲، ۴۳،

میرزا آقا خان نوری ۵۴،

انکار علماء ۵۵، وضع سیاه چال

۶۱، کاربرد از سفارت ایران در

عثمانی ۸۶، دور گشتن هیکل

مبارک از بغداد ۸۸، کیفیت

سلوک مشیر الدوله در اسلامبول

۸۹، امین بودن مشیر الدوله در

خدمت ایران ۱۱۹، نقش شاه و

علماء در شهادت سلطان الشهداء

۱۳۶، خطرات محتمل برای احبا

در حدود سال ۱۳۰۰ ه.ق. ۱۳۹،

وقایع سال ۱۳۰۰ ۱۴۴، ۱۴۶

، ۱۴۸، مصادره اموال امرا

انقلابیون (حزب) = دمکرات عامیون،

۲۶۸ ، ۲۹۹ ، ۳۰۰ ، ۳۰۱ ، ۳۰۷

، ۳۰۸ ، ۳۰۹ ، ۳۱۰ ، ۳۲۸ ، ۳۲۹

انزلی، ۱۸۰

انگلستان ، ۳۲ ، ۷۱ ، ۱۸۷ ، ۱۹۳ ،

۲۳۳ ، ۲۴۸ ، ۲۵۲ ، ۲۵۳ ، ۲۵۷ ،

۲۶۰ ، ۲۶۵ ، ۲۶۶ ، ۲۶۷ ، ۲۶۸ ،

۲۹۳ ، ۲۹۹ ، ۳۰۲ ، ۳۱۰ ، ۳۱۳ ،

۳۲۸ ، ۳۲۹

ایادی، ملا علی اکبر شه میرزادی،

۱۴۳ ، ۱۴۸ ، ۱۶۱ ، ۱۸۶ ، ۲۱۵ ،

۲۳۴ ، ۲۵۸

ایتالیا، ۱۸۱

ایران، ۲۶ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۴ ، ۴۰ ، ۶۳

، ۹۱ ، ۱۶۵ ، ۱۶۷ ، ۱۸۷ ، ۱۸۹ ،

۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۲۲۴ ،

۲۳۴ ، ۲۳۹ ، ۲۴۰ ، ۲۵۰ ، ۲۶۰ ،

۲۷۳ ، ۲۶۷ ، ۲۸۱ ، ۳۰۱ ، ۳۰۲ ،

۳۰۳ ، ۳۰۴ ، ۳۱۰ ، ۳۰۵ ، ۳۱۱ ،

۳۱۵ ، ۳۱۷ ، ۳۱۹ ، ۳۲۰ ، ۳۲۳ ،

۳۲۵ ، ۳۲۶ ، ۳۲۸ ، ۳۳۷ ، ۳۴۶ ،

۳۴۸ ، ۳۶۹ ، ۳۵۲

ایران و قضیه ایران (کتاب) ۱۳۰،

۲۲۳

ایرانیان، ۲۵ ، ۳۰ ، ۴۰ ، ۶۳ ، ۹۴ ،

۱۱۳ ، ۱۶۵ ، ۱۶۶ ، ۱۸۹ ، ۲۲۲ ،

- توسط شاه ۱۵۰، شقاوت و نفاق
 ظل السلطان ۱۵۸، ۱۵۹، دستگیری
 های سال ۱۳۰۸ ق ۱۶۲-۱۶۰،
 تغییر نحوه رفتار ناصر الدین شاه
 نسبت به بهائیان ۱۶۴-۱۶۳، تقابل
 حکومت و علماء ۱۶۵، وشع ایران
 در حوالی سال ۱۳۰۸ ۱۶۷-۱۶۵
 سید جمال الدین افغانی و
 طرفدارانش ۱۷۲-۱۷۰، ۱۶۸،
 جراید فارسی زبان ۱۷۵-۱۷۴،
 ناصرالدین شاه ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۰،
 مراسم مذهبی شیعیان ۳۴۷، جشن
 ازدواج در میان اهل طهران ۳۴۸،
 وضع مدارس علمیه در ایران
 ۳۴۹، نمایش خیمه شب بازی
 ۳۵۳
- بهاییان، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۹۴،
 ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۲
 ۲۳۶، ۲۴۵، ۴۶، ۲۵۰، ۲۵۱،
 ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۷۳
 ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹
 ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۳، ۳۰۳، ۳۰۴
 ۳۰۵، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۳۳، ۳۳۶
 ۳۴۲، ۳۵۸، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۹
 ۳۷۰
- حضرت
 بابی، ۱۳۷، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۰،
 ۲۷۳، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۴۸، ۲۵۰
 ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۱
 ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۶۴
 باباخان، ۳۱۵
 باقرخان، ۲۸۳
 باکو، ۳۵
 بامداد، مهدی، ۳۱۲
 بالیوزی، حسن موقر، ۱۵۴
 بحر العلوم کرمانی، ۲۸۵
 بدایع الآثار (کتاب)، ۴۸، ۴۳، ۲۷،
 ۵۲، ۶۲، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۳۴،
 ۲۳۶، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۸۳،
 ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۱۴، ۳۵۰
 بدایع نگار (میرزا ابراهیم نقراب)،
 ۲۲۸
 بدیع (کتاب)، ر.ک: کتاب بدیع
 بدیع (جناب میرزا بزرگ خراسانی)
 ۲۹۷، ۲۱۰، ۱۸۸، ۹۵، ۹۴، ۹۲
 ۳۵۲
 براون، ادوارد، ۱۲۸، ۱۷۹، ۱۸۱،
 ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۱۹، ۲۲۱،
 ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۷،
 ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۲۱
 بروجردی، جمال، ۲۱۷
- باب، حضرت، ر.ک: اعلی،

پهلوی(سلسله)، ۳۴۲

بزرگ خراسانی، میرزا، ر.ک: بدیع

بستانی، پطرس، ر.ک: دائرة

المعارف پطرس بستانی

بشرویه ای، میر محمد حسین بیگ،

۱۷۰

بصره، ۱۸۳

بغداد، ۸۹، ۱۶۷، ۱۸۳

بلژیک، ۲۵۲

بنانی، امین، ۱۲۳

بوشهر، ۵۵

بهبهانی، سید عبدالله، ۲۵۶، ۲۶۵،

۲۶۸، ۲۷۴، ۲۹۴، ۳۰۷، ۳۰۸،

۳۱۲، ۳۲۲

بهجةالصدور (کتاب)، ۱۵۲، ۱۵۳،

۱۸۲، ۲۲۱

بهشتی، میرزا نصرالله، ر.ک: ملک

المتکلمین

بیت المقدس، ۱۰۱

بیمارک، ۱۸۷

بیضایی، بهرام، ۳۵۵

پ

پاریس، ۱۶۸، ۱۹۰، ۲۱۷، ۳۰۴

۳۳۰

پرورش (روزنامه)، ۱۷۶، ۱۷۷،

۱۷۸، ۱۹۸

ت

تاریخ اجتماعی ایران(کتاب)، ۲۲۸

تاریخ بیداری ایرانیان(کتاب)، ۲۶۴،

۲۹۴

تاریخ بیست ساله ایران(کتاب)، ۳۴۲

تاریخ مشروطه ایران(کتاب)، ۲۶۴،

۲۹۵

تاریخ مشروطیت علاقبند یزدی

(کتاب)، ۱۸۲، ۲۲۱، ۲۳۶، ۲۸۳،

۲۸۵

تالپوت، ۱۸۷، ۲۶۳

تایمز(روزنامه)، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰،

۱۶۳، ۱۷۰، ۱۸۴، ۲۲۴، ۲۶۴،

تبریز، ۵۶، ۷۰، ۸۱، ۱۹۵، ۲۱۵،

۲۵۳، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲،

۲۹۳، ۳۱۰، ۳۳۰،

تبریزی، میرزا حسن مجتهد، ۲۹۰،

۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶

تبریزی، آقا محمد طاهر، ۱۹۶

تبریزی، میرزا مهدی خان، ۱۹۷

تذکره الوفا(کتاب)، ۲۷، ۹۱، ۱۲۱،

۱۳۷، ۱۳۸، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷،

۲۱۸، ۳۴۷

تذکره شعراى قرن اول بهائى(کتاب)

- ۲۸۷
ترک، ۳۴
ترکمن، ۲۶
ترکمان چای (عهدنامه)، ۳۴، ۶۸،
۲۶۶
تفلیس، ۳۲
تقیوف، ۱۹۸
تقویم تاریخ امر (کتاب)، ۲۹۵، ۳۱۵،
۳۴۲
تتکابنی، سلیمان خان (جمال افندی)،
۲۱۴، ۲۱۷، ۲۳۶
تتکابنی، محمد ولی خان (سپهدار
اعظم)، ۲۹۷، ۳۰۹، ۳۱۵
توقعات مبارکه (کتاب)، ۳۴۴
تولد مدنیت جهانی (توقیع)، ۳۳۷،
۳۴۰
ث
ثریا (روزنامه)، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۸
ج
جاجرود، ۷۱
جلال الدوله (سلطان حسین میرزا)،
۱۵۶، ۱۶۱، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱،
۲۷۰
جلفا، ۱۳۳
جنگلی، میرزا کوچک خان، ۳۲۹
جوهری، حاجی میرزا هادی، ۲۷،
- ۹۱
جهانسوز، حسین علی خان، ۳۱
چ
چرگس، ۳۴
چهریقی (یحیی خان)، ۱۰۰
ح
حاجب الدوله، ۲۲۲
حاجی آخوند، ر.ک: ایادی
امراشه (ملا علی اکبر شهمیرزادی)
حبیب میرزا (شاهزاده)، ۳۵۴
حبل الممتین (جریده)، ۱۷۵، ۱۷۶،
۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۷۷،
۲۸۴
حسام السلطنه، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۴،
۲۲۸
حسن مجتهد تبریزی، میرزا، ر.ک:
تبریزی، میرزا حسن مجتهد
حسین (امام، سید الشهداء) ۶۳، ۳۴۷
حسین خان (حاکم فارس)، ۵۵
حسین خان قزوینی، ر.ک:
مشیر الدوله
حسینعلی میرزا فرمانروا، ۶۶
حصار، ۲۹۱
حضرت بهاءالله (کتاب)، ۴۷

حکمت (نشریه)، ۱۹۷

حیات حضرت عبدالبهاء (کتاب)،

۳۱۵

حیات یحیی (کتاب)، ۳۱۱، ۳۳۰

حیدر علی، حاجی میرزا، ر.ک:

اصفهان، حاجی میرزا حیدر علی

حیدر نجف آبادی، حاجی، ۳۰۵،

۳۱۵

حیرت، ر.ک: شیخ الرئیس قاجار

خ

خان ملک ساسانی، احمد، ۶۴، ۹۸،

۱۳۱، ۱۸۹، ۱۹۰

خراسان، ۱۲۴، ۳۱۲، ۳۳۱، ۳۴۲

خراسانی، جناب میرزا بزرگ،

ر.ک: بدیع

خوزستان، ۷۵

خوئی، میرزا نجف علی، ۱۹۶

د

دائرة المعارف اسلام، ۱۹۰

دائرة المعارف پطرس بستانی، ۱۶۸،

۱۶۹، ۱۹۰

دانشناکسیون (حزب)، ۳۰۹

داروین، ۳۵۰

داوودی، علیمراد، ۱۵۳

در بند، ۳۵

دریفوس، هیپولیت، ۲۱۸، ۳۱۴،

۳۲۴، ۳۳۰

دمشق، ۱۰۱

دمکرات عامیون (حزب)، ر.ک:

انقلابیون

دهجی، سید مهدی (اسم الله)، ۱۴۳،

۱۴۴، ۱۴۸

دولت آبادی، میرزا محمد علی، ۳۱۱

دولت آبادی، هادی، ۲۸۵، ۳۱۰

دولت آبادی، یحیی، ۲۸۵، ۳۰۱،

۳۰۳، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۳۰،

۳۴۳

ذ

ذئب، ر.ک: محمد باقر، شیخ

ذکاء الملک، میرزا محمد حسین

ادیب، ۳۱۲

ذکاء الملک، محمد علی فروغی،

۳۰۱، ۳۱۲

ر

رافتی، وحید، ۱۲۳

راوندی، مرتضی، ۲۲۸

رحیق مختوم (کتاب)، ۴۲، ۵۲، ۱۴۳،

۱۷۰، ۱۷۲،

رساله اسکندریه، ۹۶

- رساله سیاسیّه، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۰۱،
 ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۴۹،
 ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۶۸
 رساله مدنیّه، ۸۵، ۱۰۳، ۱۰۴،
 ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۳۵،
 ۱۹۸، ۳۴۹، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۴،
 ۳۶۵
 رشت، ۱۵۳، ۱۹۹، ۲۲۷، ۲۲۹،
 ۲۹۲، ۳۱۰
 رضا، جناب، ر.ک: محمدّ آبادی
 یزدی، محمدّ رضا
 رضا خان میر پنج (سردار سپه)،
 ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۱،
 ۳۴۳، ۳۴۴
 رضا قلی میرزا، ۶۶
 رضوانی، هما، ۲۷۰، ۲۸۲
 رعد (روزنامه)، ۳۳۰
 رقصاء، ر.ک: میر محمدّ حسین
 (امام جمعه اصفهان)
 رمله اسکندریّه، ۳۰۴
 روحی کرمانی، شیخ احمد، ۱۶۹،
 ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵،
 ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶،
 ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۲۱، ۲۸۵
 روس، روسیّه، ۲۶، ۳۲، ۳۴، ۷۱،
 ۱۲۷، ۱۳۳، ۲۴۰، ۲۶۵، ۱۹۱،
- ۱۹۲، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۰، ۲۶۶،
 ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۹۳، ۲۹۹، ۲۰۴،
 ۳۰۱، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۴،
 ۳۲۸
 رویترا، بارون یولیوس دو، ۱۲۶
- ز**
 زرندی، نبیل، ۸۱
 زعیم الدوله، میرزا مهدی، ۲۴۵
 زنجان، ۲۷۷
 زنجانی، میرزا حسین، ۱۸۳، ۱۸۵،
 ۲۲۲
 زند، کریم خان، ۳۱، ۳۵
 زند، لطفعلی خان، ۳۰
- س**
 ساخالین، ۳۰۹
 ساری، ۳۰۳، ۳۰۵
 سالار، محمدّ حسن خان پسر آصف
 الدوله، ۷۸
 سالار الدوله، ۲۷۸، ۲۸۴، ۲۸۶،
 ۳۰۹، ۳۱۳
 سامرا، ۱۹۵
 سپهدار اعظم، ر.ک: تنکابنی، محمدّ
 ولی خان
 سپهسالار، میرزا حسین خان، ر.ک:

۱۸۷، ۱۹۲، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۲۹

مشیر الدوله

ستارخان، ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۰۹

سردار سپه، ر.ک: رضا خان میر

ش

پنج

شاه چراغ، ۲۲۶

سرسی، کنت دو، ۷۳

شاه سلطان حسین، ۳۱۸

سعید خان، میرزا، ر.ک: انصاری،

شجاع السلطنه، ۲۵۷، ۲۶۵، ۲۶۶

میرزا سعید خان

شرح حال رجال ایران (کتاب)، ۳۱۲

سعیدی، نادر، ۱۲۳

شعاع السلطنه، ۳۱۰، ۳۱۳

شمس الوزراء (معتمد الدوله)، ر.ک:

سفرنامه رضا قلی میرزا، ۶۸

معتمد الدوله، منوچهر خان

سفیدوش، سیاوش، ۳۰۹

شمس الضحی، ۱۳۷

سلطان آباد، اراک، ۲۴۸، ۳۲۳

شمیرانات، ۲۹۴

سلطان الشهاء، ر.ک: اصفهانی،

شوستر، مرگان، ۳۰۹، ۳۱۰

میرزا محمد حسین

شهمیرزادی، ملا علی اکبر، ر.ک:

سلیمان خان، ۸۰

ایادی، ملا علی اکبر

سنان ابن انس، ۲۳۳

شیخ رئیس، شاهزاده ابوالحسن

سنگسر، ۲۹۱

میرزا متخلص به حیرت، ۲۴۸،

سوئیس، ۳۰۴

۲۴۹، ۲۸۰، ۲۸۶، ۳۵۴

سودان، ۱۰۱

شیخ طبرسی (قلعه)، ۶۰

سورة الملک، ۸۶، ۸۹

شیراز، ۳۱، ۵۵، ۲۴۸، ۲۶۴،

سیاستگران دوره قاجار (کتاب)،

۲۶۶، ۲۸۳

۱۳۱

شیرازی، جهانگیر خان

سیرجان، ۲۹۱

(صور اسرافیل)، ۲۸۵، ۲۹۶

سیسان، ۱۲۴

شیرازی، میرزا محمد حسن، ۱۵۴،

سیاح محلاتی (حاج سیاح)، ۷۳،

۱۸۸

۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳،

شیروان، ۳۵

۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶،

ص

صادق، سید سنگلجی، ر.ک.:

طباطبائی، سید صادق سنگلجی

صالح عرب، سید، ر.ک.: عرب،

سید صالح

صبا، ۱۹۷

صدر التواریخ (کتاب)، ۶۷، ۹۹،

۱۳۱، ۲۳۳

صدر العلماء، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۱۲

صدق علی، درویش، ۳۴۷

صفا، میرزا حسن (رضا قلی سواد

کوهی)، ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۱

صمصام السلطنه، ۳۱۵

صور اسرافیل (روزنامه)، ۲۸۵

صور اسرافیل (جهانگیر خان)، ر.ک.:

شیرازی، جهانگیر خان

ط

طاء، ارض، ر.ک.: طهران

طاهر، آقا، ۱۷۲

طالخنچه ای، کاظم، ۱۸۴

طباطبائی، سید محمد، ۲۵۶، ۲۶۸،

۲۷۴، ۲۹۴، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۲۲

طباطبائی، سید صادق سنگلجی،

۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹

طباطبائی، ضیاء الدین، ۳۳۰، ۳۳۱

طربوزان، ۱۹۵

طهران، ۷۵، ۱۰۱، ۱۵۳، ۱۶۰،

۱۶۱، ۱۶۲، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۴،

۲۱۵، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۵۱، ۲۵۶،

۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۷۵،

۲۸۳، ۲۸۶، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۹،

۳۰۴، ۳۰۹، ۳۱۷، ۳۲۶، ۳۲۸،

۳۵۱

طهرانی، عبدالحسین (شیخ العراقین)

۸۷، ۸۸، ۹۷

ظ

ظل السلطان، علیشاه، ۶۷، ۶۸

ظل السلطان، مسعود میرزا، ۱۳۷،

۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۵،

۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰،

۱۶۱، ۱۶۳، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱،

۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶،

۱۸۷، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۴۹،

۲۷۰، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۴، ۳۲۵،

۳۶۱

ظهور الحق، تاریخ، ۸۰

ع

عالی پاشا، ۹۹، ۱۰۱، ۱۴۳

عباس میرزا (ملک آرا)، ۹۹

عبّاس میرزا، نایب السلطنه، ۳۲،
 ۳۳، ۳۴، ۶۵، ۶۶، ۸۸، ۲۶۶،
 ۳۵۴
 عبدالبهاء، حضرت- نظر یا اشاره
 مبارک راجع به:
 دخالت علماء در امور سیاسیّه
 ۲۷-۲۵؛ ۲۰۵-۲۰۱؛ فتحعلی شاه
 ۲۷؛ ایرانیان معاصر زمان ظهور
 ۴۰-۹؛ محمد شاه ۴۱؛ قائم مقام
 ۴۳؛ حاجی میرزا آقاسی ۴۵، ۴۶،
 ۴۷؛ منوچهر خان معتمد الدوله
 ۴۸؛ امیر کبیر ۵۰، ۵۲؛ میرزا آقا
 خان نوری ۵۲؛ برخوردار علماء با
 ظهور ۵۵؛ تعذیب بهائیان وسیله
 کسب منافع حکام ۵۹؛ رفتار قوای
 دولتی در وقایع قلعه شیخ طبرسی
 و نیریز ۶۰؛ وضع سیاه چال ۶۲؛
 بعضی شاهزادگان ایرانی در
 عثمانی ۸۹؛ سلوک مغرضانه
 سفارت ایران در اسلامبول ۹۱؛
 واقعه شهادت بدیع ۹۴؛ گوشزد
 حقایق به شاه ایران ۹۵؛ وضع
 ایران در زمان صدور رساله
 مدنیّه ۱۱۸-۱۰۳؛ شهادت مشیر
 الدوله به بزرگواری جمال قدم
 ۱۲۰-۱۱۹؛ میرزا یوسف خان

مستوفی الممالک ۱۲۱؛ ملکم
 خان ۱۲۲؛ وقایع مربوط به شهادت
 سلطان الشهداء و محبوب الشهداء
 ۱۳۸-۱۳۶؛ سید جمال الدین
 افغانی و طرفدارانش ۱۶۹، ۱۷۲،
 ۱۷۳؛ جراید فارسی زبان ۱۷۵-
 ۱۷۶؛ قتل ناصرالدین شاه ۲۰۷-
 ۲۰۸؛ امین السلطان ۲۱۸-۲۱۴؛
 وقایع سال ۱۳۲۱ ه.ق ۲۴۶-۲۳۹؛
 آغاز جنبش مشروطه ۲۶۰-۲۵۷؛
 بهائیان و جنبش مشروطه ۲۷۸-
 ۲۷۹؛ استبداد صغیر ۲۹۲-۲۸۹؛
 عدم مداخله احبا در امور سیاسیّه
 ۲۹۲؛ احزاب اعتدالی و انقلابی
 ۳۰۰-۲۹۹؛ تهمت های یحیایی ها
 به بهائیان ۳۰۱-۳۰۰؛ وضع
 ایران پس از مجلس دوم ۳۰۲؛
 فساد سرّی یحیایی ها ۳۰۳-۳۰۲؛
 حضرت ایادی و مجلس ۳۰۴؛ عدم
 دادرسی بهائیان مظلوم ۳۰۵؛
 دیدگاه هیکل مبارک راجع به
 مشروطه ایران ۳۲۰-۳۱۷؛ بلایا
 در نتیجه شرارت ایرانیان ۳۲۳؛
 تقلید ایرانیان از غرب ۳۲۴-
 ۳۲۵؛ تحریکات یحیایی ها علیه
 بهائیان ۳۲۴؛ وضع زنان ۳۲۵؛

عبّاس میرزا، نایب السلطنه، ۳۲،
 ۳۳، ۳۴، ۶۵، ۶۶، ۸۸، ۲۶۶،
 ۳۵۴
 عبدالبهاء، حضرت- نظر یا اشاره
 مبارک راجع به:
 دخالت علماء در امور سیاسیّه
 ۲۷-۲۵؛ ۲۰۵-۲۰۱؛ فتحعلی شاه
 ۲۷؛ ایرانیان معاصر زمان ظهور
 ۴۰-۹؛ محمد شاه ۴۱؛ قائم مقام
 ۴۳؛ حاجی میرزا آقاسی ۴۵، ۴۶،
 ۴۷؛ منوچهر خان معتمد الدوله
 ۴۸؛ امیر کبیر ۵۰، ۵۲؛ میرزا آقا
 خان نوری ۵۲؛ برخوردار علماء با
 ظهور ۵۵؛ تعذیب بهائیان وسیله
 کسب منافع حکام ۵۹؛ رفتار قوای
 دولتی در وقایع قلعه شیخ طبرسی
 و نیریز ۶۰؛ وضع سیاه چال ۶۲؛
 بعضی شاهزادگان ایرانی در
 عثمانی ۸۹؛ سلوک مغرضانه
 سفارت ایران در اسلامبول ۹۱؛
 واقعه شهادت بدیع ۹۴؛ گوشزد
 حقایق به شاه ایران ۹۵؛ وضع
 ایران در زمان صدور رساله
 مدنیّه ۱۱۸-۱۰۳؛ شهادت مشیر
 الدوله به بزرگواری جمال قدم
 ۱۲۰-۱۱۹؛ میرزا یوسف خان

- ۱۹۷
عشق آباد، ۱۶۶
عکّا، ۹۳، ۹۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۳،
۱۸۳، ۲۳۴
علاقبند یزدی، حاج آقا محمد، ۱۸۲،
۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۶، ۲۵۰، ۲۸۳،
۲۸۵، ۲۸۶، ۳۰۸
علویه خانم ماهفروزکی، ر.ک:
ماهفروزکی، علویه خانم
علی قیل اکبر، ر.ک: ایادی، ملا
علی اکبر
علی محمد خان، ۱۷۶
عندلیب، جناب، ۱۵۳
عندلیب (مجموعه الواح)، ۱۳۹، ۱۵۵،
۱۹۶
عین الدوله، ۲۵۹، ۲۶۵، ۲۷۴،
۳۲۱
- ف**
فارس، ۳۱، ۶۸، ۷۵، ۱۸۱، ۳۱۴،
۳۳۱
فاضل مازندرانی، اسدالله، ۸۰، ۱۸۹،
۲۵۱، ۲۸۵
فتحعلی شاه، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹،
۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۴۳،
۶۵، ۶۷، ۲۶۶، ۳۱۸
- عدم تنبّه ایرانیان ۳۲۶؛ تعطیل
مدرسه وحدت بشر کاشان ۳۲۷؛
غفلت ایرانیان از ظهور ۳۴۵؛
اقبال بعضی بزرگان ایران به امر
۳۴۷؛ مقایسه مادّیون ایران و
فرنگ ۳۴۶؛ تقلید از اهل غرب
۳۴۶؛ بزرگواری عید نوروز
توسط ایرانیان ۳۴۸؛ دستگاه تعلیم
و تربیت ایران عهد قاجار ۳۴۹؛
فرستادن محصلین ایرانی به خارج
از ایران ۳۴۹؛ زنان عهد قاجار
۳۵۲؛ رواج رشوه خواری ۳۵۳
عبدالعظیم (بقعه شاهزاده) ۷۲، ۷۴،
۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۸، ۲۲۵، ۲۵۶،
۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۰،
۲۷۴
عبدالحمید، سلطان، ۱۹۰، ۲۱۹
عبدالخالق خان، ۳۱۰
عبده، شیخ محمد، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۳
عثمانی، ۶۹، ۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲
۱۹۵، ۲۰۹، ۲۶۰
عراق، ۳۱، ۸۹
عرب، سیّد صالح، ۱۲۹
عروّه الوتقی (جریده)، ۱۶۸، ۱۷۳،
۱۷۵، ۱۹۲، ۱۹۳
عروّ الوتقی (جمعیت سرّی)، ۱۹۳

- فرائد (کتاب)، ۱۴۶
 فراماسونری، ۱۳۴، ۱۹۰، ۲۶۳
 فراموشخانه، ۱۳۴
 فرانسه، ۱۳۳، ۳۱۹
 فرهاد میرزا، ر.ک: معتمدالدوله
 (فرهاد میرزا)
 فروغی، محمد علی، ر.ک:
 ذکاء الملک
 فضل الله نوری، شیخ، ر.ک:
 نوری، شیخ فضل الله
 فلور، دیلم، ۶۳، ۲۲۶، ۲۳۱
 فؤاد پاشا، ۹۹، ۱۰۱
 فیروز آباد، ۳۴۲
 فیضی، ابوالقاسم، ۳۲۸
 فین (باغ)، ۷۶
- ق**
 قائم مقام فراهانی، میرزا ابوالقاسم،
 ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷
 ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹
 ۳۵۴، ۲۴۸، ۷۵
 قاجار، ۲۰، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۷،
 ۵۸، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸
 ۲۳۰، ۲۶۴، ۲۷۰، ۳۳۳، ۳۳۷
 ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۵۱
 قانون (روزنامه)، ۱۲۲، ۱۶۲، ۱۶۳،
- ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۹۷، ۲۲۰
 قاهره، ۱۹۷، ۱۹۸
 قد ظهر یوم الميعاد (توقیع)، ۲۶
 ۲۸، ۴۰، ۴۲، ۴۶، ۵۸، ۱۴۱
 ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۳
 ۲۲۹، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۶۱، ۲۹۳
 ۲۹۷، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۲
 ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۲، ۳۵۷، ۳۶۱
 ۳۶۳
 قرا باغ، ۳۲
 قران، ۲۶۹
 قرن بدیع، ۴۰، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۴۸
 ۵۱، ۵۳، ۵۹، ۷۱، ۸۷، ۹۰
 ۱۴۷، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۲۳، ۲۳۷
 ۲۴۹، ۲۸۱، ۳۳۹
 قره گوزلو همدانی، ابوالقاسم، ر.ک:
 ناصر الملک
 قزوین، ۱۲۴، ۲۹۲، ۲۹۴
 قزوینی، میرزا بزرگ خان، ۸۷
 ۹۱
 قزوینی، میرزا حسین خان مشیر
 الدوله، ر.ک: مشیر الدوله
 قشقایی (طایفه)، ۳۱۴
 قفقاز، ۳۰۹
 قم، ۲۳۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۵، ۳۱۵
 قمی، سید اسدالله، ۱۸۶، ۲۱۵،

کرمان، ۲۵، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۶۸،

۱۹۴، ۲۵۱، ۲۶۴، ۳۱۱،

کرمانشاهان، ۷۵، ۲۹۴

کرمانی، میرزا آقا خان، ۱۶۹،

۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۹۳،

۱۹۴، ۲۰۷، ۲۸۵،

کرمانی، احمد، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۹۳،

۱۹۵، ۱۹۶

کرمانی، میرزا رضا، ۱۸۷، ۲۰۸،

۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۰، ۳۲۱

کرمانی، مجد الاسلام، ۲۸۵

کرمانی، ملا محمد جعفر شیخ

العلماء، ۱۹۳

کرمانی، ناظم الاسلام، ۱۲۸، ۱۸۹،

۱۹۵، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۸۶،

۲۹۴، ۳۰۸، ۳۲۲

کسروی، احمد، ۸۱، ۱۹۱، ۲۳۷،

۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۸۲،

۲۸۴، ۳۵۴

کلکته، ۱۹۸

کلمات فردوسیّه (لوح مبارک)، ۴۱

کنی، ملا علی، ۱۲۸، ۱۴۷، ۱۴۸،

کواکب الدرّیه (کتاب)، ۱۹۵، ۳۲۸

گ

گتسینگر، لواء، ۲۱۸

۲۱۶، ۲۱۷، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵،

۳۰۹

قوام السلطنه، احمد خان قوام، ۳۲۶،

۳۲۱

قوچ حصار، ۵۳، ۷۴

قوچانی، شیخ علی اکبر، ۳۲۳

قهوه چی، مشهدی علی، ۳۵۳

ک

کابل، ۱۸۹

کاشان، ۵۲، ۷۶

کاشانی، جلال الدین (مؤید الاسلام)

۱۹۸،

کاشانی، سیّد حسن، ۱۹۸، ۱۹۹

کاشانی، میرزا علی محمد خان،

۱۹۸

کامران میرزا، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵،

۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۳،

۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۸۶، ۲۲۰،

۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۶۶

کتاب بدیع، ۵۵، ۵۹، ۳۴۹

کربلا، ۴۷، ۲۴۸، ۳۵۱

کرج، ۷۱

کرد، ۳۴

کردستان، ۳۱۳

کرزن، لرد، ۸۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۱

- گرجستان، ۳۲
 گرجی، ۲۴
 گریبایدوف، ۶۶
 گلستان(عهدنامه)، ۳۲، ۳۳، ۳۵
 گلپایگانی، جناب ابوالفضائل، ۹۶
 ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۳، ۱۴۶
 ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۴، ۱۷۶
 ۱۸۵
 گنج شایگان(کتاب)، ۹۶
 گنجه، ۳۵
 گوپبیز، ژوزف، کنت دو، ۶۴، ۶۵
 گیلان، ۷۵، ۱۲۴، ۳۱۰، ۳۲۹
- ل**
 لئالی درخشان(کتاب)، ۸۳، ۹۶
 لاری، سید عبدالحسین، ۲۹۷
 لاهه، ۳۱۱
 لرستان، ۷۵، ۲۸۴
 لندن، ۱۹۰، ۱۹۷، ۳۱۱، ۳۱۴
 لوح ابن ابهر، ۱۷۲
 لوح برهان، ۱۳۶، ۱۳۸
 لوح دنیا، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۶
 ۱۶۷، ۱۶۸، ۳۶۵
 لوح رئیس فارسی، ۳۴۸، ۳۵۳
 لوح سلطان ایران، ۲۶، ۸۵، ۸۶
 ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۴۱
- ۲۹۷، ۳۵۹، ۳۶۷، ۳۶۸
 لوح شکر شکن، ۹۶، ۹۷
 لوح شهدای سبعه یزد، ۱۵۷، ۱۶۲،
 ۱۶۸، ۱۷۰
 لوح شیخ نجفی، ۲۶، ۶۱، ۱۱۸
 ۱۱۹، ۱۳۱، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۴
 ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷
 ۳۶۷
 لوح قرن احبای شرق، ۴۰، ۵۱
 ۲۰۹
 لوزان، ۱۳۴، ۳۱۴
 لوی، حبیب، ۹۸
- م**
 مائده آسمانی، ۳۶۸
 مازندران، ۳۱
 ماکو، ۶۹، ۷۳، ۸۰
 ماهمزوزکی، علویه خانم، ۲۵۱
 متولی قمی، حسین، ۹۶
 محاضرات(کتاب)، ۲۷، ۴۸، ۲۱۵
 ۲۱۷
 محبوب الشهداء، ر.ک: اصفهانی،
 محمد حسن
 محلاتی، محمد علی، ر.ک: سیاح
 محمد، حضرت، ۴۹
 محمدآبادی یزدی، محمد رضا،

- ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۳
 محمد ابراهیم (حاج)، ۳۵
 محمد اصفهانی، حاجی سید، ر.ک:
 اصفهانی، حاجی سید محمد
 محمد باقر، شیخ (ذئب)، ۱۳۶، ۱۳۷،
 ۱۸۲، ۱۸۵
 محمد تقی نجفی (ابن ذئب)، ر.ک:
 نجفی، شیخ محمد تقی (ابن ذئب)
 محمد حسن خان قاجار، ۳۱
 محمد حسن، شیخ، نویسنده جواهر
 الکلام، ۱۰۱
 محمد حسن میرزا، ولیعهد، ۳۴۱
 محمد حسن میرزا (شاهزاده ذخیره)،
 ۳۵۴
 محمد حسینی، نصرت الله، ۷۴
 محمد علی خان، ۲۶۰
 محمد علی شاه، محمد علی میرزا،
 ۷۵، ۱۸۰، ۱۹۹، ۲۳۲، ۲۳۳،
 ۲۳۴، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۶،
 ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۵، ۲۸۳، ۲۸۴،
 ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۲، ۳۲۰،
 ۳۶۹
 محمودی، هوشنگ، ۲۹۴
 مستشار الدوله، میرزا یوسف خان،
 ۱۲۵
 مستشار الملک، ۳۵۴
 مستوفی، عبدالله، ۳۵۵
 مستوفی الممالک، میرزا حسن، ۳۱۵
 مستوفی الممالک، میرزا یوسف
 خان، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۷،
 ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۰
 مسعود میرزا، ر.ک: ظل السلطان
 مسکو، ۳۳۰
 مشاور الممالک، علی قلی خان
 انصاری، ۳۲۴، ۳۳۰
 مشهد، ۹۹، ۱۲۴، ۲۳۱، ۲۹۴،
 ۳۲۳
 مشیر الدوله، میرزا حسین خان
 قزوینی، سپهسالار، ۸۹، ۹۱، ۹۸،
 ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۸،
 ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴،
 ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹،
 ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۸۱، ۱۹۶،
 ۲۲۵، ۲۲۸
 مشیر الملک، میرزا ابوالحسن خان،
 ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۶
 مشیری، محمد، ۹۹
 مصابیح هدایت (کتاب)، ۱۸۳، ۱۸۷،
 ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۸۷، ۳۱۳، ۳۲۳
 مصر، ۹۲، ۱۰۱، ۱۷۶، ۱۹۰،
 ۲۲۲
 مظفر الدین شاه، ۷۵، ۱۳۴، ۱۴۸

- ملکم خان، میرزا (نظام الدوله)، ۸۸،
 ۱۰۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۳،
 ۱۹۷، ۲۶۳، ۳۱۲
 مهد علیا، ۱۰۰
- مهدی، مخاطب لوح جمال قدم، ۱۱۹
 میانه، ۳۳۵
 مونیخ، ۱۹۱
 مؤتمن الدوله، ۳۵۴
 مؤتمن السلطنه، ۳۵۴
 مؤید، حشمت، ۱۵۴
 مؤید السلطنه، ۳۵۴
 مؤید الدوله، ۳۵۴
 میرزا تقی خان، ر.ک: امیر کبیر
 میرزای شیرازی، ر.ک: شیرازی،
 میرزا محمد حسن
- ن
- ناپلئون سوم، ۱۴۳
 ناصرالدین شاه، ۲۸، ۴۹، ۵۰، ۷۵،
 ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۱۰۲، ۱۲۶، ۱۰۴،
 ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۵،
 ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸،
 ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۹،
 ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۸۸،
 ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۵،
 ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۰،
- ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۳، ۲۱۳، ۲۱۷،
 ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۲،
 ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۶،
 ۲۹۷، ۳۴۴، ۳۶۹
 معتمد الدوله، فرهاد میرزا، ۱۰۰،
 ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۲، ۲۲۸،
 ۲۲۹
 معتمد الدوله، منوچهر خان (شمس
 الوزراء)، ۴۸، ۷۴، ۲۱۷
 معیر الممالک (سوم)، دوستعلی خان،
 ۳۵۴
 معین الملک، میرزا محسن خان،
 ۱۹۶
 مفاوضات (کتاب)، ۲۹۷
 مقاله شخصی سیاح، ۴۰، ۴۱، ۴۴،
 ۴۵، ۴۸، ۵۰، ۵۵، ۵۹، ۸۰،
 ۸۶، ۹۴، ۹۵، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۴،
 ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۶۳، ۲۱۰، ۳۶۵،
 مقدمات مشروطه (کتاب)، ۲۹۵
 مکاتیب عبدالبهاء (کتاب)، ۲۳۹،
 ۲۴۵، ۲۴۹، ۳۶۸، ۳۶۹
 مکّه، ۱۸۳
 ملایر، ۲۴۸
 ملک المتکلمین، میرزا نصرالله
 بهشتی، ۲۷۹، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۶
 ملکم، سرجان، ۲۳۰

- ۲۸۵، ۲۹۱، ۲۹۳
 نوری، میرزا آقا خان نوری، ۵۲،
 ۵۳، ۶۱، ۷۹، ۸۷، ۲۲۵
 نوری، میرزا عباس بزرگ (والد
 جمال قدم)، ۴۴، ۴۷
 نورین نیرین، ر.ک: اصفهانی،
 میرزا محمد حسن (محبوب الشهداء)
 و اصفهانی، میرزا محمد حسین
 (سلطان الشهداء)
 نوز، مسیو، ۲۵۲، ۲۶۴
 نیشابوری، حاجی عبدالمجید، ۹۹
 نیریز، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۶، ۲۹۷
و
 واعظ اصفهانی، سید جمال الدین،
 ۲۷۴، ۲۸۵
 وثوق الدوله، ۳۲۹، ۳۳۰
 وحدت بشر (مدرسه)، ۳۲۶
 ورقا، روح الله، ۲۰۸، ۲۲۲
 ورقا، علی محمد، ۱۸۳، ۱۸۵،
 ۲۰۸، ۲۲۲
 ورسای (کنگره صلح)، ۳۳۰
 وزیر نظام، ر.ک: امیر کبیر،
 میرزا تقی خان
 وطن (روزنامه)، ۲۸۵
 وقایع اتفاقیه (روزنامه)، ۷۸
 وقایع اتفاقیه (کتاب)، ۱۳۰، ۱۵۵،
 ۲۶۳، ۳۱۴، ۳۳۹، ۳۴۴، ۳۵۷،
 ۳۶۰، ۳۶۸، ۳۶۹
 ناصرالملک، ابوالقاسم خان قره
 گوزلو همدانی، نایب السلطنه احمد
 شاه، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۱۰،
 ۳۱۴
 ناظم الاسلام، ر.ک: کرمانی، ناظم
 الاسلام
 نامق، ۲۸۹، ۲۹۳
 نایب السلطنه، عباس میرزا (پسر
 فتحعلی شاه)، ر.ک: عباس میرزا
 نایب السلطنه، کامران میرزا (پسر
 ناصرالدین شاه) ر.ک: کامران
 میرزا
 نجف، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۳۷، ۲۴۸،
 ۳۰۸
 نجف آباد، ۳۰۵
 نجفی، شیخ محمد تقی (ابن الذئب)
 ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۸، ۲۸۶
 نظام الدوله، ر.ک: ملکم خان
 نظم جهانی بهائی (کتاب)، ۳۳۸
 نفیسی، سعید، ۲۳۰، ۲۳۲
 نوح، ۳۳۹
 نور، ۲۲۳
 نوری، شیخ فضل الله، ۲۶۱، ۲۶۹،
 ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۲،

- ۲۴۸، ۲۸۵
ویکتوریا، ملکه، ۲۵۳، ۳۱۷
ولتر، ۳۵۰
ولی امرالله، حضرت، شوقی افندی-
نظر یا اشاره مبارک راجع به:
آقا محمد خان و فتحعلی شاه ۲۵،
۲۶، ۲۸، ۳۰؛ قاجار ۲۶، ۳۳۹،
۳۴۰؛ اوضاع ایرانیان معاصر
زمان ظهور ۴۰، ۴۱، ۶۱؛ محمد
شاه ۴۲؛ حاجی میرزا آقاسی
۴۷-۴۵؛ منوچهر خان معتمد
الدوله ۴۸، امیر کبیر ۵۱، میرزا
آقا خان نوری ۵۳؛ برخورد علماء
با ظهور ۵۵؛ علماء و حکومت بر
ضد امر جدید ۵۸؛ آزار بابیان
وسیله کسب مداخل مأمورین
حکومت ۶۰؛ رفتار شاهزاده در
واقعہ قلعه شیخ طبرسی ۶۰؛
کارپرداز سفارت ایران در عثمانی
و شیخ عبدالحسین طهرانی
۸۸-۸۷؛ تشرّف رجال ایران به
حضور جمال قدم ۸۸؛ رفتار مشیر
الدوله درباره جمال مبارک در
اسلامبول ۹۱-۹۰؛ وقایع مقارن
ایام سرگونی ادرنه ۹۲-۹۱؛
رقابت شاهزادگان قاجار و سبقت
- جستشنان در آزار بهائیان ۱۴۷-
۱۴۸ - ۱۶۲-۱۶۱؛ هراس علماء
از سطوت امرالله؛ حکام قاجار
مدافع و آلت دست روحانیون ۱۴۹
؛ قتل ناصر الدین شاه ۲۰۹-۲۰۸؛
ناصر الدین شاه ۲۱۲-۲۱۱؛ علما
و حکومت قاجار ۲۱۳-۲۱۲؛
مظفر الدین شاه ۲۱۳، ۲۴۷؛
سید جمال الدین افغانی ۲۵۵؛
محمد علی شاه ۲۶۱، ۲۹۳؛
احمد شاه ۳۲۳، ۳۲۸؛ آشوب
و التهاب کلی در کشور ۳۳۳-
۳۳۴؛ احزاب سیاسی ۳۳۴؛
آزار بهائیان ۳۳۵؛ حجاب زنان
۳۳۶؛ زوال قدرت علما ۳۳۶-
۳۳۸
ویلس، چارلز جیمز، ۶۴
- ۵
همدان، ۲۹۴
هندوستان، ۱۹۸
- ی
یاء، ارض، ر.ک: یزد
یادداشتی درباره حضرت عبدالبهاء
(کتاب)، ۲۹۴

یافت، ۳۳۹

یحیی (ازل)، ۳۱۱

یحیایی ها (ازلی ها)، ۱۹۴، ۲۵۲،

۲۷۷، ۲۷۸، ۷۹، ۲۸۰، ۲۸۳،

۲۸۵، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۱۲، ۳۲۴

یزد، ۵۶، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۸۵، ۲۱۸،

۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶،

۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲،

۳۶۲

یزدی، سید علی، ۲۷۰، ۲۷۵، ۲۸۳،

یفرم خان، ۳۰۱، ۳۰۹

ضمیمه شماره ۱

شیوه مستند سازی

در روش مستند سازی استفاده از پرانتز برای ذکر نام نویسنده و صفحه یا صفحات کتاب مرجع در محل نقل مطلب، در داخل پرانتز؛ و مذکور داشتن فهرست مراجع مورد استفاده بنابر ترتیب الفبائی نام نویسنده یا مؤلف در آخر رساله است. با مشاهده اطلاعات داخل پرانتز، خواننده سریعاً مأخذ مطلب را می شناسد، و با مقایسه این اطلاعات با فهرست مزبور، به راحتی مشخصات کامل مأخذ را می یابد. آنجا که بیش از یک کتاب از یک نویسنده استفاده شده باشد، ذکر نام کتاب یا شکل کوتاه شده آن نیز در کنار نام نویسنده لازم می آید. چنان که نام نویسنده در اصل متن ذکر شده باشد، منطقیاً تکرار آن در پرانتز لازم نیست و به ذکر صفحه کتاب مرجع بسنده می گردد. چنان که بیش از یک اثر از این نویسنده استناد شده باشد، نام کتاب خاص مورد استناد، یا شکل کوتاه شده ای از این نام نیز در کنار صفحه مورد نظر از آن، در پرانتز ذکر می گردد. در صورتی که کتاب مرجع شامل بیش از یک جلد باشد، ذکر شماره مجلد مورد استناد، به همراه علامت "دوقطه"، پیش از آوردن شماره صفحه مورد نظر لازم است، برای مثال، ارجاع به صفحه ۱۴۵ از مجلد دوم یک کتاب به شکل ۲: ۱۴۵ صورت می گیرد.

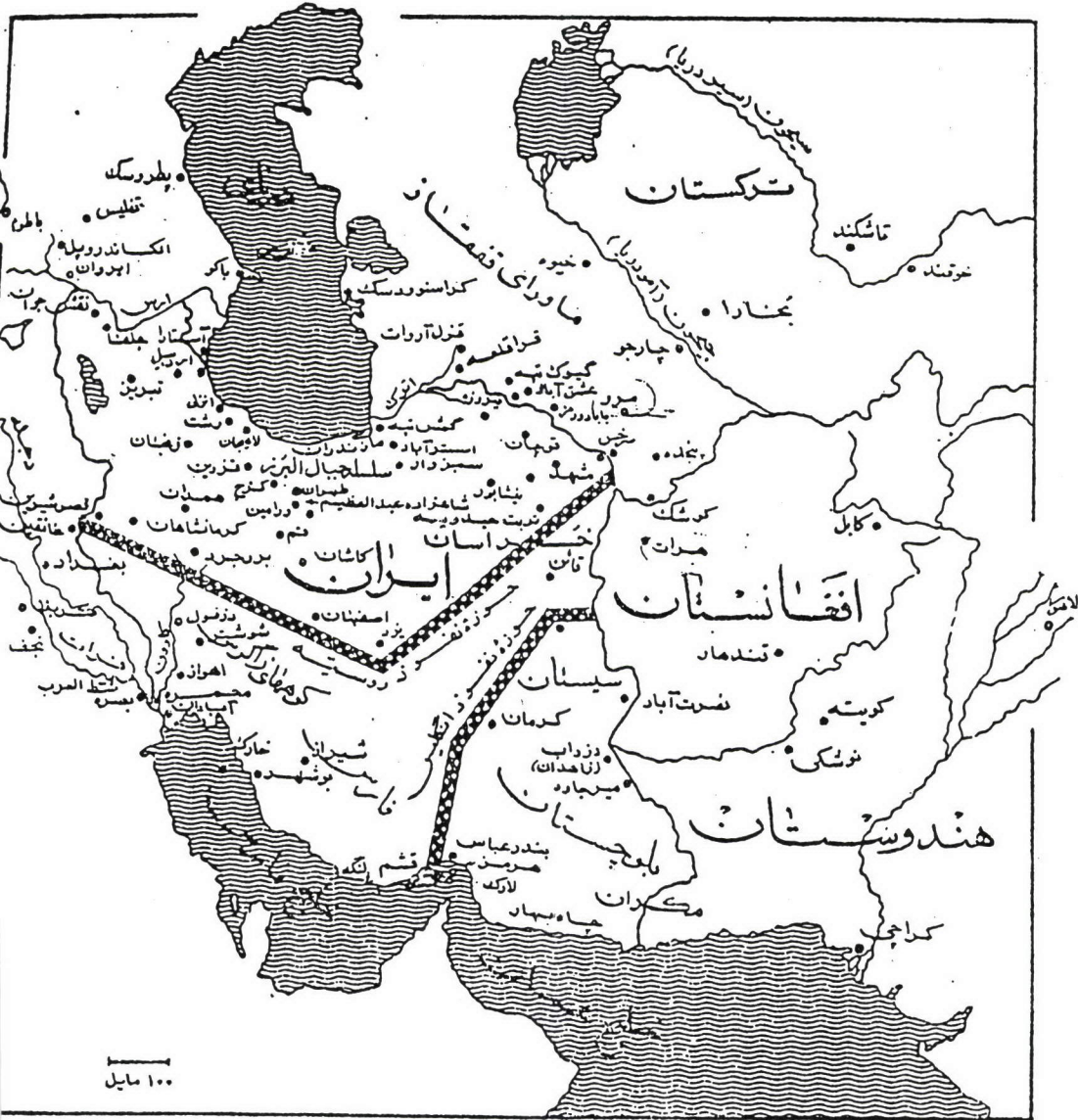
در داخل پرانتز بین نام نویسنده و صفحه کتاب، علامتی درج نمی گردد. در صورتی که نقل یک مطلب از بیش از یک صفحه یا یک سری صفحات متوالی، در یک کتاب صورت گرفته باشد، شماره صفحات مذکور، با علامت "کاما" جدا می شوند، و چنان که در نقل مطلبی به بیش از یک منبع استناد شده باشد، بین اطلاعات مربوط به مراجع مختلف، گذاشتن علامت "نقطه کاما" لازم می آید.

در به کارگیری این روش و تصمیم گیری در جزئیاتی که به ناچار باید، در نحوه ارجاع در داخل متن یا در نحوه ذکر اطلاعات راجع به منابع در فهرست منابع رعایت می گشتند، از کتب ذیل استفاده شده است:

Brusaw, Chales T., et al. The Business Writer's Handbook. 3rd. ed. New York: St. Martin's Press, 1987.

Gibaldi, Joseph, and Walter S. Achtert. MLA Handbook for Writers of Research Papers. 2nd.ed. New York: The Modern Language Association of America, 1984.

قرارداد ۱۹۰۷ میلادی، تقسیم ایران به مناطق نفوذ روس و انگلیس و یک منطقه بی طرف



برگرفته از کتاب "روس و انگلیس در ایران" نوشته فیروز کاظم زاده
مربوط به فصل یازدهم

تصاویری از عین اعلامیه های شیخ فضل الله نوری

کسی را شرف فایز کند که کتابهای گمراه کننده و مردود را منتشر کند و باید گزنی و بسته زکی را در حق مسلمانان بنویسد و مردود برساند پس چاپ کردن کتابهای و ترفنده انوسی که بر ما نرا با بسیار تنظیم است و کتاب بیان سینه سینه بابت شیرازی در نوشته جات میرزا حسینعلی ناکرمی و برادر و پسرهایش که خدا یا چنین سیر یا امام با مینا هستند و روزنامه جات و لوائح مشتمل بر کفر و زده دست علماء اسلام تا ما در قانون مشرک آنی ممنوع و حرام است تا آنها بخواهند این در باز باشد تا این کار را راجتوانند کرد

از آنجمله در مشور سلطان که نوشته بود مجلس شورای ملی و ایم نفع اسلامی گم شد در وقت گرفت این فقره پس صحیح و از آنجا که در روز و دیگر در وقت صدور دستخط مشروطیت از مجلس شریک ما پس شایسته است که در مجلس در حضور نزار انضام بیشتر مرتباً گفتند که شریک نمیخواهیم و دیگر برای حسین میریدیم و می بینیم که از بنفستناج این مجلس حاجت لایه لایه ابالی لایه لب از کسانی که سابقاً معروفه مالی بودند بود و کسانی که تکلیف شریعت دستخط طبیعت هستند همه در حرکت آمد و بجز آنجا که در حکمات که بسوزنند و حکمات که باطن ضد میکنند و دیگر روزنامه را و شب نامه باید اندک مشتمل برست علماء اعلام وطن در حکام اسلام بایک در این شریعت تصرفات کرده

آیا برای همین شاید نمیکشید (ای برادران دینی من) که از تاریخ انقضا و این مجلس بزرگ در طهران آزادی طلب طبعی شرب و بای نذیب است یکده فدا ز پشت پرده بیرون آمد و اند و بدست بندی و هرگزکی در از برای شروع کرده اند

ضمیمه شماره ۵

۲ می ۱۹۹۸

ساحت رفیع بیت العدل اعظم الهی شیدالله ارکانه

توقیرا به عرض میرساند ... خانم مینا یزدانی مورخ ۱ / ۸ / ۱۵۴ دربارہ لوح مبارک حضرت عبدالبهاء مندرج در صفحات ۲۵۷ - ۲۶۳، جلد دوم مکاتیب مبارک و اختلاف آن با مجموعه الواح شماره ۸۵ صفحات ۴۷۵ - ۴۷۶ استفسار نموده اند.

نص بیان مبارک در کتاب مکاتیب چنین است "حضرت ایادی را باید به هر قسم باشد عضویت در مجلس داشته باشد" ولی در مجموعه شماره ۸۵ به شرح زیر میباشد "حضرات ایادی امرالله دائمی باید به هر قسم باشد عضویت در مجلس روحانی داشته باشد".

در تجسسی که به این منظور انجام گردید معلوم شد که اصل نسخه مربوط به مجموعه مکاتیب مبارک موجود است ولی بعد از "حضرات ایادی" لفظ (را) محذوف است اما در نسخه استنساخی به خط زرقاتی که سواد آن تحت شماره ۸۶۳۳ از محفل مقدس ملی ایران در گذشته ایام بارض اقدس ارسال گردیده بعد از "حضرات ایادی" به جای لفظ (را) "امر دائمی" بخط هیکل اطهر اضافه شده و لفظ "روحانی" را نیز بعد از "مجلس" بنفسه المقدس اضافه فرموده اند. تاریخ یک دسته از مکاتیب مبارک که نسخه اولیه لوح نیز ضمن آنها میباشد جمادی الثانی ۱۳۲۹ قمری است.

اما لوح مبارک دیگر که در مجموعه شماره ۸۵ مندرج است همچنانکه در ذیل آن مندرج است در سنه ۱۳۳۹ قمری از قلم مبارک صادر شده است و سواد اصل آن به شماره ۸۵۶۷ از ایران رسیده و فاقد قسمت مورد بحث میباشد. این هر دو لوح خطاب به جناب میرزا عزیزالله خان ورقا میباشد.

در خصوص اقدامات احبای طهران به منظور شرکت و عضویت در مجلس شورای ملی چندی قبل در جواب سؤالی مشابه توسط دائره مطالعه نصوص و الواح تهیه و تنظیم گردید که سواد آن ... به ضمیمه این معروضه است.

۲ دسامبر ۱۹۹۵

ساحت رفیع بیت العدل اعظم الهی شیدالله ارکانه

به کمال خضوع عطف به مرقومه ... و سؤال یکی از دوستان در خصوص عضویت اهل بهاء در مجلس شورای ملی ایران در دوره حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه معروض ساحت انور میدارد:

سالها قبل از اعطای مشروطیت توسط مظفّرالدین شاه (۱۳۲۴. ۱۹۰۶) دو رساله مبارکه مدنیّه (۱۲۹۲-۱۸۷۵) و سیاسیّه (۱۳۱۱-۱۸۹۴) از قلم حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه صادر گشته و اساس و روش حکومت عادلانه در آنها تبیین و تشریح شده است. در سال ۱۳۲۴ (۱۹۰۶) پس از کشمکش های پنهانی و آشکاری که مدت‌ها ادامه داشت اصول مشروطه مورد تأیید قرار گرفت و مجلس تشکیل شد ولی ارباب سیاست مطلقاً از تعالیم و اصول مشروح در این دو رساله بهره ای نگستند.

مجلس اول در ۱۸ شعبان ۱۳۲۴ (۷ اکتبر ۱۹۰۶) تاسیس شد و در ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ (۲۴ ژوئن ۱۹۰۸) با توپ بستن به ساختمان مجلس به فرمان محمد علی شاه منحل گردید.

مجلس دوم در ۳۰ ذیقعدہ ۱۳۲۷ (۱۵ نوامبر ۱۹۰۹) تشکیل گردید و در محرم ۱۳۳۰ (دسامبر ۱۹۱۱) به صورت تعلیق درآمد.

مجلس سوم در ۱۶ محرم ۱۳۳۳ (۵ دسامبر ۱۹۱۴) تاسیس یافت. اگر چه در الواح مبارکه حضرت بهاءالله جلّ ذکره و آثار تبیینیه حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه اصول و مبانی سیاست مدن و اساس حکومت و دولت به تصریح و تفصیل نازل شده ولی همواره به طور عموم اجتناب را از دخالت در سیاست منع میفرمودند.

اما حضرت عبدالبهاء در اوائل مشروطیت در لوحی فرموده‌اند: از مسئله مشروطه سؤال نموده بودید ما را در امور سیاسیّه مداخله نمی‌نماید بلکه کار بدل و جان داریم و در تحسین اخلاق کوشیم نفوس را بافق هدی دلالت نمائیم و اگر چنانچه نفسی را انتخاب نمایند باید در انجمن خدمت به حکومت نماید.

متعاقباً در لوحی خطاب به جناب دکتر یونیس خان میفرمایند: در خصوص دخول احبّاء در عضویت مجلس ملّت سؤال نموده بودید حال فرض و واجب است ... این مسئله بسیار مهم است باید محفل روحانی و سایر محافل بلکه جمیع احباب اهمّیت بدهند اوّل حکمت چنین اقتضا مینمود زیرا نزاع بود و حالا حکمت چنین اقتضاء مینماید.

تاریخ صدور لوح مبارک فوق دقیقاً مشخص نیست ولی بنا بر قرائن قبل از شعبان ۱۳۲۹ قمری (اوت ۱۹۱۱) میباشد زیرا لوح مبارک مزبور برای اولین بار در تاریخ مزبور تکثیر شده است. مفهوم مطالب لوح مبارک ظاهراً حاکی از اینست که در دوره مجلس دوم از قلم مبارک صادر شده است زیرا کلمه "نزاع" مذکور در لوح احتمالاً اشاره باختلاف بین مجلس و محمد علیشاه دارد که از جمله میتوان آنرا نزاع بین مجلس و دولت بحساب آورد.

احبّاء به علّت تعلق به ایران و با توجه به شعار آزادی و برابری و عدالت که شعار اوّلیه مشروطه بود امیدوار به تحوّل اساسی در وضع حکومت و علاقمند به شرکت و خدمت در مجلس شورا بودند. متأسفانه با گذشت زمان دو مانع در این راه عرض وجود کرد و معلوم شد که هنوز دوران تحقق آزادی و رفع تعصّبات سیاسی نرسیده است.

مانع اوّل اغراض فردی اکثری از رجال سیاسی که تعصّبات مذهبی بر شدت آن میافزاید و ازلیها نیز آنرا تقویت میکردند چه که در ابتدای مشروطیت مستبدین به منظور تحریک عمومی نهضت مشروطه را مأخوذ از کتاب مستطاب اقدس میدانستند و اهل بهاء را مشروطه خواه معرفی مینمودند و هنگامی که مستبدین مغلوب و مضمحل شدند اهل سیاست به منظور پیشبرد مقاصد خود و کسب وجهه ملی اهل بهاء را طرفدار استبداد و مخالف مشروطه قلمداد کردند مخصوصاً ازلیهائی که در کار سیاست فعّال بودند جامعه بهائی را به عنوان اینکه در صدد نفوذ در مجلس به منظور ترویج امر بهائی و مخالفت با اسلام است متهم میساختند. بسیاری از الواح حضرت عبدالبهاء برای بیداری احبّاء و اطلاعشان به توطئه های مخالفین و ضمناً تفهیم وظیفه یاران به کناره گیری از همه احزاب است.

مانع دوم امکان بروز اختلاف نظر در بین متشخصین احبّاء در مورد عضویت در مجلس و عدم تمکین آنان از تذکرات و راهنماییهای ایادی

امرالله بود.

این دو عامل که اولی موجود و دومی محتمل بود امکان عضویت اجبّاء را در مجلس با مشکلات اساسی روبرو ساخت و بالاخره به علت شرایط نامساعد داخلی و خارجی انتظار هیکل مبارک به شرکت و خدمت یاران در مجلس شورای ملی تحقق نیافت و لذا هیکل اطهر قبل از انتخابات دوره سوم مجلس در اواخر سال ۱۳۳۱ (نوامبر ۱۹۱۳) طی تلگرافی از اسکندریه مصر اقدام برای عضویت مجلس شورا را باکلاً منع فرمودند. متعاقب این تلگراف در لوحی خطاب به ایادی امرالله ابن ابهر میفرمایند: "از مشاغل و صعوبات در امر انتخاب اعضاء پارلمنت اطلاع حاصل گردید حق با شماست هر مسئله که باید سبب الفت و محبت در بین یاران گردد بالعکس سبب اختلاف میشود... ملاحظه شد که در ایران در خصوص پارلمنت میان طوائف و مذاهب عربده عجیبی حاصل شده شبهه نیست که این پارلمنت نیز مثل دو پارلمنت سابق بی نتیجه خواهد شد زیرا عبارت از های و هوی است نه تحرّی آسایش ایرانیان... لهذا چون نامه نامی آن جناب به دقت قرائت گشت فوراً تلغراف به طهران شد "طهران غلامعلی دوافروش رضایت الهی خواهید نه عضویت پارلمنت" و در خطابی به جریده چهره نما نیز عین تلگراف را نقل و ابلاغ فرمودند.

بالاخره در لوح مبارکی خطاب به جناب عزیزالله خان ورقا حکمت تشویق به عضویت مجلس و علت منع متعاقب را به شرح زیر بیان فرموده اند: "نامه مفصل شما رسید و تفصیل معلوم گردید ملاحظه شد که مسئله انتخاب نیز یک اسباب اختلاف خواهد شد... لهذا سریعاً تلغراف گشته که رضایت الهی خواهید نه عضویت پارلمنت دخول اجباب در پارلمنت محبوب بود زیرا از عدم مداخله در امور سیاسی مقصود این نیست که یاران الهی از خدمات دولت و ملت اجتناب و احتراز نمایند خدمت دولت و ملت فرض است مقصد اینستکه احزاب سیاسی تشکیل نمایند و بر دولت حاضره اعتراض نکنند... نه اینکه از عضویت پارلمنت و از خدمت دولت و ملت بدل و جان اجتناب کنند..."

از آنچه به عرض رسید میتوان استنباط کرد که در مدت قلیلی بین سنوات ۱۳۲۹ (۱۱/۱۹۱۰) تا ۱۳۳۱ (۱۹۱۳) ظاهراً بنا بر تقاضای اجبّای

طهران اجازه انتخاب افراد بهائی برای عضویت در مجلس از قلم مبارک صادر شده ولی از تاریخ ۱۳۳۱ بالکل منع و نهی فرموده اند. آنچه از آثار مبارک حضرت عبدالبهاء جلّ شأنه به قطعیت میتوان دریافت آنستکه سیاست الهیه همواره مبتنی بر اجتناب بلا شرط اهل بهاء از مخاصمات و منازعات و مکاید احزاب سیاسی و در عین حال تعهد به خدمت دولت و ملت و اطاعت از حکومت قانونی بوده و دستور مبارک اعم از شرکت در انتخابات مجلس شورای ملی و یا عدم شرکت در آن بر اساس همین دو اصل اساسی صادر شده است.

Iran At The Time Of The Qájár Dynasty:

A Perspective From The Bahá'í Sacred Writings

Published by Association For Bahá'í Studies In Persian, Hamilton, Ontario, Canada

Printed in: Ontario, Canada

First edition in 1000 copies

160 B.E. - 2003

ISBN 1-896193-49-8

3

IRAN AT THE TIME OF
THE QÁJÁR DYNASTY
A PERSPECTIVE
FROM THE BAHÁ'Í SACRED WRITTINGS

by
M. YAZDÁNÍ

Copyright © 2003, 160 B.E.

ISBN 1-896193-49-8

Association for Bahá'í Studies in Persian

596 Upper Sherman, Hamilton, ON, L8V 3M2

Telephone (905) 388 0458 Fax (905) 388 1870

Email: pibs@bellnet.ca, URL: www.absp.org



مؤسسة معارف بهائی